



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

رسالة

نجاة العباد

امام غزالي

و

حبيب

رسالة ارش

غلام نرمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِالْحَمْدِ لِلَّهِ الْمَنَّانِ
عَلَىٰ مَا رَزَقَنَا مِنْ غَيْرِ
حَسَابٍ

۲۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 28 رساله نجاه العباد امام خميني (س) و حاشيه بر رساله ارث ملا هاشم خراساني

نويسنده:

آيت الله العظمى سيد روح الله موسى خميني قدس سره

ناشر چاپي:

موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني رحمه الله عليه

ناشر ديگيتالي:

مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	موسوعه الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد ۲۸ رساله نجاه العباد امام خميني (س) و حاشيه بر رساله ارث ملا هاشم خراساني
۱۷	مشخصات كتاب
۱۸	جلد ۱
۱۸	اشاره
۲۲	رساله نجاه العباد
۲۴	فهرست مطالب
۴۶	مقدمه ناشر
۵۲	احكام تقليد
۵۴	احكام طهارت
۵۴	آب مطلق و مضاف
۵۴	آب جاري
۵۵	آب كر
۵۶	آب باران
۵۷	آب چاه
۵۷	احكام آب ها
۵۸	احكام تخلي (بول و غائط كردن)
۶۰	استبراء
۶۱	وضو
۶۳	وضو ارتماسي
۶۴	شرائط وضو
۶۸	چيزهايي كه وضو را باطل مي كند
۷۰	چيزهايي كه بايد براي آنها وضو گرفت
۷۰	احكام وضو

۷۰	احکام وضوی جبیره
۷۲	غسل های واجب
۷۲	احکام جنابت
۷۳	چیزهایی که بر جنب حرام است
۷۳	غسل جنابت
۷۴	غسل ترتیبی
۷۴	غسل ارتماسی
۷۵	احکام غسل
۷۶	حیض
۷۸	احکام حیض
۸۰	اقسام زن های حائض
۸۱	زن های صاحب عادت
۸۴	مبتدئه
۸۵	مضطربه
۸۶	ناسیه
۸۷	استحاضه
۸۷	احکام استحاضه
۹۰	نفاس
۹۰	غسل مس میت
۹۲	احکام محتضر
۹۲	احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت
۹۳	کیفیت غسل میت و احکام آن
۹۵	احکام کفن میت
۹۸	احکام نماز میت
۱۰۰	دستور نماز میت
۱۰۲	احکام دفن میت

- ۱۰۶-..... غسل های مستحب
- ۱۰۷-..... تیمم
- ۱۰۹-..... چیزهایی که تیمم به آنها صحیح است
- ۱۱۰-..... دستور تیمم
- ۱۱۱-..... احکام تیمم
- ۱۱۳-..... نجاسات
- ۱۱۳-..... مسأله
- ۱۱۳-..... ۱ و ۲- بول و غائط
- ۱۱۴-..... ۳- منی
- ۱۱۴-..... ۴- مردار
- ۱۱۴-..... ۵- خون
- ۱۱۵-..... ۶ و ۷- سگ و خوک
- ۱۱۵-..... ۸- شراب
- ۱۱۶-..... ۹- ققاع
- ۱۱۶-..... ۱۰- کافر
- ۱۱۷-..... ۱۱- عرق شتر نجاست خوار
- ۱۱۷-..... احکام نجاسات
- ۱۱۹-..... چگونگی نجس شدن اشیاء
- ۱۲۰-..... نجاست هایی که اجتناب از آنها در نماز لازم نیست
- ۱۲۱-..... مطهرات
- ۱۲۱-..... مسأله
- ۱۲۱-..... ۱- آب
- ۱۲۳-..... ۲- زمین
- ۱۲۴-..... ۳- آفتاب
- ۱۲۴-..... ۴- استحاله
- ۱۲۵-..... ۵- کم شدن دو سوم آب انگور

۱۲۵	انتقال - ۶
۱۲۵	اسلام - ۷
۱۲۵	تبعیت - ۸
۱۲۶	برطرف شدن عین نجاست - ۹
۱۲۶	غایب شدن مسلمان - ۱۰
۱۲۷	احکام ظرف ها -
۱۲۸	احکام نماز -
۱۲۸	احکام نماز -
۱۲۸	فصل اول: مقدمات نماز -
۱۲۸	مقدمات نماز -
۱۳۱	قبله -
۱۳۲	ستر و ساتر -
۱۳۲	احکام ستر و ساتر -
۱۳۳	لباس نمازگزار -
۱۳۶	مکان نمازگزار -
۱۴۰	اذان و اقامه -
۱۴۰	افعال نماز -
۱۴۰	افعال نماز -
۱۴۱	نیت -
۱۴۱	تکبیرة الاحرام -
۱۴۲	قیام -
۱۴۲	قرائت -
۱۴۵	رکوع -
۱۴۶	سجده -
۱۴۷	تشهد -
۱۴۸	سلام -

- ۱۴۸ ترتیب
- ۱۴۹ چیزهایی که نماز را باطل می کند
- ۱۵۱ نماز آیات
- ۱۵۳ خلل
- ۱۵۴ شکوک
- ۱۵۷ شک هایی که نباید به آنها اعتنا کرد
- ۱۵۷ اول: شک در چیزی از نماز بعد از گذشتن محل آن، مثل شک در خواندن «حمد» بعد از دخول در قرائت سوره.
- ۱۵۸ دوم: شک بعد از سلام
- ۱۵۹ سوم: شک بعد از وقت
- ۱۵۹ چهارم: شک کثیرالشک؛ یعنی کسی که زیاد شک می کند.
- ۱۶۰ پنجم: شک امام و مأوم
- ۱۶۰ حکم شک در نمازهای مستحبی
- ۱۶۱ حکم ظن در نماز
- ۱۶۱ نماز احتیاط
- ۱۶۲ حکم اجزای فراموش شده در نماز
- ۱۶۴ سجده سهو
- ۱۶۶ در نماز قضا
- ۱۷۰ اجیر گرفتن برای نماز
- ۱۷۲ نماز عید فطر و قربان
- ۱۷۳ نماز مسافر
- ۱۷۳ نماز مسافر
- ۱۷۴ شرایط قصر چند امر است
- ۱۸۰ چیزهایی که سفر را قطع می کند چند امر است
- ۱۸۴ در احکام مسافر است
- ۱۸۶ فصل چهارم
- ۱۸۶ نماز جماعت

- شرایط جماعت ۱۸۹
- در احکام جماعت است ۱۹۱
- در شرایط امام جماعت است ۱۹۲
- احکام روزه ۱۹۴
- احکام روزه ۱۹۴
- نیت ۱۹۴
- چیزهایی که روزه را باطل می کند ۱۹۶
- مسأله ۱۹۶
- ۱ - خوردن و آشامیدن ۱۹۷
- ۲ - جماع ۱۹۸
- ۳ - استمناء ۱۹۸
- ۴ - دروغ بستن به خدا و پیغمبر ۱۹۹
- ۵ - رساندن غبار غلیظ به حلق ۱۹۹
- ۶ - فرو بردن سر در آب ۲۰۰
- ۷ - باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح ۲۰۱
- ۸ - اماله کردن ۲۰۳
- ۹ - قی کردن ۲۰۳
- آنچه برای روزه دار مکروه است ۲۰۴
- جاهایی که قضا و کفاره واجب است ۲۰۵
- کفاره روزه ۲۰۵
- قضای روزه ۲۰۶
- احکام روزه قضا ۲۰۸
- احکام روزه مسافر ۲۰۹
- کسانی که روزه بر آنها واجب نیست ۲۱۰
- راه ثابت شدن اول ماه ۲۱۱
- روزه های حرام و مکروه ۲۱۲

۲۱۳	روزه های مستحب
۲۱۴	اعتکاف در مسجد
۲۱۵	در احکام اعتکاف
۲۱۶	احکام زکات
۲۱۶	احکام زکات
۲۱۷	زکات شتر و گاو و گوسفند
۲۱۷	نصاب شتر
۲۱۸	نصاب گاو
۲۱۹	نصاب گوسفند
۲۲۰	نصاب طلا
۲۲۰	نصاب نقره
۲۲۲	زکات گندم و جو و خرما و کشمش
۲۲۶	مصرف زکات
۲۲۹	شرایط مستحقین زکات
۲۳۰	نیت زکات
۲۳۲	زکات فطره
۲۳۵	احکام خمس
۲۳۵	احکام خمس
۲۳۵	۱- غنیمت
۲۳۵	۲- معدن
۲۳۷	۳- گنج
۲۳۸	۴- جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می آید
۲۳۹	۵- منافع کسب
۲۴۴	۶- زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد
۲۴۴	۷- مال حلال مخلوط به حرام
۲۴۵	مصرف خمس

۲۴۸ کتاب حج
۲۴۸ کتاب حج
۲۴۸ شرایط وجوب حج
۲۵۵ در حج نیابت
۲۵۷ در وصیت به حج
۲۵۹ در حج نذر و عهد و قسم
۲۶۳ احکام حج مستحبی
۲۶۴ احکام عمره
۲۶۶ معاملات محرمه
۲۶۹ احکام خرید و فروش
۲۶۹ احکام خرید و فروش
۲۷۰ در بیان شرایط خریدار و فروشنده
۲۷۱ در شرایط ثمن و مثنی
۲۷۲ در بیان خيارات و آن بر چند قسم است
۲۷۶ چیزهایی که داخل در مبیع است
۲۷۷ در بعض مسائل قبض و تسلیم
۲۷۷ در احکام نقد و نسیه
۲۷۹ شرایط معامله سلف
۲۷۹ در احکام معامله سلف
۲۸۰ خرید و فروش میوه ها
۲۸۱ معاملات ربویه و بعض احکام آن
۲۸۴ فروش طلا و نقره به طلا و نقره
۲۸۵ در بعض احکام شفعه
۲۸۷ احکام صلح
۲۹۱ احکام اجاره
۳۰۱ احکام جعاله

۳۰۴	احکام عاریه
۳۰۷	احکام ودیعه (امانت)
۳۱۵	احکام شرکت
۳۱۵	احکام شرکت
۳۱۵	احکام شرکت اکتسابی
۳۱۷	احکام قسمت
۳۱۹	احکام مزارعه
۳۲۳	احکام مساقات
۳۲۶	کتاب دین و قرض
۳۳۰	کتاب رهن
۳۳۳	کتاب حجر
۳۳۳	کتاب حجر
۳۳۳	به حد بلوغ نرسیدن
۳۳۵	سفیه بودن
۳۳۵	مریض بودن
۳۳۷	کتاب ضمان
۳۴۰	کتاب حواله و کفالت
۳۴۰	کتاب حواله و کفالت
۳۴۱	کفالت
۳۴۳	کتاب وکالت
۳۴۶	کتاب هبه
۳۴۹	کتاب وقف
۳۴۹	کتاب وقف
۳۵۲	در صدقه است
۳۵۴	کتاب وصیت
۳۵۹	کتاب نذر و قسم

۳۵۹ کتاب نذر و قسم
۳۶۱ احکام نذر
۳۶۴ کتاب کفارات
۳۶۴ کتاب کفارات
۳۶۵ احکام کفارات
۳۶۹ احکام کشتار
۳۶۹ احکام کشتار
۳۷۲ احکام شکار
۳۷۶ احکام شکار ماهی
۳۷۸ احکام شکار ملخ
۳۷۹ کتاب اطعمه و اشربه
۳۷۹ کتاب اطعمه و اشربه
۳۷۹ در حیوان
۳۸۳ در غیر حیوان
۳۸۷ کتاب غضب
۳۹۰ کتاب احیای موات
۳۹۰ کتاب احیای موات
۳۹۴ احکام چیزهایی که مردم در آنها شریکند
۳۹۹ کتاب لقطه
۴۰۴ کتاب نکاح
۴۰۴ کتاب نکاح
۴۰۸ در عقد ازدواج
۴۱۰ اولیای عقد
۴۱۱ اموری که مانع از زناشویی است
۴۱۱ اول: نسب
۴۱۲ دوم: رضاع

۴۱۳	سوم: مصاهرت
۴۱۴	زناشویی در عدّه
۴۱۵	احکامی چند راجع به زناشویی بین ملت ها
۴۱۶	احکامی چند از صیغه
۴۲۰	مهر و احکام آن
۴۲۱	شرط هایی که جایز است در عقد زناشویی
۴۲۲	مسائل متفرقه
۴۲۴	در احکام اولاد
۴۲۵	در نفقات
۴۲۸	کتاب طلاق
۴۲۸	در صحت طلاق چند شرط است:
۴۳۰	صیغه طلاق
۴۳۱	اقسام طلاق
۴۳۳	عدّه طلاق
۴۳۴	عدّه وفات
۴۳۶	عدّه وطی به شبهه
۴۳۸	در احکام رجوع
۴۳۹	کتاب خلع و مبارات
۴۴۲	جلد ۲
۴۴۲	مشخصات کتاب
۴۴۴	حاشیه بر رساله ارث ملا هاشم خراسانی
۴۴۶	فهرست مطالب
۴۵۰	اما مقدمه
۴۵۰	مقدمه
۴۵۰	امر اول
۴۵۱	امر دوم

۴۵۵	امر سوم
۴۷۴	فصل اول
۴۸۴	فصل دوم
۴۸۴	در بیان مقتضی و موانع ارث است
۴۸۴	مقتضی ارث
۴۸۵	موانع ارث
۴۹۶	نوع دوم: در اموری که مانعند از بعضی ارث نه از کل
۵۰۰	فصل سوم
۵۱۰	فصل چهارم
۵۱۶	فصل پنجم
۵۲۸	فصل ششم
۵۴۶	فصل هفتم
۵۴۶	در کیفیت توارث به اسباب است
۵۴۶	عنوان اول: در کیفیت ارث بردن به سبب زوجیت است
۵۴۹	عنوان دوم: در کیفیت ارث بردن به ولاء عتق است
۵۵۰	عنوان سوم: در کیفیت ارث بردن ولاء ضامن جریره
۵۵۱	عنوان چهارم: در ارث به ولاء امامت است
۵۵۲	خاتمه
۵۵۵	درباره مرکز

موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 28 رساله نجات العباد امام خميني (س) و حاشيه بر رساله ارث

ملا هاشم خراساني

مشخصات كتاب

سرشناسه : خميني، روح الله، رهبر انقلاب و بنيانگذار جمهوری اسلامی ايران، 1279 - 1368.

عنوان و نام پديدآور : موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 28 رساله نجات العباد امام خميني (س) و حاشيه بر رساله ارث
ملا هاشم خراساني / تحقيق موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س).

سرشناسه : خميني، روح الله، رهبر انقلاب و بنيانگذار جمهوری اسلامی ايران، 1279 - 1368.

عنوان قراردادى : رساله فى الارث . شرح

عنوان و نام پديدآور : رساله نجات العباد [كتاب]. حاشيه بر رساله ارث ملا هاشم خراساني / تاليف امام خميني .

مشخصات نشر : تهران : موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)، 1392.

مشخصات ظاهرى : 2 ج

شابک : 100000ريال: 978-964-2123-55-1

وضعيت فهرست نویسى : فپا

موضوع : خراساني، محمد هاشم، 1242 - 1312 . . رساله فى الارث -- نقد و تفسير

موضوع : فقه جعفرى -- رساله عمليه

موضوع : ارث (فقه)

شناسه افزوده : خراساني، محمد هاشم، 1242 - 1312 . . رساله فى الارث . شرح

شناسه افزوده : موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)

رده بندى كنگره : BP183/9 خ8ر53 1392

رده بندى ديويى : 297/3422

شماره كتابشناسى ملي : 3409207

آدرس سايت : <https://www.icpikw.ir>

خیراندیش دیجیتال: مرکز خدمات حوزه علمیه اصفهان

ویراستار: محمدرضا دهقانزاد

ص: 1

جلد 1

اشاره

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

ص: 3

رسالة نجاه العباد

رسالة نجاه العباد

ص: 5

تذکر

این رساله در راستای جمع آوری و حفظ آثار علمی حضرت امام خمینی قدّس سرّه به چاپ رسیده و فتاوای موجود در آن آخرین نظرات معظم له نمی باشد.

ص: 6

فهرست مطالب

مقدمه ناشر ... هفده

احکام تقلید ... 3

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف ... 5

آب جاری ... 5

آب کر ... 6

آب باران ... 7

آب چاه ... 8

احکام آب ها ... 8

احکام تخلی (بول و غائط کردن) ... 9

استبراء ... 11

وضو ... 12

وضوی ارتماسی ... 14

شرایط وضو ... 15

چیزهایی که وضو را باطل می کند ... 19

ص: 7

چیزهایی که باید برای آنها وضو گرفت ... 21

احکام وضو ... 21

احکام وضوی جبیره ... 21

غسل های واجب ... 23

احکام جنابت ... 23

چیزهایی که بر جنب حرام است ... 24

غسل جنابت ... 24

غسل ترتیبی ... 25

غسل ارتماسی ... 25

احکام غسل ... 26

حیض ... 27

احکام حیض ... 29

اقسام زن های حائض ... 31

زن های صاحب عادت ... 32

مبتدئه ... 35

مضطربه ... 36

ناسیه ... 37

استحاضه ... 38

احکام استحاضه ... 38

نفاس ... 41

غسل مس میت ... 41

احكام محتضر ... 43

احكام غسل و كفن و نماز و دفن ميت ... 43

كيفيت غسل ميت و احكام آن ... 44

احكام كفن ميت ... 46

ص: 8

آداب حنوط و جریدتین ... 48

احکام نماز میت ... 49

دستور نماز میت ... 51

احکام دفن میت ... 53

غسل های مستحب ... 57

تیمم ... 58

چیزهایی که تیمم به آنها صحیح است ... 60

دستور تیمم ... 61

احکام تیمم ... 62

نجاسات ... 64

1 و 2- بول و غائط ... 64

3- منی ... 65

4- مردار ... 65

5- خون ... 65

6 و 7- سگ و خوک ... 66

8- شراب ... 66

9- فقاع ... 67

10- کافر ... 67

11- عرق شتر نجاست خوار ... 68

احکام نجاسات ... 68

چگونگی نجس شدن اشیاء ... 70

نجاست هایی که اجتناب از آنها در نماز لازم نیست ... 71

مطهرات ... 72

1- آب ... 72

2- زمین ... 74

ص: 9

3- آفتاب ... 75

4- استحاله ... 75

5- کم شدن دو سوم آب انگور ... 76

6- انتقال ... 76

7- اسلام ... 76

8- تبعیت ... 76

9- برطرف شدن عین نجاست ... 77

10- غایب شدن مسلمان ... 77

11- استبراء حیوان نجاست خوار ... 77

احکام ظرف ها ... 78

احکام نماز

فصل اول: مقدمات نماز ... 79

قبله ... 82

ستر و ساتر ... 83

احکام ستر و ساتر ... 83

لباس نمازگزار ... 84

مکان نمازگزار ... 87

اذان و اقامه ... 91

فصل دوم: افعال نماز ... 91

نیت ... 92

تکبيرة الاحرام ... 92

قيام ... 93

قراءت ... 93

ركوع ... 96

ص: 10

سجده ... 97

تشهد ... 98

سلام ... 99

ترتیب ... 99

چیزهایی که نماز را باطل می کند ... 100

نماز آیات ... 102

خلل ... 104

شكوك ... 105

شك هایی که نباید به آنها اعتنا کرد ... 108

اول: شك در چیزی از نماز بعد از گذشتن محل آن ... 108

دوم: شك بعد از سلام ... 109

سوم: شك بعد از وقت ... 110

چهارم: شك كثير الشك ... 110

پنجم: شك امام و مأموم ... 111

حکم شك در نمازهای مستحبی ... 111

حکم ظن در نماز ... 112

نماز احتیاط ... 112

حکم اجزای فراموش شده در نماز ... 113

سجده سهو ... 115

در نماز قضا ... 117

اجیر گرفتن برای نماز ... 121

نماز عید فطر و قربان ... 123

فصل سوم: نماز مسافر ... 124

شرایط قصر ... 125

چیزهایی که سفر را قطع می کند ... 131

ص: 11

احکام مسافر ... 135

فصل چهارم: نماز جماعت ... 137

شرایط جماعت ... 140

احکام جماعت ... 142

شرایط امام جماعت ... 143

احکام روزه

نیت ... 145

چیزهایی که روزه را باطل می کند ... 147

1 - خوردن و آشامیدن ... 148

2 - جماع ... 149

3 - استمناء ... 149

4 - دروغ بستن به خدا و پیغمبر ... 150

5 - رساندن غبار غلیظ به حلق ... 150

6- فرو بردن سر در آب ... 151

7- باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح ... 152

8- اماله کردن ... 154

9- قی کردن ... 154

آنچه برای روزه دار مکروه است ... 155

جاهایی که قضا و کفاره واجب است ... 156

کفاره روزه ... 156

قضای روزه ... 157

احکام روزه قضا ... 159

احکام روزه مسافر ... 160

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست ... 161

ص: 12

راه ثابت شدن اول ماه ... 162

روزه های حرام و مکروه ... 163

روزه های مستحب ... 164

اعتکاف در مسجد ... 165

احکام اعتکاف ... 166

احکام زکات

زکات شتر و گاو و گوسفند ... 168

نصاب شتر ... 168

نصاب گاو ... 169

نصاب گوسفند ... 170

نصاب طلا ... 171

نصاب نقره ... 171

زکات گندم و جو و خرما و کشمش ... 173

مصرف زکات ... 177

شرایط مستحقین زکات ... 180

نیت زکات ... 181

زکات فطره ... 183

احکام خمس

1- غنیمت ... 186

2- معدن ... 186

3- گنج ... 188

4- جواهری که به واسطهٔ فرو رفتن در دریا به دست می آید ... 189

5- منافع کسب ... 190

ص: 13

6- زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد ... 195

7 - مال حلال مخلوط به حرام ... 195

مصرف خمس ... 196

کتاب حج

شرایط وجوب حج ... 199

حج نیابت ... 206

وصیت به حج ... 208

حج نذر و عهد و قسم ... 210

احکام حج مستحبی ... 214

احکام عمره ... 215

معاملات محرمه ... 217

احکام خرید و فروش

شرایط خرید و فروش ... 220

بیان شرایط خریدار و فروشنده ... 221

شرایط ثمن و مثن ... 222

بیان اختیارات ... 223

چیزهایی که داخل در مبیع است ... 227

بعض مسائل قبض و تسلیم ... 228

احکام نقد و نسیه ... 228

معامله سلف ... 229

شرایط معامله سلف ... 230

احكام معامله سلف ... 230

خرید و فروش میوه ها ... 231

ص: 14

معاملات ربویه و بعض احکام آن ... 232

فروش طلا و نقره به طلا و نقره ... 235

بعض احکام شفعه ... 236

احکام صلح ... 238

احکام اجاره ... 242

احکام جعاله ... 252

احکام عاریه ... 255

احکام ودیعه (امانت) ... 258

کتاب مضاربه ... 261

احکام شرکت ... 266

احکام شرکت اکتسابی ... 266

احکام قسمت ... 268

احکام مزارعه ... 270

احکام مسابقات ... 274

کتاب دین و قرض ... 277

کتاب رهن ... 281

کتاب حجر ... 284

بعض اسباب حجر:

به حد بلوغ نرسیدن ... 284

سفیه بودن ... 286

مریض بودن ... 286

کتاب ضمان ... 288

کتاب حواله و کفالت ... 291

کفالت ... 292

کتاب وکالت ... 294

ص: 15

- کتاب هبه ... 297
- کتاب وقف ... 300
- در صدقه است ... 303
- کتاب وصیت ... 305
- کتاب نذر و قسم ... 310
- احکام نذر ... 312
- کتاب کفارات ... 315
- احکام کفارات ... 316
- احکام کشتار ... 320
- احکام شکار ... 323
- احکام شکار ماهی ... 327
- احکام شکار ملخ ... 329
- کتاب اطعمه و اشربه ... 330
- در حیوان ... 330
- در غیر حیوان ... 334
- کتاب غضب ... 338
- کتاب احیای موات ... 341
- احکام چیزهایی که مردم در آنها شریکند ... 345
- کتاب لقطه ... 350
- کتاب نکاح
- آداب نکاح ... 355

در عقد ازدواج ... 359

اولیای عقد ... 361

اموری که مانع از زناشویی است ... 362

ص: 16

اول: نسب ... 362

دوم: رضاع ... 363

سوم: مصاهرت ... 364

زناشویی در عدّه ... 365

احکامی چند راجع به زناشویی بین ملت ها ... 366

احکامی چند از صیغه ... 367

عیب هایی که سبب می شود زن یا مرد اختیار به هم زدن عقد را داشته باشند ... 368

قسم اول: آنهایی که مشترك است بین زن و مرد ... 368

قسم دوم: آنهایی است که مختص به مرد است ... 368

قسم سوم: آنهایی است که مختص به زن است ... 369

مهر و احکام آن ... 371

شرط هایی که جایز است در عقد زناشویی ... 372

مسائل متفرقه ... 373

در احکام اولاد ... 375

در نفقات ... 376

کتاب طلاق

شروط صحت طلاق ... 379

صیغه طلاق ... 381

اقسام طلاق (طلاق بائن و طلاق رجعی) ... 382

عدّه طلاق ... 384

عدّه وفات ... 385

عدّة وطي به شبهه ... 387

در احكام رجوع ... 389

كتاب خلع و مبارات ... 390

ص: 17

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين

نجات العباد

کتاب «نجات العباد» اولین رساله فارسی امام خمینی (س) است که در آغاز مرجعیت ایشان در سال 1340 ش برای استفادۀ مقلدین تهیه و عرضه گردید. گرچه صاحب جواهر، رساله عملیه ای با عنوان «نجات العباد» داشته که فقهای پس از او مانند شیخ انصاری بر آن حاشیه نوشته اند؛ ولی رساله «نجات العباد» امام خمینی (س) هیچ ارتباطی با آن، جز اشتراک اسمی ندارد.

این رساله در بیشتر موارد ترجمه کتاب «وسيلة النجاة» تألیف آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله علیه (متوفی 1365 ق) و بر اساس ترتیب و ابواب آن بوده و در برخی از مسائل، برگرفته از کتاب «العروة الوثقی» تألیف آیت الله العظمی سید محمد کاظم یزدی رحمه الله علیه (متوفی 1337 ق) می باشد که با توجه به حواشی امام (س) بر آن دو کتاب، با همت و مشارکت جمعی از شاگردان امام تهیه شده است.

گرچه در همان سال های اولیه مرجعیت حضرت امام، ابتدا حواشی ایشان بر توضیح المسائل آیت الله العظمی بروجردی و سپس توضیح المسائل با لحاظ فتاوی

ایشان در اختیار مقلدین قرار گرفت و به همین خاطر کتاب «نجات العباد» از دسترس عموم خارج شد، ولی از نظر علمی و در برداشتن فتاوی امام ولو بعضی از آن ها بعدها تغییر کرده باشد - حائز اهمیت و سزاوار توجه می باشد.

این کتاب در سال 1340 ش در دو جلد توسط چاپخانه دارالعلم قم چاپ و منتشر گردید.

کتاب «نجات العباد» در آن سال ها بیش از يك بار انتشار نیافت، ولی خلاصه ای از آن با نام «زبدة الاحکام» پیش از تبعید امام، چندین مرتبه توسط چاپخانه علمیه قم منتشر شد.

کتاب «نجات العباد» برای بار دوم در سال 1378 ش توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی احیاء و انتشار یافت.

حاشیه بر رساله ارث ملا هاشم خراسانی

رساله دیگری که در این جلد از موسوعه امام خمینی (س) ملاحظه می کنید «حاشیه بر رساله ارث ملا هاشم خراسانی» است. مرحوم ملا هاشم خراسانی (متوفی 1352 ق) از شاگردان آخوند خراسانی رحمه الله علیه (متوفی 1329 ق) و دارای آثار و تألیفاتی از جمله رساله هایی در ابواب فقهی بوده است؛ از جمله رساله های ایشان است:

1 - رساله در احکام ربا؛

2 - رساله در احکام رضاع؛

3 - رساله در مقدمات حج؛

4 - رساله در نفقات؛

5 - رساله در احکام قبله و اوقات؛

6 - رساله در ساعات و اوزان؛

ص: 20

7 - رساله در احکام خلل نماز؛

8 - رساله در احکام عدّه؛

9 - رساله در احکام معاملات فاسد؛

10 - رساله در احکام خمس.

ایشان علاوه بر جمع آوری فتاوی مراجع و فقهای عصر خویش در قالب رساله های مذکور، در زمینه تاریخ و حدیث نیز صاحب تألیفاتی است و مشهورترین اثر وی کتاب «منتخب التواریخ» (مختصر التواریخ) می باشد.

یکی از رساله های فقه فتوایی ملاهاشم، در باب ارث بوده که بعضی از فقها بر آن حاشیه نوشته اند و از آن با عنوان «رسالة في الإرث» یا «رسالة في الميراث» یاد شده است.

امام خمینی (س) پس از تعلیقه بر «وسيلة النجاة»، در سال 1372 ق، از آنجایی که کتاب میراث «وسيلة النجاة»، ناقص بوده و همه احکام ارث را دربر نداشته، اقدام به تحشیه رساله فارسی ملاهاشم در باب ارث نموده اند که مطابق فتاوی مرحوم اصفهانی تهیه شده است.

از این کتاب سه نسخه مستند به حضرت امام وجود دارد:

1 - اولین نسخه از این حاشیه به خط امام در چهارده صفحه، در انتهای نسخه خطی حاشیه بر «وسيلة النجاة» آمده است.

2 - دومین نسخه با تغییرات مختصری به عنوان پاکنویس در شانزده صفحه و به طور جداگانه وجود دارد که حدود دو صفحه از آخر آن ناقص است.

3 - نسخه ای که در حاشیه این رساله در حدود سال 1342 ش منتشر شده و با نسخه دوم مطابق است. از آنجا که این نسخه به رؤیت حضرت امام (س) رسیده و به مهر ایشان مزین گردیده، ما نیز نسخه سوم را برگزیده و از ذکر اختلاف نسخه ها خودداری نمودیم. به علاوه آن که این نسخ به لحاظ فتوا با یکدیگر اختلافی ندارند و

فقط در تعابیر آنها تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود.

این کتاب اولین بار در سال 1342 ش انتشار یافت و بار دوم، پس از رحلت امام، در سال 1378 ش از سوی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) منتشر گردید و اینک به ضمیمه کتاب «نجاه العباد» تقدیم می‌گردد.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

دفتر قم

ص: 22

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على خير خلقه

محمد وآله الطاهرين ولعنة الله

على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

ص: 1

مسأله 1 - واجب است بر هر مکلف در احکام عبادات و معاملات و تمام کارهای دیگر، حتی مستحبات - مگر ضروریات از مسائلی، مثل آن که نماز، واجب است و یا نماز مغرب سه رکعت است - یا از مجتهد تقلید کند؛ یعنی به دستور او عمل نماید، یا احتیاط نماید؛ یعنی طوری به وظیفه عمل کند که یقین نماید تکلیف خود را انجام داده است. ولی دانستن موارد احتیاط بسیار مشکل است، پس لازم است بر مکلفین برای آن که یقین به رفع تکلیف نمایند، از مجتهد جامع الشرایط تقلید نمایند.

مسأله 2 - عمل به احتیاط جایز است هر چند محتاج به تکرار عمل باشد.

مسأله 3 - تقلید در احکام؛ عمل کردن به دستور مجتهد است، و از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد و بالغ و عاقل و عادل و پرهیزکار باشد، و بنابر احتیاط واجب، حریص به دنیا و جاه و مقام آن نباشد.

مسأله 4 - اگر کسی از مجتهدی تقلید نمود، بنابر احتیاط واجب، در مسائلی که از آن تقلید نموده نمی تواند زمان حیات آن مجتهد به مجتهد دیگر که در علم با او مساوی است رجوع نماید، ولی در مسائلی که به فتوای آن عمل نموده جایز است از مجتهد دیگر تقلید نماید، و اگر مجتهد دیگر اعلم باشد، بنابر احتیاط واجب، در تمام مسائل باید به آن رجوع نماید.

مسأله 5 - بنابر احتیاط واجب، باید از مجتهد اعلم تقلید نمود، مگر آن که تشخیص

آن ممکن نباشد، و اگر دو مجتهد در علم با یکدیگر مساوی باشند و یا نشود تشخیص داد یکی از دیگری اعلم است یا نه، مکلف می تواند هر يك از آنها را که می خواهد اختیار نماید، بلکه جایز است بعضی از مسائل را از یکی و بعض دیگر را از دیگری تقلید نماید، ولی اگر یکی از آنها ورع و پرهیزکاریش بیشتر باشد، بهتر آن است که از او تقلید نماید.

مسأله 6 - تقلید مجتهد میت ابتدائاً جایز نیست، اما اگر در زمان حیاتش از او تقلید نموده و عمل به فتوای او کرده، جایز است بعد از وفات آن مجتهد بر تقلید او باقی بماند، حتی در مسائلی که در زمان حیات او عمل نکرده.

مسأله 7 - اگر مکلف مدتی کارهای خود را بدون تقلید به امید موافقت آن با واقع عمل نماید، چنانچه بفهمد عملش مطابق با واقع بوده و یا موافق فتوای مجتهدی که جایز است بر او به او رجوع نماید، عملش صحیح است.

مسأله 8 - به دست آوردن فتوا؛ یعنی دستور مجتهد، چهار راه دارد: اول: شنیدن از خود مجتهد. دوم: شنیدن از دو نفر عادل و یا يك نفر که فتوای مجتهد را نقل کنند. سوم: شنیدن از کسی که راستگو و موثق باشد. چهارم: دیدن در رساله مجتهد، در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد.

مسأله 9 - مسائلی که انسان غالباً به آنها احتیاج دارد واجب است یاد بگیرد، مگر آن که کسی اطمینان پیدا کند که هرگز به آنها احتیاج پیدا نمی کند.

مسأله 10 - اگر مجتهد اعلم در مسأله ای فتوا نداشته باشد و احتیاط نماید، مقلد می تواند در آن مسأله به مجتهد دیگر که از سایر مجتهدین اعلم است رجوع نماید، اما اگر در مسأله ای فتوا دهد بعد احتیاط مستحبی کند، جایز نیست به فتوای مجتهد دیگر عمل نماید.

آب مطلق و مضاف

مسأله 1 - آب یا مطلق است یا مضاف. آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند، مثل آب هندوانه و انار، یا با چیزی مخلوط باشد، مثل آبی که به قدری با گل و مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند، مثل آب نمک. و غیر اینها آب مطلق است، و آن بر چند قسم است: آب جاری، آب کر، آب باران، آب چاه، آب قلیل.

آب جاری

مسأله 1 - آب جاری - و آن آبی است که از زمین بجوشد و در روی زمین جریان داشته باشد، مانند آب چشمه و قنات - به ملاقات نجس، نجس نمی شود، هر چند به اندازه کر نباشد.

مسأله 2 - آب چشمه ای که جاری نیست، ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می جوشد حکم آب جاری دارد؛ یعنی اگر نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا مزه یا رنگ آن تغییر نکرده پاک است.

مسأله 3 - آبی که کنار نهر ایستاده و متصل به آب جاری است، حکم آب جاری دارد.

مسأله 4 - آب جاری و آب چاه اگر به تغییر رنگ یا مزه یا بویه وسیله نجاست نجس شود، چنانچه تغییرش از بین برود و با آب های پاك مخلوط شود پاك است.

مسأله 5 - آبی که کمتر از کر باشد به ملاقات نجاست نجس می شود، اگرچه رنگ یا بوی مزه آن تغییر نکند، ولی اگر متصل به کر یا جاری شود و با آن مخلوط شود، پاك می شود.

مسأله 6 - اگر آب قلیلی در گودالی جمع شود و معلوم نباشد که از زمین جوشش دارد یا ندارد؛ چه بدانیم قبلاً جوشش داشته یا ندانیم، به ملاقات نجاست نجس نمی شود، مگر آن که رنگ یا بوی مزه آن تغییر کند.

آب کر

مسأله 1 - آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازی و پهنا و گودی آن هر يك سه و نیم است بریزند آن ظرف را پر کند، و وزن آن از صد و بیست و هشت من تبریز، بیست مثقال کمتر است که $376/740$ کیلوگرم می شود.

مسأله 2 - اگر عین نجاست، مانند خون، به آبی که بیشتر از کر است برسد و بوی رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد؛ چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آب نجس می شود، و اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد فقط مقداری که بوی رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است، و چنانچه تغییرش از بین برود و با بقیه آب مخلوط شود تمام آب پاك است.

مسأله 3 - آبی که به اندازه کر بوده، اگر انسان شك کند از کر کمتر شده یا نه، مثل آب کر است؛ یعنی نجاست را پاك می کند و اگر نجاستی به آن برسد نجس نمی شود. و آبی که کمتر از کر بوده، بعد انسان شك کند به مقدار کر شده یا نه، حکم آب کر ندارد، اما اگر آبی را ندانیم به اندازه کر است یا نه و حالت سابق آن را هم ندانیم، به ملاقات نجاست نجس نمی شود، ولی سایر احکام کر بر آن جاری نیست.

مسأله 4 - کر بودن آب به سه راه ثابت می شود: اول: آن که خود انسان یقین کند. دوم: دو مرد عادل خبر دهند. سوم: کسی که آب در اختیار اوست به کر بودن آن خبر دهد، مثلاً حمامی بگوید: آب خزینه و یا حوض حمام کر است. لکن در سوم اشکال است و احتیاط ترک نشود.

آب باران

مسأله 1 - آب باران در موقع باریدن حکم جاری را دارد، پس به ملاقات نجاست نجس نمی شود، مگر آن که رنگ یا بو یا مزه آن با نجاست تغییر کند، ولی باید باران طوری باشد که بگویند باران می آید، و با باریدن دو سه قطره فایده ندارد، هر چند جریان به روی زمین در آن معتبر نیست.

مسأله 2 - هرگاه آب باران در جایی جمع شود، اگرچه کمتر از کر باشد، تا موقعی که باران بر او می بارد، یا متصل است به آبی که باران بر آن می بارد، مثل آبی که زیر سقف جمع شده و اتصال به بیرون سقف دارد، تمام آنها حکم آب باران را دارند؛ به ملاقات نجاست نجس نمی شوند، مگر آن که رنگ یا بو یا مزه آن تغییر کند.

مسأله 3 - اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست، یک مرتبه باران بیارد، تا جایی که باران به آن می رسد پاک می شود، و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست. و همچنین باریدن یک مرتبه کافی است؛ احتیاج به تکرار ندارد.

مسأله 4 - اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست باشد، تا وقتی که باران بر بام می بارد، آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می ریزد پاک است. و بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد به چیز نجس رسیده نجس است، و اگر نداند نجس نیست.

مسأله 5 - اگر باران بر آب نجسی بیارد، چنانچه با آن مخلوط شود پاک می شود، و همچنین اگر متصل به آب کر یا جاری شود و با آنها مخلوط شود پاک می گردد. و

در اتصال شرط نیست که سطح آب پاك با سطح آب نجس مساوی باشد، بلکه اگر سطح آب نجس بالاتر هم باشد چنانچه اتصال و اختلاط با آب پاك پیدا کند، پاك می شود.

مسأله 6 - اگر با آبی وضو گرفته شود و غسله آن در ظرف پاکی جمع شود، می شود با آن آب دو مرتبه وضو گرفت و غسل نمود و نجاست هم با آن پاك می شود، و همچنین اگر با آبی غسل شود، چنانچه غسله آن با نجاست مخلوط نشود، وضو و غسل با آن آب جایز است و نجاست را هم پاك می کند.

آب چاه

مسأله 1 - آب چاهی که از زمین می جوشد، اگر چه کمتر از کر باشد، با ملاقات نجاست تا وقتی که بویا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکند نجس نمی شود، ولی اگر تغییر کرد نجس می شود. و چنانچه تغییر از بین برود اگر با آب هایی که از زمین می جوشد مخلوط شود، پاك می گردد.

احکام آب ها

مسأله 1 - آب مضاف چیز نجس را پاك نمی کند، وضو و غسل هم با آن باطل است، ولی تا وقتی که با چیز نجس ملاقات ننموده پاك است و اگر با نجس ملاقات کرد نجس می شود، هر چند چندین کر باشد، ولی چنانچه از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده و پایین تر از آن، نجس و مقداری که بالاتر از آن است پاك می باشد.

مسأله 2 - آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف، و معلوم نیست قبلاً مطلق بود یا مضاف، نجاست را پاك نمی کند، وضو و غسل هم با آن باطل است، و اگر با نجاست ملاقات نماید، چنانچه قلیل باشد نجس می شود، ولی اگر به اندازه کر باشد حکم به نجاست آن نمی شود و پاك است.

مسأله 3 - آبی که به آن مخرج بول و غائط را می شویند، با پنج شرط پاك است: اول: آن که بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد. دوم: نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد. سوم: نجاست دیگری مثل خون، با بول و غائط بیرون نیامده باشد. چهارم: ذره های غائط در آب پیدا نباشد. پنجم: بیشتر از مقدار معمول نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

مسأله 4 - آبی که عین نجاست مثل خون و بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد، اگرچه کر یا جاری باشد نجس می شود، ولی اگر به واسطه نجاستی که بیرون آب است بو یا مزه یا رنگ نجاست پیدا کند - مثلاً مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد - نجس نمی شود.

مسأله 5 - اگر رنگ یا بو یا مزه آب کر و جاری به چیز متنجس تغییر پیدا کند نجس نمی شود، پس اگر رنگی که نجس شده در آب بریزند و رنگ آب را تغییر دهد، آب پاك است.

مسأله 6 - اگر نجاستی در آب کر یا جاری افتاد و رنگ آن را تغییر داد نجس می شود، اگرچه رنگش غیر از رنگ نجاست شود، مثل آن که خون در آب بریزد و آب رنگش زرد شود.

احکام تخلی (بول و غائط کردن)

مسأله 1 - واجب است انسان وقت تخلی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلفند اگرچه با او محرم باشند، مثل خواهر و مادر و همچنین از دیوانه و بچه، اگر ممیز باشند که خوب و بد را می فهمند، بپوشانند، ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند. و همچنین جایز است نگاه کردن به عورت بچه غیر ممیز.

مسأله 2 - لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشانند، و اگر با دست و یا برگ درخت هم آن را بپوشانند کافی است.

مسأله 3 و 4 - جایز نیست نگاه کردن به عورت دیگری، هر چند از پشت شیشه و یا در میان آئینه و یا آب صاف باشد، ولی اگر برای معالجه احتیاج به نگاه کردن پیدا شود، چنانچه به نگاه کردن به آن در میان آئینه احتیاج برطرف گردد نباید به آن نگاه کرد، بنابر احتیاط واجب. و اگر بدون نگاه کردن معالجه ممکن نباشد، نگاه کردن جایز است.

مسأله 5 - موقع تخلی باید رو به قبله یا پشت به قبله نکند.

مسأله 6 - جایز نیست موقع تخلی طرف جلوی بدن کسی رو به قبله و یا پشت به قبله باشد، گرچه عورت را از قبله بگرداند. و اگر جلوی بدن او رو به قبله و یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله و یا پشت به قبله ننماید.

مسأله 7 - در موقع استبراء که احکام آن بعداً گفته می شود، اگر قطرات بول خارج شود، رو به قبله یا پشت به قبله نشستن جایز نیست و احتیاط مستحب آن است که در موقع استبراء رو به قبله و پشت به آن ننشیند؛ اگرچه قطرات بول خارج نشود، چنانچه احتیاط مستحب آن است که در موقع تطهیر مخرج بول و غائط، رو به قبله یا پشت به قبله نباشد.

مسأله 8 - اگر برای آن که نامحرم آن را نبیند مجبور شود رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، باید رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، و نیز اگر از راه دیگر ناچار شود که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، به هر طرف که بخواهد مانعی ندارد؛ هر چند اگر پشت به قبله بنشیند بهتر است.

مسأله 9 - مخرج بول با غیر آب، پاک نمی شود و در مردان اگر از مخرج طبیعی خارج شود و بیشتر از مقدار معمول آلوده نشود، شستن يك مرتبه کافی است، اما در زنان، و مردان اگر از غیر مخرج طبیعی خارج شود و یا از مقدار معمول تجاوز کند، بنابر احتیاط واجب، باید دو مرتبه شسته شود و بهتر آن است که سه مرتبه شسته شود، اگرچه بعید نیست که زنان نیز حکم مردان را داشته باشند.

مسأله 10 - اگر مخرج غائط را با آب بشویند، باید چیزی از غائط در آن نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد، و اگر در دفعه اول طوری شسته شود که ذره ای از غائط در آن نماند دو مرتبه شستن لازم نیست.

مسأله 11 - با سنگ و کلوخ و مانند اینها اگر خشك و پاك باشند می شود مخرج غائط را تطهیر کرد، و چنانچه رطوبت کمی داشته باشد که به مخرج نرسد اشکال ندارد، و اگر به سه مرتبه برطرف نشود باید آن قدر تکرار کرد تا مخرج کاملاً پاکیزه شود، ولی باقی ماندن ذره های کوچکی که دیده نمی شود اشکال ندارد؛ چنانچه اگر به کمتر از سه مرتبه عین برطرف شود کافی است و تکرار تا سه مرتبه لازم نیست.

مسأله 12 - بهتر آن است که سنگ یا پارچه ای که غائط را با آن برطرف می کنند سه قطعه باشد، هر چند اگر يك قطعه باشد که سه طرف داشته باشد مانعی ندارد.

مسأله 13 - پاك کردن مخرج غائط با چیزی که احترام آنها لازم است مانند کاغذی که اسم خدا و پیغمبران و امامان - علیهم الصلاة والسلام - بر آن نوشته شده است حرام است. و بنابر احتیاط واجب با استخوان و سرگین هم نباید مخرج غائط را پاك کرد. اگر کسی با یکی از اینها مخصوصاً استخوان و سرگین، غائط را پاك کند، طهارت حاصل نمی شود.

استبراء

مسأله 1 - استبراء عمل مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می دهند؛ برای آن که یقین کنند که بول در مجرا نمانده. و بهترین اقسام آن این است که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شد اول آن را تطهیر کنند و بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن، سه مرتبه سر آلت را فشار دهند. و فایده آن این است که اگر بعد از استبراء آبی

خارج شود و معلوم نباشد بول است یا چیز دیگر، پاك است.

مسأله 2 - اگر وضو گرفت و بعد از وضو آبی از آن خارج شد و معلوم نباشد بول است یا چیز دیگر؛ چنانچه بعد از بول استبراء کرده، وضویش باطل نمی شود.

مسأله 3 - اگر کسی شك کند که استبراء کرده یا نه، هر چند عادتش این بوده که همیشه استبراء می کرده، باید بنا بگذارد بر آن که استبراء نکرده و اگر آبی از او خارج شود و نداند بول است یا چیز دیگر، نجس است.

مسأله 4 - اگر کسی شك کند استبراء او درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاك است یا نه، پاك می باشد، وضو را هم باطل نمی کند.

وضو

مسأله 1 - در وضو واجب است صورت و دست ها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

مسأله 2 - درازی صورت را باید از بالای پیشانی - جایی که موی سر بیرون می آید - تا آخر چانه شست، و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می گیرد باید شسته شود، و برای آن که یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده، باید کمی اطراف آن را هم بشوید، و اگر مختصری از این مقدار شسته نشود وضو باطل است.

مسأله 3 - اگر دست کسی کوچک تر یا بزرگ تر از دست معمولی مردم باشد، باید ملاحظه کند که مردمان معمولی پهنای صورت را تا کجا می شویند، او هم تا همان جا را بشوید.

مسأله 4 - بنا بر احتیاط واجب، باید صورت از بالا به پایین شسته شود نه از پایین به بالا، ولی اگر آب را از پایین به بالا بریزد و برگشتن آن را از بالا به پایین نیت وضو کند اشکالی ندارد.

مسأله 5 - بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشت ها بشوید، و برای آن که یقین کند آرنج را کاملاً شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

مسأله 6 - شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی شود واجب نیست، ولی برای آن که یقین کند از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آنها را هم بشوید.

مسأله 7 - اگر احتمال دهد چرك یا چیز دیگری در ابروها و گوشه های چشم و لب و صورت و دست های او هست که نمی گذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد باید پیش از وضو واریسی کند که اگر هست برطرف نماید.

مسأله 8 - اگر کسی انگشتر در دست داشته باشد، در موقع وضو گرفتن و شستن دست ها باید یا آن را از دست بیرون آورد و یا در انگشت بگرداند تا آب به زیر آن برسد.

مسأله 9 - بعد از شستن صورت و دست ها، واجب است مسح جلو سر، و احتیاط مستحب آن است که عرض آن از مقدار يك انگشت کمتر نباشد، و همچنین احتیاط مستحب آن است که عرض آن به مقدار سه انگشت بسته باشد.

مسأله 10 - واجب نیست مسح سر بر پوست آن باشد، بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است، ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه ای بلند است که اگر شانه کند از حد جلوی سر تجاوز می کند، باید بیخ موها را مسح کند و یا فرق سر را باز کرده، پوست سر را مسح نماید، و اگر بر موهایی که از حد جلوی سر تجاوز کرده یا بر موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده مسح کند، باطل است.

مسأله 11 - واجب است که جای مسح خشك باشد، و اگر به قدری تر باشد که رطوبت آن به کف دست اثر کند، مسح باطل است.

مسئله 12 - واجب است بعد از مسح سر، با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشت ها تا برآمدگی روی پا مسح کند، و بهتر آن است که تا مفصل را مسح نماید.

مسئله 13 - اگر برای مسح رطوبتی در دست نمانده باشد، نمی تواند دست را به آب خارج تر کند، بلکه باید از اعضای دیگر وضو رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید و اگر نشود با رطوبت اعضای دیگر دست را تر نماید، باید دومرتبه وضو بگیرد.

مسئله 14 - در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگه دارد و سر یا پا را به آن بکشد وضو باطل است، ولی اگر موقعی که دست را می کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

وضوی ارتماسی

مسئله 1 - وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دست ها را به قصد وضو در آب فرو برد، یا آنها را در آب فرو برد و به قصد وضو بیرون آورد، و برای آن که مسح سر و پاها با آب وضو انجام گیرد، باید دست چپ را در آب فرو برد و موقع بیرون آوردن قصد وضو کند، بلکه در دست راست هم برای آن که مسح با آب وضو باشد باید موقع بیرون آوردن از آب قصد وضو کند؛ مگر آن که در موقع بیرون آوردن دست چپ از آب قصد شستن تمام دست را نکند تا بقیه را با آب دست راست بشوید.

مسئله 2 - در وضوی ارتماسی هم، باید صورت و دست ها از بالا به پایین شسته شود، پس اگر وقتی که صورت و دست ها را در آب فرو می برد قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دست ها را از طرف آرنج در آب فرو برد، و اگر موقع بیرون آوردن از آب قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دست ها را از طرف آرنج بیرون آورد.

مسأله 1 - شرایط صحیح بودن وضو چند چیز است و با نبودن هر يك از این شرایط وضو باطل است:

شرط ها

اول و دوم: پاك بودن آب و مطلق بودن آن.

مسأله 2 - اگر دو ظرف آب یا بیشتر داشته باشد و بداند که یکی از آنها نجس است، ولی معلوم نباشد که کدام يك از آنها نجس است، باید برای نماز تیمم کند؛ وضو گرفتن با هیچ کدام از ظرف ها صحیح نیست و احتیاط آن است که آب ها را بریزد بعد تیمم کند.

مسأله 3 - وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگرچه انسان نجس بودن و یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد، و اگر با آن نماز هم خوانده باشد باید آن نماز را با وضوی صحیح بخواند.

شرط سوم: آن که آب وضو مباح باشد.

مسأله 4 - اگر دو ظرف آب یا بیشتر داشته باشد و بداند که یکی از آنها غصبی است، ولی نداند کدام يك از آنها است، وضو گرفتن با هیچ يك از آنها صحیح نیست، و اگر آب مباح دیگری ندارد برای نماز باید تیمم نماید.

مسأله 5 - وضو گرفتن در نه‌های بزرگ مثل قنات و غیر آن؛ اگرچه انسان نداند که صاحب آنها راضی است اشکال ندارد، هرچند بداند بعضی از صاحبان آن صغیر و یا دیوانه اند، ولی اگر صاحبان آنها و یا يك نفر از آنها از وضو گرفتن جلوگیری نمایند باید از آنها وضو نگیرد، بنابر احتیاط واجب.

مسأله 6 - وضو گرفتن از حوض مدرسه ای که انسان نمی داند آن حوض را برای

همه مردم وقف کرده اند یا برای محصلین همان مدرسه، در صورتی که معمولاً مردم از آن حوض وضو می گیرند اشکال ندارد.

مسأله 7 - کسی که نمی خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای کسانی که در آن جا نماز می خوانند، نمی تواند از حوض آن وضو بگیرد، ولی اگر معمولاً کسانی که نمی خواهند در آن جا نماز بخوانند از حوض آن وضو می گیرند می تواند از حوض آن وضو بگیرد.

شرط چهارم: آن که اعضای وضو و مسح موقع شستن و مسح کردن پاك باشد.

مسأله 8 - اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد و بعد از وضو شك کند که پیش از وضو آن جا را آب کشیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت پاك بودن و نجس بودن آن نبوده وضو باطل است، و اگر نداند که ملتفت بوده یا نه، وضو صحیح است و در هر صورت جایی را که نجس بوده برای اعمال دیگر باید آب بکشد.

شرط پنجم: آن که در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسأله 9 - اگر انسان شك کند که به اعضای وضو چیزی چسبیده یا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد و یا به بودن آن قبل از وضو یقین داشته ولی نمی داند الآن برطرف شده یا نه، باید واریسی کند که اگر چیزی به اعضای وضوی او چسبیده برطرف کند.

مسأله 10 - اگر بعد از تمام شدن وضو شك کند که به اعضای وضو چیزی چسبیده بوده یا نه، وضو صحیح است.

مسأله 11 - اگر بداند که قبل از وضو چیزی به اعضای وضو چسبیده بود و بعد از وضو شك کند که آن را در حال وضو از بین برده و یا آب را به زیر آن رسانیده یا نه؛ چنانچه احتمال دهد که در حال وضو به آن مانع التفات داشته، وضوی آن صحیح است.

مسأله 12 - اگر بعد از وضو ببیند که چیزی به اعضای وضو چسبیده، ولی نداند که بعد از وضو پیدا شده یا قبل از آن، وضوی او صحیح است.

مسأله 13 - اگر در بعضی از اعضای وضو مانعی باشد، که گاهی آب به خودی خود زیر آن می رسد و گاهی نمی رسد، و انسان بعد از وضو شك کند که آب زیر آن رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده، باید دوباره وضو بگیرد.

شرط ششم: آن که ظرف آب وضو مباح و از طلا و نقره نباشد.

مسأله 14 - اگر آب وضو در ظرف غصبی یا طلا و نقره باشد و غیر آن، آب دیگری نداشته باشد باید تیمم کند و نمی تواند با آب آنها وضو بگیرد، و اگر آب دیگری دارد، چنانچه در ظرف غصبی یا طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد یا با آنها آب را به صورت و دست ها بریزد وضوی او باطل است، بنابر احتیاط واجب، و در صورتی که با مشت یا چیز دیگر آب را از آنها بردارد و به صورت و دست ها بریزد وضوی او صحیح است.

شرط هفتم: آن که استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

مسأله 15 - کسی که می ترسد اگر وضو بگیرد مریض شود، یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند، نباید وضو بگیرد.

شرط هشتم: آن که شستن صورت و دست ها و مسح پا و سر را خود انسان انجام دهد، و اگر دیگری او را وضو دهد یا در رساندن آب به صورت و دست ها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است.

مسأله 16 - کسی که نمی تواند وضو بگیرد باید نایب بگیرد که او را وضو دهد، ولی باید خود او نیت وضو کند، و بهتر آن است که نایب هم نیت وضو کند، و با دست خود مسح نماید، و اگر نمی تواند باید نایبش دست او را بگیرد و به جای مسح او بکشد، و

ص: 17

اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت سر و پای او را مسح کند، و بهتر آن است که اگر ممکن باشد تیمم هم بنماید.

شرط نهم: آن که وضو را به ترتیبی که گفته شد به جا آورد؛ یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن مسح سر و بعد مسح پای راست و بعد مسح پای چپ بنماید.

شرط دهم: آن که کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

مسئله 17 - اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی بخواهد جایی را بشوید یا مسح کند، رطوبت جاهایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است.

مسئله 18 - اگر بین کارهای وضو عرفاً فاصله نشود، ولی در اثر حرارت هوا یا چیز دیگر اعضا خشک شود، وضو باطل نمی شود.

مسئله 19 - اگر کارهای وضو را پشت سر هم به جا نیاورد، ولی در اثر سردی و رطوبت هوا، رطوبت اعضا خشک نشود، به طوری که اگر هوا ملایم بود خشک می شد، وضو باطل نیست. پس در وضو اگر هر یک از این دو شرط باشد، وضو صحیح است؛ یا باید کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد یا در وقتی که می خواهد جایی را بشوید یا مسح کند، رطوبت جاهایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک نشده باشد، هر چند پشت سر هم انجام نداده باشد.

شرط یازدهم: آن که به قصد امتثال؛ یعنی فقط برای انجام فرمان خداوند عالم، وضو بگیرد، و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگر وضو بگیرد، باطل است.

مسئله 20 - لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند، ولی باید در تمام وضو متوجه باشد که وضو می گیرد، به طوری که اگر از او پرسند: چه می کنی؟ بگوید: وضو می گیرم.

مسأله 21 - کافی است در وضو قصد قربت کردن، و دیگر قصد وجوب و استحباب لازم نیست، بلکه اگر اشتهاً در جایی که وضو واجب است قصد استحباب کند یا برعکس، چنانچه قصد قربت کرده باشد، وضو صحیح است.

مسأله 22 - اگر به خیال این که وضو دارد به قصد تجدید وضو، وضو بگیرد، بعد معلوم شود که وضو نداشته وضویش صحیح است و نماز با آن درست است.

چیزهایی که وضو را باطل می کند

مسأله 1 - شش چیز است که وضو را باطل می کند و باید بعد از آنها وضو گرفت: اول: بول و آنچه در حکم آن است، مثل رطوبتی که قبل از استبراء خارج شود. دوم: غائط. سوم: باد معده و روده که از مخرج غائط خارج شود. چهارم: خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود، ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود وضو باطل نمی شود. پنجم: چیزهایی که عقل را از بین می برد، مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی. ششم: استحاضه زنان که بعداً مسائل آن خواهد آمد.

مسأله 2 - اگر بعد از اماله کردن، آب اماله خارج شود و با آن چیزی از غائط نباشد، وضو باطل نمی شود، و همچنین اگر کرمی یا هسته ای خارج شود و آلوده به غائط نباشد، وضو باطل نمی شود.

مسأله 3 - اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می ریزد، یا نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند بخواند، و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد فقط کارهای واجب نماز را به جا آورد و کارهای مستحب آن مانند اذان و اقامه و قنوت را ترك نماید.

مسأله 4 - کسی که مبطون است؛ یعنی مرضی دارد که نمی تواند از بیرون آمدن

غائط جلوگیری کند، و در تمام وقت به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی کند، چنانچه اگر بخواید بعد از هر دفعه که در بین نماز از او غائط خارج می شود وضو بگیرد سخت نیست، باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت غائط از او خارج شد فوراً وضو بگیرد و بقیه نماز را بخواند. و احتیاط مستحب آن است که همان نماز را دوباره با يك وضو بخواند، و اگر در بین آن نماز وضوی او باطل شد اعتنا نکند.

مسئله 5 - کسی که غائط طوری پی در پی از او خارج می شود که وضو گرفتن بعد از هر دفعه برای او سخت است، در بین نماز نباید وضو بگیرد، ولی برای هر نمازی باید يك وضو بگیرد.

مسئله 6 - کسی که مسلوس است؛ یعنی مرضی دارد که بول او قطره قطره می ریزد، و در تمام وقت به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا نمی کند، لازم نیست در بین نماز مانند مبطون وضو بگیرد، هر چند برای او وضو گرفتن سخت نباشد، و با يك وضو می تواند نمازهای زیادی بخواند، مگر آن که بعد از خواندن نمازی تا شروع به نماز دیگر کند از او قطره های بول خارج شود، والاّ خارج شدن قطره های بول در بین نماز سبب وضو گرفتن نمی شود.

مسئله 7 - اگر کسی مرضی دارد که نمی تواند از خارج شدن باد جلوگیری نماید، باید به وظیفه کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، عمل نماید.

مسئله 8 - کسی که بول او قطره قطره می ریزد، باید برای نماز به وسیله کیسه ای که در آن پنبه و یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کند خود را حفظ نماید، و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را بشوید، اما شستن کیسه لازم نیست. و نیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه ممکن باشد، باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید، و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد.

چیزهایی که باید برای آنها وضو گرفت

مسئله 1 - برای چند چیز وضو گرفتن لازم است: اول: برای نمازهای واجب. دوم: برای سجده و تشهد فراموش شده، اگر بین آنها و نماز، حدثی از او سرزده باشد، اما برای سجده سهو وضو گرفتن لازم نیست. سوم: برای طواف واجب خانه کعبه، و برای طواف حج و عمره مستحبی هم باید وضو گرفت، بنا بر احتیاط واجب.

مسئله 2 - مس نمودن خط قرآن؛ یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن، برای کسی که وضو ندارد حرام است، ولی رسانیدن موی بدن به آن اشکالی ندارد، و فرقی بین خط کوفی و یا خط های دیگر نیست.

احکام وضو

مسئله 1 - اگر یقین به وضو داشته و شك کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا بگذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر، وضوی او باطل است.

مسئله 2 - کسی که شك دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد، و اگر در وسط نماز شك کند باید نماز را به هم بزند و وضو بگیرد و نماز بخواند، و چنانچه بعد از نماز شك کند که وضو گرفته یا نه نمازش صحیح است، ولی برای نمازهای بعدی باید وضو بگیرد.

مسئله 3 - کسی که در کارهای وضو و شرایط آن، مثل پاك بودن آب و غصبی نبودن آن، خیلی شك می کند باید به شك خود اعتنا نکند.

احکام وضوی جبیره

چیزی که به آن زخم و شکسته را می بندند و دوایی که روی زخم و مانند آن می گذارند «جبیره» نامیده می شود.

مسأله 1 - اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی که در دست ها و یا صورت است بسته باشد و آب برای آن ضرر نداشته باشد، باید در موقع وضو گرفتن آب را به زیر آن برساند، و اگر آب را بشود به زیر آن رسانید به طوری که قدر واجب حاصل شود، باز کردن پارچه روی زخم لازم نیست، اما اگر دمل و یا زخم و یا شکستگی در محل مسح باشد، اگر ممکن باشد باید پارچه را باز کند و زیر آن را مسح نماید و اگر ممکن نشود روی آن را مسح نماید.

مسأله 2 - اگر روی جبیره نجس شود و یا برای چیز دیگر نشود روی آن دست کشید، باید روی آن پارچه ای بگذارند و روی پارچه را دست بکشند.

مسأله 3 - اگر زخمی در صورت و دست ها است و روی آن باز است، ولی آب ریختن روی آن ضرر دارد، شستن اطراف آن کافی است و بهتر آن است که پارچه ای روی آن بیندازد و بر آن هم دست بکشد.

مسأله 4 - اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دست ها یا تمام محل یکی از مسح را فرا گیرد، باید وضوی جبیره ای بگیرد، ولی اگر جبیره بیشتر از اعضای وضو را گرفته باشد باید تیمم کند، و بنا بر احتیاط واجب باید وضوی جبیره ای هم بگیرد.

مسأله 5 - اگر جبیره مقداری از اطراف زخم یا دمل یا شکستگی را که سالم است گرفته باشد، چنانچه بیشتر از مقدار معمولی نباشد مانعی ندارد، و اگر بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نیست، باید به دستور جبیره عمل کند؛ یعنی روی آن را مسح کند و بنا بر احتیاط واجب تیمم هم بنماید، و اگر برداشتن جبیره ممکن است باید جبیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دست ها است، اطراف آن را بشوید بعد پارچه را بر روی آن ببندد و روی آن را دست بکشد.

مسأله 6 - اگر در جای وضو چیزی چسبیده که برداشتن آن ممکن نیست یا به قدری مشقت دارد که نمی شود، باید به روی او دست بکشد، و بهتر آن است که شستن

بر او صدق نماید و بنا بر احتیاط مستحب تیمم هم بنماید.

مسأله 7 - کسی که وظیفه او تیمم است اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد و روی آنها جبیره باشد، باید به دستور وضوی جبیره ای تیمم جبیره ای نماید.

غسل های واجب

غسل های واجب شش است: اول: غسل جنابت. دوم: غسل حیض. سوم: غسل استحاضه. چهارم: غسل نفاس. پنجم: غسل مس میت. ششم: غسل میت.

احکام جنابت

مسأله 1 - به دو چیز انسان جنب می شود: اول: جماع. دوم: بیرون آمدن منی؛ چه در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد.

مسأله 2 - اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر اینها، چنانچه بعد از بیرون آمدن آن، بدن سست شده و با شهوت و جستن بیرون آمده، آن رطوبت حکم منی دارد، و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد حکم منی ندارد. ولی در مریض و زن لازم نیست همه این سه نشانه باشد، بلکه اگر فقط با شهوت بیرون آید حکم منی دارد، و بهتر آن است که در این وقت اگر قبلاً وضو نداشته هم غسل کند و هم وضو بگیرد، مخصوصاً برای زن ها.

مسأله 3 - انسان جنب می شود به داخل کردن حشفه خود را در قبل یا دبر دیگری، و اگر حشفه او بریده شده است جنابت حاصل می شود به دخول مقداری از آلت، اگرچه کمتر از حشفه باشد؛ همان قدر که دخول صدق کند جنب می شود.

مسأله 4 - اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود اوست و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند و نمازهایی که یقین دارد بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا

کند، ولی نمازهایی که احتمال می دهد بعد از بیرون آمدن آن منی خوانده، لازم نیست قضا نماید.

مسأله 5 - اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود اوست، ولی نداند که از جنابت سابق است که برای او غسل کرده بود و یا جنابت دیگر است که غسل نکرده، غسل کردن برای او واجب نیست، اگرچه بهتر آن است که غسل نماید.

چیزهایی که بر جنب حرام است

مسأله 1 - پنج چیز بر جنب حرام است: اول: رساندن جایی از بدن به خط قرآن یا به اسم خدا و پیغمبران و امامان - علیهم الصلاة والسلام - به طوری که در وضو گفته شد. دوم: رفتن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اگرچه از يك در داخل و از در دیگر خارج شود. سوم: توقف در مساجد دیگر، ولی اگر از يك در داخل و از در دیگر خارج شود، یا برای برداشتن چیزی برود، مانعی ندارد. و احتیاط واجب آن است که در حرم امامان علیهم السلام توقف ننماید، و بهتر آن است که با حال جنابت از آنها عبور هم ننماید. چهارم: گذاشتن چیزی در مسجد؛ هر چند از بیرون مسجد و یا در حال عبور از آن بگذارد. پنجم: خواندن سوره ای که سجده واجب دارد و آن چهار سوره است: اول: سوره سى و دوم قرآن «الم تنزیل». دوم: سوره چهل و یکم «حم سجده». سوم: سوره پنجاه و سوم «والنجم». چهارم: سوره نود و ششم «اقراء» اگرچه «بسم الله الرحمن الرحيم» را به قصد این سوره ها بخواند.

غسل جنابت

مسأله 1 - واجب است در غسل، نیت؛ یعنی تمام بدن را بشوید به قصد غسل کردن، و باید در موقع شستن فقط نیت غسل نماید و قصد چیز دیگر را با آن مخلوط ننماید، و واجب است آب را به تمام ظاهر بدن برساند، ولی شستن داخل چشم و دماغ و گوش لازم نیست.

مسئله 2 - واجب است بنا بر احتیاط، شستن موهای سر و صورت و بدن، و واجب است شستن پوست زیر آنها و موهای کوتاه که جزء بدن حساب می شود.

غسل ترتیبی

مسئله 1 - در غسل ترتیبی باید به نیت غسل، اول سر و گردن، بعد طرف راست و بعد طرف چپ بدن را بشوید.

مسئله 2 - برای آن که یقین کند هر سه قسمت؛ یعنی سر و گردن و طرف راست و طرف چپ را کاملاً غسل داده، باید موقع شستن سر و گردن مقداری از بدن را هم داخل کند، و موقع شستن طرف راست مقداری از طرف چپ را با مقداری از گردن، و در موقع شستن طرف چپ مقداری از طرف راست و مقداری از گردن را بشوید. و احتیاط مستحب آن است که موقع شستن طرف راست، تمام طرف راست گردن و مقداری از سر را بشوید، و همچنین موقع شستن طرف چپ، تمام طرف چپ گردن با مقداری از سر را بشوید.

مسئله 3 - اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، اگر غسل ارتماسی کرده باید دو مرتبه غسل نماید و اگر غسل ترتیبی کرده، چنانچه از طرف چپ باشد شستن همان مقدار کافی است و شستن بقیه طرف چپ هم لازم نیست، و اگر از طرف راست باشد باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره تمام طرف چپ را بشوید، و اگر از سر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید.

غسل ارتماسی

مسئله 1 - در غسل ارتماسی باید آب تمام بدن را بگیرد، هر چند بدن بتدریج در آب فرو رود، ولی قبل از آن که آب تمام بدن را فراگیرد نباید عضوی از اعضا از آب خارج شود، ولی اگر در نهرها غسل کند و پایش در موقع فرو رفتن در آب، کمی در گل فرو رود مانعی ندارد، و بهتر آن است در غسل ارتماسی طوری در آب فرو رود که بگویند

يك مرتبه در آب فرو رفته، و همچنين بهتر آن است در نهرهایی که پا مقداری در گل فرو می رود غسل ترتیبی نماید.

احکام غسل

مسأله 1 - واجب است برای صحیح بودن غسل، آب آن مطلق و پاک باشد و بنا بر احتیاط واجب باید مباح هم باشد، و بهتر آن است که محل غسل و آن جایی که آب غسل در آن جا می ریزد و ظرفی که با آن غسل می کنند مباح باشد.

مسأله 2 - اگر برای بدن آب ضرر داشته باشد غسل کردن بر او حرام است، و اگر غسل کند، غسلش باطل است.

مسأله 3 - کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد یا از پول حرام بدهد، یا بدون این که بداند حمامی راضی است بخواهد نسیه بگذارد، اگرچه بعد حمامی را راضی کند غسل او باطل است.

مسأله 4 - کسی که در ماه مبارك رمضان غسل ارتماسی کند، غسلش و روزه اش باطل است بنا بر احتیاط واجب، ولی اگر فراموش کند و غسل ارتماسی نماید هم غسل و هم روزه او صحیح است.

مسأله 5 - اگر در بین غسل حدث اصغر از او سرزند، مثلاً بول کند غسل باطل نمی شود، ولی اگر بخواهد عملی انجام دهد که وضو لازم دارد باید وضو بگیرد، و بنا بر احتیاط مستحب بعد از تمام شدن غسل دومرتبه غسل نماید، و در این صورت وضو برای اعمال لازم است.

مسأله 6 - کسی که جنب شده و نماز خوانده، اگر شك کند غسل کرده یا نه، نمازهایی را که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند و چنانچه در وسط نماز شك کند، نمازش باطل است، و بنا بر احتیاط مستحب باید آن نماز را تمام کند و بعد از غسل دومرتبه بخواند.

مسأله 7 - کسی که بخواهد چند غسل انجام دهد، چه تمام آنها واجب و یا تمام آنها مستحب و یا بعضی واجب و بعضی مستحب، می تواند به نیت همه آنها يك غسل به جا آورد و یا آنها را جدا جدا انجام دهد.

مسأله 8 - اگر کسی چند غسل را بخواهد به جا بیاورد که یکی از آنها غسل جنابت باشد، چنانچه موقع غسل کردن، نیت غسل جنابت را به تنهایی بنماید از غسل های دیگر کفایت می کند، ولی بهتر آن است که نیت همه را بنماید، و نیت سایر غسل ها غیر جنابت، بنابر احتیاط واجب، کافی از آنچه نیت نکرده نیست.

مسأله 9 - کسی که غسل جنابت کرده نباید برای نماز وضو بگیرد، ولی با غسل های دیگر نمی شود نماز خواند و باید وضو هم گرفت.

حیض

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زن ها خارج می شود، و در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن سرخ و یا سرخ متمایل به سیاهی است، و با فشار و سوزش بیرون می آید.

مسأله 1 - خونی که دختران پیش از تمام شدن نه سال و زنان بعد از یائسه شدن می بینند حیض نیست، بلکه ظاهراً استحاضه است، گرچه خالی از اشکال نیست.

مسأله 2 - زن های سیده بعد از شصت سال، خون حیض نمی بینند؛ یعنی یائسه می شوند، و زن هایی که سیده نیستند بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می شوند.

مسأله 3 - دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را داشته باشد و اطمینان پیدا کند که خون حیض است، معلوم می شود که بالغ شده و احکام حیض بر آن جاری است.

مسأله 4 - زنی که شیر می دهد ممکن است حیض ببیند، و همچنین زنی که حامله است.

مسأله 5 - اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت، باید خود را واریسی کند؛ یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و مدتی صبر کند بعد بیرون آورد، پس اگر اطراف آن آلوده باشد خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده حیض است، و بهتر آن است پنبه را که می گذارد، قدری صبر کند و آن را با ملایمت بیرون آورد.

مسأله 6 - اگر خونی ببیند که نداند خون قرحه است یا حیض، واجب است واریسی نماید، پس اگر دید خون از طرف چپ بیرون می آید حیض است، و اگر از طرف راست است خون قرحه است، و اگر واریسی کردن ممکن نباشد چنانچه قبل از دیدن این خون پاک بوده، الآن هم محکوم به پاکی است، و اگر حائض بوده الآن هم حائض است، و اگر نداند که قبلاً پاک بوده یا نه، باید احتیاط نماید؛ یعنی عبادت های خود را

به جا آورد و کارهایی که بر حائض حرام است ترك کند، و احتیاط مستحب آن است که در تمام این حالات احتیاطی که گفته شد ترك ننماید.

مسأله 7 - مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود، و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

مسأله 8 - باید سه روز اول حیض پشت سر هم باشد، پس اگر مثلاً دو روز خون ببیند و يك روز پاک شود و دوباره يك روز خون ببیند حیض نیست، و بهتر آن است چنانچه در ضمن ده روز سه روز خون ببیند احتیاط را ترك ننماید.

مسأله 9 - اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند و پاک شود، چنانچه دوباره خون ببیند و از روز اولی که خون دیده تا به حال بیشتر از ده روز نباشد، تمام این مدت آنچه را که خون دیده و ندیده، حکم حیض دارد.

مسأله 10 - لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اذان صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سرهم

خون ببیند یا در وسط های روز اول شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع شود و در شب دوم و سوم هم خون قطع نشود، حیض است.

احکام حیض

مسئله 1 - چند چیز بر حائض حرام است: اول: نماز و روزه و طواف و اعتکاف. دوم: تمام چیزهایی که بر جنب حرام است که بعضی از آنها در احکام جنابت گفته شد، مانند دست مالیدن به خط های قرآن و ماندن در مسجد و قرائت سوره هایی که آیه سجده در آنها است. سوم: جماع کردن در فرج که هم برای مرد و هم برای زن حرام است، و اما وطی در دبر زن حائض مانعی ندارد.

مسئله 2 - اگر زن از حیض پاک شد جماع کردن با آن اشکال ندارد، هر چند غسل نکرده باشد، ولی احتیاط مستحب آن است که قبل از جماع فرج را بشوید.

مسئله 3 - اگر روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اول آن با زن خود در قبل جماع کند، باید یک دینار طلا کفاره به فقیر بدهد، و اگر در قسمت دوم جماع کند نصف دینار، و اگر در قسمت سوم جماع کند باید ربع دینار بدهد، و مراد از دینار سکه طلای هجده نخودی است.

مسئله 4 - اگر کسی نداند که زن حیض است و با او جماع کند، کفاره بر او واجب نیست.

مسئله 5 - جایز است در کفاره جماع قیمت طلا را بدهد، و اگر قیمت آن روزی که جماع کرده با وقتی که می خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی که می خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

مسئله 6 - اگر انسان بعد از آن که در حال حیض جماع کرده و کفاره آن را داده، دوباره جماع کند، باز هم باید کفاره بدهد و چنانچه چند مرتبه جماع کند و در بین آنها کفاره ندهد، احتیاط واجب آن است که برای هر جماع یک کفاره بدهد.

مسأله 7 - طلاق دادن زن در حال حیض به طوری که در کتاب طلاق خواهد آمد، باطل است.

مسأله 8 - بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و عبادت های دیگری که در آنها طهارت لازم است غسل کند، و دستور آن مثل غسل جنابت است، ولی برای نماز باید پیش از غسل یا بعد از آن وضو هم بگیرد، و اگر از غسل کردن عذر دارد، بدل آن تیمم کند، و اگر از وضو عذر دارد، بدل آن تیمم کند، و اگر از هر دو عذر دارد برای هر يك جداگانه تیمم کند.

مسأله 9 - اگر آب به اندازه ای باشد که بتواند یا غسل کند یا وضو بگیرد، باید غسل کند و بدل از وضو تیمم نماید، و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمم نماید.

مسأله 10 - اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام، باید حرف او را قبول نمود.

مسأله 11 - واجب است بر زن روزه هایی که در حال حیض نگرفته قضا نماید، ولی نمازهای شبانه روزی قضا ندارد، و بنابر احتیاط واجب، نمازهای غیر یومیه - مثل نماز آیات، نماز طواف - را باید قضا نماید.

مسأله 12 - اگر زنی نماز را تأخیر بیندازد و از اول وقت بگذرد؛ به اندازه خواندن يك نماز و وضو گرفتن اگر وظیفه او وضو باشد، و یا غسل اگر وظیفه اش غسل باشد، و یا تیمم اگر وظیفه اش تیمم باشد، و همچنین فراهم کردن شرایط دیگر نماز و بعد از آن حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، و در تند خواندن و کند خواندن و چیزهای دیگر باید ملاحظه حال خود را بنماید.

مسأله 13 - اگر زن در آخر وقت نماز از خون پاک شود و به اندازه غسل و وضو و مقدمات دیگر نماز، مانند تهیه کردن لباس یا آب کشیدن آن و خواندن يك رکعت نماز

یا بیشتر از يك رکعت وقت داشته باشد، باید آن نماز را بخواند و اگر نخواند باید آن را قضا نماید.

مسأله 14 - اگر به خیال این که به اندازه تهبیه مقدمات نماز و خواندن يك رکعت وقت ندارد نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را به جا آورد.

مسأله 15 - اگر در آخر روز پاك شود و به اندازه چهار رکعت با تهبیه مقدمات وقت داشته باشد، فقط نماز عصر بر او واجب است، و اگر به اندازه پنج رکعت با تهبیه مقدمات وقت داشته باشد، نماز ظهر و عصر هر دو بر او واجب است و اگر به جا نیاورد باید قضا کند.

مسأله 16 - مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را پاك نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد، و اگر نمی تواند، تیمم نماید رجائاً، و رو به قبله بنشیند و مشغول دعا و صلوات شود.

مسأله 17 - خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جایی از بدن به مابین خط های قرآن و خضاب کردن به حنا و مانند آن برای حائض مکروه است.

اقسام زن های حائض

مسأله 1 - زن های حائض بر شش قسمند: اول: صاحب عادت وقتیه و عددیه، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه يك اندازه باشد، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا پنجم ماه خون ببیند. دوم: صاحب عادت وقتیه، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او در هر دو ماه يك اندازه نباشد، ولی بهتر آن است که به دیدن دو ماه پشت سر هم در وقت معین اکتفا نکند و عمل به احتیاط نماید. سوم: صاحب عادت عددیه، و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به يك اندازه باشد و وقت دیدن آن دو خون یکی

نباشد، و بهتر آن است که به یکی بودن شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم اکتفا نکند و عمل به احتیاط نماید. چهارم: مضطربه، و آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده. پنجم: مبتدئه، و آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است. ششم: ناسیه، و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است. و احکام هر يك از اینها در مسائل آینده گفته می شود.

زن های صاحب عادت

مسأله 1 - اگر کسی صاحب عادت باشد؛ چه وقتی و چه عددی و چه وقتی و عددی، به این که در يك ماه خلاف عادت خود خون ببیند عادت او به هم نمی خورد، ولی اگر دو ماه پشت سر هم مانند یکدیگر - چه در وقت و یا در عدد و یا در هر دو - خون ببیند عادت قبلی به هم می خورد و بعد از این باید به عادت دوم عمل نماید، و چنانچه دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خون ببیند و مثل یکدیگر نباشند عادت دیگر برایش پیدا نمی شود و به هم خوردن عادت سابقش محل اشکال است.

مسأله 2 - زنی که عادت وقتی دارد؛ چه عادت عددی هم داشته باشد یا نداشته باشد، اگر در وقت عادت خود یا دو سه روز پیش از عادت یا دو سه روز بعد از عادت خون ببیند، به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته، اگر چه آن خون نشانه های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن های حائض گفته شد رفتار نماید، و اگر بعد بفهمد حیض نبوده، مثل آن که پیش از سه روز پاك شود، باید عبادت هایی را که ترك کرده قضا نماید.

مسأله 3 - اگر زن، صاحب عادت وقتی نباشد؛ چه عادت عددی داشته باشد یا نداشته باشد، چنانچه خون دید اگر آن خون نشانه های حیض را دارد، باید به دیدن خون، به احکامی که برای حائض گفته شد رفتار نماید، و اگر نشانه های خون حیض را نداشته باشد، باید تا سه روز احتیاط نماید؛ یعنی کارهایی که بر حائض حرام است

ترك نمايد و كارهاى استحاضه را به جا آورد؛ يعنى به دستورى كه براى زن مستحاضه خواهد آمد، عبادت هاى خود را انجام دهد، پس اگر ديد خون تا سه روز پشت سر هم آمد و قطع نشد مى فهمد كه حيض بوده، و اگر قطع شد استحاضه است، و چنانچه بعد از سه روز باز خون قطع نشد، اگر روى هم رفته از ده روز بيشتر نشود تمام آن حيض است و به احكامى كه براى حائض گفته شد عمل بنمايد، ولى بهتر آن است بعد از سه روز اول هم احتياط نمايد، به آن طورى كه در سه روز اول گفته شد.

مسأله 4 - زنى كه صاحب عادت وقتيه است، اگر چند روز پيش از عادت و همه روزهاى عادت و چند روز بعد از عادت خون ببندد و روى هم از ده روز بيشتر نشود همه حيض است، و اگر از ده روز بيشتر شود، فقط خونى را كه در روزهاى عادت خود ديده حيض است و خونى كه پيش از آن و بعد از آن ديده استحاضه مى باشد، و بايد عبادت هاى كه در روزهاى پيش از عادت و بعد از عادت به جا نياورده قضا نمايد، و اگر همه روزهاى عادت را با چند روز پيش از عادت خون ببندد و روى هم از ده روز بيشتر نشود، همه حيض است، و اگر از ده روز بيشتر شود خونى كه در ايام عادت ديده حيض و بقيه استحاضه است، و اگر همه روزهاى عادت را با چند روز بعد از آن خون ببندد و روى هم از ده روز بيشتر نشود، همه حيض است، و اگر بيشتر شود فقط روزهاى عادت حيض و باقى استحاضه است.

مسأله 5 - اگر زنى بعد از آن كه سه روز يا بيشتر خون ديد پاك شود و دوباره خون ببندد و فاصله بين دو خون كمتر از ده روز باشد و همه روزهاى كه خون ديده با روزهاى كه در وسط پاك بوده از ده روز بيشتر نشود، تمام آن روزهاى كه خون ديده و پاك بوده حائض است. و در اين حكم فرقى نيست بين اين كه تمام خون يا بعضى آن نشانه هاى حيض داشته باشد يا نداشته باشد، و همچنين فرقى نيست در اين كه زن، صاحب عادت باشد يا نباشد.

مسأله 6 - اگر زنى بعد از آن كه سه روز يا بيشتر خون ديد، پاك شد و دوباره خون

بیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر باشد، مثل آن که چهار روز خون بیند و چهار روز پاك شود و دوباره چهار روز خون بیند، چند صورت دارد:

صورت اول: آن که زن، صاحب عادت باشد و تمام یکی از این دو خون در روزهای عادت واقع شود، و دیگری در ایام عادت نباشد، باید آن خونی که در ایام عادت واقع شده حیض و دیگری را استحاضه قرار دهد.

صورت دوم: آن که زن، صاحب عادت باشد و مقداری از یکی از دو خون در روزهای عادت باشد، و خون دیگر، نه تمام آن و نه مقداری از آن در روزهای عادت نباشد، باید خونی که مقداری از آن در ایام عادت بوده حیض و دیگری را استحاضه قرار دهد.

صورت سوم: آن که زن، صاحب عادت عددیه باشد و یکی از دو خون، عددش موافق عدد عادت حیض باشد، باید آن را حیض و دیگری را استحاضه قرار دهد.

صورت چهارم: آن که صاحب عادت عددیه و وقتی باشد و مقداری از یکی از دو خون در ایام عادت باشد، ولی عددش به اندازه عدد عادت حیض نباشد، و خون دیگر در روزهای عادت نباشد، ولی عددش به اندازه عدد عادت حیض باشد، باید در هر دو خون احتیاط نماید؛ یعنی کارهایی که بر حائض حرام است ترك کند و کارهای مستحاضه را به جا آورد.

صورت پنجم: آن که زن، صاحب عادت نباشد، و یا صاحب عادت باشد ولی هیچ يك از دو خون در روزهای عادت واقع نشود، پس اگر یکی از دو خون نشانه های حیض را داشته باشد و دیگری نداشته باشد، باید آن را که نشانه حیض دارد حیض و دیگری را استحاضه قرار دهد، و اگر هر دو نشانه های حیض را داشته باشند، و یا هر دو نشانه های حیض را نداشته باشند، بنابر احتیاط واجب باید خون اول را حیض و بعد از آن تا تمام شدن ده روز احتیاط نماید، مثلاً اگر سه روز اول را خون بیند بعد سه

روز پاك شود و دو مرتبه هفت روز خون ببیند، باید سه روز اول را حیض قرار دهد و سه روز پاكی را احتیاط نماید؛ یعنی کارهایی که بر حائض حرام است ترك کند و کارهایی که بر زن پاك واجب است به جا آورد، و در چهار روز از آن هفت روزی که خون دیده باز احتیاط نماید؛ یعنی کارهایی که بر حائض حرام است ترك کند و کارهای استحاضه را به جا آورد.

مسأله 7 - زنی که معمولاً ماهی يك مرتبه خون می بیند، اگر در يك ماه دو مرتبه خون ببیند و روزهایی که در وسط پاك بوده از ده روز کمتر نباشد، چنانچه هیچ يك از دو خون در روزهای عادت نباشد هر دو را حیض قرار دهد، و اگر یکی در روزهای عادت باشد و خون دیگر نشانه های خون حیض دارد، هر دو را حیض قرار دهد، و اگر نشانه استحاضه دارد خونی که در روزهای عادت واقع شده حیض قرار دهد و در خون دیگر احتیاط نماید؛ یعنی کارهایی که بر حائض حرام است ترك کند و کارهای استحاضه را به جا آورد.

مسأله 8 - اگر زنی که صاحب عادت است بیشتر از عادت خود خون ببیند، چنانچه از ده روز بیشتر نشود همه را حیض قرار دهد.

مسأله 9 - زنی که عادت وقتی و عددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی که در روزهای عادت دیده اگرچه نشانه های حیض را نداشته باشد حیض است، و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگرچه نشانه های حیض را داشته باشد استحاضه است، مثلاً زنی که عادت حیض او از پنجم ماه تا دهم ماه باشد، اگر از پنجم تا بیستم خون ببیند پنج روز اول آن حیض و ده روز بعد استحاضه می باشد.

مبتدئه

مسأله 1 - مبتدئه؛ یعنی زنی که دفعه اول خون دیدن او است، اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته

باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد همه آن حیض است، ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشته باشد، مثل آن که پنج روز خون سرخ و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سرخ ببیند، باید به اندازه عادت خویشان خود اگر تفاوت نداشته باشند، از روز اولی که خون سرخ دیده بود حیض قرار دهد، مثلاً اگر عادت خویشان او پنج روز باشد و او هم در دفعه اول پنج روز خون سرخ دیده بود، همه را حیض قرار دهد، و اگر هفت روز است و او پنج روز خون سرخ دیده دو روز بر آنها اضافه کند و تا هفت روز را حیض قرار دهد، و اگر عادت آنها سه روز باشد و او پنج روز خون سرخ دیده، باید سه روز از پنج روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و همچنین اگر خون سرخ از سه روز کمتر و یا از ده روز بیشتر باشد، باید به اندازه عادت خویشان خود از روز اولی که خون سرخ دیده حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله 2 - زنی که مبتدئه است اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خون هایی که دیده يك رنگ باشند، باید به اندازه عادت خویشان خود حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه، و چنانچه در جاهایی که باید به عادت خویشان رجوع کند عادت خویشان با هم تفاوت داشته باشد، باید به جای عادت خویشان هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مضطربه

مسأله 1 - مضطربه؛ یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده، اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، باید تمام آن خونی که نشانه حیض دارد حیض و دیگری را استحاضه قرار دهد، ولی اگر کمتر از سه روز یا بیشتر از ده روز باشد، پس اگر

عادت خویشان او هفت روز است، باید هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر کمتر است، مثلاً پنج روز است، باید همان را حیض قرار دهد و بنابر احتیاط واجب، در تفاوت بین شماره عادت آنان و هفت روز که دو روز است کارهایی که بر حائض حرام است ترك نماید و کارهای استحاضه را به جا آورد، و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز، مثلاً نه روز است، باید هفت روز را حیض قرار دهد، و بنابر احتیاط واجب در تفاوت بین هفت روز و عادت آنان که دو روز است کارهایی که بر حائض حرام است ترك کند و کارهای استحاضه را به جا آورد. و همچنین است خونی که نشانه های حیض دارد و کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نیست؛ اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه های حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه های حیض را داشته باشد، مثل آن که پنج روز خون سرخ و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سرخ ببیند، باید به دستور قبلی عمل نماید.

مسأله 2 - اگر مضطربه تمام خونی که دیده يك جور باشد، باید به عادت خویشاوندانش رجوع کند، و احتیاط واجب آن است که اگر عادت آنها از هفت روز کمتر یا زیادتر باشد در مقدار تفاوت احتیاط کند بین اعمال مستحاضه و ترك کند آنچه را که بر حائض حرام است.

ناسیه

مسأله 1 - ناسیه؛ یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده، اگر خونی بیشتر از ده روز ببیند که چند روز آن نشانه های حیض و چند روز دیگر نشانه های استحاضه داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، باید تمام آن را حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه، و اگر کمتر از سه روز و یا بیشتر از ده روز باشد و یا پیش از گذشتن ده روز دومرتبه خونی ببیند که آن هم نشانه حیض دارد، از اول خونی که نشانه حیض دارد حیض قرار دهد تا هفت روز و بقیه را

استحاضه قرار دهد، و اگر تمام خون يك جور است، باید بنابر احتیاط واجب، هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

استحاضه

مسأله 1 - یکی از خون هایی که از زن خارج می شود خون استحاضه است و آن در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ هم نیست، ولی گاهی ممکن است نشانه های خون حیض در او باشد.

مسأله 2 - استحاضه بر سه قسم است: قلیله، متوسطه، کثیره. استحاضه قلیله آن است که خون، پنبه ای را که زن داخل فرج می نماید آلوده کند و در آن فرو نرود به طوری که از طرف دیگر معلوم شود. استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود به طوری که از طرف دیگر آن بیرون آید، ولی جریان پیدا نکند و به دستمالی که معمولاً زن ها برای جلوگیری از خون می بندند نرسد. استحاضه کثیره آن است که خون، پنبه را فرا گیرد و دستمال را هم آلوده نماید.

احکام استحاضه

مسأله 1 - در استحاضه قلیله، زن باید برای هر نماز يك وضو بگیرد و ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد، و بنابر احتیاط واجب، پنبه را عوض کند و یا تطهیر نماید.

مسأله 2 - در استحاضه متوسطه باید زن کارهای استحاضه قلیله را که در مسأله پیش گفته شد انجام دهد و علاوه بر آن برای نماز صبح غسل کند، و اگر بعد از نماز صبح مستحاضه شود، باید قبل از نماز ظهر غسل کند، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر مستحاضه شود، باید قبل از نماز مغرب غسل نماید.

مسأله 3 - در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسأله قبل

گفته شد، باید برای هر نماز دستمال را عوض کند یا آب بکشد و يك غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا به جا آورد، و بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد، و اگر فاصله بیندازد باید برای نماز عصر دوباره غسل کند.

مسأله 4 - اگر زن بعد از نماز صبح مستحاضه کثیره شود، باید قبل از نماز ظهر و عصر و قبل از نماز مغرب و عشا غسل نماید، و همچنین اگر بعد از نماز ظهر و عصر مستحاضه کثیره شود، باید فقط پیش از نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله 5 - زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد، و برای نمازهای بعد چیزی لازم نیست.

مسأله 6 - واجب است بر زن بعد از آن که وضو گرفت و غسل نمود، اگر خون قطع نشده و یا خون قطع شده، ولی می ترسد که قبل از خواندن نماز یا در وسط دومرتبه جریان پیدا کند، نماز را فوراً به جا آورد.

مسأله 7 - اگر خون استحاضه زن جریان دارد و قطع نمی شود، چنانچه برای او ضرر ندارد، واجب است بعد از وضو و غسل به وسیله پنبه یا چیز دیگر از بیرون آمدن خون جلوگیری کند، و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید، بنابر احتیاط واجب دوباره غسل کند و وضو بگیرد، و واجب است اگر نماز هم خوانده دوباره بخواند، و اگر زن در جلوگیری از بیرون آمدن خون کوتاهی نکرده، ولی چون خون زیاد است باز جریان پیدا کرده، لازم نیست دومرتبه غسل کند و وضو بگیرد و نماز بخواند.

مسأله 8 - اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله 9 - اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود، باید برای

نماز ظهر و عصر يك غسل و برای نماز مغرب و عشا غسل دیگری بنماید، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود برای نماز مغرب و عشا غسل کند.

مسئله 10 - اگر استحاضهٔ قلیله در وسط نماز صبح متوسطه یا کثیره شود، باید برای نماز صبح غسل کند و دومرتبه نماز صبح را به جا آورد.

مسئله 11 - اگر استحاضهٔ قلیله یا متوسطه در وسط نماز ظهر یا مغرب کثیره شود، باید برای نماز ظهر و عصر، و یا مغرب و عشا غسل نماید و دومرتبه نماز را به جا آورد.

مسئله 12 - اگر استحاضهٔ کثیره، قلیله یا متوسطه شود، باید برای نماز اول، عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل قلیله یا متوسطه را انجام دهد، و نیز اگر استحاضهٔ متوسطه قلیله شود، باید برای نماز اول عمل متوسطه و برای نمازهای بعد عمل قلیله را به جا آورد.

مسئله 13 - روزهٔ زن مستحاضهٔ قلیله درست است، هر چند وضو نگرفته باشد، ولی روزهٔ زن مستحاضهٔ ای که غسل بر او واجب می باشد در صورتی صحیح است که غسل هایی که برای نمازهای روزش واجب است انجام دهد، و بنابر احتیاط واجب باید غسل نماز مغرب و عشا شبی که می خواهد فردای آن را روزه بگیرد به جا آورد.

مسئله 14 - زن مستحاضه بعد از آن که خونس قطع شد و از استحاضه بیرون آمد فقط برای نماز اولی که می خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد لازم نیست، و چنانچه خون بعد از انجام دادن کارهای استحاضه قطع شود و نماز را نخوانده باشد، باید دومرتبه کارهای استحاضه را برای به جا آوردن نماز انجام دهد.

مسئله 15 - مستحاضهٔ قلیله اگر بخواد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند،

بنابر احتیاط واجب، باید وضو بگیرد و وضویی که برای نماز گرفته کافی نیست.

مسئله 16 - مستحاضه متوسطة یا کثیره، اگر بخواهد بدن خود را به خط قرآن برساند، بنابر احتیاط واجب باید وضو بگیرد و غسل نماید، و وضو و غسل نماز کافی نیست.

نفاس

مسئله 1 - از وقتی که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون می آید، هر خونی که زن می بیند تا پیش از ده روز خون نفاس است.

مسئله 2 - ممکن است خون نفاس يك آن بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی شود.

مسئله 3 - اگر زن روز اول ولادت خون ببیند و پاك شود و قبل از تمام شدن ده روز دومرتبه خون ببیند، تمام روزهایی که خون دیده و پاك بوده نفاس است.

مسئله 4 - اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنانچه در حیض عادت دارد، به اندازه روزهای عادت، نفاس و بقیه استحاضه است، و اگر عادت ندارد تا ده روز نفاس و بقیه استحاضه می باشد، و احتیاط مستحب آن است که بعد از روز دهم تا روز هجدهم زایمان، کارهای استحاضه را به جا آورد و کارهایی که بر نفساء حرام است ترك نماید.

مسئله 5 - معتبر است بین نفاس و خون حیضی که زن بعد از آن می بیند ده روز فاصله شود.

غسل مسی میت

مسئله 1 - اگر کسی بدن انسان مرده ای را که سرد شده قبل از غسل و یا در بین آن، پیش از تمام شدن غسل، مس کند؛ یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند باید غسل

مس میت نماید، حتی اگر ناخن و استخوان او به ناخن و استخوان میت برسد باید غسل کند.

مسأله 2 - برای مس مرده ای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست.

مسأله 3 - اگر موی خود را به بدن میت برساند یا بدن خود را به موی میت برساند، غسل واجب نیست.

مسأله 4 - برای مس بچه مرده حتی بچه سقط شده ای که چهار ماه او تمام شده، غسل مس میت واجب است، ولی اگر قبل از تمام شدن چهار ماه سقط شود، مس آن غسل ندارد.

مسأله 5 - اگر از بدن زنده قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و انسان آن را مس نماید باید غسل مس میت کند، ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد و یا استخوانی باشد که گوشت نداشته باشد، برای مس آنها غسل واجب نیست.

مسأله 6 - اگر از بدن مرده قسمتی جدا شود، چنانچه اگر متصل به بدن بود مس کردن آن قسمت غسل داشته، بعد از جدا شدن هم برای مس آن غسل واجب است.

مسأله 7 - اگر کسی مس میت نمود، هرچند پیش از آن وضو داشته، واجب است برای کارهایی که در آنها وضو گرفتن لازم است غسل کند و وضو بگیرد، و وضوی قبلی کافی نیست.

مسأله 8 - برای کسی که بعد از مس میت غسل نکرده است، ماندن در مساجد و حرم ائمه و خواندن سوره هایی که سجده واجب دارد و جماع کردن مانعی ندارد، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند و وضو بگیرد.

مسأله 9 - اگر چند میت را مس کند یا يك میت را چند بار مس نماید، يك غسل کافی است.

مسأله 1 - مسلمانی که در حال جان دادن است، بزرگ باشد یا کوچک، زن باشد یا مرد، باید به پشت رو به قبله بخواباند، به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد، و بنابر احتیاط واجب تا موقعی که میت را از محل جان دادن حرکت نداده اند باید رو به قبله بخواباند، و بهتر آن است تا بعد از غسل دادن همیشه رو به قبله بخواباند، ولی بعد از آن که غسلش تمام شد بهتر است او را مثل حالتی که بر او نماز می خوانند بخواباند.

مسأله 2 - رو به قبله کردن محضر بر هر مسلمانی واجب است، و فرقی بین خویشان و دیگران نیست.

مسأله 3 - مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام علیهم السلام و کلمات فرج را به کسی که در حال جان دادن است تلقین کنند.

مسأله 4 - اگر جان دادن برای محضر مشکل شود، مستحب است برای آسان شدن مرگ بر او اگر اذیت نشود او را به محل نمازش انتقال دهند و سوره «یس» و «صافات» بالای سرش بخوانند.

مسأله 5 - مستحب است دهان و چشمان میت را ببندند، دست و پاهایش را دراز کنند و پارچه ای به روی بدنش بیندازند و در شب، نزدش چراغ روشن کنند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت

مسأله 1 - واجب است بر هر مکلفی غسل و کفن و نماز و دفن مسلمان دوازده امامی، و بنابر احتیاط واجب اگر دوازده امامی هم نباشد غسل و کفن و نماز و دفن آنها هم واجب است.

مسأله 2 - اگر کسی مشغول کارهای میت شود بر دیگران واجب نیست اقدام

نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند و چنانچه هیچ کس انجام ندهد، همه معصیت کرده اند.

مسئله 3 - برای غسل و کفن و نماز و دفن میت، باید از ولیّ او اجازه بگیرند.

مسئله 4 - اگر میت برای غسل و کارهای دیگر غیر از ولیّ کس دیگر را معین کند، احتیاط واجب آن است که ولیّ و آن کس هر دو اجازه بدهند.

کیفیت غسل میت و احکام آن

مسئله 1 - اگر جایی از بدن میت نجس شود، باید پیش از آن که آن جا را غسل بدهند آب بکشند، و احتیاط مستحب آن است که تمام بدن میت پیش از شروع به غسل پاک باشد.

مسئله 2 - واجب است میت را سه غسل بدهند: اول: به آبی که با سدر مخلوط باشد. دوم: به آبی که با کافور مخلوط باشد. سوم: با آب خالص. و چنانچه طریقه ای که گفته شد مراعات نشود، باید کاری کرد که غسل ها به ترتیب انجام گیرد.

مسئله 3 - غسل میت مثل غسل جنابت است، و احتیاط واجب آن است که به طریقه غسل ترتیبی میت را غسل دهند، نه ارتماسی؛ به این که میت را در آب فرو برند و بیرون آورند و يك غسل حساب کنند، ولی اگر هر يك از سه قسمت بدن را جدا جدا در آب فرو برند و مراعات ترتیب را بنمایند اشکالی ندارد.

مسئله 4 - سدر و کافور باید به اندازه ای کم نباشد که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است و به اندازه ای هم زیاد نباشد که آب را مضاف نماید و به آن آب نگویند.

مسئله 5 - اگر سدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود، باید به جای هر کدام که ممکن نیست میت را با آب خالص غسل بدهند، و واجب است نیت بدلیّت بنمایند، و همچنین واجب است مراعات ترتیب به وسیله نیت؛ یعنی اگر مثلاً سدر پیدا نشود،

دفعه اول که میت را با آب خالص غسل می دهند نیت کنند که این عوض غسل با آب سدر است.

مسئله 6 - کسی که میت را غسل می دهد باید مسلمان دوازده امامی باشد، و بنا بر احتیاط واجب باید بالغ هم باشد.

مسئله 7 - اگر آب پیدا نشود، یا استعمال آن مانعی داشته باشد، باید عوض هر غسل، میت را يك تیمم بدهند، و احتیاط مستحب آن است که يك تیمم دیگری هم عوض هر سه غسل بدهند، و بنا بر احتیاط واجب کسی که میت را تیمم می دهد، هم با دست خود، میت را تیمم دهد؛ یعنی دست خود را به زمین بزند و به صورت و پشت دست های میت بکشد و هم با دست خود میت اگر ممکن باشد.

مسئله 8 - اگر به اندازه يك غسل یا دو غسل آب داشته باشند، باید میت را غسل دهند و به جای غسل های دیگر تیمم نمایند.

مسئله 9 - کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است، اگر پیش از تقصیر در عمره و پیش از سعی در حج بمیرد نباید او را با آب کافور غسل دهند و به جای آن باید با آب خالص غسلش دهند.

مسئله 10 - غسل بچه مسلمان اگرچه از زنا باشد واجب است، و غسل کافر و اولاد او جایز نیست.

مسئله 11 - بچه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد باید غسل بدهند، و اگر چهار ماه ندارد باید در پارچه ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسئله 12 - جایز نیست مرد، زن را وزن، مرد را غسل بدهد در حال اختیار، ولی زن می تواند شوهر خود را غسل دهد و شوهر هم می تواند زن خود را غسل دهد.

مسئله 13 - مرد می تواند دختر بچه ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست غسل دهد، و زن هم می تواند پسر بچه ای را که سه سال بیشتر ندارد، غسل دهد.

مسأله 14 - کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده، لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میت برای او کافی است.

مسأله 15 - اگر بعد از تمام شدن غسل میت بدن میت نجس شود، اعاده غسل لازم نیست، ولی برطرف کردن نجاست و آب کشیدن آن واجب است، و اگر بعد از گذاشتن میت در قبر بدنش نجس شود، بنا بر احتیاط واجب باید نجاست را آب بکشند.

احکام کفن میت

مسأله 1 - میت را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سرتاسری می گویند کفن نمایند، و این کار بر تمام مسلمانان واجب است، مثل غسل دادن، ولی اگر کسی اقدام به آن نمود از دیگران ساقط می شود.

مسأله 2 - لنگ باید اقلاً از ناف تا زانو را بپوشاند، و پیراهن بنا بر احتیاط واجب باید از سر شانه تا نصف ساق پا را بپوشاند، و درازی سرتاسری، باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که يك طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

مسأله 3 - کفن کردن میت با چیز غصبی اگر چیز دیگری هم پیدا نشود، جایز نیست.

مسأله 4 - کفن کردن با پوست حیوان حلال گوشت که به دستور شرعی آن را کشته باشند، چنانچه طوری باشد که به آن لباس بگویند اشکالی ندارد، هر چند مستحب است در حال اختیار به آن کفن نمایند.

مسأله 5 - کفن کردن میت با پارچه ابریشمی و پوست مردار و چیز نجس هر چند به خون کمتر از درهم نجس شده باشد و پوست و پشم و کرک حیوان حرام گوشت و پوست حلال گوشت اگر طوری نباشد که به آن لباس بگویند جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

کفن میت (1)

کفن کردن میت مسلمان با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سرتاسری می گویند واجب کفایی است؛ لنگ باید از ناف تا زانو اطراف بدن را بپوشاند، و پیراهن باید از سر شانه تا نصف ساق پا را بنابر اقوا بپوشاند، و درازی سرتاسری باید به قدری باشد که بستن دو طرف آن ممکن باشد، و پهنای آن به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید و بر میت پیچیده شود و تمام بدن او را بپوشاند.

مسأله 1 - کفن کردن با چیز غصبی اگرچه چیز دیگری هم نباشد، جایز نیست.

مسأله 2 - کفن کردن با پوست مردار و پوست حیوان حرام گوشت یا مو و کرک آن و پارچه ابریشمی خالص و چیز نجس، در حال اختیار جایز نیست، و با پوست حیوان حلال گوشت نیز بنابر احتیاط واجب کفن ننمایند، اما کفن کردن با مو و پشم و کرک حیوان حلال گوشت مانعی ندارد، و در حال ناچاری پوست حیوان حلال گوشت بر چیز نجس مقدم، و چیز نجس بر پارچه ابریشمی خالص، و پارچه ابریشمی خالص بنابر احتیاط واجب بر اجزای حرام گوشت مقدم می باشد.

مسأله 3 - اگر کفن میت پیش از گذاشتن در قبر نجس شد؛ چنانچه کفن ضایع نمی شود، باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند. و همچنین بعد از گذاشتن در قبر اگر شستن و بریدن هر دو ممکن باشد، بهتر این است که مقدار نجس را ببرند و اما اگر شستن ممکن نباشد مگر به بیرون آوردن میت از قبر، واجب است مقدار نجس را ببرند، و اگر بریدن سبب ضایع شدن کفن می شود و شستن هم ممکن نیست مگر به بیرون آوردن میت از قبر، چنانچه بیرون آوردن میت از قبر جهت شستن کفن یا تبدیل

ص: 47

1- چنان که ظاهر است از این عنوان تا (مسأله 3) مطالب تکراری و در بعضی از موارد مخالف نظر امام خمینی قدس سره میباشد. شاید تعدد مترجمین و غفلت از حاشیه امام قدس سره در این مورد بر کتاب «وسيلة النجاة» موجب این امر شده باشد.

آن موجب بی احترامی او می شود، جایز نیست.

مسأله 4 - کفن میت به نحوی که متعارف و لایق شأن او است و همچنین مؤونه سایر تجهیزات از قبیل آب و سدر و کافور و غیره از اصل مال او جدا می شود و در زاید بر قدر واجب با مراعات آبروی میت مستحب است احتیاط نمایند.

مسأله 5 - کفن زن و بقیه مخارج تجهیزات او، مانند آب و سدر و کافور و غیر اینها بر شوهر است، اگرچه زن، صاحب مال باشد، و مطلقه رجعی قبل از تمام شدن عده اگر بمیرد، بنابر احتیاط واجب شوهرش باید کفن او را بدهد، بلی در منقطعه محل اشکال است.

مسأله 6 - مستحبات کفن چند چیز است که بعضی از آنها ذکر می شود: 1- ران پیچ از برای زن و مرد، و آن پارچه ای است که به درازی سه ارش و نیم و پهنای یک و جب تا یک و جب و نیم که از تهیگاه میت تا سر زانوهای میت به طوری که ران های او را بپوشاند پیچیده می شود و انتهایش از زیر دو پای میت از طرف راست خارج شود و در موضعی که پیچیدن خاتمه یافته فرو برند. 2- بعد از حنوط مقداری پنبه بین دو پایش بگذارند به نحوی که عورتین او را بپوشاند. 3- عمامه از برای مرد و مقنعه از برای زن.

4- پستان بند از برای زن.

آداب حنوط و جرید تین

مسأله 1 - بعد از غسل دادن میت، واجب است او را حنوط کنند؛ یعنی بر پیشانی و کف دست ها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند، و احتیاط مستحب آن است که به سر بینی میت نیز کافور بمالند.

مسأله 2 - در حنوط تعیین مقدار کافور لازم نیست، بلکه صدق مسح به کافور به کیفیتی که گذشت کفایت می کند.

مسأله 3 - مستحب است قدری تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام را با کافور حنوط

ص: 48

مخلوط کنند، ولی باید از آن کافور مخلوط به جاهایی که بی احترامی می شود، مانند سر دو انگشت بزرگ پاها، نرسانند.

مسأله 4 - مستحب است که دو چوب تر و تازه که درازی هر يك از آن بیشتر از يك ارش و کمتر از يك وجب نباشد، از چوب خرما و اگر نباشد از سدر و اگر نباشد بید یا انار و اگر نباشد چوب تر دیگر، همراه میت در قبر بگذارند؛ به این نحو که یکی را طرف راست از چنبره گردن چسبیده به بدن و دیگری را طرف چپ از چنبره گردن روی پیراهن و زیر لفافه قرار دهند.

مسأله 5 - راه رفتن از پی جنازه به آدابی که ذکر می شود از مستحبات مؤکده است: 1- موقع حمل جنازه آنهایی که از دنبال آن می روند «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» بگویند. 2- این که پیاده تشییع کنند و سوار نشوند، مگر این که پیاده رفتن مقدور نباشد. 3- جنازه میت را بر روی شانه های خود حمل نمایند. 4- آن که با خشوع و خشوع باشند و صاحب مصیبت پاره‌نه باشد.

مسأله 6 - مکروهات تشییع چند امر است که بعضی از آنها ذکر می شود: 1- خندیدن و شوخی کردن. 2- تشییع زنان اگرچه میت زن باشد، و بهتر این است که زنان خصوصاً زن های جوان تشییع نمایند. 3- به سرعت بردن جنازه. 4- آتش بردن از پی آن.

احکام نماز میت

مسأله 1 - واجب است نماز خواندن بر میت مسلمان، اگرچه بچه ای باشد که به شش سال رسیده باشد و پدر و مادر یا یکی از آنها مسلمان باشند.

مسأله 2 - نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود؛ پس قبل از غسل و کفن کفایت نمی کند.

مسأله 3 - کسی که بر میت نماز می خواند لازم نیست با طهارت باشد، و بنا بر احتیاط مستحب در صورتی که مرد باشد، زن بر میت اگرچه میت هم زن باشد نماز نخواند.

مسأله 4 - نماز خواندن بر میت واجب کفایی است؛ به این معنی که اگر يك نفر به جا آورد از دیگران ساقط می شود، ولی لازم است از ولی میت اجازه بگیرند، و چنانچه میت وصیت کرده باشد شخص معینی بر او نماز بخواند، احتیاط واجب آن است که آن شخص از ولی میت اجازه بگیرد و احتیاط واجب آن است که ولی اجازه بدهد.

مسأله 5 - نماز میت را باید ایستاده و رو به قبله و با قصد قربت بخوانند، و در موقع نیت، میت را تعیین کنند، مثلاً نیت کند: نماز می خوانم بر این میت قربةً إلى الله.

مسأله 6 - اگر کسی نباشد که ایستاده بر میت نماز گزارد، می شود نشسته بر او نماز خواند.

مسأله 7 - واجب است در وقت خواندن نماز، میت را بر پشت مقابل نمازگزار بخوابانند به طوری که سر او طرف راست نمازگزار و پای او طرف چپ نمازگزار باشد، و چیزی مانند پرده و دیوار بین نمازگزار و میت نباشد، اما نماز خواندن بر میت در تابوت که صدق حایل نمی کند اشکال ندارد.

مسأله 8 - نمازگزار نباید در وقت خواندن نماز از میت دور باشد، اما در صورتی که نماز میت به جماعت خوانده شود و صفوف به هم متصل باشند مانعی ندارد.

مسأله 9 - مکان نمازگزار نباید از جای میت در وقت خواندن نماز بر آن پست تر یا بلندتر باشد، اما پستی و بلندی اندک، ضرری ندارد.

مسأله 10 - در نماز خواندن بر میت طهارت و ازاله نجاست از بدن و جامه شرط نیست؛ پس بدون وضو و غسل و تیمم و با لباس نجس می توان بر میت نماز خواند.

مسأله 11 - چنانچه میت را از روی عمد یا فراموشی بدون خواندن نماز دفن کنند و یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده، تا وقتی جسد او از هم پاشیده نشده به نحوی که به او میت گویند، با شرایطی که گفته شده، واجب است بر قبر او نماز بخوانند.

مسأله 12 - بر میت چند مرتبه نماز خواندن مکروه است، مگر این که میت اهل علم و شرف و پرهیزگار باشد.

دستور نماز میت

مسأله 1 - مستحبات نماز میت چند امر است: اول: نمازگزار با وضو یا غسل یا تیمم باشد. دوم: اگر میت مرد است امام جماعت یا کسی که بر او نماز می خواند مقابل وسط قامت بایستد و اگر میت زن است مقابل سینه او بایستد. سوم: این که پا برهنه باشد. چهارم: در هر تکبیره ای خصوصاً تکبیره اول دست ها را بلند کند. مستحب است به جماعت خوانده شود و خواندن نماز میت در مساجد غیر مسجد الحرام مکروه است.

مسأله 2 - نماز میت پنج تکبیر دارد، و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این نحو بگوید کافی است: بعد از نیت و تکبیر اول بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَاشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ».

و بعد از تکبیر دوم بگوید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ».

و بعد از تکبیر سوم بگوید: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ».

و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ» و اگر زن است بگوید: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذِهِ الْمَيِّتِ» و بعد تکبیر پنجم را بگوید و نماز را تمام کند.

و بهتر آن است بعد از تکبیر اول بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ اِلٰهًا وَّاحِدًا اَحَدًا صَمَدًا فَرْدًا حَيًّا قَيُّوْمًا دَائِمًا اَبَدًا، لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَّلَا وَلًا- دَا وَاَشْهَدُ اَنَّ

مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ، أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

و بعد از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ».

و بعد از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْتَلِمِينَ وَالْمُسْتَلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ تَابِ-عِ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمُسَدِّجِي قُدَّامَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اللَّهُمَّ إِنَّكَ قَبَضْتَ رُوحَهُ إِلَيْكَ وَقَدْ احتَاجَ إِلَى رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ، اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِهِ وَاعْفِرْ لَنَا وَلَهُ، اللَّهُمَّ احْشُرْهُ مَعَ مَنْ يَتَوَلَّاهُ وَيُحِبُّهُ وَأَبْعُدْهُ مِمَّنْ يَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَيُبْغِضُهُ، اللَّهُمَّ الْحَقُّهُ بِنَبِيِّكَ وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَارْحَمْنَا إِذَا تَوَفَّيْتَنَا يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلَى عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَاجْعَلْهُ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَارْحَمْهُ وَإِنَّا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، اللَّهُمَّ عَفْوُكَ عَفْوُكَ» . و بعد از تکبیر پنجم را بگوید.

ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الْمُسَدِّجَاءُ قُدَّامَنَا أُمَّتُكَ وَابْنَةُ عَبْدِكَ وَابْنَةُ أُمَّتِكَ نَزَلَتْ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اللَّهُمَّ إِنَّكَ قَبَضْتَ رُوحَهَا إِلَيْكَ وَقَدْ احتَاجَتْ إِلَى رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهَا، اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنَّا، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِي إِحْسَانِهَا وَإِنْ كَانَتْ مُسِيئَةً فَتَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِهَا وَاعْفِرْ لَنَا وَلِهَا، اللَّهُمَّ احْشُرْهَا مَعَ مَنْ تَتَوَلَّاهُ وَتُحِبُّهُ وَأَبْعُدْهَا مِمَّنْ تَبَرَّأُ مِنْهُ وَتُبْغِضُهُ، اللَّهُمَّ الْحَقُّهَا بِنَبِيِّكَ وَعَرِّفْ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ، وَارْحَمْنَا إِذَا تَوَفَّيْتَنَا يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ اكْتُبْهَا عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلَى عَقِبِهَا فِي الْغَابِرِينَ، وَاجْعَلْهَا مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَارْحَمْهَا وَإِنَّا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، اللَّهُمَّ عَفْوُكَ عَفْوُكَ» . و تکبیر پنجم را بگوید.

مسأله 1 - واجب است دفن کردن میت در زمین به نحوی که بدن او در زمین پنهان شود، و احوط آن است که طوری دفن کنند که بوی او بیرون نیاید و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون بیاورند، اگرچه اقوا دفن میت است به نحوی که گفته شد، در صورتی که درنده ای پیدا نشود و از بویش کسی صدمه نبیند.

مسأله 2 - اگر کسی در کشتی بمیرد، چنانچه بودن او در آن جایی مانع باشد و یا جسد او فاسد نمی شود، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را دفن نمایند، ولی در صورتی که بودن میت در کشتی مانعی داشته باشد و یا فاسد می شود، باید او را غسل بدهند و کفن نموده و حنوط کنند و بر آن نماز گزارده و او را در ظرفی مثل خمره گذاشته و درش را بسته به دریا انداخته و یا چیز سنگینی به پای او بسته به دریا بیندازند، و بهتر آن است که اگر خمره و یا مثل آن باشد او را در خمره گذارند. و همچنین اگر بر میت بترسند از جهت نبش قبر یا مثله نمودن (به معنی بریدن گوش و بینی و یا عضو دیگر) باید به نحوی که گفته شد او را در دریا بیندازند.

مسأله 3 - واجب است میت را در قبر به پهلوئی راست به نحوی که سرش به طرف مغرب و پایش به طرف مشرق باشد بخوابانند، اما اگر زن کافره ای بمیرد و بچه در شکم او مرده و پدر آن طفل مسلمان باشد، باید این چنین زن را در قبر به پهلوئی چپ، پشت به قبله بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد.

مسأله 4 - مخارج دفن میت و همچنین مخارج محکم کردن قبر میت در صورت لزوم و مخارج دریا انداختن او از اصل مالش برداشته می شود.

مسأله 5 - چیزهایی که از میت جدا می شود از قبیل مو و دندان و ناخن باید دفن شود، و احتیاط واجب آن است که آنها با بدن میت دفن شود، اگر ممکن شود.

مسأله 6 - اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد و همچنین نشود او

را رو به قبله قرار داد، چنانچه ملك غير نباشد بايد درب (دهانه) چاه را ببندند و همان جا را قبر او قرار بدهند، و اگر ملك غير باشد و اجازه بدهد نیز بايد همان جا را قبر او قرار داد.

مسأله 7 - اگر بچه ای در رحم مادر بمیرد و بودنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسان ترین راه اگرچه به ریزه ریزه کردن بچه هم شد بیرون آورد، در مرتبه اول شوهر باید مباشر بیرون آوردن شود، اگر ممکن نشد به وسیله زنی که استاد باشد و اگر ممکن نشد به وسیله محارم زن، چنانچه ممکن نشد به وسیله نامحرم باید بچه را بیرون آورد. اگر مادر بمیرد و بچه در رحم او زنده باشد، واجب است بچه را بیرون بیاورند، به این طریق: جایی را که می شود بچه را سالم تر بیرون آورد شکافته و بعد از بیرون آوردن طفل آن جا را بدوزند و اگر برای بیرون آوردن، همه مواضع مساوی باشد احوط بیرون آوردن از طرف چپ است.

مسأله 8 - جایز نیست میت را در جای غضبی دفن کنند، و اقوا جایز نبودن دفن در مساجد است.

مسأله 9 - جایز نیست دفن کردن کفار در قبرستان مسلمانان، و چنانچه دفن کردند باید او را بیرون بیاورند. و همچنین جایز نیست دفن کردن مسلمان در قبرستان کفار، و چنانچه عمداً یا سهواً دفن شد، اقوا جواز بیرون آوردن او است، اما در صورتی که نسبت به میت بی احترامی باشد واجب است از آن جا بیرون آورند.

مسأله 10 - مستحب است گودی قبر تا چنبره گردن، یا به اندازه قامت انسان متوسط باشد. و نیز مستحب است اگر میت مرد است قبل از داخل نمودن در قبر، نزدیک قبر به نحوی که سر میت در پایین قبر و اگر زن است در طرف قبله قبر بگذارند و يك دفعه داخل قبر نمایند، بلکه در دو سه ارشی قبر به زمین گذاشته و کمی صبر نموده، پس از آن به نحوی که گفته شد کنار قبر بگذارند و سپس داخل در قبر کنند. و نیز مستحب است که بندهای کفن را بعد از گذاشتن در قبر باز کنند، و صورت میت را روی خاک

بگذارند و بالشی از خاک زیر سرش قرار دهند و به پشت میت خشتی یا کلوخی قرار دهند که بر پشت بنگردد، و مستحب است کسی که میت را در قبر می گذارد با طهارت و سربرهنه و پابرهنه باشد و تکمه های جامه را باز کند، و چنانچه میت زن است، شوهر یا محارم او در قبرش بگذارند، و چنانچه محرمی نباشد خویشانش او را در قبر قرار دهند. و نیز مستحب است، میت را به دعاهای مأثوره بعد از گذاشتن در لحد و قبل از پوشاندن، تلقین کنند. و مستحب است قبر را به اندازه چهار انگشت بسته و یا باز از سطح زمین بلند کنند و قبر را مربع و مسطح بسازند و آب بر آن بپاشند و بهتر آن است از طرف سر قبر شروع نموده تا به پایین قبر پاشیده و از آن جا دور زده به بالای سر برسند و بعد از پاشیدن آب انگشت ها را باز نموده و بر روی قبر فرو برند به نحوی که اثر انگشت باقی باشد و هفت بار سوره مبارکه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» را بخوانند، و بعد از تمام شدن دفن و مراجعت تشییع کنندگان، ولی میت یا به دستور ولی میت، او را به دعاهای مأثوره، تلقین کنند. و مستحب است قبر را محکم بسازند. و مستحب مؤکد است بعد از دفن، صاحبان عزا را تسلیت گفته و تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند.

و نیز مستحب است در شب اول قبر دو رکعت نماز وحشت برای میت به طریق زیر بخوانند:

در رکعت اول بعد از «حمد» سوره «توحید» دو بار و در رکعت دوم بعد از «حمد» سوره «الهیکم التکاثر» ده بار خوانده شود و بعد از سلام بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ» و به جای آن نام میت و پدرش را ببرد.

به طریق دیگر می توان نماز وحشت را خواند و آن طریق این است که: در رکعت اول بعد از «حمد» «آیه الكرسي» را تا «فیها خالدون» بنابر احتیاط یک بار خوانده و در رکعت دوم بعد از «حمد» سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» ده بار خوانده شود و بعد از سلام بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ» و به جای آن

نام میت و پدرش را ذکر کند. و نماز وحشت را می توان در هر موقع از شب اول دفن خواند، ولی بهتر آن است که در اول شب بخوانند. و اقوا جواز اجرت گرفتن برای نماز وحشت است.

مسأله 11 - مکروه است دو میت را در يك قبر بگذارند، و نیز مکروه است پدر در قبر پسر وارد شود، و همچنین کراهت دارد که خویشاوندان میت بر روی قبر او خاک بریزند. و بعد از خراب شدن قبر و کهنگی آن، کراهت دارد که آن را تعمیر نمایند، مگر قبور انبیا و صلحا و علما. و نیز مکروه است بلند کردن قبر بیش از چهار انگشت به نحوی که ذکر شد. گذاشتن میتی در قبر میت دیگر در صورتی که صدق نیش قبر کند، حرام است و در غیر این صورت؛ یعنی میت قبلی خاک شده باشد، اشکالی ندارد.

مسأله 12 - کراهت دارد انتقال دادن میت به بلد دیگر غیر از مشاهده مشرفه، و اما انتقال به مشاهده مشرفه فضیلت دارد، ولی اگر در مدت انتقال به بلد دیگر غیر از مشاهده یا برای مشاهده نیز فاسد می شود یا موجب بی احترامی میت و یا سبب اذیت دیگران می شود، احتیاط واجب در ترك انتقال است به مشاهده مشرفه و حرام است انتقال به غیر مشاهده.

مسأله 13 - جایز نیست نیش کردن قبر میت جهت انتقال به بلدی که غیر از مشاهده مشرفه است، و برای مشاهده مشرفه نیز این که در زمان ما متعارف و معمول شده؛ میت را بر غیر وجه شرعی به خاک می سپارند که بعداً او را به مشاهده مشرفه انتقال دهند، مورد اشکال است، بلکه اقوا وجوب دفن میت است بر وجه و طریق شرعی که مذکور گردید.

مسأله 14 - جایز نیست انسان در مرگ کسی، صورت یا بدن را بخراشد و به خود لطمه بزند، و احتیاط واجب آن است در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکند. دریدن پیراهن در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست. اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد که خون بیاید باید يك بنده آزاد کند، یا به ده فقیر طعام داده و یا آنان را

بپوشاند، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر بخراشد و خون نیاید، و اگر مرد در مرگ زن خود یا فرزند خود جامه اش را بدرد نیز بر او همین امور واجب است.

غسل های مستحب

مسأله 1 - در شرع مقدس اسلام غسل های مستحبی بسیار است که بعضی از آنها را ذکر می کنیم.

1- غسل جمعه، و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر جمعه، و از بعد از ظهر جمعه بهتر آن است که قصد قربت نموده و بدون نیت قضا و ادا تا عصر به جا آورد، و اگر در روز جمعه ترك نمود مستحب است در روز شنبه از صبح تا غروب قضای آن را به جا آورد، و کسی که می ترسد در روز جمعه آب نیابد یا عذر دیگری برای او پیدا شود، می تواند روز پنجشنبه غسل را انجام دهد و چنانچه بخواهد در شب جمعه به جا آورد باید به قصد رجا باشد.

2- غسل های شب های طاق ماه رمضان، مثل شب اول، سوم و پنجم، ولی بعد از شب بیست و یکم مستحب است هر شب غسل کند، و برای شب های پانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم، بیست و پنجم، بیست و هفتم و بیست و نهم، سفارش بیشتری شده است، و بهتر است غسل های مذکوره غیر از غسل های شب های بیست و یکم تا آخر ماه را نزدیک غروب آفتاب انجام دهند.

3- غسل روز عید فطر و عید قربان که وقت آن اول اذان صبح تا ظهر است.

4- غسل روز هشتم و نهم ذی حجه، و بهتر است در روز نهم غسل را نزدیک ظهر انجام دهند.

5 - غسل روز اول و پانزدهم و بیست و هفتم و آخر ماه رجب.

6 - غسل روز عید غدیر، و بهتر است در ابتدای روز انجام گیرد.

7- روز بیست و چهارم ذی حجه.

8 - غسل شب نیمه شعبان و روز عید نوروز.

9- پیش از داخل شدن در حرم مکه، شهر مکه، مسجد الحرام، خانه کعبه، حرم

مدینه، شهر مدینه، مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، مستحب است انسان غسل کند.

10- غسل جهت کشتن چلپاسه؛ یعنی بعد از کشتن آن.

11 - غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و او را دیده باشد.

12- کسی که برای گرفتن ماه و خورشید در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد عمداً نماز آیات نخوانده، مستحب است غسل کند.

13- غسل کسی که جایی از بدنش را به میتی که غسل داده اند برساند.

اگر کسی بر او چند غسل مستحبی جمع شود، برای همه يك غسل کند کفایت می کند.

تیمم

مسأله 1 - در چند مورد به جای وضو و غسل باید تیمم کرد:

اگر انسان در آبادی باشد باید برای پیدا کردن آب جهت غسل یا وضو به قدری جست و جو کند تا از پیدا شدن آب نومید شود، و اگر در بیابان باشد چنانچه زمین آن پست و بلند است، باید در هر يك از چهار جانب به قدر پرتاب يك تیر که با کمان انداخته می شود، جست و جوی آب نماید و اگر زمین آن نشیب و فراز ندارد، در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر جست و جو کند.

مسأله 2 - در هر طرفی که یقین دارد آب در آن جا نیست، جست و جو لازم نیست.

مسأله 3 - اگر بعضی از اطراف زمین پست و بلندی دارد و بعضی اطراف آن نیز هموار است، طرفی که نشیب و فراز دارد به اندازه پرتاب يك تیر و در طرف هموار به اندازه پرتاب دو تیر باید برای پیدا کردن آب جست و جو نماید.

مسأله 4 - واجب نیست که خود انسان به جست و جوی آب برود، بلکه می تواند کسی را که به او اطمینان دارد، برای جست و جوی آب بفرستد.

ص: 58

مسأله 5 - اگر به اندازه کافی جست و جو کرد و آب پیدا نمود و با تیمم نماز خواند و پس از خواندن نماز، آب در همان جایی که بوده پیدا شد، یا در قافله اش بود، نمازش صحیح و قضا و اعاده ندارد.

مسأله 6 - اگر وقت نماز تنگ باشد، یا از دزد و درنده بر خود یا بر ناموس یا بر مال قابل اعتنایی بترسد، جست و جو لازم نیست.

دیگر از مواردی که باید تیمم کند جایی است که استعمال آب برای انسان ضرر داشته باشد، به واسطه مرض یا درد چشم یا زخم به طوری که نشود با چنین زخم وضوی جبیره ای کرد، و چنانچه بترسد بر شدت بیماری یا زیادتی آن و یا طولانی شدن مرض یا زیادی درد به نحوی که تحمل آن دشوار باشد، باید تیمم نماید.

مسأله 7 - دیگر از مواردی که باید تیمم کند، جایی است که اگر آب را جهت وضو یا غسل استعمال کند خوف داشته باشد که خود او یا عیال و اولاد او یا مؤمن دیگری از تشنگی بمیرد یا مریض می شود یا به قدری تشنه می شوند که تحمل آن دشوار است، و همچنین است اگر بترسد بر حیوانی که حفظ آن لازم است.

مسأله 8 - دیگر از مواردی که باید تیمم کند، جایی است که پیدا کردن آب مشقت زیادی دارد و عادتاً تحمل آن دشوار است، مثلاً اگر گرفتن آب احتیاج به زیر بار منت کسی رفتن که عادتاً دشوار است، داشته باشد، لازم نیست تهیه آب. و همچنین اگر تهیه آب وابسته به دادن مال زیادی است که به حال او ضرر دارد، لازم نیست، و اما اگر پرداختن چند برابر قیمت آب به حال او ضرری ندارد، باید آب تهیه نموده و تیمم کفایت نمی کند.

مسأله 9 - دیگر از مواردی که باید تیمم نمود، جایی است که وقت برای تهیه آب یا استعمال آن تنگ باشد؛ یعنی اگر وضو بگیرد یا غسل کند نمازش در خارج از وقت واقع می شود.

مسأله 10 - اگر کسی تیمم کند، می تواند تمام نماز را در وقت بخواند، ولی اگر وضو

بگیرد یا غسل کند، بعض نماز در غیر وقت واقع می شود، باید تیمم کند و نماز بخواند، ولی احتیاطاً نمازش را قضا کند.

مسئله 11 - اگر کسی برای تنگی وقت تیمم نماید و نمازش را بخواند و بعد از نماز آبی که داشته از دستش برود، با این تیمم نمازهای بعدی را نمی تواند بخواند.

مسئله 12 - جایز است برای نماز میت با داشتن آب، تیمم نمودن؛ چه محدث به حدث اکبر باشد در صورتی که بترسد بر فوت نماز بر میت، یا محدث به حدث اصغر، و همچنین تیمم کردن با داشتن آب برای خوابیدن، در صورتی که محدث به حدث اصغر باشد و اما اگر محدث به حدث اکبر باشد تیمم را رجائاً به جا آورد، و همین طور اگر خوف فوت نماز میت ندارد رجائاً تیمم کند.

چیزهایی که تیمم به آنها صحیح است

مسئله 1 - تیمم به خاک و ریگ و سنگ و کلوخ و زمین گچ و نوره قبل از پخته شدن و خاک قبر و خاکی که برای تیمم استعمال شده است، صحیح می باشد، ولی احتیاط مستحبی آن است که با خاک تیمم کنند.

مسئله 2 - تیمم به سنگ معدن که زمین بر او صدق نکند، مثل سنگ عقیق و همچنین طلا و نقره و خاکستر، جایز نیست.

مسئله 3 - در صورتی که خاک باشد، با سنگ گچ و نوره بعد از پخته شدن نمی شود تیمم کرد، اما جواز تیمم بر سفال خالی از قوت نیست، ولی اگر خاک نباشد احتیاط واجب آن است که یک تیمم بر سنگ پخته شده از گچ یا نوره نماید و یک تیمم بر غبار یا گل نماید، و همچنین اگر فقط سنگ گچ و نوره پخته شده باشد، احتیاط واجب آن است که تیمم بر آن نماید و نماز خوانده، و سپس اعاده یا قضای آن را به جا آورد.

مسئله 4 - تیمم به چیز نجس جایز نیست، اگرچه نداند نجس است یا بداند و فراموش نموده باشد.

مسأله 5 - چیزی که بر آن تیمم می کنند باید غصبی نباشد، و همچنین در مکان غصبی نباید تیمم نمود.

مسأله 6 - کسی که در جای غصبی حبس است می تواند در آن جا تیمم کند، در صورتی که محل بر زمین زدن دست هایش خارج از محبس باشد، و اگر محل ضرب در داخل محبس باشد خالی از اشکال نیست؛ اگر چه اقوا صحت تیمم است در هر دو صورت؛ یعنی چه تیمم بر زمین محبس شود یا خارج از محبس.

مسأله 7 - اگر با خاک و یا ریگ، چیزی که تیمم به آن جایز نیست - مانند کاه - مخلوط شده باشد، نمی توان با آن تیمم کرد، ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود تیمم به آن صحیح است.

مسأله 8 - اگر خاک و ریگ و سنگ و کلوخ نداشته باشد می تواند به غبار لباس یا فرش و مانند اینها تیمم کند و این در صورتی است که نتواند با تکاندن لباس و فرش و مانند اینها غبار جمع کند و الاً باید با تکاندن، غبار را جمع کند، و چنانچه غبار هم نباشد باید به گل تیمم نماید و اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید باید گل را خشک کند.

مسأله 9 - مکروه است تیمم کردن به ریگ و همچنین به زمین شوره زار، و نیز مکروه است در زمین گود تیمم نمودن.

مسأله 10 - مستحب است بعد از زدن دست ها بر چیزی که به آن تیمم می کند، دست ها را بتکاند، و همچنین از جاهای بلند زمین، خاک تیمم را تهیه نماید.

دستور تیمم

مسأله 1 - در تیمم بدل از وضو چند امر واجب است: 1- نیت. 2- زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم به آن صحیح است. 3- کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می روید تا ابروها و بالای بینی و احتیاطاً باید

دست ها روی ابروها هم کشیده شود. 4- کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست از مچ دست تا سر انگشتان، و بعد از آن، کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ به همین طریق. و اما در تیمم بدل از غسل، احتیاط مستحب آن است که بعد از نیت به دستوری که در بالا گفته شد، يك مرتبه دیگر دست ها را به زمین زده و به پشت دست ها بکشد، بلکه در بدل از وضو هم مستحب است به همین دستور تیمم کند.

احکام تیمم

مسأله 1 - پیشانی و پشت دست ها را باید از بالا به پایین مسح نمایند و افعال تیمم را باید پشت سر هم به جا آورند.

مسأله 2 - در وقت نیت باید تعیین نماید که تیمم او بدل از وضو یا بدل از غسل است.

مسأله 3 - کسی که وظیفه او تیمم است احتیاط واجب آن است که قبل از داخل شدن وقت نماز، برای نماز تیمم نکند.

مسأله 4 - اگر کسی برای نمازی که وقتش داخل شده باشد، تیمم کرد و نماز خواند، چنانچه تا وقت نماز دیگر تیمم او باطل نشده، می تواند با آن تیمم در اول وقت نماز بخواند، ولی اگر علم داشته باشد که عذرش برطرف می شود، با آن تیمم نمی تواند در اول وقت نماز بخواند و باید نماز را برای آخر وقت که عذرش برطرف می شود تأخیر بیندازد.

مسأله 5 - اگر بر کسی غسلی غیر از غسل جنابت واجب شده باید دو تیمم کند؛ یکی برای بدل از غسل و دیگری بدل از وضو، ولی اگر غسل جنابت بر او واجب شد، يك تیمم بدل از غسل جنابت کفایت می کند.

مسأله 6 - در مسأله بالا اگر آبی دارد که برای غسل فقط، یا وضوی تنها کفایت کند

باید آن آب را به همان مصرف نماید و از برای دیگری تیمم کند، و چنانچه مقداری باشد که غسل کردن به آن ممکن است باید غسل را بر وضو مقدم سازد.

مسأله 7 - اگر چند غسل بر کسی واجب شده، ولی او نمی تواند غسل کند، کفایت يك تیمم محل اشکال است.

مسأله 8 - چیزهایی که وضو را باطل می کند، تیمم بدل از وضو را هم باطل می کند، و چیزهایی که غسل را باطل می کند، تیمم بدل از غسل را هم باطل می کند.

مسأله 9 - اگر بدل از غسل تیمم نمود و بعد کاری که وضو را باطل می کند برای او پیش آمد، چنانچه برای نمازهای بعدی نتواند غسل کند باید وضو بگیرد و بنا بر احتیاط واجب بدل از غسل تیمم نماید، و اگر نمی تواند وضو بگیرد باید دو تیمم کند؛ یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو، ولی اگر تیمم بدل از غسل جنابت باشد، چنانچه يك تیمم نماید به قصد این که آنچه تکلیف او است انجام داده باشد، کافی است.

مسأله 10 - اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگر تیمم کند، و قبل از خواندن نماز عذرش برطرف شد، به نحوی که شرعاً و عقلاً عذری ندارد، تیمم اول باطل می شود، و چنانچه دوباره عذری پیدا کرد باید تیمم نماید.

مسأله 11 - اگر کسی وظیفه اش تیمم بوده، تیمم کرد و نماز خواند و بعد از نماز آب پیدا کرد، نماز او صحیح است و دوباره خواندن واجب نیست، و اگر در اثنای نماز بعد از رکوع رکعت اول آب پیدا شد، باید نماز را تمام کند و نمازش صحیح است، ولی اگر قبل از رکوع رکعت اول آب پیدا شد، بعید نیست که تیممش باطل نشود، اما مستحب است که از همان جا برگردد و وضو بگیرد و نماز را از سر بخواند، و چنانچه وقت وسعت دارد احتیاط مستحب آن است که آن نماز را با تیمم تمام نموده، سپس وضو گرفته دوباره نماز بخواند.

مسأله 12 - اگر بعد از تمام شدن تیمم شك کند که درست تیمم کرده یا نه، تیمم

او صحیح است. و همچنین است اگر در اثنای تیمم شك کند، مثلاً اگر در موقع مسح دست شك کند که مسح پیشانی کرده یا نه، اعتنایی به شك نکند و تیمم را تمام نماید.

مسأله 13 - کسی که وظیفه اش تیمم بوده و نمی تواند تیمم کند، باید نایب بگیرد و کسی که نایب می شود باید با دست تیمم کننده او را تیمم بدهد، و اگر ممکن نباشد باید نایب دست خود را به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دست های او بکشد، و چنانچه گرفتن نایب، احتیاج به اجرت داشته باشد، باید اجرت بدهد و او را استخدام کند، و اگر زیادتر از اجرت المثل تقاضا کند چنانچه به حال او ضرر ندارد، بنا بر احتیاط واجب باید بدهد.

نجاسات

مسأله

مسأله 1 - نجاسات یازده چیز است: 1- بول. 2- غائط. 3- منی. 4- مردار. 5- خون. 6- سگ. 7- خوک. 8- شراب. 9- فقاخ. 10- کافر. 11- عرق شتر نجاست خوار.

1 و 2- بول و غائط

مسأله 1 - بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشت که خون جهنده دارد؛ یعنی اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است. اما بول و غائط حیوان حرام گوشت که خون جهنده ندارد، مانند ماهی حرام، طهارتش محل اشکال است؛ اگرچه خالی از وجه نیست، ولی فضلۀ حیوانات کوچک مانند مگس که گوشت ندارند، پاک است.

مسأله 2 - اقوا نجاست فضلۀ پرندگان حرام گوشت است.

مسأله 3 - بول و غائط حیوان نجاست خوار و همچنین بول و غائط حیوانی که انسان با آن وطی نموده، نجس است.

3- منی

مسأله 1 - منی هر حیوانی که دارای خون جهنده باشد؛ چه حلال گوشت باشد چه حرام، نجس است.

4- مردار

مسأله 1 - مردار هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، ولی پشم و مو و كرك و استخوان و دندان و پر و شاخ و امثال اینها، که روح در آنها نفوذ نداشته، پاك است.

مسأله 2 - پوست های مختصر لب و جاهای دیگر بدن که وقت جدا شدن آنها رسیده، اگرچه آنها را بکنند، پاك است.

مسأله 3 - اجزایی که در حال زنده بودن از انسان یا حیوان جدا می شود نجس است، مگر مانند پشم و امثال آن که در پیش گفته شد.

مسأله 4 - تخمی که از شکم مرغ مرده یا غیر آن؛ چه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت بیرون آورند، چنانچه پوست روی آن سفت شده، پاك است.

مسأله 5 - بره و بزغاله پیش از آن که علف خوار شوند پنیر مایه آنها پاك است.

مسأله 6 - گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته می شود و یا در بازار مسلمانان فروخته می شود پاك است، ولی اگر بدانند که آن مسلمان از کافر گرفته و واری نکرده که از حیوانی است که به دستور شرعی ذبح شده یا نه، احوط بلکه اقوا نجاست است.

5 - خون

مسأله 1 - خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، پس خون مانند پشه و ماهی که خون جهنده ندارد، پاك است.

مسأله 2 - اقوا طهارت خونی است که در تخم مرغ است، اگرچه احتیاط مستحب اجتناب از آن است.

مسأله 3 - اگر حیوان حلال گوشت را به دستور شرعی ذبح کنند و به مقدار معمول از آن خون خارج شود، خونی که در بدنش باقی می ماند پاک است، ولی اگر به واسطه نفس کشیدن و یا بودن در بلندی، خون به بدنش برگشته، نجس است.

مسأله 4 - خونی که از لای دندان ها می آید نجس است، و حرام است خوردن آن، ولی اگر به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود، پاک است و خوردن آن جایز و تطهیر دهان واجب نیست.

مسأله 5 - اگر شك کند در چیزی، که خون است یا غیر خون، مثل این که از زخم چیز زرد رنگی بیرون آید، نمی داند خون است یا غیر خون، پاک است.

مسأله 6 - خونی که به واسطه کوبیده شدن بدن زیر ناخن یا زیر پوست جمع و بسته می شود و به آن خون مرده می گویند، اگر طوری بشود که به آن خون نگویند، پاک است و الا نجس است، چنانچه پوست روی آن پاره شود در صورتی که بیرون آوردن مشقت ندارد، باید برای وضو و غسل بیرون آورند و وضو یا غسل کنند و اگر مشقت دارد، جبیره نمایند.

6 و 7 - سگ و خوک

مسأله 1 - سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند، حتی مو و استخوان و پنجه و ناخن و رطوبت های آنها نجس است، اما سگ و خوک دریایی پاک است.

8 - شراب

مسأله 1 - هر چیزی که انسان را مست کند و به خودی خود روان باشد، نجس است، اما مثل حشیش که به خودی خود روان نیست، اگرچه می توان آن را روان ساخت، پاک است.

مسأله 2 - اگر آب انگور به آتش جوش بیاید و دو قسمت از سه قسمتش نرود؛ یعنی ثلثان نشود پاك است، اما خوردنش حرام است. و همچنین آب مویزی که به آتش جوش می آید پاك و اقوا عدم حرمت آن است، اگرچه ترك احتیاط در حرمتش سزاوار نیست.

مسأله 3 - اگر آب انگور و مویز و خرما به خودی خود جوش بیایند، در صورتی که مسکر شوند نجس است، اما اگر شك کنیم با جوش آمدن مسکر شده اند یا نه پاك است.

مسأله 4 - اگر مویز و کشمش را در روغن سرخ کنند و جوش بیاید یا در لای پلو بگذارند، مادامی که ندانند مغز آنها جوش آمده، چنانچه غالباً این طور است که باد می کنند ولی جوش آمدن مغز آنها معلوم نیست، خوردنش بی اشکال است، اما اگر بدانند که مغز آنها جوش آمده خوردنش بی اشکال است، ولی محکوم به طهارت است، اما خرما اگرچه مغز آن به جوش آید، پاك و خوردن آن بدون اشکال است.

9- فِئَاع

مسأله 1 - فِئَاع، شراب مخصوصی است که غالباً از جو گرفته می شود و نجس است، اما اگر از غیر جو بگیرند، اگر به آن فِئَاع گفته می شود، حرمت و نجاست آن محل تأمل است، مگر این که مسکر باشد که در این صورت نجس و حرام است.

10- كَافِر

مسأله 1 - كَافِر؛ یعنی کسی که خدا را یا پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم را قبول ندارد، نجس است. و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین مثل نماز و روزه و امثال اینها باشد، به نحوی که انکار آن، مستلزم انکار رسالت پیغمبر خاتم باشد، نجس است.

مسأله 2 - اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام دشنام بدهد و یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است.

11- عرق شتر نجاست خوار

مسأله 1 - عرق شتر نجاست خوار بنا بر احتیاط واجب نجس است، اما عرق غیر شتر از حیوانات نجاست خوار و همچنین عرق جنب از حرام، اقوا طهارت آن است، و احتیاط واجب آن است که در نماز از آن اجتناب نمایند.

احکام نجاسات

مسأله 1 - شرط است در صحیح بودن نماز و طواف، چه واجب باشد و چه مستحب پاک بودن بدن، حتی مو و ناخن و غیر اینها، و همچنین لباس مگر از آن نجاستی که معفو است، چنانچه بعداً ذکر می شود.

مسأله 2 - شرط است در صحت نماز که محل سجده پیشانی در حال سجده کردن پاک باشد، اما جاهای دیگر مانند فرش اگر نجس باشد و به بدن یا لباس نمازگزار نرسد مانعی ندارد.

مسأله 3 - واجب است ازاله و پاک کردن نجاست از مساجد، چه زمین اندرون مسجد باشد یا سقف و بام و طرف داخل دیوار، و اما طرف بیرون دیوار بنا بر احتیاط واجب نجس کردن آن حرام و پاک کردن آن واجب است.

مسأله 4 - نجس کردن حرم امامان علیهم السلام و ضرایح آنان حرام است و چنانچه نجس ماندن موجب بی احترامی می شود، واجب است تطهیر آن.

مسأله 5 - نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است و اگر نجس شود، باید فوراً آن را آب بکشند.

مسأله 6 - بنا بر احتیاط واجب، نجس کردن جلد قرآن، حرام و چنانچه نجس شد احتیاط واجب تطهیر آن است.

مسأله 7 - نجس کردن حصیر مسجد، بنا بر احتیاط واجب، حرام و چنانچه نجس شد بنا بر احتیاط واجب باید آن را ازاله کنند، اگرچه به بریدن موضع نجس باشد.

مسأله 8 - نوشتن قرآن با مرگب نجس حرام است و اگر نوشته شود، واجب است آن را از بین ببرند و چنانچه با مرگبی نوشته شده باشد که اثر آن از بین نمی رود، مانند مرگب چاپ، واجب است آن را تطهیر کنند؛ یعنی آن را آب بکشند.

مسأله 9 - کسی که عمداً با لباس نجس یا بدن نجس نماز می خواند نمازش باطل است و واجب است دوباره بخواند، در صورت بودن وقت، وگرنه قضای آن را باید به جا آورد.

مسأله 10 - اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت نماز گذشته باشد، باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله 11 - اگر نداند بدن یا لباسش نجس است و با آن نماز بخواند و بعد بفهمد که لباس یا بدنش نجس بوده، نمازش صحیح است و احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.

مسأله 12 - کسی که غیر از لباس نجس، لباس دیگری ندارد و به واسطه سرما و مانند آن نمی تواند لباسش را بیرون آورد، در صورتی که وقت تنگ باشد و یا احتمال برطرف شدن عذر را ندهد، باید در همان لباس نجس نماز بخواند و نماز او صحیح است، و اگر می تواند لباس را بیرون آورد باید برهنه نماز بخواند؛ چه وقت تنگ باشد یا وسعت داشته باشد، لکن احتمال برطرف شدن عذر را ندهد.

مسأله 13 - کسی که دو لباس دارد، اگر بداند که یکی از آنها نجس است و نداند کدام يك از آنها است، چنانچه وقت دارد باید با هر دو لباس نماز بخواند، مثلاً اگر بخواهد نماز ظهر و عصر را بخواند باید با هر کدام از این دو لباس يك نماز ظهر و يك نماز

عصر بخواند، و چنانچه وقت تنگ است احتیاط واجب آن است در صورتی که می تواند برهنه نماز بخواند و در خارج وقت با لباس پاك قضا نماید.

چگونگی نجس شدن اشیاء

مسأله 1 - اگر چیز پاك به چیز نجس برسد، و هر دو یا یکی از آنها به طوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد، آن چیز پاك، نجس می شود.

مسأله 2 - اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شك کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده به نحوی که تری به دیگری برسد، آن چیز پاك نجس نمی شود، و بنابراین اگر مگس بر چیز نجس بنشیند و از آن جا بلند شود و بر لباس پاك و امثال آن بنشیند اگر احتمال بدهد که پای مگس تر نبوده به نحوی که سرایت به آن چیز پاك کرده باشد، پاك است.

مسأله 3 - نجاست هر چیز از سه راه ثابت می شود: 1- اگر خود انسان یقین کند چیزی نجس است، بنابراین اگر گمان کند چیزی نجس است، لازم نیست از آن اجتناب نماید. 2- کسی که چیزی در اختیار اوست که آن را ذوالید گویند، چنانچه خبر به نجاست آن چیز بدهد، محکوم به نجاست است. 3- اگر دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است باید از آن اجتناب نمود، ولی اگر يك مرد عادل بگوید چیزی نجس است، احتیاط واجب آن است که از آن اجتناب کنند.

مسأله 4 - طهارت چیزی که نجس بوده به همین سه طریق که گفته شد ثابت می شود، ولی اگر يك نفر عادل بگوید که چیزی که سابقاً نجس بوده پاك شده، نمی توان حکم به طهارت نمود، بنابر احتیاط واجب.

مسأله 5 - اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباس که از هر دوی آنها استفاده می کند نجس شده و نداند کدام است، باید از هر دو اجتناب نماید، ولی اگر مثلاً نمی داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که هیچ از آن استفاده نمی کند و مال دیگری است، احتیاط

واجب آن است که از لباس خود و یا ظرف محل ابتلاء خود اجتناب کند.

مسأله 6 - اخلاطی که از گلو یا بینی می آید اگر خون نداشته باشد، اگرچه در باطن با خون برخورد نموده پاك است، و همچنین اشیائی که از خارج داخل بدن شوند و در آن جا ملاقات با نجاست نمایند، مانند اسباب اماله که در مخرج غائط وارد می شود، اگر بعد از بیرون آمدن آلوده به نجاست نیست، پاك است.

نجاست هایی که اجتناب از آنها در نماز لازم نیست

مسأله 1 - اگر در بدن یا لباس نمازگزار خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، چنانچه طوری است که آب کشیدن و تطهیر بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای بیشتر مردم سخت است، تا وقتی که زخم و یا جراحت و دمل خوب نشده می تواند با آن خون نماز بخواند، و همچنین است اگر شستن یا عوض کردن لباس بر خود شخص مشکل و دشوار باشد، اگرچه برای بیشتر مردم مشکل نباشد، در این صورت شستن لازم نیست.

مسأله 2 - اگر خون از زخمی که توی دهان و بینی و مانند اینها است و همچنین خون بواسیر، اگرچه دهانه اش بیرون نباشد به بدن یا لباس برسد، با شرایطی که در بالا گفته شد، صحت نماز با آن خالی از قوت نیست.

مسأله 3 - خونی که کمتر از جای يك درهم، که به اندازه بند انگشت سبابه است، بدن یا لباس نمازگزار به آن آلوده باشد نمازش صحیح است.

مسأله 4 - خون کمتر از درهم در صورتی نماز با آن صحیح است که خون حیض یا نفاس و بنا بر احتیاط واجب خون استحاضه و نجس العین، مثل خون سگ و خوک و کافر و مردار، و خون حیوان حرام گوشت نباشد؛ اگرچه صحت نماز در غیر خون حیض و نفاس و استحاضه خالی از وجه نیست.

مسأله 5 - اگر خون، روی لباس بی آستر ریخته شود و به پشت آن برسد يك خون

حساب می شود، اما اگر غلیظ باشد سزاوار است که مراعات احتیاط نموده و با آن نماز نخوانند، اگر روی هم به مقدار درهم یا بیشتر باشد.

مسئله 6 - اگر لباس های کوچک نمازگزار مثل عرقچین و بند شلوار و جوراب که نمی شود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد، چنانچه از مردار یا موی سگ و خوک و بقیه حیوانات حرام گوشت تهیه نشده باشد، نماز با آنها صحیح است.

مسئله 7 - احتیاط واجب آن است که نجس مانند میته و عذره همراه نمازگزار نباشد، اما حمل چیزی که نجس شده؛ چه بتوان با آن ستر عورت نمود و یا نتوان با آن ستر عورت کرد، جواز نماز با آن خالی از رجحان نیست.

مسئله 8 - زنی که پرستار بچه است؛ چه مادر بچه باشد یا غیر مادر، و بیشتر از يك لباس نداشته باشد، هرگاه شبانه روز يك مرتبه لباس خود را آب بکشد می تواند با آن لباس که به بول بچه نجس شده نماز بخواند، و احتیاط واجب آن است که لباس را قبل از اولین نمازی که می خواهد بخواند آب بکشد، مثلاً اگر پیش از خواندن نماز ظهر، لباس او به بول بچه نجس شده باشد، برای نماز ظهر لباس را آب کشیده، و چنانچه بعد از آن نجس شد احتیاج به آب کشیدن ندارد، و این حکم مخصوص بول است.

مطهرات

مسئله

مسئله 1 - یازده چیز نجاست را پاك می کند و آنها را مطهرات می گویند: اول: آب. دوم: زمین. سوم: آفتاب. چهارم: استحاله. پنجم: کم شدن دو سوم آب انگور. ششم: انتقال. هفتم: اسلام. هشتم: تبعیت. نهم: برطرف شدن عین نجاست. دهم: غایب شدن مسلمان. یازدهم: استبرای حیوان نجاست خوار.

1- آب

مسئله 1 - آب، هر چیزی که نجس شده پاك می کند، و آب باران اگر به چیز نجس شده ای که عین نجاست در آن نیست ببارد و غالب بر آن شود، در صورتی

ص: 72

که سگ آن را نلیسیده باشد، پاك می کند.

مسأله 2 - در آب کر و جاری چیز نجس شده را که عین نجاست با آن نباشد اگر فرو برند و آب بر آن غلبه کند پاك می شود، در صورتی که آن چیز قابل فشار دادن نباشد، و الاً بنا بر احتیاط واجب چیزی که قابل فشار است مثل لباس باید فشار داد، و کفایت می کند اگر آن را در زیر آب حرکت دهند که آب داخل آن خارج شود.

مسأله 3 - اگر ظرفی را سگ لیسیده باشد باید اول با خاک، خاک مال نموده - و بنا بر احتیاط واجب خاک باید پاك باشد - و آب کشیده، بعد از آن دو مرتبه دیگر بشویند. و اگر در ظرف، آب یا چیز روان دیگر خورده باشد یا آب دهانش در آن ظرف ریخته باشد، احتیاط واجب آن است که به دستور بالا تطهیر نمایند. اما اگر سایر اعضای سگ به ظرف آب و مثل آن برسد، اقوا لازم نبودن خاک مال است، ولی احتیاط مستحب آن است که به دستور مذکور تطهیر نمایند.

مسأله 4 - اگر ظرفی را خوک لیسیده باشد و یا در آن ظرف، موش صحرایی مرده باشد باید هفت بار شست.

مسأله 5 - ظرفی که به شراب نجس شده یا موش در آن مرده و یا به سایر نجاسات نجس شده، واجب است سه بار بشویند، حتی در آب کر و جاری نیز احتیاط واجب آن است که ظروف نجس را سه بار شسته. و مستحب است ظرفی را که به شراب نجس شده و یا موشی در آن مرده هفت بار بشویند.

مسأله 6 - اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده و از ظروف نیست، با آب قلیل تطهیر کنند، باید دو مرتبه شسته شود، و احتیاط واجب آن است که این دو مرتبه شستن، بعد از شستنی باشد که با آن نجاست برطرف شده است.

مسأله 7 - اگر بخواهند چیزی را که به غیر بول نجس شده و از ظروف نیست، با آب قلیل تطهیر کنند، بعد از ریختن آبی که با آن نجاست برطرف شد، باید يك مرتبه دیگر

آب بریزند، ولی بعد از شستن اول، چیزهایی را که قابل فشار است باید فشار دهند تا غسله آن بیرون آید و سپس دفعه دوم بشویند.

مسئله 8 - ظرف های کوچک یا بزرگ نجس که دهانه آنها تنگ است در آب کر و جاری باید سه دفعه شسته شود، به نحوی که در هر دفعه آب تمام اطراف آنها را از داخل و خارج فرا گیرد، و با آب قلیل نیز سه دفعه شسته می شود، به این نحو که آب در میان آنها ریخته و بنا به احتیاط واجب بلافاصله تکان داده تا آب تمام داخل آنها را گرفته و آنگاه بیرون بریزند و این کار را باید سه مرتبه انجام دهند.

مسئله 9 - اگر ظرف های بزرگ مثل پاتیل و حوض و خمره نجس شد، چنانچه سه مرتبه آب از بالا در آن بریزند به طوری که تمام اطراف آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می شود بیرون آورند پاك می شود، و احتیاط واجب آن است که در هر دفعه ظرفی که به وسیله آن آب جمع شده را بیرون می آورند، تطهیر کنند.

مسئله 10 - تنوری که به بول نجس شده اگر دو مرتبه آب از بالا روی موضع نجس بریزند پاك می شود، و در غیر بول از سایر نجاسات اگر بعد از برطرف شدن نجاست يك مرتبه به نحوی که گفته شد، آب بر آن بریزند، کافی است.

مسئله 11 - اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود به فرو بردن در کر و جاری پاك می شود، و اگر باطن آنها نجس شود پاك شدن باطن آنها محل اشکال است.

2 - زمین

مسئله 1 - زمین با شرایطی کف پا و ته کفش نجس شده را پاك می کند: 1- زمین پاك باشد. 2- زمین خشک باشد. 3- عین نجس مثل خون و بول به وسیله راه رفتن یا مالیدن بر زمین از بین برود. 4- بنا بر احتیاط واجب حکم طهارت ته کفش و ته پا در صورتی است که نجاست از راه رفتن بر زمین حاصل شده باشد، و فرقی نیست در

زمین بین خاک و سنگ و ریگ؛ چه اصلی باشد یا سنگ فرش و آجر فرش باشد، اما زمینی که از قیر باشد و زمینی که با چوب فرش شده باشد با راه رفتن بر آن کف پای نجس و ته کفش پاک نمی شود.

3- آفتاب

مسأله 1 - آفتاب، زمین و ساختمان و چیزهایی که مانند درب و پنجره و همچنین میخی را که جزء بنا محسوب می شود با شرایطی پاک می کند: 1- آن که آن چیز نجس، تر باشد به نحوی که اگر بر آن دست بگذارند تری آن به دست برسد. 2- این که قبل از تابش آفتاب عین نجاست بر طرف شده باشد. 3- آن که تنها آفتاب آن چیز را خشک نماید.

مسأله 2 - اقوا طهارت حصیر و بوریا به وسیله آفتاب است با مراعات شرایطی که ذکر شد.

مسأله 3 - چنانچه زمین یا بنای نجس شده و امثال آنها خشک باشند و بخواهند با آفتاب پاک کنند، ممکن است آب بر آن پاشیده تا تر شوند و آفتاب بر آن بتابد و پاک نماید.

4- استحاله

مسأله 1 - اگر جنس چیز نجس برگردد و به کلی چیز دیگر شود پاک می شود و در این صورت می گویند استحاله شده است، مثل آن که چوب نجس بسوزد یا خاکستر، دود شود و همچنین بول یا آب نجس بخار شود. اما اگر چوب نجس زغال شود یا گل نجس سفال یا آجر گردد و یا سنگ نجس گچ شود، پاک نمی شود.

مسأله 2 - کرم هایی که از غائط یا مردار حادث می شوند پاک است.

مسأله 3 - اگر شراب به خودی خود یا به واسطه آن که چیزی مانند سرکه و یا نمک در آن بریزند به مقدار احتیاج و تبدیل به سرکه شود پاک است؛ چه نمک و مانند آن از بین رفته باشد یا در آن باقی باشد.

مسأله 4 - اگر شراب با نجاست دیگری مانند بول و خون ملاقات کرده باشد دیگر با سرکه شدن پاک نمی شود بنا بر احتیاط.

5 - کم شدن دو سوم آب انگور

مسأله 1 - آب انگوری که با آتش یا آفتاب جوش بیاید و آن قدر بجوشد که ثلثان شود؛ یعنی دو قسمت آن کم شود و یک قسمت بماند حلال می شود، و بنا بر آن که نجس شود به جوش آمدن پاک می شود.

6 - انتقال

مسأله 1 - اگر خون بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد، مانند پشه و مگس برود و خون آن حیوان حساب شود، پاک می گردد، ولی اگر شك کنیم که جزء بدن آن حیوان شده است یا نه نجس است.

مسأله 2 - اگر درخت و گل و مانند اینها از آب نجس آبیاری شود و آب نجس از اجزای آنها گردد پاک است.

مسأله 3 - اگر زالو خون انسان یا حیوان دیگر را مکید؛ چون خون زالو به آن گفته نمی شود، نجس است.

7- اسلام

مسأله 1 - اگر کافر مسلمان شود، بعد از مسلمان شدن، بدن و مو و آب دهان و بینی و عرق او پاک می شود.

8 - تبعیت

مسأله 1 - اگر کافر مسلمان شود، بچه غیر بالغ او به تبع او پاک می شود و همچنین اگر مادرش اسلام آورد، به تبع او نیز پاک می گردد.

مسأله 2 - تخته یا سنگی که روی آن میت را غسل می دهند و پارچه ای که با آن

عورت میت را در حال غسل می پوشانند و دست کسی که او را غسل می دهد، بعد از تمام شدن غسل، پاك می شود.

9- برطرف شدن عین نجاست

مسأله 1 - اگر عین نجس مانند خون، یا متنجس مانند آب نجس، از بدن حیوان یا از باطن انسان مثل توی دهان و بینی، برطرف شود، بدن حیوان و دهان و بینی انسان پاك می شود. و در حیوان شرط است که بعد از برطرف شدن نجاست، خشك شود.

مسأله 2 - اگر گربه ای خون بخورد و یا گوساله ای در موقع به دنیا آمدن از مادرش با بدن آلوده به خون بیرون آید، بعد از آن که خون از دهان گربه و از بدن گوساله برطرف شود، دهان گربه و بدن گوساله پاك می باشد، و همچنین دهان انسانی که چیز نجس مثل خون یا شراب یا آب نجس را بیاشامد، بعد از بلعیدن پاك می گردد.

10- غایب شدن مسلمان

مسأله 1 - اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگر مثل فرش و ظروفی که در اختیار اوست نجس باشد، پس از غایب شدن آن مسلمان، پاك می گردد، مگر آن که یقین به بقای نجاست آنها باشد، که حکم به طهارت نمی گردد.

11- استبراء حیوان نجاست خوار

مسأله 1 - بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت نموده نجس است، و اگر بخواهند پاك شود باید آن حیوان را استبراء کنند؛ یعنی تا مدتی که بعد از آن مدت به آن حیوان نجاست خوار گفته نمی شود، نگذارند نجاست بخورد و غذای پاك به آن بدهند، و احتیاط واجب آن است که بعد از آن که به آن نجاست خوار گفته نمی شود، شتر را چهل روز و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز و مرغابی را پنج روز و مرغ خانگی را سه روز غذای پاك داده و از خوردن نجاست جلوگیری نمایند.

مسأله 1 - ظرف هایی که در دست کفار است مادامی که علم به نجس شدن آنها به واسطه ملاقات با کفار در حالت رطوبت نداریم، محکوم به طهارت است. و همچنین است حکم فرش و لباس و غیر اینها که در دست کفار است.

مسأله 2 - چرم و گوشت و پیه هایی که در دست کفار و بازار آنها است با سه شرط محکوم به نجاست است: 1- بدانیم از حیوانی است که خون جهنده دارد. 2- ندانیم آن حیوان را به دستور شرع ذبح کرده اند. 3- ندانیم آن چرم و یا گوشت و پیه قبلاً در دست مسلمان بوده است.

مسأله 3 - خوردن و آشامیدن از ظروف طلا و نقره و استعمال آنها حرام است.

مسأله 4 - استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند، اشکال ندارد.

نماز یکی از بزرگ ترین عبادات الهی است که آدمی را از تمام زشتی ها بازداشته، و قبولی سایر عبادات به او بستگی دارد.

مسائل مربوطه به نماز در چند فصل گفته می شود:

فصل اول: مقدمات نماز

مقدمات نماز

مسأله 1 - نمازهای واجب عبارت است از: نمازهای شبانه روزی، نماز آیات، نماز طواف واجب، نماز میت، نمازی که با نذر یا اجیر شدن بر خود واجب کند، قضای نمازهایی که بر اولاد ارشد واجب می شود. و باقی نمازها مستحب است.

مسأله 2 - نمازهای واجب شبانه روزی عبارت است از: نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح.

مسأله 3 - وقت نماز ظهر و عصر از اول ظهر است تا مغرب.

مسأله 4 - از اول ظهر تا مقدار خواندن چهار رکعت نماز، اختصاص به نماز ظهر دارد، و همین طور به قدر چهار رکعت نماز خواندن که به مغرب باقی است اختصاص به نماز عصر دارد.

مسأله 5 - وقت نماز مغرب و عشا از اول مغرب است تا نیمه شب.

مسأله 6 - از اول مغرب تا مقدار خواندن سه رکعت نماز، اختصاص دارد به نماز مغرب، و همین طور به قدر چهار رکعت نماز خواندن که به نصف شب باقی است، اختصاص دارد به نماز عشا.

مسأله 7 - اگر از نیمه شب گذشت، نماز مغرب و عشا را به قصد ما فی الذمه بخواند؛ چه عمداً تأخیر انداخته باشد و چه اضطراراً، مثل آن که فراموش کرده یا خواب مانده باشد.

مسأله 8 - وقت نماز صبح از اول طلوع فجر صادق است تا طلوع آفتاب.

مسأله 9 - تا وقتی که نماز ظهر به طور صحیح خوانده نشده باشد نماز عصر را در وقت اختصاصی ظهر نمی شود خواند، و همین طور است مغرب و عشا.

مسأله 10 - اگر به گمان آن که وقت ظهر داخل شده، نماز ظهر و عصر را خواند و بعد معلوم شد وقت نبوده و مقداری نماز ظهر قبل از وقت و مقداری از نماز عصر در وقت اختصاصی ظهر واقع شده، نماز صحیح است، ولی اگر تمام نماز عصر در وقت اختصاصی ظهر واقع شده احتیاطاً اعاده کند.

مسأله 11 - اگر به گمان آن که نماز ظهر را خوانده نماز عصر را خواند، و بعد معلوم شد نماز ظهر را نخوانده بوده و بیش از چهار رکعت نماز خواندن به مغرب باقی نیست، باید نماز ظهر را به قصد ادا در همان وقت اختصاصی عصر بخواند.

مسأله 12 - اگر نماز عصر را عمداً قبل از ظهر، یا عشا را قبل از مغرب بخواند، همان نماز عصر یا عشا باطل است، ولی اگر سهواً باشد و بعد از نماز متوجه شود مانعی ندارد.

مسأله 13 - اگر نماز عصر را قبل از ظهر، یا عشا را قبل از مغرب سهواً شروع کرد و در بین نماز متوجه شد، تا وقتی که جای عدول باقی است، باید عدول کند به نماز قبلی، اما اگر جای عدول گذشته باشد، مثل آن که نماز عشا را بر مغرب مقدم داشته و

بعد از رکوع رکعت چهارم متوجه شد، احتیاطاً نماز را تمام کند و مغرب و عشا را از اول بخواند.

مسأله 14 - از نماز عصر و عشا - اگر سهواً وارد آنها شده باشد قبل از نماز ظهر و مغرب - می توان به نماز ظهر و مغرب عدول کرد، اما از ظهر و مغرب به عصر و عشا نمی توان عدول کرد.

مسأله 15 - اگر به گمان آن که نماز ظهر یا مغرب را نخوانده وارد نماز شد، و در بین متوجه شد که خوانده است، نماز را رها کند و به نماز بعدی شروع کند.

مسأله 16 - کسی که عذر دارد و احتمال می دهد که در آخر وقت عذر او برطرف می شود، واجب است احتیاطاً نماز را از اول [وقت] تأخیر بیندازد، مگر آن که عذر موجب تیمم باشد.

مسأله 17 - کسی که آب ندارد یا نمی تواند استعمال کند اگر بداند که در آخر وقت آب پیدا می شود یا مانع او برطرف می گردد، واجب است تأخیر نماز از اول وقت، ولی اگر نداند، می تواند تیمم کند و اول وقت نماز بخواند.

مسأله 18 - نمازگزار باید بداند که وقت داخل شده و به نماز شروع کند.

مسأله 19 - اگر دو نفر عادل شهادت دادند که وقت داخل شده، می شود نماز خواند؛ گرچه به گفته آنها علم پیدا نشود، ولیکن معتبر است که شهادت آنها از روی نشانه های حسی باشد مثل شاخص.

مسأله 20 - به اذان مؤذن نمی توان اعتماد کرد بنابر احتیاط واجب؛ گرچه عادل و وقت شناس باشد.

مسأله 21 - اگر هوا ابر بود به طوری که نشود وقت را تشخیص داد، می تواند با ظن به داخل شدن وقت نماز بخواند، لکن شخص نابینا لازم است تأخیر نماز کند، تا وقتی که یقین پیدا کند که وقت داخل شده، بنابر احتیاط واجب.

مسئله 1 - در نمازهای واجب رو به قبله بودن واجب است در صورت امکان، و همچنین در نمازهای مستحب اگر روی زمین و در حال استقرار باشد، اما اگر در حال راه رفتن یا سواره بودن باشد رو به قبله بودن لازم نیست در نمازهای مستحب.

مسئله 2 - بر نمازگزار لازم است که طرف قبله را بداند یا دو نفر عادل بگویند که این طرف رو به قبله است؛ در صورتی که گفته آنها از نشانه های حسی باشد.

مسئله 3 - برای کسی که طرف قبله را نداند واجب است برای پیدا کردن طرف قبله به قدر قدرت کوشش کند و به مظنه عمل نماید.

مسئله 4 - اگر طرف قبله را نداند و ظن به طرف معینی هم پیدا نکند، واجب است به چهار طرف نماز بخواند، و اگر وقت کافی نباشد به هر چند طرفی که وقت باشد بخواند.

مسئله 5 - اگر می داند که در يك طرف قبله نیست، واجب است رو به سه طرف دیگر بخواند.

مسئله 6 - بر قبله شهر مسلمانان می توان اعتماد کرد و به همان طرف که اهل شهر نماز می خوانند و محراب های مساجدشان را بنا کرده اند و قبرهای مردگان را قرار داده اند می توان نماز خواند، مگر آن که بدانیم که این محراب ها یا قبرها را اشتبهاً رو به این طرف ساخته اند.

مسئله 7 - اگر به طرفی که یقین داشته قبله است نماز خواند و بعد معلوم شد قبله نبوده و قبله از بین طرف راست یا چپ او بیرون نبوده، نماز او صحیح است.

مسئله 8 - اگر معلوم شد که نماز او رو به قبله نبوده و قبله از بین راست یا چپ او بیرون بوده یا پشت سر قرار داشته است، اگر در بین نماز باشد، وقت هم هست، نماز را قطع می کند و از اول رو به قبله می خواند.

مسأله 9 - اگر در بین نماز معلوم شود که قبله از طرف راست یا چپ او بیرون بوده یا پشت سر آن قرار داشته و وقت هم نیست، از همان جا رو به قبله می شود و بقیه نماز را می خواند و نماز او صحیح است و احتیاطاً قضای نماز را بخواند.

مسأله 10 - اگر بعد از نماز معلوم شود که قبله از طرف راست و چپ او بیرون یا پشت سر او بوده؛ باید نماز را اعاده کند، در صورتی که وقت باشد، و احتیاط مستحب آن است که قضای نماز را بخواند اگر وقت نباشد.

ستر و ساتر

مسأله 1 - برای نمازگزار واجب است عورت خود را در حال نماز و ملحقات آن مثل رکعت احتیاط و قضای اجزای فراموش شده بپوشاند، چه نماز واجب و چه مستحب باشد.

مسأله 2 - برای به جا آوردن دو سجده سهو، ستر عورت واجب است، بنا بر احتیاط واجب.

مسأله 3 - برای طواف پوشاندن عورت واجب است، بنا بر احتیاط واجب.

احکام ستر و ساتر

مسأله 1 - اگر متوجه نباشد که از اول نماز عورت او مکشوف بوده یا در وسط نماز، باد، ستر او را کنار بزند، واجب است فوراً عورت خود را بپوشاند و نماز او صحیح است، ولی بنا بر احتیاط مستحب، این نماز را تمام کند و دومرتبه از اول بخواند.

مسأله 2 - اگر فراموش کرد که از اول نماز عورت او مکشوف بوده یا فراموش کرد که فوراً بپوشاند آن جا که بین نماز ستر کنار می رود، نماز صحیح است، ولی احتیاطاً اعاده کند.

مسأله 3 - عورت مرد که در نماز واجب است بپوشاند همان مقداری است که نگاه

کردن به آن حرام است؛ یعنی پشت و پیش او که عبارت از دبر و آلت رجولیت و بیضتین باشد، واجب است بپوشاند.

مسئله 4 - واجب است احتیاطاً پشت و پیش خود را طوری بپوشاند که شیخ عورت از روی لباس پیدا نباشد.

مسئله 5 - عورت زن که در نماز واجب است بپوشاند تمام بدن اوست.

مسئله 6 - بر زن واجب است که در نماز سر تا پا حتی موی سر را بپوشاند.

مسئله 7 - پوشاندن صورت به مقداری که شستش در وضو واجب است و دو دست تا مچ و دو پا تا مچ (ساق) واجب نیست.

مسئله 8 - برای پوشاندن عورت از هر چیز می توان استفاده کرد، حتی مثل گل مالی کردن یا در آب فرو رفتن یا با دست، اما برای نماز اینها کفایت نمی کند.

مسئله 9 - پوشاندن عورت در حال نماز با پنبه یا پشم نبافته مانعی ندارد.

مسئله 10 - در حال اختیار برای پوشش عورت در نماز بنا بر احتیاط مستحب، از برگ درخت و مثل آن استفاده نکند.

لباس نمازگزار

نمازگزار در لباس و ساتر خود چند چیز را باید رعایت کند:

مسئله 1 - اول: لباس و ساتر نمازگزار باید پاک باشد، مگر آن که طوری باشد که تنها در او نشود نماز خواند، مثل جوراب و بند شلوار.

مسئله 2 - دوم: لباس و ساتر نمازگزار باید مباح باشد، که اگر در لباس غصبی نماز بخواند باطل است.

مسئله 3 - اگر نمی داند که لباس غصبی است و در او نماز خواند، نمازش صحیح است.

مسأله 4 - اگر فراموش کرد که لباس، غصبی است و در او نماز خواند در صورتی که غاصب خود او باشد، احتیاطاً نماز را اعاده یا قضا کند، ولی اگر غاصب غیر او بوده، نماز صحیح است.

مسأله 5 - اگر با پول خمس یا زکات نداده لباس خرید و با او نماز خواند و از پول دیگری هم ادای دین نکرد، این نماز باطل است.

مسأله 6 - اگر لباس را با نخ غصبی بدوزند نماز در او صحیح نیست.

مسأله 7 - سوم: لباس و ساتر نمازگزار اگر از حیوان باشد باید آن حیوان، حلال گوشت بوده و ذبح شرعی شده باشد.

مسأله 8 - با پوست حیوانی که ذبح شرعی نشده نمی شود نماز خواند، و همین طور سایر اجزای زنده او.

مسأله 9 - با پوست حیوانی که ذبح شرعی نشده ولی چون خون جهنده ندارد پاك است، احتیاطاً نماز نخواند.

مسأله 10 - با پشم و كرك و سایر اجزای غیر زنده از حیوانی که حلال گوشت باشد و ذبح شرعی نشده می توان نماز خواند.

مسأله 11 - در هیچ يك از اجزای حیوان حرام گوشت حتی پشم و كرك، بلکه رطوبت دهان آن نمی توان نماز خواند؛ آن حیوان را ذبح کرده باشند یا نه.

مسأله 12 - با لباسی که نمی دانیم از حلال گوشت است یا از حرام گوشت، یا نمی دانیم اصلاً از حیوان است یا از غیر حیوان، نماز خواندن مانعی ندارد.

مسأله 13 - اگر بدانیم لباس از حیوان حلال گوشت است، ولی ندانیم که آیا ذبح شده یا نه، نماز خواندن در آن صحیح نیست.

مسأله 14 - اگر بدانیم که این لباس از حیوانات تهیه می شود و ندانیم که ذبح شرعی شده، ولی ما از دست مسلمان گرفته یا از بازار مسلمان ها خریده ایم، در صورتی که

ندانیم قبلاً دست کافری بوده، نماز خواندن در آن مانعی ندارد.

مسئله 15 - با لباسی که از خز تهیه می شود می توان نماز خواند.

مسئله 16 - لباسی را که امروز به نام خز می نامند و معلوم نیست خز باشد، گرچه مشتبه است و گفتیم با او می شود نماز خواند، ولی احتیاط ترک نماز است با آن.

مسئله 17 - با لباسی که از سنجاب تهیه می شود می توان نماز خواند، ولی احتیاطاً با او نماز نخواند.

مسئله 18 - لباس و زینت طلا برای مردان حرام و نماز در آن باطل است، گرچه انگشتر باشد.

مسئله 19 - دندان طلا برای مردان مانعی ندارد، مگر دندان های جلو که آشکار است، اگر به قصد زینت باشد که احتیاطاً باید از آن خودداری کرد.

مسئله 20 - ساعت طلا و زنجیر طلا همراه داشتن برای نماز مانعی ندارد، مگر آن که بر خود بیاویزد، که نماز خواندن با او مشکل است.

مسئله 21 - لباس حریر و ابریشم خالص برای مردان، حرام و نماز در آن باطل است.

مسئله 22 - اگر لباس حریر و ابریشم خالص برای ستر عورت کافی نباشد مثل کلاه و کراوات و بند شلوار، از پوشیدن و نماز خواندن در آن به احتیاط واجب خودداری کند.

مسئله 23 - پوشیدن لباس حریر و ابریشم خالص برای زنان مانعی ندارد و نماز در آن صحیح است.

مسئله 24 - استفاده کردن از حریر و ابریشم خالص برای مردان در غیر پوشش و لباس مانعی ندارد، مثل فرش و زین اسب و تشک و روکش و شمد برای خواب و غیر اینها.

مسأله 25 - پوشیدن و نماز خواندن در لباس حریر و ابریشم در صورتی که مخلوط و ممزوج باشد برای مردان مانعی ندارد.

مسأله 26 - پوشیدن ابریشم زربفت که با رشته های نازک طلا و ابریشم تهیه شده حرام، و نماز در آن باطل است.

مسأله 27 - پوشیدن لباس زنانه برای مردها و لباس مردانه برای زن ها گرچه حرام است بنابر احتیاط واجب، اما نماز خواندن در آن مانعی ندارد.

مسأله 28 - اگر نداند که این لباس از طلا یا حریر یا ابریشم خالص است یا نه، پوشیدن و نماز خواندن در آن مانعی ندارد، و همین طور انگشتر که نمی داند از طلا است.

مسأله 29 - اگر بداند که این لباس حریر یا ابریشم است، اما نداند که خالص است یا ممزوج، بنابر احتیاط مستحب نپوشد و نماز در آن نخواند، گرچه اقوا در نظر، جواز است.

مسأله 30 - اگر در اول وقت ستر ندارد ولی احتمال می دهد که در آخر وقت ستر پیدا کند، بنابر احتیاط نماز را از اول وقت تأخیر بیندازد، گرچه واجب نبودن خالی از قوت نیست.

مکان نمازگزار

مسأله 1 - نماز را در همه جا می توان خواند تا وقتی که غضب نباشد.

مسأله 2 - در جایی که رهن یا اجاره کسی باشد یا حقی بر او داشته باشد بدون اجازه او نمی توان آن جا نماز خواند.

مسأله 3 - اگر کسی در مسجد جا گرفته و از حق خود صرف نظر نکند، بنابر احتیاط واجب در آن جا نماز نخواند.

مسأله 4 - جایی را که نداند غضب است یا نه، نماز خواندن در آن مانعی ندارد.

مسأله 5 - اگر فراموش کرد که این مکان غضب است و نماز خواند، در صورتی که غاصب خود او بوده احتیاطاً نماز را اعاده یا قضا کند، و در صورتی که غیر او بوده مانعی ندارد.

مسأله 6 - کسی که مضطر و ناچار است یا در مکان غضبی او را حبس کرده اند تا وقتی که ناچار و محبوس است، می تواند در آن جا نماز بخواند.

مسأله 7 - در جای غضبی که صاحب آن معلوم نیست، نمی شود نماز خواند و باید به حاکم شرع مراجعه کرد.

مسأله 8 - در زمین مشترك نمی توان نماز خواند تا وقتی که همه شرکا اجازه بدهند.

مسأله 9 - اگر جای نمازگزار غضبی نباشد گرچه در و دیوار یا سقف و خیمه و چادری که زیر آن نماز می خواند غضبی باشد نماز صحیح است، اگرچه بهتر است احتیاطاً در چنین جایی نماز نخواند.

مسأله 10 - اگر جایی را به عین پول خمس و زکات نداده خرید، نماز در او باطل است، حتی برای فرزندان و ورثه او که پس از مرگش هم نمی توانند در آن جا نماز بخوانند.

مسأله 11 - کسی که مرده؛ چه دارایی او مطابق قرض ها و بدهکاری های او باشد و چه نباشد در خانه و ملک او حتی ورثه نمی توانند نماز بخوانند، مگر به اذن طلبکار، یا آن که ورثه بنای دادن قرض را داشته باشند و مسامحه نکنند.

مسأله 12 - برای نماز خواندن در ملک غیر، اذن و اجازه صریح لازم نیست، بلکه یقین و اطمینان به رضایت کفایت می کند.

مسأله 13 - نماز خواندن در صحراها و کشتزارها و باغستان های بی در و دیوار تا جایی که ضرر به صاحبان آنها نرساند جایز است و اجازه گرفتن لازم نیست.

مسأله 14 - اگر صاحبان کشتزارها و باغستان های بی در و دیوار از اول میل نداشته باشند کسی در آن جا بیاید نماز خواندن بی اجازه مشکل است.

مسأله 15 - منظور از مکان مصلی، هم زمین و هم فضایی است که در حال نماز اشغال می شود، بنابراین اگر بالکن عمارت را در فضای غصبی بسازند یا فرش غصبی روی زمین مباح پهن کنند یا اصل زمین غصب باشد، نماز در آنها باطل است.

مسأله 16 - بهتر است زن و مرد در يك جا پهلوی هم نماز نخوانند و همین طور زن جلوتر از مرد نایستد و اگر با این وضع با هم نماز خواندند، بنابر احتیاط مستحب اعاده کنند.

مسأله 17 - اگر مردی مشغول نماز بود و زنی آمد پهلوی او جلو او ایستاد به نماز، کراهت و اعاده احتیاطی مربوط به آن زن است.

مسأله 18 - اگر زنی مشغول نماز بود و مردی آمد پهلوی او ایستاد به نماز، مرد به احتیاط مستحب اعاده کند.

مسأله 19 - حکمی که در سه مسأله گذشته گفتیم، برای هر زن و مردی حتی زن و شوهر می باشد.

مسأله 20 - اگر بین زن و مرد مانع و حایلی باشد یا حداقل ده ذراع فاصله داشته باشند، این حکم نیست.

مسأله 21 - بهتر است نمازگزار در حرم ائمه معصومین علیهم السلام جلوی قبر و پهلوی قبر نایستد.

مسأله 22 - جای نماز خواندن، لازم نیست پاك باشد، مگر محل سجده که واجب است پاك باشد.

مسأله 23 - چیزی که نمازگزار بر او سجده می کند لازم است یا زمین باشد یا چیزی که از زمین می روید ولی خوراکی و پوشاکی نیست.

مسأله 24 - بر چیزهایی که معدنی هستند و به آنها زمین گفته می شود، مثل طلا و نقره و قیر، نمی شود سجده کرد.

مسأله 25 - سجده کردن بر خاک گچ و گل ارمنی و سنگ های مرمر طبیعی مانعی ندارد.

مسأله 26 - بر سنگ های مرمر مصنوعی که ماده آنها معلوم نیست، نمی شود سجده کرد.

مسأله 27 - سجده کردن بر پوست میوه هایی که خوراکی نیست پوست آنها، مثل پوست گردو و بادام، مانعی ندارد پس از بیرون آوردن مغز آنها. بر هسته میوه هایی که خوراکی نیست، مثل هسته آلبالو یا آلوچه می توان سجده کرد.

مسأله 28 - بر پوست و هسته میوه که گاهی خورده می شود یا در بعضی جاها می خورند، مثل پوست سیب و خیار و هسته هلو و زردآلو نمی توان سجده کرد.

مسأله 29 - بر قسمتی از هسته های خوراکی که خورده نمی شود، مثل پوست مغز بادام یا مغز زردآلو سجده کردن مانعی ندارد؛ اگر جدا کنند آن را از مغز.

مسأله 30 - سجده بر کاغذ مانعی ندارد، ولی احتیاط مستحب آن است که بر او سجده نکنند.

مسأله 31 - اگر چیزی که می شود بر او سجده کرد نداشته باشد یا نتواند بر او سجده کند به واسطه سرما یا گرما یا تقيه، بر لباسی که از پنبه یا کتان تهیه شده سجده کند و اگر نبود بر لباسی که پوشیده است از هر چه باشد سجده کند و الا بر پشت دست و الا بر معادن.

مسأله 32 - جای سجده و ایستادن نمازگزار باید مستقر باشد، اما اگر سست و لرزان باشد به طوری که نشود استقراری که در نماز شرط است مراعات کرد، نماز باطل است.

- مسأله 1 - گفتن اذان و اقامه برای هر کس در هر نماز، مستحب مؤکد است؛ یعنی کسی که ترك کند، ثواب فراوانی را از دست داده.
- مسأله 2 - برای کسی که وارد بر جماعتی شود که اذان و اقامه گفته باشند و نماز جماعت می خوانند، گفتن اذان و اقامه مستحب نیست، در صورتی که به جماعت نماز بخواند.
- مسأله 3 - اگر وارد مسجدی شد که نماز جماعت خوانده اند و هنوز صفوف جماعت باقی است، گفتن اذان و اقامه استحباب ندارد.

افعال نماز

افعال نماز

- مسأله 1 - کارهایی که نمازگزار با نماز خواندن انجام می دهد دو قسم است: قسم اول کارهای واجب، قسم دوم کارهای مستحب.
- مسأله 2 - واجبات نماز یازده چیز است: 1- نیت. 2- تکبیرة الاحرام. 3- قیام. 4- رکوع. 5 - سجود. 6 - قرائت. 7- ذکر. 8 - تشهد. 9- تسلیم. 10- ترتیب. 11- موالات.
- مسأله 3 - واجبات نماز به دو دسته تقسیم می شود: دسته اول ارکان، دسته دوم غیر ارکان.
- مسأله 4 - ارکان نماز عبارت است از چیزهایی که اگر کم یا زیاد شود چه عمداً و چه سهواً نماز باطل می شود.
- مسأله 5 - ارکان نماز عبارت است از نیت، تکبیرة الاحرام، قیام، رکوع، سجود به تفصیلی که می آید.
- مسأله 6 - باقی واجبات رکن نیستند؛ یعنی اگر سهواً کم یا زیاد شود نماز باطل نیست.

مسأله 1 - نیت در نماز، عبارت است از قصد انجام دادن نماز قرْبَةً اِلَى اللّٰه.

مسأله 2 - در نیت خلوص لازم است؛ یعنی اگر غیر از قصد خدایی در کار باشد و نماز را برای ریا و تظاهر بخواند باطل است.

مسأله 3 - ریا و قصد غیر الهی در مستحبات نماز هم اگر باشد، نماز را باطل می کند.

مسأله 4 - در نیت نماز قصد ادا و قضا یا قصر و اتمام لازم نیست، مگر آن که قضا بر ذمه او باشد که در این صورت باید تعیین کند.

مسأله 5 - در نیت لازم نیست که چیزی به زبان بگوید یا تصور کرده در فکر خود عبور دهد، بلکه همین مقدار که برای انجام نمازی که بر عهده او است شروع می کند کافی است.

مسأله 6 - اگر نیت نماز عصر یا عشا کرد سهواً یا نسیاناً و در بین نماز متوجه شد که نماز ظهر یا مغرب را نخوانده بود، لازم است به نماز قبلی عدول کند.

مسأله 7 - حکم عدول در صورتی که گفته شد، در ظهر و عصر و مغرب و عشایی که قضا شده باشد و می خواهد قضای آنها را به جا بیاورد جاری است.

تکبيرة الاحرام

مسأله 1 - برای نمازگزار واجب است بعد از نیت در حال ایستاده و استقرار به قصد تکبيرة الاحرام بگوید: «اللّٰهُ اَكْبَرُ».

مسأله 2 - اگر بعد از گفتن تکبیر، دو مرتبه تکبیر گفت؛ چه عمداً و چه سهواً نماز باطل است و باید برای سومین بار به قصد نماز تکبیر بگوید.

مسأله 3 - مستحب است شش مرتبه دیگر «اللّٰهُ اَكْبَرُ» بگوید و تکبيرة الاحرام را

تکبیر هفتم قرار بدهد، بلکه احتیاط مستحب آن است که تکبیرة الاحرام را قبل از این شش تکبیر افتتاحیه یا در بین نگوید.

قیام

مسأله 1 - برای کسی که نماز ایستاده می خواند لازم است در حال تکبیر ایستاده باشد و پس از قرائت از حالت ایستادگی به رکوع برود که این ایستادگی را قیام متصل به رکوع می گویند، و همان طور که گفتیم از ارکان نماز است.

مسأله 2 - در حال قیام نباید بر چیزی تکیه کند، مگر در صورتی که بدون تکیه نتواند بایستد.

مسأله 3 - بهتر است در قیام، سنگینی بدن خود را روی هر دو پا قرار بدهد و بر یک طرف تکیه نکند.

مسأله 4 - اگر نتواند بایستد حتی با تکیه دادن بر دیوار یا عصا یا به صورت های دیگر باید نشسته نماز بخواند.

مسأله 5 - در حال نشستن نباید بر چیزی تکیه کند، مگر در صورتی که نتواند بدون تکیه بنشیند.

قرائت

مسأله 1 - در رکعت اول و دوم نمازهای واجب باید «حمد» و یک سوره تمام خوانده شود.

مسأله 2 - اگر وقت تنگ باشد نباید سوره بخواند و «حمد» تنها کافی است.

مسأله 3 - اول باید «حمد» خوانده شود و بعد سوره، و اگر سوره اشتباهاً قبل از «حمد» خوانده شد لازم است دو مرتبه بعد از «حمد» بخواند، اگر به رکوع نرفته باشد.

مسأله 4 - در نمازهای مستحبی خواندن «حمد» کافی است و سوره لازم نیست.

مسأله 5 - «بسم الله» يك آیه از سوره حساب می شود، مگر از سوره برائت كه «بسم الله» ندارد.

مسأله 6 - سوره «فیل» و «لایلاف» يك سوره حساب می شود با «بسم الله» كه در وسط قرار می گیرد و همین طور سوره «الضحی» و «آلم نشرح» ؛ یعنی خواندن یکی از این سوره ها كافی نیست.

مسأله 7 - «بسم الله» را باید به قصد همان سوره ای كه می خواهد بخواند بگوید، و اگر به قصد سوره ای «بسم الله» گفت و بعداً خواست سوره دیگری بخواند، باید دومرتبه به قصد همان سوره «بسم الله» بگوید.

مسأله 8 - سوره های سجده دار را در نمازهای واجب نمی توان خواند.

مسأله 9 - اگر سهواً آیه سجده را خواند یا گوش داد، با اشاره سجده کند و بعد از نماز هم سجده به جا آورد، بنا بر احتیاط مستحب.

مسأله 10 - «حمد» و سوره را در نمازهای ظهر و عصر باید آهسته بخواند، مگر «بسم الله» را كه می توان بلند خواند، بلكه مستحب است.

مسأله 11 - در نمازهای صبح و مغرب و عشا برای مردان لازم است «حمد» و سوره را بلند بخوانند.

مسأله 12 - اگر عمداً نمازهایی را كه باید آهسته بخواند بلند خواند، یا به عكس، نماز باطل است.

مسأله 13 - اگر از روی سهو یا نادانی به جای آهسته، بلند یا به عكس نماز خواند مانعی ندارد.

مسأله 14 - واجب است «حمد» و سوره را به طور صحیح بخواند، به طوری كه اگر عمداً حتی يك حرف آن غلط خوانده شود، نماز باطل است.

مسأله 15 - برای کسانی که «حمد» و سوره را خوب یاد ندارند واجب است یاد گرفتن آنها.

مسأله 16 - معنی صحیح خواندن «حمد» و سوره آن است که حروف آنها از مخرج ادا شود، به طوری که بگویند عربی صحیح است، اما تشریفات و زیبایی های تجویدی لازم نیست.

مسأله 17 - کسی که نمی تواند «حمد» و سوره را درست بخواند و قدرت ندارد یاد بگیرد، به همان طوری که یاد دارد بخواند و حاضر شدن به جماعت لازم نیست.

مسأله 18 - کسی که «حمد» و سوره را نمی تواند درست بخواند، ولی قدرت دارد یاد بگیرد، در درجه اول یاد گرفتن واجب است و اگر وقت نباشد و بتواند به نماز جماعت حاضر شود واجب است احتیاطاً حاضر شود، والا همان طور بخواند تا وقتی که یاد بگیرد.

مسأله 19 - در غیر از دو رکعت اول می تواند «حمد» تنها بخواند و می تواند تسبیح بگوید.

مسأله 20 - اگر بخواند تسبیح بگوید باید به این صورت بخواند: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ».

مسأله 21 - گفتن يك تسبیح کافی است و اگر سه مرتبه بگوید بهتر است.

مسأله 22 - اگر بنا داشت تسبیح بخواند و اشتبهاً شروع به «حمد» کرد، احتیاطاً رها کند و تسبیحات را بخواند.

مسأله 23 - اگر بنایی نداشت بر خواندن «حمد» یا تسبیح و بدون توجه شروع به «حمد» کرد مانعی ندارد و می تواند «حمد» را تمام کند، گرچه معتاد به خواندن تسبیح هم باشد.

مسأله 24 - در حال «حمد» و سوره خواندن یا تسییح خواندن باید مستقر باشد، و اگر بخواهد کمی عقب یا جلو برود باید جمله را تمام کند و ساکت شود و بعد از حرکت و استقرار تتمه را بخواند.

مسأله 25 - اگر شك کرد که يك آیه یا کلمه ای از «حمد» یا سوره را صحیح خوانده یا غلط، واجب است دو مرتبه بخواند تا وقتی که از محل آن رد نشده باشد، و الاً دو مرتبه خواندن لازم نیست.

رکوع

مسأله 1 - در هر رکعت از نمازهای واجب شبانه روزی، واجب است يك مرتبه رکوع کند.

مسأله 2 - رکوع رکن است که اگر عمداً یا سهواً کم یا زیاد شود، نماز باطل است، مگر در جماعت که زیاد شدن رکوع به واسطه متابعت از امام مانعی ندارد.

مسأله 3 - در رکوع لازم است آن قدر خم شود که دست های او به زانو برسد، و احتیاط آن است که کف دست به زانو برسد.

مسأله 4 - در رکوع لازم است به قصد انجام رکوع خم شود که اگر به قصد دیگری خم شد، فایده ندارد.

مسأله 5 - خم شدن برای رکوع باید از حالت قیام و ایستادگی باشد، پس اگر سهواً رفت به طرف سجده، اما قبل از آن که سر به زمین گذارد متوجه شد، باید بایستد و بعد رکوع برود، اما اگر از همان حال به حال رکوع آمد صحیح نیست.

مسأله 6 - در رکوع واجب است ذکر گفتن.

مسأله 7 - ذکر رکوع را می تواند به صورت «سُبْحَانَ اللَّهِ» سه مرتبه یا «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» يك مرتبه بگوید.

مسأله 8 - در ذکر رکوع طمأنینه واجب است، و اگر پیش از رسیدن به حد رکوع شروع کند به ذکر گفتن یا پیش از تمام شدن ذکر سر از رکوع بردارد، نماز باطل است، مگر آن که سهواً باشد.

سجده

مسأله 1 - در هر رکعت از نماز، واجب است دو سجده به جا بیاورند.

مسأله 2 - دو سجده با هم رکن است که اگر عمداً یا سهواً کم یا زیاد شود نماز باطل است، اما اگر يك سجده سهواً کم یا زیاد شد، نماز باطل نمی شود.

مسأله 3 - در سجده لازم است هفت موضع روی زمین قرار گیرد: پیشانی، دو کف دست، دو سر زانو، دو انگشت شست پا.

مسأله 4 - در مقدار پیشانی همین قدر که صدق کند سر به سجده گذارده است گرچه محل سجده او به مقدار سر انگشت باشد کافی است.

مسأله 5 - در سجده واجب است ذکر گفتن، و اگر خواست تسبیح بگوید می تواند سه مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا يك مرتبه «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» بگوید.

مسأله 6 - در ذکر سجده طمأنینه لازم است و تا سر به سجده نگذاشته ذکر نگوید، و تا ذکر او تمام نشده سر از سجده برندارد.

مسأله 7 - در سجده باید پیشانی خود را بر چیزی بگذارد که سجده بر آن صحیح است و آن چیزهایی است که قبلاً گفته شد؛ یعنی زمین و آنچه از زمین می روید و خوراکی و پوشاکی نیست.

مسأله 8 - بعد از سجده اول باید به حالت اطمینان بنشیند و بعد به سجده دوم برود.

مسأله 9 - در سجده باید محل ایستادن با جایی که پیشانی خود را می گذارد مساوی

باشد، یا بیشتر از قطر يك خشت و حداکثر بیشتر از چهار انگشت پهلوی هم اختلاف سطح نداشته باشند.

مسأله 10 - کسی که نمی تواند سر به سجده گذارد باید به اندازه ای که می تواند خم شود و آنچه را بر او سجده می کند بیاورد بالا و بر پیشانی خود بگذارد.

تشهد

مسأله 1 - تشهد در نمازهای دو رکعتی يك مرتبه و در نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه واجب است.

مسأله 2 - بعد از سر برداشتن از سجده دوم در رکعت دوم واجب است تشهد در نمازهای دو رکعتی، و بعد از سر برداشتن از سجده دوم در رکعت سوم یا چهارم در نمازهای سه رکعتی یا چهار رکعتی.

مسأله 3 - تشهد در نماز، واجب است ولی رکن نیست، پس اگر سهواً ترك شود نماز صحیح است؛ گرچه قضای تشهد را باید بخواند.

مسأله 4 - تشهد باید به این صورت خوانده شود: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ».

مسأله 5 - لازم است در حال تشهد به طور آرام و مطمئن بنشیند.

مسأله 6 - بهتر است در حال نشستن برای تشهد پشت پای راست را کف پای چپ گذارده و به ران چپ بنشیند.

مسأله 7 - مستحب است در حال تشهد دست ها را روی ران ها گذارد و انگشتان را به هم متصل کند.

مسأله 8 - نشستن به طریقی که در مسأله پیش گفته شد در بین دو سجده نیز مستحب است.

مسأله 1 - گفتن سلام در نماز، واجب است و جزء نماز حساب می شود.

مسأله 2 - سلام را به این صورت بگویند: بعد از «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» که تابع تشهد است، می گویند: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

مسأله 3 - نماز را با هر يك از دو سلام آخری می توان ختم کرد.

مسأله 4 - در حال گفتن سلام، واجب است آرام و مطمئن نشسته باشد، و مستحب است به صورتی که در تشهد گفته شد بنشیند.

ترتیب

مسأله 1 - در نماز لازم است افعال را به ترتیبی که گفته شد به جا آورد؛ یعنی پس از نیت، تکبیر الا-حرام و «حمد» و سوره و رکوع و سجود و تشهد.

مسأله 2 - اگر عمداً یکی از کارهای نماز را بر خلاف ترتیبی که گفته شد مقدم داشت، نماز باطل است.

مسأله 3 - اگر سهواً رکنی از ارکان نماز را بر رکن دیگری مقدم داشت، مثلاً قبل از رکوع دو سجده به جا آورد، نماز باطل است.

مسأله 4 - اگر سهواً یکی از افعالی که رکن نیست بر رکن مقدم داشت، مثل آن که قبل از خواندن سوره، یا «حمد» و سوره به رکوع رفت نماز صحیح است.

مسأله 5 - اگر سهواً یکی از افعالی که رکن نیست بر فعل دیگری که رکن نیست مقدم داشت نماز صحیح است، ولی باید ترتیب را به دست بیاورد، اگر محل باقی است، مثلاً اگر سوره را قبل از «حمد» اشتبهاً خواند مانعی ندارد، ولی باید پس از «حمد» دومرتبه سوره را بخواند اگر قبل از رکوع یادش آمد.

مسئله 6 - اعمال و افعال نماز را باید به ترتیب پشت سر هم به جا بیاورد؛ یعنی فاصله زیاد که آدمی را از حالت نمازگزار بیرون کند نماز را باطل می کند.

مسئله 7 - بعد از خواندن «حمد» و سوره از رکعت دوم و قبل از رکوع مستحب است قنوت؛ یعنی دست بر رو گرفتن و دعا خواندن.

چیزهایی که نماز را باطل می کند

چیزهایی که وضو را باطل می کند مثل بول و غائط و ریح، یا موجب جنابت می شود مثل خروج منی، اگر در بین نماز اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند.

مسئله 1 - اگر کسی عمداً دست بسته نماز بخواند؛ یعنی کف دست راست را پشت دست چپ و بر سینه گذاشته نماز بخواند نماز او باطل است.

مسئله 2 - در حال تقیه دست بسته می توان نماز خواند و نماز صحیح است.

مسئله 3 - اگر کسی عمداً یا سهواً از طرف قبله منحرف شده و تمام بدن خود را به طرف راست و چپ یا پشت سر بگرداند نماز باطل می شود، و همین طور اگر از طرف قبله به مقداری برگردد که نگویند رو به قبله است.

مسئله 4 - اگر کسی سهواً بدن خود را به طرف راست یا چپ؛ کمتر از مشرق و مغرب بگرداند مانعی ندارد.

مسئله 5 - اگر کسی در نماز عمداً حرف بزند، نماز او باطل می شود.

مسئله 6 - حرفی که نماز را باطل می کند لازم نیست معنی داشته باشد، حتی اگر بدون معنی بود و دو حرف بود نماز را باطل می کند، بنابر احتیاط واجب، و اگر با معنی بود حتی يك حرف هم نماز را باطل می کند.

مسئله 7 - اگر با قرارداد قبلی یا جهت دیگری يك حرف معنی خاصی داشت و در نماز عمداً گفت، نماز او باطل می شود.

مسئله 8 - اگر در نماز سهواً حرفی بزند، نماز باطل نمی شود.

مسئله 9 - جواب سلام در نماز لازم است و برای نماز مانعی ندارد.

مسئله 10 - در نماز هر گونه دعا و ذکر و قرآن خواندن مانعی ندارد.

مسئله 11 - جواب سلام باید مطابق سلام سلام کننده باشد، در مقدم داشتن سلام را بر علیک، و در سایر چیزها احتیاط مستحب مطابق بودن است.

مسئله 12 - اگر کسی سلام کند بر دسته ای که یکی از آنها نمازگزار است و دیگری جواب داد، نمازگزار نباید جواب بگوید.

مسئله 13 - خنده صدادر در صورتی که عمداً باشد و مشتمل بر قهقهه باشد نماز را باطل می کند، و اگر مشتمل بر قهقهه نباشد بنا بر احتیاط واجب باطل می کند، اما سهواً مانعی ندارد.

مسئله 14 - تبسم و لبخند مانعی ندارد، چه عمداً باشد و چه سهواً.

مسئله 15 - گریه صدادر برای امور دنیا نماز را باطل می کند.

مسئله 16 - اگر فراموش کند که در نماز است و برای امر دنیا گریه کند، مانعی ندارد.

مسئله 17 - گریه کردن برای امر آخرت عمداً و سهواً مانعی ندارد.

مسئله 18 - اگر کسی در نماز کاری انجام دهد که آدمی را از صورت نمازگزار بیرون ببرد نماز او باطل می شود.

مسئله 19 - خوردن و آشامیدن در وسط نماز موجب بطلان آن است و مقدار کم آن هم بنا بر احتیاط واجب باطل می کند.

مسئله 20 - فرو بردن غذایی که میان دندان ها مانده است در نماز مانعی ندارد.

مسئله 21 - از نگه داشتن شیرینی در دهان و بتدریج فرو بردن، بنا بر احتیاط واجب خودداری شود.

مسأله 22 - اگر بدون تقیه عمداً بعد از خواندن «حمد» آمین بگوید، نماز او باطل می شود.

مسأله 23 - قطع کردن نماز واجب بدون جهت حرام است، اما نماز نافله و مستحب مانعی ندارد و با اختیار می تواند قطع کند.

نماز آیات

مسأله 1 - اگر ماه یا خورشید بگیرد یا زلزله شود، نماز آیات واجب می شود، چه کسی بترسد یا نترسد.

مسأله 2 - اگر حادثه آسمانی مثل بادهای فوق العاده تند و سیاه یا قرمز یا برق های جهنده شدید واقع شود، در صورتی که بیشتر مردم بترسند، نماز آیات واجب می شود.

مسأله 3 - اگر حادثه زمینی غیر از زلزله واقع شود و بیشتر مردم بترسند احتیاطاً باید نماز آیات بخوانند.

مسأله 4 - حوادث زمینی و آسمانی، غیر از ماه و خورشید گرفتن و زلزله، اگر موجب ترس و خوف مردم نشود تأثیری نداشته و موجب نماز آیات نمی شود.

مسأله 5 - بر حوادثی که بعضی از مردم بترسند اعتنایی نیست.

مسأله 6 - منظور از گرفتن ماه و خورشید مقداری است که با چشم دیده می شود، اما اگر آن قدر کم باشد که با وسایل علمی می توان دید یا بسیار زودگذر است و فوراً باز می شود، نماز آیات واجب نیست.

مسأله 7 - وقت ادای نماز آیات از اول گرفتن تا آخر باز شدن است، و بنابر احتیاط واجب باید شروع به نماز کند قبل از شروع کردن خورشید و ماه به باز شدن.

مسأله 8 - بعد از شروع به باز شدن، نماز آیات را به قصد قربت بخواند نه به قصد ادا و نه به قصد قضا.

مسئله 9 - نماز آیاتی که برای زلزله شدن یا حوادث دیگری واجب می شود وقت ادا ندارد و هر وقت بخواند ادا است، گرچه لازم است تأخیر نیندازد از وقت حادثه.

مسئله 10 - بر زنی که حائض یا نفساء باشد و حیض و نفاس او در تمام مدت ماه و خورشید گرفتن و یا سایر آیات باشد، نماز آیات ظاهراً واجب نیست نه قضای موقت و نه ادای بقیه.

مسئله 11 - زنی که در تمام مدت حادثه حائض یا نفساء نبوده و در قسمتی از آنها پاك بوده است، لازم است قضای نماز آیات را اگر از ماه و خورشید گرفتن بوده، یا ادای آن را اگر از زلزله یا حوادث دیگری بوده بخواند، بنابر احتیاط واجب.

مسئله 12 - اگر ماه یا خورشید گرفت و متوجه نشد تا بعد از باز شدن، قضا بر او واجب نیست، مگر آن که تمام قرص گرفته بوده و او متوجه نشده که باید قضا کند.

مسئله 13 - اگر ماه یا خورشید گرفت و متوجه شد ولی تسامح کرد و یا فراموش کرد تا بعد از باز شدن، قضای نماز آیات بر او واجب است.

مسئله 14 - در حوادث دیگری که موجب نماز آیات است اگر متوجه نشد تا بعد از گذشتن حادثه، خواندن نماز آیات واجب نیست، گرچه احتیاطاً بخواند بهتر است، اما اگر متوجه شد، تا آخر عمر واجب است؛ هر وقت خواست بخواند.

مسئله 15 - نماز آیات دو رکعت است، در هر رکعتی پنج رکوع لازم است که باید به این ترتیب به جا آورد: پس از نیت، تکبیرة الاحرام می گوید و يك «حمد» و سوره می خواند و به رکوع می رود، پس از ذکر و سر برداشتن از رکوع باز يك «حمد» و سوره می خواند و به رکوع می رود و همین طور تا پنج مرتبه که پس از سر برداشتن از رکوع پنجم می رود به سجده، و پس از به جا آوردن دو سجده می ایستد و به همین ترتیب رکعت دوم را به جا می آورد و بعد تشهد و سلام می خواند.

مسئله 16 - نماز آیات را به صورت ساده تری هم می توان خواند که به جای پنج

«حمد» و سوره یکی خوانده شود، به این ترتیب که بعد از خواندن «حمد» شروع به سوره می کند و يك سوره را پنج قسمت نموده، هر قسمتی را قبل از يك ركوع می خواند که در تمام يك ركعت نماز و پنج ركوع، يك «حمد» و سوره تمام خوانده باشد و به همین ترتیب در ركعت دوم.

خلل

مسأله 1 - کسی که بدون وضو یا غسل یا تیمم به شرحی که گفته شده نماز بخواند؛ چه عمداً و چه سهواً نماز او باطل است، اما اگر لباس یا بدنش به یکی از نجاسات آلوده باشد در بعضی جاها به شرحی که گفته شد نماز او صحیح است.

مسأله 2 - کسی که عمداً یکی از کارهای واجب نماز را ترك کند؛ چه رکن باشد و چه غیر رکن، نمازش باطل است.

مسأله 3 - کسی که عمداً یکی از کارهای نماز را به قصد نماز زیاد کند؛ چه رکن باشد و چه غیر رکن، نمازش باطل است.

مسأله 4 - کسی که بدون قصد نماز، ذکر و دعاهای مستحب را در نماز بخواند تا جایی که از صورت نمازگزار بیرون نرود، مانعی ندارد.

مسأله 5 - چیزهایی که سهواً در نماز زیاد شود اگر رکن نباشد و آدمی را از صورت نمازگزار بیرون نبرد، مانعی ندارد.

مسأله 6 - اگر سهواً یکی از اجزای نماز را ترك کرد و قبل از گذشتن محل او متوجه شد باید به جا بیاورد، اما اگر بعد از گذشتن محل او متوجه شد در صورتی که رکن نباشد، مانعی ندارد و نمازش باطل نمی شود.

مسأله 7 - اگر در نماز، تشهد یا يك سجده را فراموش کرد و بعد از گذشتن محل متوجه شد، نمازش صحیح است و بعد از نماز باید قضای تشهد یا سجده را به جا آورد.

مسأله 8 - مقصود از گذشتن محل در نماز، وارد شدن در رکن بعد است؛ یعنی از

تکبیر تا رکوع، محل تکبیر و تمام اجزای «حمد» و سوره باقی است. از رکوع تا سجده دوم، محل رکوع باقی است؛ گرچه احتیاط واجب است که رکوع را به جا آورد و نماز را تمام کند و بعد دوباره نماز بخواند، اگر بعد از رفتن به سجده اول ملتفت شود. از سجده تا رکوع رکعت دوم، محل تشهد و باقی اجزا باقی است.

مسئله 9 - اگر بعد از تشهد و قبل از سلام گفتن متوجه شد که يك رکعت از نماز را نخوانده برخیزد و يك رکعت دیگر را بخواند و بعد تشهد و سلام بگوید.

مسئله 10 - اگر بعد از سلام نماز متوجه شد که يك رکعت نماز را نخوانده تا وقتی که منافی به جا نیاورده، مثلاً حرف نزده و رو از قبله نگردانده، مانعی ندارد، برخیزد و يك رکعت دیگر را بخواند و تشهد و سلام بگوید، اما اگر بعد از به جا آوردن منافی متوجه شد، نماز او باطل است و باید از اول بخواند.

شكوك

مسئله 1 - کسی که نداند کاری را انجام داده یا نه، می گویند در آن کار شك دارد، یا اگر گمان دارد که انجام داده یا گمان ببرد که انجام نداده می گویند ظن دارد.

مسئله 2 - اگر کسی شك یا ظن دارد که نماز خوانده یا نه، اگر در وقت است باید نماز را بخواند و اگر وقت گذشته چیزی بر او نیست.

مسئله 3 - اگر یقین دارد نماز عصر را خوانده، ولی نمی داند که آیا نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نماز ظهر را بخواند؛ گرچه از وقت به مقدار چهار رکعت نماز خواندن بیشتر باقی نباشد.

مسئله 4 - اگر به مقدار چهار رکعت نماز خواندن بیشتر از وقت باقی نیست و شك کرد که آیا نماز ظهر و عصر را خوانده یا نه، باید نماز عصر را بخواند و احتیاطاً نماز ظهر را قضا کند.

مسئله 5 - اگر شك کرد در یکی از افعال نماز تا وقتی که وارد فعل بعدی نشده باید

به جا بیاورد؛ اگر شك کرد که تکبیرة الا-حرام گفته یا نه و هنوز شروع به «حمد» و سوره نکرده باید تکبیر بگوید. اگر شك کرد که آیا «حمد» خوانده یا نه تا شروع به سوره نکرده باید بخواند. اگر شك کرد سوره خوانده یا نه تا شروع به رکوع نکرده باید بخواند. اما اگر شروع به کار بعدی کرده باشد به جا آوردن لازم نیست، و به همین ترتیب باقی اجزای نماز.

مسأله 6 - اگر مشغول برخاستن است و هنوز نایستاده و شك کرد که آیا تشهد خوانده یا نه، لازم نیست برگردد و تشهد بخواند.

مسأله 7 - اگر مشغول برخاستن است و هنوز نایستاده و شك کرد که آیا سجده به جا آورده یا نه، باید برگردد سجده به جا بیاورد و بعداً برخیزد.

مسأله 8 - اجزای نماز با اجزای هر جزئی از نماز فرق نمی کند؛ یعنی اگر مشغول «حمد» خواندن است و در آیه قبله شك می کند که آیا خوانده یا نه خواندن لازم نیست، بلکه اگر در جزء آیه شك کند بعد از داخل شدن در جزء بعد، لازم نیست برگردد و بخواند، پس در هر چیز شك کند بعد از داخل شدن در جزء بعد، لازم نیست برگردد و بخواند.

مسأله 9 - اگر بعد از فراغت از نماز یا جزئی از اجزای نماز شك کرد که آیا آنچه به جا آورده صحیح بوده یا غلط، دومرتبه به جا آوردن لازم نیست.

مسأله 10 - اگر در یکی از افعال نماز شك کرد و چون در محل بود به جا آورد و بعد معلوم شد که قبلاً به جا آورده بوده است، در صورتی که رکن نباشد، مانعی ندارد و زیاده غیر رکنی نماز را باطل نمی کند.

مسأله 11 - اگر در عدد رکعات نماز شك کرد باید کمی فکر کند، اگر به يك طرف مظنه و گمان پیدا کرد به همان مظنه عمل کند والا در چند صورت نماز باطل و در چند صورت صحیح است.

مسأله 12 - در بین نماز صبح و مغرب هر کجا شك کند آیا يك رکعت خوانده یا دو رکعت، یا شك کند که آیا دو رکعت خوانده یا سه رکعت، نمازش باطل است و باید از اول بخواند.

مسأله 13 - در نمازهای چهار رکعتی اگر قبل از سر برداشتن از سجده دوم از رکعت دوم، شك کند در رکعت اول و دوم، نمازش باطل است.

مسأله 14 - در نمازهای چهار رکعتی اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوم در رکعت دوم، شك کند، در چند صورت نماز صحیح است.

مسأله 15 - اول: شك میان دو و سه، بنا می گذارد بر سه و نماز را تمام می کند و بعد يك رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا بیاورد.

مسأله 16 - دوم: شك میان سه و چهار، بنا بگذارد بر چهار و نماز را تمام کند و بعد يك رکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا بیاورد و در این صورت هر جا شك بکند حکمش همان است که گفته شد.

مسأله 17 - سوم: شك میان دو و چهار، بنا بگذارد بر چهار و بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا بیاورد.

مسأله 18 - چهارم: شك بین دو و سه و چهار، بنا بگذارد بر چهار و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته به جا بیاورد و نماز احتیاط ایستاده را بر نشسته مقدم بدارد.

مسأله 19 - پنجم: شك بین چهار و پنج، بنا بگذارد بر چهار و نماز را تمام کند و بعد دو سجده سهو به جا بیاورد.

مسأله 20 - ششم: شك بین چهار و پنج در حال ایستادگی، باید بنشیند و شك او که سه و چهار شد بنا بر چهار بگذارد و تشهد و سلام را بگوید و بعد يك رکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد.

مسأله 21 - هفتم: شك بين سه و پنج در حال ایستادگی، باید بنشینند و شك او بین دو و چهار می شود، بنا بر چهار گذاشته نماز را تمام می کند و بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد.

مسأله 22 - هشتم: شك بين سه و چهار و پنج، در حال ایستادگی باید بنشینند و شك او می شود دو و سه و چهار، بنا بگذارند بر چهار و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته به جا آورد به طوری که گفته شد.

مسأله 23 - نهم: شك بين پنج و شش، در حال ایستادگی باید بنشینند و شك او می شود چهار و پنج و بنا می گذارد بر چهار و نماز را تمام می کند و بعد دو سجده سهو به جا آورد برای شك بين چهار و پنج.

مسأله 24 - بهتر است در پنج قسم آخری دوبرتبه نماز را احتیاطاً از اول بخواند.

مسأله 25 - اگر شك در عدد رکعات نماز کرد در بین نماز در غیر صورت هایی که گفته شد نماز باطل است و راه اصلاحی ندارد.

شك هايي كه نبايد به آنها اعتنا کرد

اول: شك در چیزی از نماز بعد از گذشتن محل آن، مثل شك در خواندن «حمد» بعد از دخول در قرائت سوره.

مسأله 1 - اگر در بین نماز شك کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه، مثلاً شك کند که «حمد» را خوانده یا نه، چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده، باید آنچه را که در انجام آن شك کرده به جا آورد و اگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد شده، به شك خود اعتنا نکند.

مسأله 2 - اگر در بین خواندن آیه ای شك کند که آیه پیش را خوانده یا نه یا وقتی که آخر آیه را می خواند شك کند که اول آن را خوانده یا نه، باید به شك خود اعتنا نکند.

مسأله 3 - اگر بعد از رکوع یا سجود شك کند که ذکر واجب آن را خوانده یا نه، به شك خود اعتنا نکند.

مسأله 4 - اگر در حال برخاستن شك کند که سجده را به جا آورده یا نه، باید برگردد و به جا آورد.

مسأله 5 - کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، اگر موقعی که «حمد» یا تسبیحات می خواند شك کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه، باید به شك خود اعتنا نکند و اگر پیش از آن که مشغول «حمد» یا تسبیحات شود شك کند که سجده یا تشهد را به جا آورده، باید به جا آورد.

مسأله 6 - اگر شك کند در حال برخاستن که تشهد را به جا آورده یا نه به شك خود اعتنا نکند و همین طور اگر شك کند در حالی که دارد به رکوع می رود که قرائت کرده یا نه، یا تسبیحات اربعه را گفته یا نه.

مسأله 7 - اگر شك کند که سلام نماز را گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیب نماز یا مشغول نماز دیگری شده یا به واسطه انجام کاری که نماز را باطل می کند از حال نمازگزار بیرون رفته، باید به شك خود اعتنا نکند. و اگر پیش از اینها شك کند باید سلام را بگوید، و اگر بعد از گفتن سلام شك کند که صحیح گفته یا نه، اعتنا به شك خود نکند.

دوم: شك بعد از سلام

مسأله 1 - اگر بعد از سلام نماز شك کند که نمازش صحیح بوده یا نه، مثلاً شك کند که رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شك کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شك خود اعتنا نکند. ولی اگر هر دو طرف شك او باطل باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی شك کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت نمازش باطل است، و همین طور هر شکی که بعد از سلام در عدد رکعت ها کند،

اگر يك احتمالش صحّت است، نمازش صحيح است و اگر هر دو طرف باطل است، نمازش باطل است.

سوم: شك بعد از وقت

مسأله 1 - اگر بعد از گذشتن وقت نماز شك كند که نماز خوانده یا نه لازم نیست که نماز را بخواند، ولی اگر پیش از گذشتن وقت شك كند که نماز خوانده یا نه، باید آن نماز را بخواند، و ظن در خواندن و نخواندن در این مسأله حکم شك را دارد.

مسأله 2 - اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بدانند که يك نماز چهار رکعتی خوانده اما نمی دانند که به نیت ظهر بوده یا عصر؛ باید يك نماز چهار رکعتی به قصد ما فی الذمه قضا کند.

مسأله 3 - اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشا بدانند که يك نماز خوانده، ولی ندانند که سه رکعتی بوده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشا را بخواند.

چهارم: شك كثيرالشك؛ یعنی کسی که زیاد شك می کند.

مسأله 1 - کسی که زیاد در نماز شك می کند باید به شكش اعتنا نکند هرچند محل باقی باشد، پس اگر در آوردن چیزی شك كند باید بنا گذارد بر این که آورده است، مگر در صورتی که آوردن آن موجب فساد نماز باشد که در این صورت بنا گذارد بر این که نیاورده است.

مسأله 2 - كثيرالشك کسی است که به اندازه ای شك كند که عرف او را كثيرالشك بخوانند و بعید نیست کسی که در سه نماز پی در پی شك كند، حکم كثيرالشك را داشته باشد.

مسأله 3 - معتبر است در كثيرالشك که کثرت شك از جهت اضطراب خاطر و ترس و غضب و غصّه و امثال اینها از چیزهایی که باعث اغتشاش حواس می شود نباشد.

مسأله 4 - اگر کسی شك کند که کثیرالشک شده یا نه، باید بنا گذارد بر این که نشده و عمل به وظیفه شك بنماید. و اگر کثیرالشک شك کند در این که آن حالت برطرف شده یا نه، بنا گذارد بر بقای آن حالت و اعتنا به شکش نکند.

مسأله 5 - جایز نیست از برای کثیرالشک اعتنا به شك خود، پس کسی که شك کند در به جا آوردن رکوع و محل آن باقی باشد و به جا بیاورد، نمازش باطل است.

مسأله 6 - کسی که در نماز مخصوصی یا در فعل مخصوصی از نماز زیاد شك می کند، اگر در نماز دیگر یا در فعل دیگر شك کند، باید به دستور شك رفتار نماید.

پنجم: شك امام و مأموم

مسأله 1 - اگر امام جماعت در عدد رکعات نماز شك کند؛ مثلاً شك کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت؛ چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند، امام باید نماز را تمام کند، و خواندن نماز احتیاط لازم نیست.

و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأموم در عدد رکعات شك کند، باید به شك خود اعتنا ننماید و بر طبق امام رفتار نماید.

حکم شك در نمازهای مستحبی

مسأله 1 - اگر در عدد رکعات نماز مستحبی شك کند؛ چنانچه طرف بیشتر شك نماز را باطل می کند باید بنا را بر کمتر بگذارد؛ مثلاً اگر در نافله صبح شك کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده. و اگر طرف بیشتر شك نماز را باطل نمی کند، مثلاً شك کند که دو رکعت خوانده یا يك رکعت به هر طرف شك عمل کند، نمازش صحیح است، اگرچه افضل آن است که بنابر کمتر گذارد.

مسأله 2 - اگر در نماز مستحبی کاری کند که باعث سجده سهو است، یا يك سجده یا تشهد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز سجده سهو یا قضای سجده و تشهد را به جا آورد.

مسئله 1 - ظن در عدد رکعات اگر متعلق به دو رکعت اخیره نمازهای چهار رکعتی باشد، به حکم یقین است که عمل به مقتضای آن واجب است، و اگر ظن به رکعات نماز دو رکعتی و سه رکعتی و دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی متعلق باشد، پس اقوا آن است که آن هم حکم یقین را دارد؛ گرچه احتیاط مستحب در اعاده نماز است در این صورت.

مسئله 2 - در معتبر بودن ظن در افعال نماز اشکال است، و احتیاط واجب آن است که اگر گمان کند قرائت را آورده و در محل آن باشد قرائت را به قصد قربت به جا آورد،

و اگر گمان کند رکوع را به جا آورده و محلش باقی است رکوع را بیاورد و نماز را نیز از سر بخواند، و اگر بعد از گذشتن محل رکوع گمان کند رکوع را نکرده نماز را تمام کند و اعاده نماید.

نماز احتیاط

مسئله 1 - کسی که نماز احتیاط بر او واجب است بعد از سلام نماز باید فوراً نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و «حمد» را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید، پس اگر يك رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد، و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده يك رکعت دیگر مثل رکعت اول به جا بیاورد و بعد تشهد و سلام بگوید.

مسئله 2 - نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد، و باید قرائت آن را آهسته بخوانند بنابر احتیاط وجوبی، حتی «بسم الله» را، و باید نیت آن را به زبان نیاورند.

مسئله 3 - اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند، و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام کند.

مسأله 4 - اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعت های نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، باید آنچه از نمازش نخوانده بخواند و برای سلام بیجا دو سجده سهو بنماید، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام داده باید نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله 5 - اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده نمازش صحیح است، و اگر بفهمد کسری نمازش کمتر بوده از نماز احتیاط، مثل این که در شك بین دو و چهار دورکعت نماز احتیاط خوانده و بعد معلوم شود نماز را سه رکعت خوانده بوده، باید يك رکعت نماز متصلاً بخواند احتیاطاً و نماز را دوباره از سر گیرد.

مسأله 6 - اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز بیشتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شك بین سه و چهار يك رکعت نماز احتیاط خوانده و بعد معلوم شود نماز را دو رکعت خوانده بوده، باید دو رکعت نماز متصل بخواند احتیاطاً و بعد نماز را از سر گیرد، و احتیاط زیادتر آن است که يك رکعت متصل به رکعت احتیاط بخواند و بعد دو رکعت متصل دیگر بخواند و بعد نماز را از سر بگیرد.

مسأله 7 - اگر شك کند که نماز احتیاطی که بر او بوده به جا آورده یا نه، پس اگر شك او بعد از وقت نماز باشد، شكش اعتبار ندارد، و اگر در وقت نماز باشد و داخل فعل دیگر نشده و منافی به عمل نیاورده و فاصله زیاد نشده؛ نماز احتیاط را به جا بیاورد. و در صورتی که یکی از سه امر مزبور واقع شود بنا گذارد که خوانده شده؛ اگرچه احوط به جا آوردن آن و اعاده اصل نماز است.

حکم اجزای فراموش شده در نماز

مسأله 1 - چیزی که از اجزای نماز فراموش شده باشد، اگر بعد از نماز ملتفت بشود قضا ندارد، مگر سجده و تشهد بنابر احوط، لکن لازم نیست قضای اجزای تشهد؛ مثل صلوات بنابر اقوا.

مسأله 2 - در قضای سجده و تشهد باید شرایط نماز، مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرایط دیگر مراعات شود، بلکه جایز نیست فاصله میان آنها و نماز به چیزی که منافی نماز است، لکن اگر منافی به جا آورد لازم نیست اعاده نماز؛ گرچه سزاوار نیست ترك احتیاط در صورت ترك عمدی.

مسأله 3 - اگر سجده یا تشهد را چند دفعه فراموش کند، باید بعد از نماز قضای هر چه را که فراموش کرده به جا آورد، و لازم نیست که معین کند که قضای کدام يك آنها است و همچنین لازم نیست مراعات ترتیب.

مسأله 4 - اگر سجده و تشهد را با هم فراموش کرده باشد قضای آنچه که اول فوت شده مقدم بدارد بنابر احتیاط وجوبی، و اگر نداند کدام اول فراموش شده، باید احتیاطاً آنچه را که اول به جا می آورد بعد تکرار کند، پس اگر اول سجده را قضا کرد بعد تشهد را، دوباره سجده را قضا کند، و اگر اول تشهد را قضا کرد بعد سجده را، دوباره تشهد را نیز قضا کند.

مسأله 5 - سلام دادن در قضای تشهد لازم نیست، کما این که تشهد و سلام در سجده قضایی واجب نیست، بلی اگر فراموش شده تشهد اخیر باشد، پس احوط آوردن آن است به قصد قربت مطلقه - بدون نیت ادا و قضا - و آوردن سلام بعد از آن و احوط آوردن سجده سهو است در آن، کما این که اگر فراموش شده سجده اخیر از رکعت اخیر باشد سجده را اتیان کند به قصد قربت مطلقه و تشهد و سلام و سجده سهو به جا آورد بنابر احوط؛ اگر چه اقوا آن است که تشهد و سجده به عنوان قضا است، و تشهد و سلامی که گفته هر يك در محل خود واقع شده.

مسأله 6 - اگر معتقد شود فراموشی سجده و تشهد را بعد از گذشتن محل تدارك در حال نماز، و بعد از فراغ از نماز شك کند که آیا اتیان کرده بود یا نه، قضا نماید بنابر احوط، گرچه واجب نیست قضا، بنابر اقوا.

مسأله 7 - اگر شك كند كه آنچه از او فراموش شده يك سجده بوده يا بيشتر، بنا را بر کمتر گذارد.

مسأله 8 - اگر فراموش كند قضای سجده و تشهد را، و بعد از داخل شدن در نماز مستحبی يادش بيايد، نماز را قطع کرده و قضای سجده و تشهد می نمايد، و اما اگر داخل نماز واجبی شده مشكل است قطع نماز، مخصوصاً اگر فراموش شده تشهد اخير باشد.

مسأله 9 - اگر فراموش كند قضای سجده و تشهدى را كه از نماز ظهر مثلاً بر او واجب شده بود، و داخل در نماز عصر شد، نمی تواند نماز عصر را قطع كند بنابر اقواء، اگرچه وقت آن موسع باشد، و اگر نماز احتیاط بر او لازم شده بود از ناحیه نماز ظهر و آوردن نماز احتیاط از يادش رفت و داخل در عصر شد، در صورتی كه وقت تنگ باشد نمی تواند نماز را قطع كند، لكن با مقدم داشتن عصر احتیاط نمايد در اعاده ظهر ايضاً بعد از آوردن نماز احتیاط.

سجده سهو

مسأله 1 - سجده سهو واجب می شود از برای مكلف در چند مورد كه در اثنای نماز آنها را مرتكب شده:

اول: آن كه در بين نماز سهواً حرف بزند؛ ولو گمانش اين باشد كه از نماز خارج شده است.

دوم: اگر سلام دهد جایی كه نبايد نماز را سلام بدهد، مثل اين كه در ركعت اول يا ركعت دوم از نماز سه ركعتی و چهار ركعتی سلام دهد، بنابر احتیاط واجب بايد سجده سهو كند.

سوم: آن كه تشهد را فراموش كند و محل تدارك آن گذشته باشد، پس بنابر احتیاط واجب سجده سهو كند.

چهارم: آن که در نماز چهار رکعتی بعد از سجده دوم شك کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت.

پنجم: آن که يك سجده فراموش کند و محل آوردنش نیز گذشته باشد.

مسأله 2 - آوردن سجده سهو از برای هر زیادی و یا هر نقیصه ای که نتواند آن را تدارك کند احوط است؛ گرچه لازم نیست بنابر اقوا، و همچنین واجب نیست در قیام موضع قعود و بالعکس، لکن سزاوار نیست ترك احتیاط.

مسأله 3 - اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتبهاً هر سه سلام را بگوید، دو سجده سهو کافی است و اگر سلام بیجا مکرر شود سجده سهو نیز مکرر می شود.

مسأله 4 - کسی که سجده سهو و رکعات احتیاط و اجزای فراموش شده بر او واجب باشد، سجده سهو را بعد از آن دو به جا آورد، و احتیاط واجب آن است که مقدم بدارد رکعات احتیاط را بر اجزای فراموش شده، بلکه وجوب آن خالی از رجحان نیست.

مسأله 5 - واجب است سجده سهو را بعد از سلام بلافاصله به جا آورد، و اگر عمداً ترك کند معصیت کرده، لکن نماز او صحیح است، و ساقط نمی شود سجده سهو و فوریت او؛ و چنانچه سهواً به جا نیاورد هر وقت به یادش آمد باید فوراً انجام دهد، اگر تأخیر بیندازد معصیت کار است.

مسأله 6 - واجب است در سجده سهو نیت، مقارن با اول مسمای سجود باشد، و چیزهایی که خارج از مسمای سجده است از چیزهایی که در سجده نماز واجب است، واجب نبودن آنها در آن، خالی از قوت نیست، بلی احتیاط واجب آن است که ترك کند سجده بر پوشیدنی و خوردنی را.

مسأله 7 - واجب است در هر دو سجده بنابر احتیاط بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» یا بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

یا بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» گرچه واجب نبودن ذکر مخصوصاً ذکرهای گذشته خالی از قوت نیست.

در نماز قضا

مسأله 1 - واجب است قضای نمازهای یومیه - غیر از نماز جمعه - اگر در وقت از او فوت شده؛ از روی عمد یا فراموشی و جهل یا به خواب رفتن در تمام وقت، و همچنین واجب است قضای نمازی که فاسد به جا آورده به اعتبار نیاوردن شرط و جزئی که موجب بطلان باشد.

مسأله 2 - واجب نیست قضای نمازهایی که از بچه یا دیوانه در حال بچگی و دیوانگی فوت شده، و همچنین کسی که بی اختیار بیهوش شده، و اما کسی که بیهوشی او عمداً باشد مثل مست، باید قضا نماید بنابر احوط.

مسأله 3 - واجب نیست قضای نماز از کافر اصلی، و اما مرتد پس بر او واجب است که آنچه در حال ارتداد از او فوت شده بعد از توبه آن را قضا نماید، و صحیح است از او اگرچه مرتد فطری باشد.

مسأله 4 - نمازهای یومیه را که زن در حال حیض و نفاس ترك می کند قضا ندارد؛ در صورتی که حیض و نفاس او تمام وقت را گرفته باشد.

مسأله 5 - واجب است بر مخالف بعد از مستبصر شدن، قضای نمازی که از او فوت شده یا بر خلاف مذهب خود به جا آورده؛ و اما نمازهایی که موافق مذهب خود به جا آورده قضای آنها واجب نیست، هرچند به مذهب ما باطل بوده، بلی اگر قبل از گذشتن وقت مستبصر شود و هنوز وقت برای ادای نماز باقی باشد واجب است آن را بخواند، و اگر ترك کند قضای آن واجب است.

مسأله 6 - اگر بچه بالغ، و مجنون عاقل، و بیهوش باهوش شود در وقت، واجب است بر آنها ادای نماز؛ اگرچه از وقت باقی نباشد مگر به مقدار يك ركعت ولو با تیمم،

و واجب است قضای آن در صورت ترك، و همچنین اگر حائض و نفساء پاك شوند و این مقدار از وقت باقی باشد، چنانچه اگر دیوانگی و بیهوشی و حیض و نفاس عارض شود، بعد از گذشتن مقدار نماز مختار از اول وقت به حسب حال آنها از سفر و حضر و وضو یا تیمم و نماز از آنها فوت شود واجب است بر آنها قضا.

مسأله 7 - کسی که فاقد طهورین باشد؛ یعنی نه آب و نه خاك داشته باشد که با آنها تحصیل طهارت کند، واجب است بر او قضا، و ادا از او ساقط است بنابر اقوا، لکن سزاوار نیست ترك احتیاط، به این که نماز را بخواند و بعد قضا کند.

مسأله 8 - کسی که در اماکن تخییر بوده و نمازش فوت شده ظاهر آن است که در قضای آن نیز مخیر باشد؛ اگر در همان اماکن قضا کند؛ والا بر او معین است قضای قصری بنابر احوط.

مسأله 9 - مستحب است قضای نوافل یومیه، و ترك آن کراهت شدیدیه دارد، در صورتی که اشتغال به دنیا مانع از به جا آوردن آنها شده باشد.

مسأله 10 - اگر کسی عاجز باشد از قضای نوافل یومیه به قدر وسع خود صدقه می دهد، و کمتر چیزی که مستحب است صدقه دادن است از هر دو رکعت يك مد، و اگر متمکن نشد از هر چهار رکعت يك مد، و اگر متمکن نشد از نمازهای شبانه يك مد و از نمازهای روزانه يك مد بدهد.

مسأله 11 - اگر نمازهایی که از مکلف فوت شده متعدد باشد، پس اگر علم به ترتیب داشته باشد لازم است مراعات آن بنابر اقوا؛ و اما اگر علم به ترتیب ندارد احوط مراعات ترتیب است اگرچه مراعات نکردن خالی از قوت نیست.

مسأله 12 - اگر بدانند که یکی از نمازهای پنجگانه را نخوانده، کفایت می کند خواندن نماز صبح و مغرب و يك چهار رکعتی به قصد ما فی الذمه مردد بین ظهر و عصر و عشا، و مخیر است در آن میان جهر و اخفات، و اگر مسافر باشد کفایت می کند

خواندن مغرب و يك نماز دو رکعتی مردد میان چهار نماز، و اگر نداند که حاضر بوده یا مسافر، يك مغرب می خواند و يك نماز دو رکعتی مافی الذمه مردد بین چهار نماز و يك نماز چهار رکعتی مردد بین ظهر و عصر و عشا.

مسأله 13 - اگر کسی بداند که مثلاً نماز صبح از او قضا شده، ولی نداند که چند دفعه قضا شده، می تواند به اندازه ای بخواند که بیشتر از آن یقین ندارد، و نیز بهتر است که به اندازه ای بخواند که گمان پیدا کند که دیگر نماز قضا ندارد، و بهتر از آن این است که به اندازه ای بخواند که یقین پیدا کند که دیگر نماز قضا ندارد. و همچنین است نمازهای دیگر، و فرق نمی کند که از اول نداند یا اول می دانسته و بعداً فراموش کرده که چند نماز بوده.

مسأله 14 - اگر بداند که چند شبانه روز نماز نخوانده، ولی شماره آنها را نداند، مثلاً نداند پنج شبانه روز بوده یا شش شبانه روز، وظیفه اش همان است که در مسأله بالا گفته شد.

مسأله 15 - نماز قضا را واجب نیست فوراً به جا آورد، بلکه می تواند هر اندازه بخواهد تأخیر بیندازد، مادامی که باعث سبک شمردن حکم خدا نشود.

مسأله 16 - کسی که نماز قضا به ذمه دارد می تواند نماز ادایی خود را بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که اول نماز قضا را بخواند، مخصوصاً اگر قضای همان روز باشد و سزاوار است که این احتیاط را ترك نکند، بلکه اگر به نماز ادا مشغول شد، مستحب است که نیت خود را به قضا بگرداند اگر جای آن نگذشته باشد، و سزاوار است که این را هم ترك نکند، مثلاً اگر نماز صبح او قضا شده و فراموش کند و مشغول نماز ظهر بشود اگر در رکعت دوم یادش بیاید مستحب است نیت خود را بگرداند، اما اگر در رکوع سوم یادش بیاید نمی تواند نیتش را بگرداند.

مسأله 17 - کسی که نماز قضا به ذمه دارد می تواند نماز مستحبی بخواند.

مسأله 18 - نماز قضا را می تواند به جماعت بخواند؛ خواه امام نماز قضا بخواند یا نماز ادا و لازم نیست که نماز امام همان نمازی باشد که مأموم می خواهد قضا کند.

مسأله 19 - نمازهایی را که پدر درست نخوانده بعد از مرگ او بر پسر بزرگ تر واجب است آنها را به جا آورد یا کسی را اجیر بگیرد تا به جا آورد. و فرق نیست که نماز را به جهت عذری مثل خواب ماندن نخوانده باشد یا این که عمداً نخوانده باشد، به شرط این که از روی نافرمانی و سرکشی ترك نکرده باشد، و احتیاط واجب آن است که همه نمازها را قضا کند حتی این قسم آخری را.

مسأله 20 - اگر پسر بزرگ اجیر گرفت برای نماز پدرش، باید اجیر قصد نیابت از میت را بنماید نه از پسر بزرگ را.

مسأله 21 - احتیاط مستحب آن است که پسر بزرگ تر نمازهایی را که مادرش درست نخوانده یا اصلاً نخوانده بعد از مرگ او به جا آورد، اما واجب نیست.

مسأله 22 - فقط بر پسر بزرگ تر واجب است که نمازهایی را که از خود پدر بوده و ترك شده به جا آورد، اما نمازهایی را که از دیگران بوده و بر پدر واجب شده مثل نمازی که اجیر شده بخواند، یا نمازی که باید برای پدر خودش بخواند، این نمازها را واجب نیست پسر بزرگ تر بعد از مردن او به جا آورد.

مسأله 23 - لازم نیست که پسر بزرگ تر بعد از مرگ پدر مکلف و عاقل باشد، بلکه اگر هنوز به تکلیف نرسیده یا آن که دیوانه است بعد از آن که به تکلیف رسید و عاقل شد، واجب است نمازهای پدرش را بخواند.

مسأله 24 - اگر پسر بزرگ تر بخواهد خودش نماز پدر را بخواند، باید در مسائل نماز به تکلیف خودش عمل کند؛ یعنی اگر مثلاً پدر مقلد کسی بوده که رأی او با رأی مجتهدی که پسر از او تقلید می کند در بعضی از مسائل نماز فرق دارد، پسر باید به رأی مجتهدی که خودش تقلید او را می کند عمل کند.

مسأله 25 - قضای نماز میت بر دخترش یا پسر کوچک ترش یا خویشاوندان دیگرش، مثل پدر یا عمو و دایی واجب نیست.

مسأله 26 - اگر بعد از مرگ پدر، پسر بزرگ تر بمیرد و هنوز قضای نماز پدرش را نخوانده، بر برادران دیگرش واجب نیست که نمازهای پدرشان را بخوانند.

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله 1 - بعد از مرگ انسان می شود برای نماز و عبادت های دیگر او که در زندگی به جا نیاورده کسی را اجیر کنند؛ یعنی به او مزد بدهند تا آنها را به جا آورد، و اگر کسی بی مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است.

مسأله 2 - شخص اجیر لازم است که نماز را برای میت به جا آورد، به این ترتیب که قصد کند که با آن عمل، میت به خدا نزدیکی پیدا کند.

مسأله 3 - اجیر باید میتی را که برای او نماز می خواند معین کند، و لازم نیست اسم او را ببرد، پس قصد نماز برای کسی که این مال برای نماز او داده شده، کفایت می کند.

مسأله 4 - کسی که اجیر می شود نمازهای میت را بخواند و تمام اجرت را بگیرد اگر پیش از به جا آوردن نمازها بمیرد، چنانچه بر او شرط کرده باشند که نمازها را خودش بخواند، باید اجرت مقداری را که نخوانده از مال او به کسی که او را اجیر کرده بدهند،

مثلاً اگر نصف آنها را نخوانده، باید نصف پول را بدهند. و اگر شرط نکرده باشند که خودش به جا آورد، باید از مال او کسی را اجیر کنند تا بقیه آنها را بخواند. و اگر مالی

نداشته باشد، بر ورثه اش لازم نیست که خودشان به جا آورند، یا دیگری را از مال خود اجیر کنند که به جا آورد.

مسأله 5 - شخص اجیر باید در مسائل نماز یا مجتهد باشد یا آنها را از روی تقلید صحیح بداند.

مسأله 6 - باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند که نماز را به طور صحیح انجام می دهد، و لازم نیست که عادل باشد.

مسأله 7 - بچه نابالغ را که ممیز است می توانند اجیر کنند، ولی احتیاط مستحب آن است که اجیر به تکلیف رسیده باشد.

مسأله 8 - کسی که نمی تواند در موقع نماز بایستد نمی شود او را برای نمازهای میت اجیر کرد. و اگر در موقعی که اجیر شد می توانست بایستد و بعد عاجز شد، باید صبر کنند تا عذرش برطرف شود و اگر وقتی که برای به جا آوردن نماز تعیین شده بگذرد و سالم نشود، باید پولی را که گرفته به کسی که او را اجیر کرده برگرداند.

مسأله 9 - کسی که وظیفه اش تیمم یا جبیره است، احتیاط واجب آن است که او را برای خواندن نماز میت اجیر نکنند.

مسأله 10 - اجیر در مسائل نماز باید به وظیفه خود عمل کند، اگرچه با وظیفه میت مخالف باشد، مثلاً اگر از کسی تقلید می کند که رأیش با رأی مجتهدی که میت از او تقلید می کرده در بعضی مسائل نماز مخالف است، باید به رأی مجتهد خودش عمل کند.

مسأله 11 - اگر با اجیر شرط کنند که عمل را به طرز مخصوصی به جا آورد، باید همان طور به جا آورد، بلی اگر شرط کنند به طرز دیگری به جا آورد که آن طرز در نظر اجیر یا مجتهدی که از او تقلید می کند باطل است، احتیاط واجب آن است که برای آن اجیر نشود.

مسأله 12 - اگر با اجیر شرط نکنند که عمل را به طرز مخصوصی به جا آورد، فقط باید عمل را به طوری که صحیح می داند به جا آورد.

مسأله 13 - اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات به جا آورد، احتیاط واجب آن است که مقداری از مستحبات را که معمول است به جا آوردن آنها، به جا آورد.

مسأله 14 - مرد برای زن و زن برای مرد می تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن و بقیه احکام نماز باید به وظیفه خودش عمل نماید.

مسأله 15 - اگر می دانند که میت ترتیب نمازهایی را که نخوانده می دانسته باید آنها را به ترتیب بخوانند و با اجیر شرط کنند که به ترتیب بخواند، و اگر چند نفر را اجیر کنند تا هر کدام مقداری از آن را به جا آورد، برای هر يك وقت معلوم کنند تا نمازها به ترتیب به جا آورده شود. ولی اگر می دانند که میت ترتیب آنها را نمی دانسته یا شك دارند که می دانسته یا نمی دانسته، واجب نیست که طوری بخوانند که یقین کنند با ترتیب خوانده شده و می توانند چند نفر را اجیر کنند که همه در يك وقت به جا آورند.

نماز عید فطر و قربان

مسأله 1 - نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه السلام و بودن سایر شرایط واجب است، و در زمان ما که امام علیه السلام غایب است، مستحب است. و اگر کسی می خواند، احتیاط واجب آن است که فرادا بخواند.

مسأله 2 - وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید است تا ظهر و اگر تا ظهر نخواند بعد از آن قضا ندارد.

مسأله 3 - نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن «حمد» و سوره باید پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر يك قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم به رکوع رود و دو سجده به جا آورد، و در رکعت دوم بعد از «حمد» و سوره باید چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر يك قنوت بخواند و به رکوع رود و دو سجده به جا آورد و تشهد بگوید و سلام دهد.

مسأله 4 - در قنوت نماز عید فطر و قربان هر ذکری را که بخواهد می تواند بخواند و بهتر آن است که این دعا را بخواند، ولی احتیاط واجب آن است که به قصد مستحب

بودن آن را نخواند، بلکه رجائاً بخواند و دعا این است: «اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ...».

مسئله 5 - نماز عید فطر و قربان سوره مخصوصی ندارد، ولی بهتر آن است که در رکعت اول بعد از «حمد» سوره «والشمس سوره 91» و در رکعت دوم بعد از «حمد» سوره «غاشیه سوره 88» را بخواند، یا آن که در رکعت اول بعد از «حمد» سوره «سبح اسم سوره 87» و در رکعت دوم بعد از «حمد» سوره «والشمس» را بخواند.

مسئله 6 - مستحب است در نماز عید که «حمد» و سوره را بلند بخواند.

مسئله 7 - نماز عید را در همه جا می توان خواند، ولی مکروه است که زیر سقف بخواند و مستحب است که در صحرا بخواند.

مسئله 8 - اگر در شماره تکبیرها یا قنوت ها شك کند، چنانچه به رکوع رفته باشد یا بعد از آن باشد به شك خود اعتنا نکند، و اگر پیش از رفتن به رکوع باشد باید آن مقداری که شك دارد به جا آورده یا نه، به جا آورد.

مسئله 9 - اگر در نماز عید کاری کند که در نمازهای پنجگانه سجده سهو می خواهد، واجب نیست که بعد از نماز سجده سهو به جا آورد، ولی اگر سجده سهو را رجائاً به جا آورد مانعی ندارد، و همچنین اگر سجده یا تشهد نماز عید را فراموش کند، قضای آن واجب نیست و به قصد رجا مانعی ندارد.

مسئله 10 - اذان و اقامه در نماز عید مستحب نیست.

نماز مسافر

نماز مسافر

مسئله 1 - واجب است بر مسافر که نمازهای چهار رکعتی، مانند نماز ظهر و عصر و عشا را در سفر دو رکعت بخواند با شرط هایی که بعداً ذکر می شود، و اما نماز صبح و مغرب را مانند غیر مسافر باید بخواند.

ص: 124

اول: آن که سفری که سبب قصر نماز می شود باید از هشت فرسخ کمتر نباشد، و فرق نمی کند که هشت فرسخ در رفتن به مسافرتی باشد یا در برگشتن از مسافرتی، و یا تمام رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد، به شرط این که در صورت اخیر، رفتن کمتر از چهار فرسخ نباشد، و باز فرق نمی کند در صورت اخیر، بین این که یک شب یا بیشتر - کمتر از ده روز - در آن جا بماند یا همان روز یا شب همان روز برگردد، ولی احتیاط شدید در صورتی که شب در آن جا بماند این است که در نماز جمع کند بین دو رکعتی و چهار رکعتی، و در روزه جمع نماید بین این که هم در سفر روزه بگیرد و هم قضای روزه را بعداً بگیرد.

مسأله 1 - اگر چنانچه رفتن پنج فرسخ است و برگشتن سه فرسخ، باید نماز را دو رکعت بخواند، لکن اگر برعکس باشد؛ یعنی رفتن سه فرسخ باشد و برگشتن پنج فرسخ، باید نماز را چهار رکعتی بخواند.

مسأله 2 - ابتدای هشت فرسخ در شهرهای معمولی که زیاد بزرگ نیست دیوار دور شهر است، و اگر چنانچه دیوار ندارد آخر خانه های شهر است، و اما در شهرهای بسیار بزرگ آخر هر محله ای ابتدای هشت فرسخ است؛ در صورتی که محله ها منفصل باشد، به نحوی که مثل دهات متعدده نزدیک به هم باشد و اگر چنانچه محله ها متصل به یکدیگر باشد یا جدا باشد، ولکن مثل دهات مختلفه نزدیک به هم نباشد، پس در او اشکال است اگر چنانچه از آخر شهر هشت فرسخ نمی شود و از آخر محله یا از منزلش هشت فرسخ می شود، پس احتیاط واجب آن است که جمع نماید؛ یعنی هم نماز دو رکعتی و هم چهار رکعتی بخواند.

مسأله 3 - اگر چنانچه قصد رفتن به شهری را دارد و شك دارد که آیا هشت فرسخ است یا کمتر و یا یقین دارد که هشت فرسخ کمتر است و در اثنا مسافرت معلوم شد

که هشت فرسخ است، باید نماز را دو رکعتی بخواند، اگرچه بقیه راه کمتر از هشت فرسخ باشد.

مسأله 4 - هشت فرسخ بودن به چند چیز ثابت می شود: اول: به این که خود شخص بداند که هشت فرسخ است. دوم: به این که دو نفر شاهد عادل شهادت بدهند که هشت فرسخ است، ولکن اگر چنانچه يك نفر عادل شهادت بدهد که هشت فرسخ است ثابت شدن آن خالی از اشکال نیست، و احتیاط واجب در این صورت این است که هم دو رکعتی بخواند و هم چهار رکعتی.

مسأله 5 - اگر چنانچه شك یا گمان داشته باشد در هشت فرسخ، باید نماز را چهار رکعتی بخواند.

مسأله 6 - اگر معتقد شد که راه به قدر مسافت است و قصر نمود و ظاهر شد که نبوده، واجب است اعاده. و همچنین اگر معتقد بود که مسافت نیست و تمام کرد و خلاف آن ظاهر شد، واجب است بر او اعاده در وقت بنابر اقوا، و در خارج وقت بنابر احوط.

مسأله 7 - مدار در قصر بر قصد قطع مسافت شرعی است، اگرچه در چند روز محقق شود با نبود یکی از چیزهایی که قاطع سفر است، پس مادامی که اسم سفر صدق می کند واجب است بر او قصر و اگر سفر صدق نمی کند مثل این که هر روز مقدار کمی برای تفریح راه می رود نه برای این که بیشتر از آن نمی تواند راه برود، پس باید تمام کند و احوط جمع است.

شرط دوم: آن که از وقت خارج شدن قصد قطع مسافت را داشته باشد، پس اگر قصد کند بر سه فرسخ و بعد از رسیدن به آن جا دوباره قصد کند سه فرسخ دیگر را و به همین منوال ادامه داشته باشد نمازش تمام است در وقت رفتن، اگرچه روی هم رفته سفر از هشت فرسخ زیادتر باشد؛ بلی اگر در برگشتن قصد مسافت را داشته باشد باید شکسته بخواند.

مسأله 8 - لازم نیست در قصد مسافت این که مستقل در قصد باشد و کفایت می کند اگر تابع در قصد باشد؛ خواه اطاعت متبوع بر او واجب شرعی باشد مثل زن و بنده نسبت به شوهر و مولا، و یا قهری باشد مثل اسیر، یا اختیاری باشد مثل خادم، به شرط آن که بدانند که متبوع قصد مسافت کرده، و اگر ندانند لازم نیست سؤال کردن و همچنین لازم نیست بر متبوع خبر دادن.

مسأله 9 - کسی که در سفر مقصد معلوم ندارد و نمی داند چه مقدار قطع مسافت می کند، در رفتن نمازش تمام است، مثل این که اگر دنبال کند بنده فراری و یا حیوان گریخته را و یا پیدا کردن گمشده ای را، لکن در برگشتن اگر به قدر مسافت باشد نماز او قصر است.

مسأله 10 - کسی که به اختیار دیگری است، اگر اعتقاد کند که متبوع او قصد مسافت نکرده و یا شك کند، لکن در وسط راه بداند که قصد مسافت کرده بوده، پس اگر باقی راه به قدر مسافت است قصر می کند و الاً تمام بخواند علی الظاهر.

شرط سوم: آن که در بین راه از قصد خود برنگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد یا مردد شود، باید نماز را تمام بخواند، و نمازهایی که شکسته به جا آورده صحیح است و محتاج به اعاده نیست نه در وقت و نه بعد از آن.

مسأله 11 - اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافت منصرف شود و یا مردد شود در سفر، نماز او قصر است، هرچند آن روز را برنگردد، لکن قصد برگشتن قبل از ده روز را دارد.

مسأله 12 - اگر برای رفتن به محلی که به مقدار مسافت است حرکت کند و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از ابتدای حرکت تا جایی که می خواهد برود به مقدار مسافت باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله 13 - اگر پیش از آن که به چهار فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا

نه و در موقعی که مردد است راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند، اگر چه بقیه راه به قدر مسافت نباشد ولو با ملاحظه برگشتن.

مسأله 14 - اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه و در موقعی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود یا چهار فرسخ برود و قبل از ده روز برگردد، تا آخر مسافرت باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله 15 - اگر پیش از آن که به چهار فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه و در موقعی که مردد است مقداری راه برود، اگر بقیه راه با آنچه که قبل از تردد آمده روی هم رفته به مقدار مسافت نباشد، نماز او تمام است. و اما اگر راهی که پیش از مردد شدن و راهی که بعد از آن می رود روی هم رفته به مقدار مسافت باشد، بعید نیست که نماز او قصر باشد، مخصوصاً در صورتی که قطع مسافت در حال تردد کم باشد، لکن سزاوار نیست ترك احتیاط.

شرط چهارم: آن که نیت نکند قطع مسافت را به اقامه ده روز یا زیاده تر در اثنای آن، و یا گذشتن از وطن را قبل از رسیدن به چهار فرسخی، پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به چهار فرسخ، ده روز در محلی اقامت کند و یا از وطنش بگذرد باید نماز را تمام بخواند.

مسأله 16 - کسی که نمی داند پیش از رسیدن به چهار فرسخ از وطنش می گذرد یا نه، یا ده روز در محلی می ماند یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

شرط پنجم: آن که سفر او حرام نباشد، پس اگر برای دزدی و خریدن آلات و ادوات قمار و خمر حرکت کند، نماز او تمام است. و همچنین است اگر زن بدون اجازه شوهر به سفری که بر او واجب نیست برود، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله 17 - سفری که اسباب اذیت پدر و مادر باشد حرام است و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه را هم بگیرد.

مسأله 18 - کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی کند، اگرچه در سفر معصیتی انجام دهد، مثلاً غیبت کند و یا در زمین غصبی راه رود و یا آن که در سفر سوار مرکب غصبی شود، بنابر اقوا باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله 19 - اگر مخصوصاً برای آن که ترك واجبی را بکند مسافرت می نماید، نماز را هم تمام و هم شکسته بخواند، اگرچه بعید نیست تمام خواندن بر او متعین باشد.

مسأله 20 - کسی که با ظالم حرکت می کند، اگر ناچار باشد در مسافرت و یا آن که سفر او برای نجات مظلومی باشد، نماز را باید شکسته بخواند. ولی اگر قصد او کمک کردن به ظالم باشد در ظلمش، یا آن که با سفر خودش تقویت شوکت ظالم را بکند، در جاهایی که تقویت شوکت او حرام است، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله 21 - به قصد تفریح و گردش مسافرت کردن حرام نیست و نماز او شکسته است.

مسأله 22 - اگر برای لهو و خوش گذرانی به شکار رود نمازش تمام است، گرچه سفر او سفر معصیت نیست، ولی اگر برای تهیه معاش به شکار رود نمازش شکسته است، و اما اگر برای تجارت باشد روزه نگیرد لکن جمع کند در نماز میان شکسته و تمام، بنابر احتیاط واجب.

شرط ششم: آن که از صحرائشین هایی نباشد که در بیابان ها گردش می کنند و هر کجا که آب و علف برای حشمتشان پیدا کنند در همان جا منزل می کنند، و بعد از چندی به جای دیگر می روند، پس واجب است بر آنها در این مسافرتشان که نماز را تمام بخوانند. و ظاهراً از این قبیل است ملاح و اصحاب کشتی که خانه آنها در کشتی است، بلی اگر ملاح در خارج کشتی منزل داشته باشد و ملاحی را برای خودش کسب اتخاذ کرده، حکم آن خواهد آمد.

مسأله 23 - اگر صحرانشین برای زیارت حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت نماید، باید نمازش را شکسته بخواند.

شرط هفتم: آن که سفر را برای خود عمل اتخاذ نکند مثل مکاری و کشتیان و راننده و مانند آنها، پس نماز این اشخاص تمام است اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند.

مسأله 24 - کسی که شغلش مسافرت است اگر برای کار دیگری مثلاً برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر راننده ماشین خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند، نماز او تمام است.

مسأله 25 - کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است، مثل راننده ای که فقط در تابستان یا در زمستان ماشین خود را کرایه می دهد، باید در سفر نماز را تمام بخواند، لکن احتیاط مستحبی آن است که جمع کند میان شکسته و تمام.

مسأله 26 - کسی که شغلش مسافرت است اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند؛ چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد و چه بدون قصد بماند، باید در سفر اولی که بعد از ده روز مسافرت می کند نماز را شکسته بخواند، و همچنین است اگر ده روز در غیر وطن خود بماند چه قصد داشته باشد یا بی قصد، لکن سزاوار نیست ترك احتیاط در این صورت.

مسأله 27 - کسی که شغلش سفر نیست، لکن به واسطه پیشامدی سفرهای پی در پی برای او رخ دهد، باید نماز را قصر بخواند، مثل آن که اگر در شهری شغلی دارد که هر چند روز يك مرتبه باید به آن جا سرکشی کند، و همچنین است اگر کسی منزل او تا کربلا هشت فرسخ و بیشتر باشد و نذر کند یا بنا گذارد که تا يك سال هر شب جمعه به زیارت برود، ظاهراً نماز او قصر است.

مسأله 28 - شبان گوسفندان که جای مخصوصی ندارد و یا این که جای مخصوصی

دارد و چوپانی کار او است و پيله ور که در کسب خود دور بیابان ها می گردد، باید تمام بخواند.

شرط هشتم: آن که به حد ترخص برسد؛ یعنی از وطنش یا جایی که قصد کرده ده روز در آن جا بماند به قدری دور شود که دیوار شهر را تمیز ندهد و یا صدای اذان را نشنود، و احتیاط واجب مراعات حصول هر دو شرط است با هم، پس اگر کسی در جایی نماز می خواند که اذان شهر شنیده نمی شود لکن دیوارش را تمیز می دهد و بالعکس، باید نماز را هم تمام و شکسته بخواند.

مسأله 29 - مسافری که به وطن خود بر می گردد، وقتی دیوار وطن خود را ببیند و اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند.

مسأله 30 - در شنیدن اذان و مخفی بودن دیوار شهر، مدار گوش و چشم معمولی است و همچنین در صدای مؤذن و صاف بودن هوا مدار حد متوسط است.

مسأله 31 - اگر به قدری دور شود که نداند صدایی را که می شنود صدای اذان است یا صدای دیگر، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر بفهمد اذان می گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند علی الاقوی.

مسأله 32 - اگر در وقت رفتن به سفر شك کند که آیا به حد ترخص رسیده یا نه، نماز را تمام بخواند و اگر در وقت برگشتن شك کند که آیا به حد ترخص رسیده یا نه، نماز را شکسته بخواند، مگر در صورتی که مستلزم علم تفصیلی یا اجمالی به بطلان نماز شود، مثل این که ظهر را تمام بخواند در وقت رفتن در محلی، و بخواهد عصر را در برگشتن در همان مکان شکسته بخواند.

چیزهایی که سفر را قطع می کند چند امر است

اول: رسیدن به وطن سبب اتمام نماز است، و شکسته خواندن نماز محتاج به قصد مسافت جدید می باشد. و مراد از وطن اصلی آن جایی است که در آن جا زائیده شده

باشد و وطن پدر و مادر او بوده باشد؛ اگرچه قصد اعراض کند، لکن از آن جا بیرون نرود، بلی اگر اعراض عملی کرد، از حکم وطن خارج است.

مسأله 1 - جایی که سابقاً وطن انسان نبوده، لکن بخواهد آن جا را برای خود وطن قرار دهد، معتبر است به قدری در آن جا بماند که در عرف آن جا را وطن و مسکن او حساب کنند؛ ولو ملک در آن جا نداشته باشد و شش ماه هم در آن جا ساکن نباشد، بلی اگر اعراض کرد از وطن اصلی و یا وطن اتخاذه، از حکم وطن خارج می شود.

مسأله 2 - کسی که در دو محل زندگی می کند، مثلاً شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر می ماند، هر دو وطن اوست و به رسیدن به آنها باید تمام بخواند. و نیز اگر سه محل را از برای خود اختیار کرده باشد. لکن زیادتز از دو وطن برای يك نفر مشکل است تحقق پیدا کند.

مسأله 3 - اولادی که استقلال در اراده و زندگی ندارند تابع پدر و مادرند، گرچه به حد بلوغ شرعی رسیده باشند، مثل دختر در اوایل بلوغ و کسی که زندگی او تابع دیگری است همین حکم را دارد، اگرچه متبوع، پدر و مادر او نبوده باشد، و اگر بیچۀ نابالغ خودش مستقلاً زندگی می کند، میزان وطن اوست نه پدر و مادر.

دوم از قواطع سفر: عزم بر اقامت ده روز متوالی است در يك مکان و یا علم به ماندن ده روز را داشته باشد ولو بدون اختیار.

مسأله 4 - شب های متوسط داخل در اقامت است به خلاف شب اول و شب آخر؛ پس بنابراین اگر ده روز و نه شب در جایی بماند کفایت می کند در قطع سفر، و اگر اول ظهر مبدأ اقامت او باشد تا ظهر روز یازدهم کفایت می کند، بنابر اقوا. و مبدأ روز طلوع فجر صادق است بنابر اقوا، پس اگر از طلوع آفتاب روزی قصد اقامت کند منتهی می شود به طلوع آفتاب روز یازدهم، نه غروب آفتاب روز دهم.

مسأله 5 - معتبر است در تمام خواندن نماز، آن که محل اقامت يك جا باشد، پس

منقطع نمی شود حکم سفر به قصد اقامت ده روز در دو محل، مثل نجف و کوفه با هم یا کاظمین و بغداد، و ضرر ندارد در محل اقامت فاصله بودن شط، مثل دو طرف بغداد، و کافی است ماندن در مجموع دو جانب.

مسئله 6 - در شهری که قصد اقامت نموده است می تواند به باغات و اطراف آن عبور و مرور کند و به قصد اقامت ضرر نمی زند، بلکه نیت بیرون رفتن از حد ترخص تا کمتر از چهار فرسخی نیز ضرر ندارد، در صورتی که قصدش این باشد که زود برگردد به محل اقامت، به این معنی که توقفش بیشتر از یکی دو ساعت طول نکشد.

مسئله 7 - کفایت نمی کند تابع بودن زن به شوهر خود و رفیق به رفیق خود در قصد اقامت، اگرچه شوهر و رفیق دیگر قصد اقامت کرده باشد، بلی اگر از اول ماندن زن بداند که شوهر او ده روز در فلان جا می ماند کفایت می کند، پس اگر در وسط ده روز زن ملتفت شود که شوهرش قصد اقامت ده روز را داشته نمازش شکسته است، مگر آن که بداند که قصد اقامت ده روز را از این روز دارد.

مسئله 8 - اگر قصد اقامت نمود سپس عدول کرد از قصد خود، پس هرگاه با قصد اقامت نماز چهار رکعتی خوانده، مادامی که در آن مکان است باید نماز را تمام بخواند؛ اگرچه بعد از يك ساعت مثلاً کوچ می کند، و اما اگر هیچ نماز نخوانده و یا اگر خوانده دو رکعتی خوانده مثل نماز صبح، نماز او قصر است.

مسئله 9 - اگر با قصد اقامت ده روز، نماز چهار رکعتی از او فوت شود، باید قضای چهار رکعتی به عمل آورد، پس اگر بعد از قضا عدول کند از قصد اقامت باقی می ماند به حکم تمام؛ لکن احوط جمع است، و اما اگر قبل از خواندن قضا عدول کند نماز او قصر است.

مسئله 10 - اگر قصد اقامت نمود و نیت روزه کرد و بعد از ظهر پیش از آن که نماز چهار رکعتی کند عدول از اقامت نمود، روزه اش صحیح است، لکن نماز را شکسته بخواند.

مسأله 11 - فرقی نیست در عدول از قصد اقامت میان آن که قصد کند نماندن را و یا آن که مردد شود در ماندن، پس اگر نماز چهار رکعتی خوانده بقیه نمازهای او تمام است و اگر نخوانده نماز او قصر است.

مسأله 12 - بعد از تمام شدن ده روز اقامت، محتاج نیست باقی ماندن به حکم تمام به قصد اقامت تازه، پس مادامی که سفر تازه نکرده نماز او تمام است.

مسأله 13 - اگر بعد از قصد اقامت و خواندن نماز صحیح چهار رکعتی از محل اقامت بیرون رود تا به جایی که کمتر از مسافت بوده باشد و از آن جا بخواهد برگردد به محل اقامت و از آن جا اعراض نکرده باشد، در رفتن و مقصد و برگشتن و محل اقامت نماز او تمام است؛ چه قصد اقامت ده روز را بعد از برگشتن داشته باشد یا نه.

مسأله 14 - اگر خارج شود از محل اقامت به کمتر از مسافت شرعی و مردد باشد در این که آیا به محل اقامت برمی گردد یا نه، و یا آن که اصلاً غافل باشد از برگشتن، پس اقوا بنابر تمام است مادامی که سفر جدید شروع نکرده باشد.

مسأله 15 - مسافری که در جایی قصد اقامت نکرده اگر به نیت قصر داخل نماز شود و در اثنای نماز قصد اقامت در آن جا بنماید نماز را تمام بخواند، و اگر قصد اقامت کرد و به نیت تمام داخل نماز شد و در اثنای آن از اقامت منصرف شد، پس اگر انصراف او پیش از دخول رکوع رکعت سوم باشد قصر می کند، و اگر بعد از رکوع رکعت سوم و پیش از فراغ از نماز باشد نماز او باطل است و رجوع می کند به قصر علی الاقوی.

سوم از قواطع سفر: ماندن سی روز است در جایی بدون قصد اقامت، و در حکم این است کسی که عازم باشد فردا بیرون رود، لکن به همین منوال سی روز بگذرد. و همین حکم را دارد کسی که قصد داشته باشد نه روز در آن جا بماند و بعد از تمام شدن نه روز دوباره قصد نه روز ماندن بنماید تا سی روز سپری شود و بعد از تمام شدن سی

روز تمام می کند، اگرچه توقف او به مقدار يك نماز بوده باشد.

مسأله 16 - ماه هلالی علی الظاهر در حکم سی روز است، در صورتی که تردد او از اول ماه بوده باشد.

مسأله 17 - کسی که سی روز به نحو تردد در جایی مانده، پس اگر بعد از آن خارج شود از مکان تردد به کمتر از مسافت و نیتش این باشد که برمی گردد به همین مکان، حکم او حکم مقیم است.

در احکام مسافر است

نماز ظهر و عصر و عشا بعد از تحقق شرایط قصر باید دو رکعت خوانده شود، و ساقط است از مسافر نوافل ظهر و عصر، و بقیه نوافل به حال خود باقی است، لکن نافله عشا را بنا بر احوط به قصد رجا به جا آورد.

مسأله 1 - کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند اگر عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است، و باید اعاده کند در وقت و قضا کند در خارج وقت.

مسأله 2 - اگر کسی فراموش کند مسافر بودن خود را و تمام بخواند، اگر به یادش بیاید در وقت، باید نماز را اعاده کند و اگر به یادش نیاید مگر در خارج وقت، واجب نیست بر او قضا.

مسأله 3 - مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است؛ احتیاج به اعاده و قضا ندارد.

مسأله 4 - مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند، مثلاً نداند که مسافرت به چهار فرسخی با قصد رجوع موجب قصر است و یا آن که کثیر السفر اگر در وطن خود ده روز بماند در سفر اول واجب است بر او که شکسته بخواند و نماز را تمام بخواند، واجب است بر او اعاده در وقت و قضا در خارج وقت.

مسأله 5 - مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان این که سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی بفهمد که سفرش هشت فرسخ بوده نمازی را که تمام خوانده در وقت اعاده، و در خارج وقت قضا نماید.

مسأله 6 - روزه حکم نماز را دارد در صورت جهل، لکن در صورت فراموشی واجب است بر او این که قضا نماید.

مسأله 7 - کسی که سفر خود را فراموش کرده، اگر متذکر شود در وسط نماز، پس اگر قبل از داخل شدن در رکوع رکعت سوم است نماز را شکسته تمام کند و اگر به یادش بیاید بعد از داخل شدن در رکوع رکعت سوم نماز او باطل است، و واجب است بر او اعاده در وقت؛ ولو به ادراک يك رکعت از وقت، و اگر نرسد قضا کند در خارج وقت.

مسأله 8 - اگر وقت نماز داخل شود و او حاضر و متمکن از نماز باشد و پیش از نماز سفر کند تا آن که از حد ترخص بگذرد و وقت باقی باشد، نماز را شکسته بخواند، لکن سزاوار نیست ترك احتیاط با تمام نیز.

مسأله 9 - اگر نماز چهار رکعتی از کسی فوت شود، باید قضا کند تماماً اگر چه در سفر باشد، چنانچه اگر نماز شکسته از مسافر فوت شود باید قضای آن را شکسته به جا آورد، اگر چه در سفر نباشد.

مسأله 10 - اگر نماز از کسی فوت شود که در اول وقت حاضر و در آخر وقت مسافر بوده یا به عکس، باید در قضا مراعات آخر وقت را بنماید، پس در صورت اول شکسته قضا می کند و در صورت دوم تماماً به جا می آورد، لکن سزاوار نیست که ترك احتیاط کند به جمع کردن میان قصر و تمام.

مسأله 11 - مستحب است مسافر در تعقیب نمازهایی که شکسته به جا می آورد، سی مرتبه بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ».

مسأله 12 - مسافر مخیر است در صورت عدم قصد اقامت بین شکسته و تمام در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و مسجد کوفه و حائر حضرت سید الشهداء علیه السلام . و اما سایر مشاهد مشرفه به اماکن مذکوره ملحق نیست. و در مساجد مذکوره فرقی نیست بین صحن و بام و سرداب آنها، و در حائر تمام روضه منوره داخل است، بنابر اقوا که از طرف سر تا شبکه های متصل به رواق و از طرف پا تا در و شبکه های متصل به رواق و از طرف پشت تا حد مسجد، هر چند دخول مسجد پشت سر و رواق شریف، در تخییر مزبور نیز خالی از قوت نیست، لکن احتیاط به شکسته خواندن در آن جا ترك نشود.

مسأله 13 - تخییر در اماکن گذشته استمراری است، پس کسی که به نیت قصر شروع در نماز کرده می تواند عدول کند به تمام و اگر کسی به نیت تمام شروع کرده می تواند عدول کند به قصر اگر محل عدول باقی باشد، بلکه مانعی ندارد که شروع در نماز کند بدون تعیین قصر و تمام از اول آن.

مسأله 14 - در تخییر مزبور روزه در حکم نماز نیست و بدون قصد اقامت و یا بقای سی روز به نحو تردید، روزه او صحیح نیست.

فصل چهارم

نماز جماعت

نماز جماعت مخصوصاً در نمازهای یومیه از مستحبات اکیده و در صبح و مغرب و عشا تأکیدش زیادتر است. و نماز جماعت ثواب عظیم دارد، سزاوار است که مسلمین آن را ترك نکنند. و در اصل شرع واجب نیست، مگر در نماز جمعه با شرایط خاصه. و مشروع نیست در نمازهای مستحبی، مگر در نماز طلب باران که به جماعت مشروع است و احوط آن است که نماز عید فطر و قربان را فرادا به جا بیاورد.

مسأله 1 - شرط نیست در نماز جماعت اتحاد نماز مأموم با امام به حسب نوع یا کیفیت، پس اقتدا کردن هر کدام از نمازهای پنجگانه را به دیگری صحیح است،

هر چند از حیث عدد رکعات و ادا و قضا و قصر و اتمام و جهر و اخفات مختلف باشند، و همچنین صحیح است اقتدا کردن نماز آیات زلزله به نماز خسوف و کسوف.

مسئله 2 - کمتر عددی که نماز جماعت به آن منعقد می شود - در غیر نماز جمعه و عیدین - دو نفر است که یکی مأموم و دیگری امام باشد؛ خواه مأموم مرد باشد یا زن و یا طفل ممیز، بنابر اقوا.

مسئله 3 - لازم نیست امام قصد امامت و جماعت کند در غیر نماز جمعه و عیدین و بعضی فروض معاده بنابر مشروعیت آن، بلکه بدون قصد امامت، نماز جماعت منعقد می شود، بلی حصول ثواب جماعت برای امام متوقف است بر قصد امامت، اما مأموم باید قصد اقتدا بنماید و الا جماعت منعقد نمی شود؛ اگرچه در افعال و اقوال متابعت امام را بنماید.

مسئله 4 - جایز نیست اقتدا کردن مأموم به دو نفر هر چند که نماز آنها مقارن یکدیگر باشد، و باید پیشنماز را به اسم یا وصف یا اشاره ذهنیه یا خارجیه تعیین نماید، مثل آن که اقتدا کند به پیشنماز حاضر، اگرچه اسم و وصف او را نداند، بلی باید عدالت او را بداند، پس کفایت نمی کند اقتدا کردن به یکی مردد بین دو نفر؛ اگرچه قصدش آن باشد که در بین نماز تعیین کند.

مسئله 5 - اگر شك کند که قصد اقتدا کرده یا نه، بنا گذارد که اقتدا نکرده اگرچه بداند که به قصد جماعت برخاسته بوده، و بودن او به هیأت ایتمام کفایت نمی کند در این که اقتدا کرده است، بلکه لابد است در بنا گذاشتن بر اقتدا، آن که مشغول باشد به چیزی از کارهای اقتداکنندگان ولو مثل سکوتی که مستحب است در جماعت.

مسئله 6 - جایز نیست از برای منفرد عدول کردن به جماعت در وسط نماز، بنابر احوط.

مسأله 7 - عدول از جماعت به فرادا در جمیع حالات نماز اختیاراً جایز است، اگرچه از اول نماز قصد عدول در وسط نماز را داشته باشد، لکن احتیاط مستحب عدول نکردن است.

مسأله 8 - اگر قصد انفراد بعد از فارغ شدن امام از قرائت باشد، پیش از آن که به رکوع برود قرائت از او ساقط است، بلکه اگر در اثنای قرائت امام منفرد شود کفایت می کند خواندن بقیه قرائت، اگرچه احتیاط مستحبی آن است که قرائت را به قصد قربت مطلقه از سر گیرد مخصوصاً در صورت دوم.

مسأله 9 - اگر در وسط نماز قصد انفراد کند، پس جایز نیست از برای او این که برگردد به جماعت، بنابر احوط.

مسأله 10 - اگر کسی برسد به امام در حال رکوع قبل از آن که سر از رکوع بردارد، اگرچه ذکر رکوع را تمام کرده باشد، اقتدا کرده و به رکوع رود نماز او صحیح است و رکعت اول نماز محسوب می شود.

مسأله 11 - اگر کسی در اول قرائت امام یا در اثنای قرائت اقتدا کرد و به حسب اتفاق به رکوع امام نرسید، نماز او علی الظاهر درست است و رکعت اول او محسوب می شود.

مسأله 12 - اگر اقتدا کرد به گمان آن که به رکوع امام می رسد و نرسید، و همچنین اگر شك کند در ادراك امام و عدم درك آن، بعید نیست صحت نماز او در حال انفراد در هر دو فرض، لکن احوط اتمام و اعاده است.

مسأله 13 - اگر به نیت اقتدا تکبیر گفت و پیش از آن که به رکوع رود امام سر از رکوع برداشت باید منفرد شود، و جایز نیست انتظار امام تا این که به رکعت دیگر او ملحق شود، در صورتی که به سبب طول دادن امام اقتدا به هم بخورد، بلی اگر اقتدا به هم نخورد، به واسطه تند خواندن امام، انتظار مانعی ندارد.

و آن چند امر است:

اول: آن که میان مأموم و امام یا بعض مأمومین با بعض دیگر حایلی نباشد که مانع از مشاهده او شود، لکن اگر مأموم زن باشد باکی نیست به وجود حایل میان او و امام یا بعض مأمومین مرد، اما وجود حایل در صفوف زن ها، بعضی با بعضی محل اشکال است.

دوم: آن که جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد، ولی اگر مکان امام مقدار کمی که عرف آن را بلندی حساب نمی کند بلندتر باشد، اشکال ندارد. و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن زمین مسطح بگویند، مانعی ندارد.

مسأله 1 - اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد اشکال ندارد، ولی اگر به قدری بلند باشد که نگویند اجتماع کرده اند با جماعت، صحیح نیست.

سوم: آن که فاصله مأموم از امام یا از صف اول زیاد نباشد، بلکه احوط آن است که فاصله محل سجده مأموم و جای ایستادن امام یا بین محل سجده صف دوم با جای ایستادن صف اول بیشتر از یک گام متعارف نباشد، و احوط از آن، آن است که متصل به یکدیگر باشند.

چهارم: آن که مأموم نباید جلوتر از امام بایستد و احوط آن است که قدری متأخرتر از امام بایستد ولو کم باشد، و ضرر نمی زند تقدم مأموم در رکوع و سجود به جهت بلندی قد او، بعد از آن که در محل ایستادن از امام متأخر باشد، اگرچه احوط مراعات احتیاط است در جمیع صور، مخصوصاً مقدم نشدن زانوی او از سر زانوی امام در حال نشستن.

مسأله 2 - تاریکی هوا و شدت غبار، به نحوی که مانع از مشاهده باشد در جماعت،

حایل محسوب نمی شود و همچنین نهر آب و جاده که فاصله زیاد ایجاد نکند، بلکه پنجره که سوراخ های آن خیلی تنگ نباشد، که ساتر و دیوار بر او صادق نباشد ضرر ندارد، بلکه اگر حایل شیشه باشد که پشت او به قاعده دیده می شود اشکال ندارد ظاهراً، اگر چه احتیاط خوب است مراعات شود.

مسأله 3 - حایل کوتاه که مانع از مشاهده در احوال نماز نباشد ضرر ندارد؛ چه يك و جب باشد یا زیادتراً؛ هر چند در حال سجود مانع از مشاهده بشود، بلی اگر در حال نشستن مانع از مشاهده شود، مشکل است و احتیاط در آن ترك نشود.

مسأله 4 - حایل شدن مأمومین در صف پیش ضرر ندارد، اگر چه هنوز داخل در نماز نشده باشند؛ اگر مهیا برای جماعت باشند، چنانچه اگر اهل صف اول یا بیشتر آنها امام را مشاهده نکنند، به جهت طول صف یا آن که بعضی صف دوم به سبب طولانی بودن آن صف اول را نبینند، اشکال ندارد.

مسأله 5 - اگر صفوف جماعت برسد تا در مسجد، و صف دیگر طولانی پشت در مسجد منعقد شود که مثلاً يك نفر یا دو نفر آنها محاذی در مسجد باشند و باقی صف پشت دیوار مسجد قرار بگیرد، نماز اشخاصی که در دو طرف در واقع شده اند باطل است علی الاحوط؛ اگر بین آنها و امام و یا صف متقدم حایل باشد، بلکه بطلان خالی از قوت نیست. و همچنین است حال نماز در محراب داخل، بلی نماز صف های عقبی صحیح است.

مسأله 6 - اگر در اثنای نماز حایل یا دوری پیدا شود، موجب بطلان جماعت است بنا بر اقوا و نماز منفرد می شود.

مسأله 7 - انسان یا حیوانی که از وسط صف عبور می کند ضرر ندارد، بلی اگر يك عدّه متصل به هم میان صف عبور کنند حایل محسوب می شود.

مسأله 8 - اگر بطلان نماز صف جلو ثابت شود، جماعت صف لاحق به جهت دوری یا حیلولة باطل است.

مسأله 9 - جایز است اقتدا کردن پیش از آن که صف سابق اقتدا کنند، در صورتی که مهیای اقتدا شده باشند.

در احکام جماعت است

مسأله 1 - واجب است مأموم قرائت نماز را ترك کند در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و نیز در سایر نمازها که امام قرائت را بلند می خواند، در صورتی که قرائت امام یا هممهة او را بشنود و اگر نشنود مستحب است قرائت.

مسأله 2 - واجب نیست بر مأموم طمأنینه در حال قرائت امام.

مسأله 3 - واجب نیست مأموم تمام قرائت امام را در حال ایستادن درك کند، پس می تواند سجده خود را مقداری طول دهد که امام بعض قرائت را کرده باشد، بلی جایز نیست طول دادن زیاد.

مسأله 4 - قرائت امام کافی است از مأموم اگر در رکعت اول یا دوم اقتدا کند، و اگر در رکعت سوم یا چهارم اقتدا کند باید خودش «حمد» و سوره بخواند، و سایر واجبات نماز غیر از «حمد» و سوره در دو رکعت اول به گردن مأموم است.

مسأله 5 - واجب است مأموم از امام متابعت کند در افعال نماز و مقدم از او نشود و عقب نیز نیفتد به مقدار فاحش، و اما در اقوال، متابعت واجب نیست، مگر در تکبیره الاحرام که واجب است تبعیت کند و بعد از امام به جا آورد، بلکه احتیاط واجب آن است که تا امام تکبیره الاحرام را تمام نکند مأموم شروع به آن نکند.

مسأله 6 - اگر متابعت در افعال ننماید نمازش صحیح است؛ گرچه معصیت کرده، بلی اگر در حال قرائت رکوع کند نمازش صحیح نیست بنابر اقوال، چنانچه اگر مخالفت زیاد و فاحش باشد جماعتش باطل می شود.

مسأله 7 - اگر از رکوع و سجود برخاست، به گمان آن که امام برخاسته است، واجب است برگردد برای متابعت و زیادی رکن ضرر ندارد.

مسأله 8 - اگر مشغول نافله بود و دید جماعت برپا شده و بترسد که به جماعت نرسد، مستحب است قطع کند نافله را و به جماعت وارد شود. و اگر به نماز واجب مشغول بود، مستحب است عدول کند به نماز مستحبی و به دو رکعتی تمام کند اگر جای عدول باقی است.

در شرایط امام جماعت است

در امام جماعت چند شرط معتبر است: اول: ایمان. دوم: حلال زاده بودن. سوم: عقل. چهارم: بالغ بودن اگرچه مأموم بالغ نباشد. پنجم: مرد بودن، اگر مأموم مرد باشد، بلکه مطلقاً بنا بر احتیاط. ششم: عدالت و آن حالتی است که انسان را از گناهان کبیره؛ یعنی بزرگ، و گناهان کوچک باز دارد و اما به جا آوردن چیزهایی که با مردانگی و بزرگواری سازش ندارد و خلاف مروت است به عدالت ضرر نمی‌رساند.

مسأله 1 - جایز است کسی که خود را عادل نمی‌داند امام جماعت شود در صورتی که مأمومین او را عادل می‌دانند.

مسأله 2 - ثابت می‌شود عدالت به شهادت دو مرد عادل و به اطمینان و وثوق؛ چه حاصل شود از شیعاع یا غیر آن. و کفایت می‌کند در ثبوت آن، حسن ظاهر که با معاشرت معلوم شود و لازم نیست از آن، ظن به عدالت حاصل شود.

مسأله 3 - جایز نیست امامت کند کسی که نشسته نماز می‌خواند برای کسی که ایستاده می‌خواند، و کسی که قرائت را غلط می‌خواند برای کسی که صحیح می‌خواند.

مسأله 4 - می‌تواند کسی که نشسته نماز می‌خواند امامت کند برای کسی که نشسته نماز می‌خواند.

مسأله 5 - جایز است شخصی که تیمم تکلیف اوست یا جبیره تکلیف اوست امامت کند؛ چه برای مثل خودش و چه برای کسی که وضو و غسل تکلیف اوست.

مسأله 6 - اگر مأموم بداند نماز امام باطل است، نمی‌تواند به او اقتدا کند؛ اگرچه

امام به واسطه ندانستن یا غفلت معذور باشد.

مسأله 7 - اگر مأموم بعد از نماز فهمید که امام فاسق یا بی وضو یا بی غسل بوده نمازش صحیح است، بلکه جماعتش نیز صحیح است و احکام نماز جماعت را دارد.

مسأله 8 - اگر امام و مأموم در مسائل نماز با هم اختلاف داشته باشند جایز است اقتدا؛ اگرچه با هم در عمل متحد نباشند، به شرط آن که مأموم نماز امام را صحیح بداند با خطای در اجتهاد یا تقلیدش، مثل آن که امام جلسه استراحت را واجب نداند و به جا نیاورد و مأموم واجب بداند و نماز امام را با عمل نکردنش صحیح بداند، بلی در جایی که اختلاف راجع به قرائت باشد، اقتدا مشکل است، اگرچه نمازش را صحیح بداند با باطل بودن قرائتش.

مسأله 9 - احتیاط واجب آن است که به شخصی که جذام و برص دارد و کسی که حد بر او جاری شده است اقتدا نکنند.

ص: 144

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان پروردگار عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهایی که روزه را باطل می سازد خودداری نماید که شرح آن بعداً گفته می شود.

نیت

مسئله 1 - لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند و یا مثلاً بگوید فردا را روزه می گیرم، بلکه همین قدر که با قصد قربت تصمیم داشته باشد از چیزهایی که روزه را باطل می سازد از اذان صبح تا مغرب خودداری نماید کافی است.

مسئله 2 - انسان می تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیت کند، و بهتر آن است که شب اول ماه هم نیت روزه همه ماه را بنماید.

مسئله 3 - در ماه رمضان نمی توان روزه دیگری را نیت کرد؛ چه واجب باشد یا مستحب و چه بر او واجب باشد، مثل نذر و امثال آن و یا واجب نباشد مانند مسافر و امثال آن، و اگر چنانچه نمی دانست یا فراموش کرده بود که ماه رمضان است و نیت غیر ماه رمضان کرد و بعداً متوجه شد از ماه رمضان محسوب می گردد.

مسئله 4 - برای نیت روزه وقت معینی نمی باشد، بلکه میزان در نیت آن است که انسان با تصمیم و عزمی که برای روزه باید داشته باشد روزه بگیرد، اگرچه از آن

تصمیم به وسیله خواب رفتن و سایر اشتغالات غفلت کرده باشد. و فرق نمی کند که این تصمیم را مقارن طلوع فجر یا قبل از طلوع فجر یا در اثنای شبی که فردای آن شب را می خواهد روزه بگیرد اتخاذ نماید یا قبل از آن، پس چنانچه از يك روز قبل تصمیم به روزه گرفتن گرفت و با همین تصمیم تا آخر وقت فردای آن روز خواب رفت، روزه او صحیح است.

مسأله 5 - در صورتی که انسان نیت را فراموش کند و یا نمی دانست ماه رمضان است، چنانچه کاری که روزه را باطل می سازد انجام نداده باشد تا ظهر می تواند نیت نماید. و همچنین اگر بر اثر عذری مانند مرض و یا مسافرت نیت نکرد و تا قبل از ظهر عذرش برطرف گردید و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، می تواند نیت کند و روزه او صحیح است.

مسأله 6 - وقت نیت روزه مستحبی تا زمانی است که به اندازه نیت کردن به مغرب وقت مانده باشد.

مسأله 7 - اگر شخص بخواهد غیر روزه رمضان روزه دیگری را بگیرد باید آن را معین نماید، مثلاً نیت کند که روزه نذر یا روزه قضا می گیرم.

مسأله 8 - اگر مثلاً به نیت روز اول ماه روزه بگیرد بعد بفهمد دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است.

مسأله 9 - اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بیهوش شود و در بین روز به هوش آید، بنابر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و اگر تمام نکرد قضای آن را به جا آورد.

مسأله 10 - اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله 11 - اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز به هوش آید،

احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد.

مسئله 12 - اگر بخواهد از غیر، روزه بگیرد باید قصد نیابت او را بکند.

مسئله 13 - روزی را که انسان شك دارد آخر شعبان یا اول رمضان است بنا بگذارد که آخر شعبان است و واجب نیست روزه بگیرد. و چنانچه بخواهد روزه بگیرد نمی تواند نیت روزه رمضان کند، ولی به طور تردید می تواند نیت کند که اگر رمضان است روزه رمضان، و اگر رمضان نیست روزه مستحب باشد. و همچنین می تواند روزه قضا و یا روزه مستحبی نیت کند و چنانچه بعد معلوم شد رمضان بوده، از رمضان محسوب می شود.

مسئله 14 - چنانچه در روزی که شك دارد آیا آخر شعبان است یا اول رمضان بنا گذاشت افطار کند و در مابین روز معلوم شد ماه رمضان است، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد و یا بعد از زوال ظهر معلوم شده که رمضان است، باید باقیمانده روز را ادب کند و امساک نماید، و بعد از رمضان هم قضای آن روز را بگیرد. اما چنانچه کاری که روزه را باطل می کند تا قبل از ظهر انجام نداده باشد، نیت شهر رمضان می کند و روزه او صحیح است.

مسئله 15 - در روزه مستحب و روزه واجبی که وقت آن معین نیست اگر قصد کند که روزه خود را باطل کند و یا مردد شود که به جا آورد یا نه، چنانچه به جا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند، روزه او صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می کند

مسئله

مسئله - نه چیز روزه را باطل می کند: اول: خوردن و آشامیدن. دوم: جماع. سوم: استمناء؛ یعنی انسان با خود کاری کند که منی از آن بیرون آید. چهارم: دروغ بستن به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر صلوات الله علیهم. پنجم: رسانیدن غبار غلیظ به حلق. ششم: فرو بردن تمام سر در آب. هفتم: باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا

ص: 147

اذان صبح. هشتم: اماله کردن با چیزهای روان. نهم: قی کردن، که احکام تمام اینها در مسائل آینده یکی پس از دیگری بیان می شود.

1 - خوردن و آشامیدن

مسأله 1 - اگر شخص روزه دار عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد روزه او باطل می شود؛ چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاک و شیره درخت، و چه کم باشد مثل يك دهم از حبه گندمی و یا از فطره آبی، حتی اگر مسواك را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد روزه اش باطل می شود.

مسأله 2 - اگر روزه دار سهواً چیزی بخورد و یا بیاشامد، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله 3 - چنانچه روزه دار به طور غیر معمول چیزی بخورد و بیاشامد، مثل این که از راه بینی آب بیاشامد روزه او باطل است.

مسأله 4 - احتیاط واجب آن است که روزه دار از استعمال آمپولی که به جای غذا به کار می رود خودداری کند، ولی تزریق آمپولی که عضو را بی حس می کند اشکال ندارد.

مسأله 5 - اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده است عمداً فرو ببرد روزه اش باطل می شود.

مسأله 6 - کسی که می خواهد روزه بگیرد لازم نیست پیش از اذان دندان هایش را خلال کند، ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می رود، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود روزه اش باطل می شود.

مسأله 7 - فرو بردن آب دهان، اگرچه به واسطه خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی کند.

مسأله 8 - انسان نمی تواند برای ضعف، روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او به قدری است که معمولاً نمی شود آن را تحمل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد، ولی باید قضای آن را به جا آورد.

2 - جماع

مسأله 1 - جماع روزه را باطل می سازد، اگرچه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

مسأله 2 - اگر فراموش کند که روزه می باشد و جماع نماید یا او را اجبار کنند به طوری که اختیاری نداشته باشد و جماع کرد، روزه او باطل نمی گردد، اما اگر در بین جماع کردن متوجه شد که روزه است و یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال جماع خارج گردد و چنانچه ادامه داد و خارج نشد روزه او باطل است.

مسأله 3 - اگر شخصی با حلال خودش قصد بازی و ملاحظه داشت و بدون توجه دخول حاصل گردید، روزه او باطل نمی شود. و همچنین اگر قصد داشت جماع کند اما دخول حاصل نگردید، روزه او باطل نمی شود.

مسأله 4 - اگر شك کند که به اندازه ختنه گاه داخل شده یا نه، روزه او صحیح است.

3 - استمناء

مسأله 1 - اگر شخص روزه دار به وسیله استمناء یا بازی کردن و یا بوسیدن یا لمس نمودن کاری کند که منی از او خارج شود، روزه او باطل است.

مسأله 2 - اگر کسی قصد نداشت از وی منی خارج گردد، اما کاری کرد که عادتاً به وسیله آن کار از او منی خارج می شد، روزه او باطل است.

مسأله 3 - اگر شخصی بی اختیار از او منی خارج گشت، روزه او باطل نمی شود.

مسأله 4 - اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست

از بیرون آمدن آن جلوگیری نماید، به خصوص اگر جلوگیری از منی موجب ضرر شود.

مسأله 5 - روزه داری که محتمل شده پیش از غسل کردن می تواند به وسیله بول کردن استبراء کند، اما چنانچه بعد از غسل علم داشته باشد که استبراء از منی، موجب جنابت تازه ای می شود لازم است این استبراء را ترك نماید.

4 - دروغ بستن به خدا و پیغمبر

مسأله 1 - اگر شخص روزه دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و یا به کنایه و مانند اینها به خداوند متعال و پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين عليهم السلام، نسبت دروغ بدهد، روزه او باطل است. و احتیاط آن است که نسبت به سایر پیامبران عظام و اوصیاء گرام و حضرت زهرا - سلام الله علیها - نسبت دروغ ندهد.

مسأله 2 - اگر چیزی را به اعتقاد این که راست است از قول خدا و یا پیغمبر نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله 3 - اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و جانشینان پیغمبر نسبت دهد روزه اش باطل می شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند، روزه اش باطل نمی شود.

5 - رساندن غبار غلیظ به حلق

مسأله 1 - رساندن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می کند؛ چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاك، و بنا بر احتیاط مستحب باید غباری را هم که غلیظ نیست به حلق نرساند.

مسأله 2 - اگر به واسطه باد، غبار غلیظی پیدا شود و انسان با این که متوجه است مواظبت نکند و به حلق برسد، روزه اش باطل می شود.

مسأله 3 - اگر کسی بخار به حلقش برسد و در حلق منقلب به آب گردد و آن را فرو ببرد روزه او باطل است، و احتیاط واجب آن است که از کشیدن سیگار و قلیان و مثل آنها نیز احتراز کند.

6 - فرو بردن سر در آب

مسأله 1 - اگر شخص روزه دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگرچه باقی بدن او از آب بیرون باشد، روزه اش باطل می شود بنا بر احتیاط واجب.

مسأله 2 - اگر نصف سر را یک دفعه، و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله 3 - اگر شك کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه اش صحیح است.

مسأله 4 - فرو بردن سر زیر آب مضاف اشکال ندارد، مگر مانند گلاب که بوی آن هم از بین رفته باشد که بنا بر احتیاط واجب، موجب بطلان می شود.

مسأله 5 - اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی شود.

مسأله 6 - اگر به خیال این که آب سر او را نمی گیرد، و عادتاً هم همین طور باشد و خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد روزه اش اشکال ندارد، اما چنانچه ملتفت باشد که عادتاً سرش زیر آب خواهد رفت، احتیاط واجب آن است که روزه او باطل است.

مسأله 7 - اگر بداند که روزه است و عمداً برای غسل سر را در آب فرو برد چنانچه روزه او مثل روزه رمضان واجب معین باشد روزه اش باطل است و بنا بر احتیاط واجب غسلش نیز باطل است، اما اگر روزه مستحب باشد یا روزه واجبی باشد که مثل روزه کفاره وقت معینی ندارد، غسل صحیح و روزه او باطل می باشد.

مسئله 1 - اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند، و یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم ننماید، روزه اش باطل است.

مسئله 2 - اگر در روزه واجبی مثل روزه ماه رمضان که وقت آن معین است تا اذان صبح غسل نکند و تیمم هم ننماید، ولی از روی عمد نباشد روزه اش صحیح است.

مسئله 3 - اگر شخص جنب فراموش کرد در ماه رمضان تا اذان صبح غسل کند و یک روز یا چند روز بعد متوجه شد، اقوا آن است که روزه وی باطل است، و باید قضای آن را به جا آورد، و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، باید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید، مثلاً اگر نمی داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

مسئله 4 - کسی که در شب ماه رمضان وقت برای هیچ کدام از غسل و تیمم ندارد، اگر خود را جنب کند روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود، ولی اگر برای تیمم وقت دارد چنانچه خود را جنب کند روزه او صحیح است، ولی معصیت کرده، و بنا بر احتیاط واجب باید تیمم نماید و روزه بگیرد و روزه اش صحیح است و به احتیاط مستحب قضای آن را نیز بگیرد.

مسئله 5 - اگر برای آن که بفهمد وقت دارد یا نه، جست و جو نماید و گمان کند که به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و تیمم کند، روزه اش صحیح است. و اگر بدون جست و جو گمان کند که وقت دارد و خود را جنب نماید و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و با تیمم روزه بگیرد باید روزه آن روز را قضا کند.

مسئله 6 - کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی شود، نباید بخوابد، و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود.

مسأله 7 - کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند و یا احتمال می دهد اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه اش صحیح است.

مسأله 8 - اگر روزه دار شب ماه رمضان جنب بشود، چنانچه احتمال بدهد که بیدار می شود حتی بعد از يك مرتبه یا دو مرتبه، قبل از این که غسل کند می تواند خواب برود و خوابیدن او حرام نمی باشد، و اگر چه احتیاط شدید آن است که بعد از این که بیدار شد، دو مرتبه خواب نرود.

مسأله 9 - اگر کسی غسل بر او واجب بود و به احتمال این که از خواب بیدار می شود، قبل از غسل خوابید اما تا اذان صبح بیدار نشد، چنانچه تصمیم داشت که بعد از بیدار شدن هم غسل نکند یا تردید داشت که غسل کند یا نکند و یا مردد نبود ولی نیت نکرده بود و غفلت هم نداشت، روزه او باطل و قضا و كفاره بر او واجب می شود. اما چنانچه تصمیم داشت که بعد از بیدار شدن غسل کند، قضا و كفاره بر او واجب نیست.

مسأله 10 - اگر شخصی غسل بر او واجب بود و به احتمال این که بیدار خواهد شد قبل از غسل کردن خوابید و تصمیم هم داشت که بعد از بیدار شدن غسل نماید و بیدار شد و دو مرتبه خوابید تا اذان صبح شد، روزه او باطل است و باید تا آخر روز امساک کند و قضای آن روز را هم بگیرد، و چنانچه دفعه دوم که بیدار شد دفعه سوم باز خوابید و تا اذان صبح بیدار نشد كفاره بر او واجب نمی شود، لکن قضا باید بکند.

مسأله 11 - اگر روزه دار در روز محتمل شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

مسأله 12 - اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک بشود و عمداً غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است، عمداً تیمم نکند، روزه اش باطل است.

مسأله 13 - زن روزه داری که مستحاضه است واجب است غسل هایی را که برای

نماز باید بکند انجام دهد، و احتیاط واجب است که غسل هایی که در شب قبل بر او واجب می شود به جا آورد و چنانچه قبل از خواندن نماز صبح یا ظهر و عصر مستحاضه باشد و غسل هایی که باید بنماید ترك کرد، روزه او باطل است. اما اگر بعد از خواندن نماز ظهر و عصر مستحاضه شد و تا غروب آفتاب غسل نکرد روزه او باطل نمی باشد.

مسأله 14 - کسی که مس میت کرده می تواند بدون غسل مس میت، روزه بگیرد و چنانچه در حال روزه هم میت را مس نماید روزه او باطل نمی شود.

مسأله 15 - اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند روزه اش باطل است، ولی چنانچه کوتاهی نکند، مثلاً منتظر باشد که حمام زنانه شود، اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند روزه او صحیح است و اگر چنانچه وقت تنگ شد باید تیمم کند.

8 - اماله کردن

مسأله 1 - اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد روزه را باطل می کند، ولی برداشتن شیاف برای معالجه عیب ندارد و احتیاط واجب آن است که از آنچه موجب نشئه می شود مثل تریاک، و آنچه به آن تغذی می شود از این مجرا، اجتناب کند.

9- قی کردن

مسأله 1 - هرگاه روزه دار عمدتاً قی کند، اگر چه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه اش باطل می شود، ولی اگر سهواً یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد.

مسأله 2 - اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد باید خودداری نماید.

مسأله 3 - اگر به وسیله آروغ زدن چیزی خارج شد و به فضای دهان رسید و سپس بدون اختیار برگشت، روزه او باطل نمی شود و چنانچه با اختیار خود بلعید، روزه او باطل و قضا و كفاره هم بر او واجب می شود.

مسأله 4 - شخص روزه دار چنانچه بداند اگر آروغ بزند چیزی از دهان او خارج می شود که مانند قی کردن است، نباید آروغ بزند.

مسأله 5 - اگر آب دهان در فضای دهان روزه دار جمع شود و آن را فرو برد اگرچه عمداً متذکر چیزی مانند ترشی شده باشد که سبب جمع شدن آب دهان است روزه او صحیح است.

مسأله 6 - آب بینی چنانچه به فضای دهان نرسد و فرورود اشکال ندارد. اما چنانچه به فضای دهان رسید، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرد.

مسأله 7 - اگر مگس در گلوی روزه دار برود چنانچه ممکن باشد باید آن را بیرون آورد و روزه او باطل نمی شود.

آنچه برای روزه دار مکروه است

مسأله 1 - چند چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است:

اول: دوا ریختن و سرمه کشیدن به چشم، در صورتی که مزه آن به حلق نرسد، و چنانچه اکتحال با چیزهای معطر و امثال آن صورت نگیرد کراهت ندارد. دوم: انجام دادن هر کاری که مانند خون گرفتن و حمام رفتن باعث ضعف می شود، انقیه کشیدن اگر نداند که به حلق می رسد و اگر به حلق برسد و فرو برد روزه اش باطل می شود، بو کردن گیاهان معطر، نشستن زن در آب، تر کردن لباس که در بدن است. سوم: کشیدن دندان و هر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید، بی جهت آب یا چیزی در دهان کردن. همچنین مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد.

مسئله 1 - اگر انسان روزه دار در ماه رمضان عمداً قی کند، فقط باید قضای آن روز را بگیرد، ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می کند عمداً انجام دهد، در صورتی که می دانسته آن چیز روزه را باطل می کند، قضا و کفاره بر او واجب می شود. و حکم در ارتماس و حقنه بنابر احتیاط واجب است.

مسئله 2 - اگر به واسطه ندانستن مسئله کاری انجام دهد که روزه را باطل می کند، چنانچه می توانسته مسئله را یاد بگیرد، بنابر احتیاط واجب کفاره بر او واجب می شود، و اگر نمی توانسته مسئله را یاد بگیرد؛ یعنی بی تقصیر بوده کفاره بر او واجب نیست.

کفاره روزه

مسئله 1 - کسی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است، باید يك بنده آزاد کند، یا به دستوری که در مسئله بعد گفته می شود دو ماه روزه بگیرد، یا شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام يك مد که تقریباً ده سیر است طعام؛ یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهد.

مسئله 2 - اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند مثل شراب و زنا و نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض، بنابر احتیاط واجب کفاره جمع بر او واجب می شود؛ یعنی باید يك بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آنها يك مد گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد.

مسئله 3 - اگر روزه دار در يك روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، احتیاط مستحب آن است که برای هر دفعه يك کفاره بدهد و چنانچه در يك روز ماه رمضان چند مرتبه، غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، برای همه آنها يك کفاره کافی است.

مسأله 4 - کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره، کفاره از او ساقط نمی شود.

مسأله 5 - اگر عمداً روزه خود را باطل کند، و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، کفاره بر او واجب نیست.

مسأله 6 - اگر یقین کند که روز اول رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفاره بر او واجب نیست.

مسأله 7 - اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است جماع کند؛ چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره روزه خودش و روزه زن را باید بدهد، و اگر زن به جماع راضی بوده بر هر کدام يك کفاره واجب است.

مسأله 8 - اگر زنی شوهر خود را مجبور کند که جماع نماید یا کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد.

مسأله 9 - کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد، نمی تواند زن روزه دار خود را مجبور به جماع کند و چنانچه او را مجبور سازد، احتیاط واجب آن است که کفاره او را بدهد.

مسأله 10 - کسی که نمی تواند کفاره جمع بدهد هر چند مد که می تواند به فقیر اطعام کند و اگر برایش ممکن نباشد باید استغفار کند، اگرچه مثلاً يك مرتبه «استغفر الله» بگوید و احتیاط واجب آن است که در صورت استغفار هر وقت بتواند، کفاره را بدهد.

قضای روزه

مسأله 1 - در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

اول: آن که روزه دار عمداً قی کند.

دوم: آن که در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که سابقاً گفته شد تا اذان

صبح از خواب دوم بیدار نشود.

سوم: عملی که روزه را باطل می کند به جا نیاورد، ولی نیت روزه نکند، یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد.

چهارم: آن که در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت يك روز یا چند روز روزه بگیرد.

پنجم: آن که در ماه رمضان بدون این که تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده، باید روزه را قضا کند لکن با تحقیق روزه باطل نمی شود، اگر ظن حاصل شود که صبح نشده، بلکه اگر شك هم داشته باشد، بعید نیست باطل نشود.

ششم: آن که کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

هفتم: آن که کسی بگوید صبح شده و انسان خیال کند شوخی می کند و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

هشتم: آن که به گفته کس دیگر که جایز است به قول او اعتماد کند افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

نهم: آن که در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر در هوای ابر به گمان این که مغرب شده افطار کند بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست.

دهم: آن که برای خنک شدن یا بی جهت مضمضه کند؛ یعنی آب در دهان بگرداند و بی اختیار فرورود، ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد یا برای وضو مضمضه کند و بی اختیار فرورود، قضا بر او واجب نیست.

مسأله 2 - اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرورود یا آب داخل بینی کند و بی اختیار فرورود، قضا بر او واجب نیست.

ص: 158

مسأله 3 - مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله 4 - اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه بی اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می شود، نباید مضمضه کند.

مسأله 5 - اگر انسان شك کند که مغرب شده یا نه، نمی تواند افطار کند، ولی اگر شك کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

مسأله 1 - اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

مسأله 2 - اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه های وقتی را که کافر بوده قضا نماید، ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان شود، روزه های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید.

مسأله 3 - روزه ای که از انسان به واسطه مستی فوت شده باید قضا نماید، اگرچه چیزی را که به واسطه آن مست شده، برای معالجه خورده باشد، و احتیاط واجب آن است که اگر نیت کرده بعد مست شده و تا مغرب چیزی که باطل می کند روزه را به جا نیاورده، روزه را قضا کند.

مسأله 4 - قضای رمضان را واجب نیست فوری بگیرد، ولی باید تا ماه رمضان آینده به تأخیر نیندازد.

مسأله 5 - اگر قضای روزه چند رمضان بر او واجب باشد، لازم نیست روزه ای که اول فوت شده مقدم دارد.

مسأله 6 - اگر به واسطه مرض، یا حیض، یا نفاس، روزه رمضان را نگیرد و پیش از

تمام شدن رمضان بمیرد، واجب نیست روزه هایی را که نگرفته برای او قضا کنند.

مسئله 7 - اگر به واسطه مرضی، روزه رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه هایی را که نگرفته بر او واجب نیست، و باید برای هر روز يك مد که تقریباً ده سیر است طعام؛ یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. ولی اگر به واسطه عذر دیگری مثل این که برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند، روزه هایی را که نگرفته واجب است قضا کند، و کفاره ندارد.

مسئله 8 - اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز يك مد گندم یا جو و مانند اینها هم به فقیر بدهد.

مسئله 9 - اگر مرض انسان چند سال طول بکشد، بعد از آن که خوب شد، باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سال های پیش يك مد که تقریباً ده سیر است، طعام به فقیر بدهد.

مسئله 10 - اگر کسی عمداً تمام ماه رمضان یا بعضی از آن را روزه نگیرد و تا رمضان سال آینده هم قضای آنها را نگرفت، واجب است کفاره افطار عمدی را بدهد و برای هر روز يك مد طعام به فقیر رد نماید.

احکام روزه مسافر

مسئله 1 - مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند نباید روزه بگیرد، و مسافری که نمازش را تمام می خواند مثل کسی که شغلش مسافرت یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد.

مسئله 2 - اگر روزه دار بعد از ظهر سفر کند باید روزه خود را تمام نماید و اگر پیش از ظهر سفر کند وقتی به حد ترخص برسد باید روزه خود را بخورد و اگر پیش

از آن روزه را باطل کند کفاره بر او واجب است.

مسأله 3 - اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسد یا به جایی برسد که می خواهد ده روز در آن جا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده، باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده، روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله 4 - اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد یا به جایی برسد که می خواهد ده روز در آن جا بماند نباید آن روز را روزه بگیرد.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

مسأله 1 - کسی که به واسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست، و لازم نیست برای هر روز يك مد طعام بدهد در صورتی که تعذر داشته باشد روزه برای او، و در صورت مشقت لازم است.

مسأله 2 - اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می شود و نمی تواند تشنگی را تحمل کند یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست، و لازم نیست برای هر روز يك مد طعام بدهد در صورتی که تعذر داشته باشد روزه، و در صورت مشقت لازم است کفاره.

مسأله 3 - زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز يك مد طعام به فقیر بدهد و اگر روزه برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، ولی در این جا معلوم نیست برای هر روز يك مد طعام لازم باشد.

مسأله 4 - زنی که بچه شیر می دهد و شیر او کم است؛ چه مادر بچه یا دایه او باشد یا بی اجرت شیر دهد، اگر روزه برای بچه ای که شیر می دهد ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و برای هر روز يك مد طعام به فقیر بدهد و نیز اگر برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، ولی معلوم نیست برای هر روز يك مد طعام لازم باشد.

و در هر صورت روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید، و احتیاط واجب آن است که کسی که به واسطهٔ پیری و تشنگی روزه را خورده است، اگر توانست قضا کند.

راه ثابت شدن اول ماه

مسأله 1 - اول ماه به پنج چیز ثابت می شود:

اول: آن که خود انسان ماه را ببیند.

دوم: عده ای که از گفتهٔ آنان یقین پیدا شود بگویند ماه را دیده ایم، و همچنین است هر چیزی که به واسطهٔ آن یقین پیدا شود.

سوم: دو مرد عادل بگویند ماه را دیده ایم ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند اول ماه ثابت نمی شود، اما چنانچه اختلاف آنها در بعضی از اوصاف جزئی که ممکن است ناشی از اختلاف تشخیص آن دو بوده باشد، مثل این که در ارتفاع و بالا و پایین هلال اختلاف داشته باشند، اشکال ندارد.

چهارم: سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطهٔ آن، اول ماه رمضان ثابت می شود، و سی روز از اول ماه رمضان بگذرد که به واسطهٔ آن، اول ماه شوال ثابت می شود.

پنجم: حاکم شرع حکم کند که اول ماه است.

مسأله 2 - اگر حاکم شرع حکم کند که اول ماه است، کسی هم که تقلید او را نمی کند، باید به حکم او عمل نماید، ولی کسی که می داند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی تواند به حکم او عمل نماید.

مسأله 3 - اول ماه با پیشگویی منجمین ثابت نمی شود، ولی اگر انسان از گفتهٔ آنان یقین پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

مسأله 4 - بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی شود که شب پیش، شب اول ماه بوده است.

مسأله 5 - روزی را که انسان نمی داند آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است باید افطار کند.

مسأله 6 - اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده ایم، باید روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله 7 - اگر در شهری اول ماه ثابت شود، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد، مگر آن دو شهر با هم نزدیک باشند یا انسان بداند که افق آنها یکی است.

مسأله 8 - اول ماه به تلگراف ثابت نمی شود، مگر دو شهری که از یکی به دیگری تلگراف کرده اند، نزدیک یا هم افق باشند و انسان بداند که تلگراف از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل بوده است.

مسأله 9 - به بینة شرعیة ماه ثابت می شود، مگر آن که هوا صاف باشد و مردم مجتمع برای رؤیت شوند و اختلاف بین آنها شود، به طوری که احتمال اشتباه دو عادل قوی شود در این صورت مشکل است عمل کردن به قول آنها.

روزه های حرام و مکروه

مسأله 1 - روزه عید فطر و قربان حرام است، و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر شعبان است یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد حرام می باشد.

مسأله 2 - اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود، احتیاط واجب آن است که روزه نگیرد و نیز احتیاط واجب آن است که اگر حق شوهر هم از بین نرود، بدون اجازه او روزه مستحبی نگیرد.

مسأله 3 - روزه مستحبی اولاد اگر اسباب اذیت پدر و مادر شود، باید روزه نگیرد.

مسأله 4 - کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد، اگرچه دکتر بگوید ضرر دارد باید روزه بگیرد. و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد، اگرچه دکتر

بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگردد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست.

مسئله 5 - غیر از روزه‌هایی که گفته شد، روزه‌های حرام دیگری هم هست که در کتاب‌های مفصل گفته شده است، مثل روزه ایام تشریق برای کسی که به منی است.

مسئله 6 - روزه روز عاشورا و روزی که انسان شك دارد که عید قربان است، و روزه مهمان، مکروه است.

روزه‌های مستحب

مسئله 1 - روزه تمام روزهای سال، غیر از روزه‌های حرام و مکروه مستحب است، و برای بعضی از روزها سفارش شده است که از آن جمله است:

پنجشنبه اول و آخر هر ماه و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است، و چنانچه کسی اینها را به جا نیاورد، مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز يك مد طعام یا يك درهم به فقیر بدهد.

سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگرچه يك روز باشد.

روز عید نوروز، روز بیست و پنجم ذی قعدة، روز اول تا روز نهم ذی حجه «روز عرفه» ولی اگر به واسطه ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، مستحب نیست. عید سعید غدیر «18 ذی حجه» روز اول و سوم محرم، مولود مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم «17 ربیع الأول» روز مبعث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم «27 رجب».

و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند و در بین روز افطار نماید.

مسئله 2 - مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر او است یا میل زیادی به غذا دارد که نمی‌تواند با حضور قلب نماز

بخواند، بهتر است اول افطار کند، ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا آورد.

اعتکاف در مسجد

مسأله 1 - مستحب است انسان در یکی از چهار مسجدی که بعداً خواهد آمد اعتکاف کند؛ یعنی توقف کند به قصد همین عبادت و لازم نیست قصد عبادت دیگری کند.

مسأله 2 - شخصی که می خواهد اعتکاف کند باید چند چیز را داشته باشد که از آن جمله است:

اول: عقل.

دوم: نیت و معتبر نیست در آن مگر تعیین موضوع و قصد قربت و اخلاص.

سوم: روزه گرفتن است که چنانچه روزه نگیرد و یا نتواند بگیرد، اعتکاف آن صحیح نمی باشد و فرق نمی کند که آن روزه برای اعتکاف باشد یا روزه واجب یا مستحب دیگری مانند قضای واجب و امثال آن باشد.

چهارم: توقف آن در مسجد از سه روز با شب های میانه آنها کمتر نباشد.

پنجم: در یکی از این چهار مسجد باشد: 1- مسجد الحرام. 2- مسجد النبی صلی الله علیه و آله وسلم. 3- مسجد کوفه. 4- مسجد بصره. و چنانچه غیر از این چهار مسجد در مسجد جامع شهر دیگری خواست اعتکاف کند احتیاط واجب آن است که رجائاً به جای آورد.

ششم: زن از شوهر به احتیاط واجب باید اذن بگیرد؛ اگر اعتکاف منافی حق اوست، و اولاد از پدر و مادر باید اذن بگیرد؛ اگر اعتکاف موجب آزار آنهاست.

هفتم: در طی این سه روز از مسجد خارج نشود و چنانچه عمداً توقف خود را ادامه نداد و خارج شد اعتکاف آن باطل می شود، مگر در مواقع ضروری، مثل بول کردن و غسل نمودن و امثال آن از مواردی که استثنا شده است.

مسأله 3 - جایز نیست غسل کردن در مسجد الحرام و مسجد النبی، بلکه واجب

است تیمم کند و برای غسل کردن از مسجد خارج شود.

مسئله 4 - جایز است در دو روز اول اعتکاف مستحبی، این که اعتکاف را قطع کند، اما بعد از آن که دو روز توقف کرد روز سوم بر او واجب است اعتکاف را تمام نماید. و در اعتکاف واجب مثل نذر معین و امثال آن، دو روز اول را هم نمی تواند قطع نماید.

مسئله 5 - اگر کسی در مسجد جنب شود، واجب است برای غسل کردن از مسجد خارج گردد و چنانچه غیر از مسجد الحرام و مسجد النبی که گفته شد در مساجد دیگر موجب توقف و نجس کردن مسجد نشود، غسل کردن در مسجد اشکال ندارد. و اگر جنب شد و در مسجد توقف کرد اعتکاف آن باطل است.

در احکام اعتکاف

مسئله 1 - حرام است شخصی که در مسجد اعتکاف کرده چند چیز را مرتکب شود که از آن جمله است:

اول: حرام است جماع کردن با زنان و بوسیدن و لمس کردن آنها از روی شهوت، بلکه اگر مرد یا زن از روی شهوت یکی از این کارها را انجام دادند، اعتکاف آنها باطل می شود. و آنچه گفته شد در زنان نیز جاری است.

دوم: حرام است استمناء کردن بنا بر احتیاط واجب.

سوم: بوییدن عطر و گیاهان خوشبو به قصد این که لذت ببرد.

چهارم: خرید و فروش کردن، بلکه احتیاط واجب آن است که سایر اقسام تجارت را نیز نکند.

پنجم: مجادله نمودن برای امور دنیوی، یا دینی به طوری که بخواهد بر رقیب خود غالب آید و اظهار فضل کند، ولی چنانچه برای اظهار کردن حق یا رد کردن باطل باشد، اشکال ندارد و بلکه از افضل عبادات است.

مسئله 2 - احکام و مسائل دیگری هم اعتکاف دارد که در کتاب های مفصل گفته شده است.

مسأله 1 - زکات نه چیز واجب است:

اول: شتر. دوم: گاو. سوم: گوسفند. چهارم: طلا. پنجم: نقره. ششم: گندم. هفتم: جو. هشتم: خرما. نهم: کشمش.

اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد با شرایطی که بعداً گفته می شود باید مقداری که معین شده به عنوان زکات از مال خود اخراج نموده و در یکی از مصرف هایی که گفته می شود صرف کند.

مسأله 2 - زکات در صورتی واجب می شود، که مال به مقدار نصاب که بعداً ذکر می شود، برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و حرّ باشد و بتواند در آن مال تصرف نماید.

مسأله 3 - اگر کسی یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره که به حد نصاب رسیده اند باشد، اول ماه دوازدهم مقدار زکاتی که به اینها تعلق گرفته می شود، ملک متزلزل مستحقین زکات می گردد، بنابراین اگر یکی از شرایط وجوب زکات در اثنای ماه دوازدهم به خودی خود مفقود شود، مقدار مزبور به ملک مالک اول برمی گردد.

مسأله 1 - در زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرط هایی که گفته شد، دو شرط دیگر دارد: اول: آن که آن حیوان در تمام سال بیکار باشد به طوری که عرفاً آن را حیوان کاری نگویند. دوم: آن که در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده یا از زراعتی که ملك مالك كس دیگر است بچرد، به نحوی که عرفاً آن را صحراچر نگویند، زکات ندارد.

مسأله 2 - اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود، چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد و یا اجاره کند و یا برای چراندن در آن به ظالمی باج بدهد، باید زکات بدهد.

نصاب شتر

مسأله 3 - شتر دوازده نصاب دارد: اول: پنج شتر، و زکات آن يك گوسفند است. دوم: ده شتر، و زکات آن دو گوسفند است، سوم: پانزده شتر، و زکات آن سه گوسفند است. چهارم: بیست شتر، و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم: بیست و پنج شتر، و زکات آن پنج گوسفند است. ششم: بیست و شش شتر، و زکات آن يك شتر است که داخل سال دوم شده باشد. هفتم: سی و شش شتر، و زکات آن يك شتر است که داخل سال سوم شده باشد. هشتم: چهل و شش شتر، و زکات آن يك شتر است که داخل سال چهارم شده باشد. نهم: شصت و يك شتر، و زکات آن يك شتر است که داخل سال پنجم شده باشد. دهم: هفتاد و شش شتر، زکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشد. یازدهم: نود و يك شتر، و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد. دوازدهم: یکصد و بیست و يك شتر و بالاتر از آن است که باید یا چهل چهل حساب کنند و برای هر چهل نفر شتر، يك نفر شتر بدهند که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه پنجاه حساب کنند و برای هر پنجاه نفر شتر، يك نفر شتر بدهد که داخل سال چهارم شده باشد، و یا با چهل و پنجاه حساب کند ولی در هر

صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نه شتر بیشتر نباشد، مثلاً اگر یکصد و چهل نفر شتر دارد، باید برای یکصد نفر شتر دو نفر شتر که داخل سال چهارم شده باشد و برای چهل شتر يك شتر که داخل سال سوم شده باشد بدهد. و شترهایی که برای زکات داده می شود باید ماده باشند.

مسأله 4 - زکات مابین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اول که پنج است بگذرد تا به نصاب دوم که ده شتر است نرسیده فقط باید زکات پنج شتر را بدهد. و همچنین است در نصاب های بعد.

نصاب گاو

مسأله 1 - گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن، سی رأس است که وقتی شماره گاو به سی رسید اگر شرایطی را که مذکور شد داشته باشد، انسان باید يك گوساله که داخل سال دوم شده به عنوان زکات بدهد. و نصاب دوم آن، چهل است، و زکات آن يك گوساله ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد و زکات مابین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی رأس از آنها را بدهد، و نیز

اگر از چهل گاو زیاده داشته باشد تا به شصت نرسیده فقط باید زکات چهل رأس از آنها را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده بدهد. و همچنین هر چه بالا رود باید یا سی سی حساب کند، یا چهل چهل، یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شد بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نه رأس بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی رأس آن زکات سی، و برای چهل رأس آن زکات چهل رأس را بدهد، چه اگر به حساب سی رأس حساب کند ده رأس زکات نداده می ماند. و گاو میش نیز از نوع گاو است، پس زکات به آن نیز تعلق می گیرد، چنانچه فرقی بین شتر عربی و غیر عربی نیست.

گوسفند پنج نصاب دارد: اول: چهل، و زکات آن يك گوسفند است. دوم: صد و بیست، و زکات آن دو گوسفند است. سوم: دویست و يك، و زکات آن سه گوسفند است. چهارم: سیصد و يك، و زکات آن بنابر احتیاط واجب چهار گوسفند است. پنجم: چهارصد و بالاتر از آن، که باید آنها را صد صد حساب کند و برای هر صد رأس يك گوسفند بدهد. و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد و یا مطابق قیمت گوسفند پول یا جنس دیگر در صورتی که برای فقرا نافع تر باشد بدهد، کفایت می کند.

مسأله 1 - زکات مابین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که صد و بیست و يك است نرسیده فقط باید زکات چهل رأس آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است در نصاب های بعد.

مسأله 2 - زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است؛ چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

مسأله 3 - اگر برای زکات، میش بدهد باید اقلأ داخل سال دوم شده باشد، و اگر بز بدهد باید داخل سال سوم شده باشد.

مسأله 4 - اگر چند نفر با هم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکات واجب نیست.

مسأله 5 - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد و همه مریض یا معیب و یا پیر باشند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند نمی تواند زکات آنها را مریض یا معیب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها سالم و

بعضی مریض و دسته ای معیب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و تعدادی جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی عیب و متوسط بدهد.

مسأله 6 - اگر گاو و شتر و گوسفندی که دارد مریض و معیب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد.

نصاب طلا

مسأله 1 - طلا دو نصاب دارد: اول: بیست مثقال شرعی که هر مثقال آن هجده نخود است، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال صیرفی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که گفته شد و برخی نیز بعداً ذکر می شود داشته باشد، انسان باید نصف مثقال شرعی که نه نخود است از بابت زکات بدهد. دوم: چهار مثقال شرعی است که سه مثقال صیرفی می شود؛ یعنی اگر سه مثقال بر پانزده مثقال اضافه شود باید زکات هجده مثقال صیرفی را که عبارت از نه نخود برای پانزده مثقال، و دو قیراط از برای سه مثقال صیرفی باشد پردازد. و همچنین است هر چه بالا-رود؛ یعنی اگر سه مثقال صیرفی دیگر اضافه شود، باید از برای این سه مثقال دوم نیز دو قیراط بدهد، و هر ده قیراط عبارت است از نه نخود که نصف نصاب شرعی است.

نصاب نقره

مسأله 1 - نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن: يك صد و پنج مثقال صیرفی است که اگر نقره به صد و پنج مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که گفته شده و بعضی از آنها هم بعداً ذکر می شود داشته باشد، انسان باید چهل يك آن را که دو مثقال و پانزده نخود است، از بابت زکات بدهد، و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست. و نصاب دوم آن: بیست و يك مثقال است؛ یعنی اگر بیست و يك مثقال به صد و پنج مثقال اضافه شود باید زکات تمام صد و بیست و شش مثقال را به طوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از بیست و يك مثقال اضافه شود، فقط باید زکات صد و پنج مثقال آن را

بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود؛ یعنی اگر بیست و یک مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از بیست و یک مثقال است زکات ندارد. بنابراین اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهد زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است، مثلاً کسی که صد و ده مثقال نقره دارد اگر چهل یک آن را بدهد، زکات صد و پنج مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای پنج مثقال آن داده که واجب نبوده.

مسأله 2 - کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است اگر زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده همه ساله باید زکات آن را بدهد.

مسأله 3 - زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آن را سکه زده باشند و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد باید زکات آن را بدهند.

مسأله 4 - طلا و نقره سکه داری که زن ها برای زینت به کار می برند، زکات بر آنها واجب نیست.

مسأله 5 - اگر در بین یازده ماه طلا و نقره ای که دارد با طلا و نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند زکات بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند احتیاط مستحب آن است که زکات آنها را بدهد.

مسأله 6 - اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند باید زکات آنها را بدهد.

مسأله 7 - اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد.

مسأله 8 - طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، باید زکات آن را داد و چنانچه شك دارد که

خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه؛ بنابر اقوا واجب نیست که از راه آب کردن، مقدار خالص آن را معلوم کند.

مسئله 9 - اگر طلا و نقره ای که دارد به مقدار معمول، فلز دیگر با آن مخلوط باشد، نمی تواند زکات آن را از طلا و نقره ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد، ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

مسئله 10 - اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسئله 1 - زکات گندم و جو و خرما وقتی واجب می شود که به آنها گندم و جو و خرما گفته شود، و زکات کشمش بنابر احتیاط وقتی واجب می شود که غوره است، ولی وقت دادن زکات در گندم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها، و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند.

مسئله 2 - زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می شود که مالک زراعت و ثمره باشد قبل از تعلق زکات - بنابر اقوا در جایی که در ملک او نمو کند و بنابر احوط در غیر آن - و به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها 288 من تبریز چهل و پنج مثقال کم است.

مسئله 3 - اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات آنها واجب شده خود و عیالاتش بخورند یا مثلاً به فقیر بدهد باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد در صورتی که زیادت از مصرف متعارف باشد و از مؤونه محسوب نشود.

مسأله 4 - کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است، موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور می تواند زکات را مطالبه کند، و کسی که زکات بر او واجب شده باید قبول نماید.

مسأله 5 - اگر بعد از آن که زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر يك از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است باید زکات سهم خود را بدهد.

مسأله 6 - اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو، زکات آنها واجب شود، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله 7 - اگر بعد از آن که زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد باید زکات آنها را بدهد.

مسأله 8 - اگر کسی زمینی که در آن گندم یا جو و یا خرما و کشمش دارد بفروشد و شك کند که این زمین مورد معامله را بعد از تعلق زکات فروخته تا زکات آن بر او واجب باشد، یا قبل از تعلق زکات فروخته تا چیزی بر او واجب نباشد، در این صورت زکات آن بر او واجب نیست، مگر آن که زمان تعلق زکات را بداند و زمان فروختن را نداند، که در این صورت باید زکات را بدهد.

مسأله 9 - اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود و یا از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده يك است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکات آن بیست يك است، و اگر مقداری از باران یا نهر یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید، زکات نصف آن ده يك و زکات نصف دیگر آن بیست يك می باشد.

مسأله 10 - اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند چنانچه طوری باشد که بگویند با دلو و مانند آن آبیاری

شده زکات آن بیست يك است، و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران شد زکات آن ده يك است، و اگر مساوی بوده در نصف آن، ده يك و در نصف دیگر بیست يك، واجب است.

مسأله 11 - اگر شك کند که آبیاری با آب باران و آب دلو به يك اندازه بوده و یا آب باران غلبه داشته، واجب است بیست يك را بدهد مگر این که آبیاری به باران تقدم داشته باشد و شك کنیم که آبیاری با دلو و مانند آن به اندازه ای بوده که موجب سلب صدق آبیاری به باران شده یا نه، پس ده يك را باید بدهد.

مسأله 12 - اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده بیست يك، و زکات زراعتی که پهلوی آن است ده يك می باشد.

مسأله 13 - مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است از قبیل اجرت کارگر و قیمت آب و غیر آن می تواند از حاصل کسر کند و احتیاط واجب آن است که نصاب قبل از اخراج مخارج اعتبار شود، بنابراین اگر مجموع حاصل گندم سیصد من باشد و دویست من بابت مخارج کم شود باقیمانده آن، که یکصد من است اگرچه به تنهایی از نصاب کمتر است، باید زکات آن را بدهد.

مسأله 14 - تخمی را که به مصرف زراعت رسانده اگر از خودش باشد به مقدار وزن آن می تواند از حاصل کسر کند و اگر خریده باشد می تواند قیمتی را که برای خرید آن داده جزء مخارج حساب نماید، لکن در هر دو صورت باید به نسبت بین درآمد گاه و گندم یا جو تقسیط شود.

مسأله 15 - اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو ملك خود او باشد، نباید کرایه آن را جزء مخارج حساب نماید، و نیز برای کارهایی که خودش کرده یا دیگری بی اجرت انجام داده چیزی از حاصل کسر نمی شود.

مسأله 16 - اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی را که برای

خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی شود، ولی اگر زراعت را بخرد پولی را که برای خرید آن داده می تواند جزء مخارج حساب نماید و از حاصل کم کند، اما باید قیمت کاهی را که از آن به دست می آید از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید، مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت کاه آن صد تومان باشد فقط چهار صد تومان آن را می تواند جزء مخارج حساب نماید.

مسئله 17 - کسی که بدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد و به واسطه زراعت مقداری از قیمت آنها کم شود، بنابر احتیاط واجب نباید آن مقدار را از مخارج حساب نماید، اگرچه حساب نمودن آن مقدار از بابت مخارج خالی از وجه نیست.

مسئله 18 - اگر در يك زمین، جو و گندم و چیزهایی مثل برنج و لوبیا که زکات ندارد کشت نماید، باید تمام مخارج و مؤونه ای را که صرف نموده به هر دو تقسیم نماید به حسب نسبت.

مسئله 19 - اگر برای شخم زدن یا کار دیگری که تا چند سال برای زراعت فایده دارد، خرجی کند می تواند آن را جزء مخارج سال اول حساب نماید و بعید نیست که گفته شود اگر عملی که کرده برای تمام سال ها بوده تقسیم بر همه سال ها شود، و اگر برای سال اول بوده از مؤونه همان سال حساب شود، گرچه سال های دیگر هم به آن بهره مند می شده.

مسئله 20 - اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد، و زراعت و میوه آنها در يك وقت به دست نمی آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول يك سال حساب شوند؛ چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازه نصاب باشد باید زکات آن را موقعی که می رسد بدهد و زکات بقیه را هر وقت به دست می آید ادا نماید، و اگر مجموع به حد نصاب می رسد باید صبر کند تا همه برسند و زکات همه را بدهد.

مسأله 21 - کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده اگر بمیرد، باید اول تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند بعد قرض او را ادا نمایند.

مسأله 22 - اگر گندم و جو و خرما و کشمش که زکات آنها واجب شده، خوب و بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و از بد ندهد.

مصرف زکات

مسأله 1 - انسان می تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

اول: فقیر، و آن کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد. و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.

دوم: مسکین، و آن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند.

سوم: کسی که از طرف امام علیه السلام یا نایب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند.

چهارم: کافرهایی که اگر از زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می شوند یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند.

پنجم: خریداری بنده ها و آزاد کردن آنان.

ششم: بدهکاری که نمی تواند قرض خود را بدهد.

هفتم: سبیل الله؛ یعنی کارهایی که منفعت عمومی دینی دارد، مثل ساختن مسجد و مدرسه علوم دینی.

هشتم: ابن سبیل؛ یعنی مسافری که در سفر درمانده شده. و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله 2 - احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین، بیشتر از مخارج سال خود و

عیالاتش را از زکات نگیرند، و اگر مقداری پول یا جنس دارند فقط به اندازه کسری مخارج يك سالشان زکات بگیرند.

مسأله 3 - صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد.

مسأله 4 - فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد اگر خانه ای دارد که ملك اوست و در آن نشسته و یا مال سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند اگرچه برای حفظ آبرویش باشد، می تواند زکات بگیرد. و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد، و فقیری که اینها

را ندارد اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکات خریداری نماید.

مسأله 5 - فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است می تواند زکات بگیرد.

مسأله 6 - کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شك کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی تواند زکات بگیرد. و کسی که مخارج سالش را نداشته، اگر مقداری به دستش بیاید و شك کند که این مقدار به اندازه مخارج سال او هست یا نه، می تواند زکات بگیرد، و اگر در نزدش مقداری باشد و نداند به مقدار مؤونه سال است و حالت سابق را هم نداند، نباید زکات بگیرد.

مسأله 7 - کسی که می گوید فقیرم و معلوم باشد که فقیر است، می شود به او زکات داد، و چنانچه قبلاً فقیر بوده و حالا معلوم نیست که فقیر هست یا نه، باز هم می توان

به او زکات داد، ولی اگر قبلاً فقیر نبوده و حالا ادعا می کند که فقیرم چنانچه از گفتارش یا از ظاهر حالش ظن به فقر او حاصل نشود، نمی توان به او زکات داد، بنابر

احتیاط واجب، و همین طور اگر سابقه اش معلوم نباشد.

مسئله 8 - کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

مسئله 9 - چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد، لازم نیست که به او بگوید زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد مستحب است به عنوان پیشکش بدهد، لکن به طوری که مستلزم دروغ نشود، ولی باید قصد زکات نماید.

مسئله 10 - اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسئله به کسی که می داند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته زکات است انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی دانسته زکات است، نمی تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد. و در هر صورت می تواند زکات را از مال خودش بدهد و از کسی که به او داده پس نگیرد.

مسئله 11 - کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه مخارج سالش را داشته باشد می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت صرف ننموده باشد.

مسئله 12 - کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد اگرچه قوت سنه خود را داشته باشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

مسئله 13 - مسافری که خرجی او تمام شده یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگرچه در وطن خود فقیر نباشد می تواند زکات بگیرد، ولی اگر بتواند در جای دیگر با

قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر را فراهم کند، فقط به مقداری که به آن جا برسد می تواند زکات بگیرد.

مسئله 14 - مسافری که در سفر در مانده شده و زکات گرفته، بعد از آن که به وطنش رسید اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد چنانچه بتواند به زکات دهنده یا وکیل آن، مقدار زیاد آمده را برگرداند، باید برگرداند و الاً به حاکم شرع رد کند، و اعلام کند که زکات است، و حاکم شرع به زکات دهنده برگرداند و یا از او اجازه بگیرد که مصرف نماید، و با عدم امکان به مصرف برساند.

شرایط مستحقین زکات

مسئله 1 - کسی که زکات می گیرد باید دوازده امامی باشد.

مسئله 2 - اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه، فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد که به مصرف او برساند.

مسئله 3 - به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند.

مسئله 4 - انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد، خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد.

مسئله 5 - اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید، اشکال ندارد.

مسئله 6 - اگر پسر به کتاب های علمی دینی احتیاج داشته باشد، پدر می تواند برای خریدن آنها به او زکات از بابت سهم سبیل الله بدهد.

مسئله 7 - پدر می تواند به پسرش زکات بدهد که برای خود زن بگیرد. پسر هم می تواند برای آن که پدرش زن بگیرد، زکات خود را به او بدهد.

مسأله 8 - زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد نمی شود به آن زن زکات داد.

مسأله 9 - زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

مسأله 10 - سید نمی تواند از غیر سید زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات، کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد، می تواند از غیر سید زکات بگیرد، لکن احتیاط واجب آن است که به قدر ضرورت روزانه بگیرد.

مسأله 11 - به کسی که معلوم نیست سید است یا نه می شود زکات داد، مگر آن که ادعا کند که سید است.

نیت زکات

مسأله 1 - انسان باید زکات را به قصد قربت؛ یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و در نیت معین کند که آنچه را می دهد، زکات مال است یا زکات فطره.

مسأله 2 - اگر کسی را وکیل کند که زکات او را بدهد، وکیل باید مباشر نیت زکات شود در وقت ادای آن.

مسأله 3 - اگر مالی را به عنوان زکات به شخص امینی داد که به مستحق برساند، باید شخص مالک خود مباشر نیت باشد؛ به این معنی که نیت کند آنچه را که آن شخص به فقرا می رساند زکات است.

مسأله 4 - اگر مالک بدون نیت، زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود مالک، نیت زکات کند، زکات حساب می شود.

مسأله 5 - کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند اگر ندهد و به واسطه کوتاهی او از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله 6 - اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود چیزی بابت زکات به فقیر بدهد زکات حساب نمی شود، و بعد از آن که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می تواند چیزی را که به او داده زکات حساب کند.

مسأله 7 - مستحب است خویشاوندان را بر غیر خویشاوندان، و اهل علم و تقوا را بر غیر اهل علم و تقوا، و فقرای عقیف را که اهل سؤال نیستند بر آنهایی که اهل سؤالند مقدم بدارد.

مسأله 8 - احتیاط واجب آن است که در صورت امکان، اخراج زکات را اگرچه به جدا کردن باشد تأخیر نیندازد.

مسأله 9 - اگر کسی که می خواهد زکات بدهد در شهر مستحق نیابد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند و اگر زکات تلف شود ضامن نیست.

مسأله 10 - اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می تواند زکات را به شهر دیگر ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد، و اگر زکات تلف شود ضامن است.

مسأله 11 - اگر کسی بر او زکات یا حقوق دیگری واجب گردیده و هنگام مرگ او رسیده باشد، باید وصیت نماید که آنها را از ترکه او اخراج نمایند.

مسأله 12 - اجرت وزن کردن و پیمانان نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکات می دهد با خود او است.

مسأله 1 - کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ و عاقل و هشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نانخور او هستند هر نفری يك صاع که تقریباً سه کیلو است، گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها، به مستحق بدهد و اگر قیمت یکی از اینها را هم بدهد کفایت می کند.

مسأله 2 - کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله 3 - انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نانخور او حساب می شوند بدهد؛ کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

مسأله 4 - اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله 5 - اگر کسی را که نانخور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

مسأله 6 - فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید وارد شده و نانخور او حساب می شود بر او واجب است.

مسأله 7 - اگر پیش از غروب به يك لحظه، بچه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد باید زکات فطره را بدهد.

مسأله 8 - کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد.

مسأله 9 - اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد بر خود انسان واجب نمی شود، اگرچه غنی هم باشد.

مسأله 10 - کسی که سید نیست نمی تواند به سید فطره بدهد، حتی اگر سیدی نانخور او باشد، نمی تواند فطره او را به سید دیگر بدهد.

مسأله 11 - اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند، کافی است.

مسأله 12 - فقیری که به او فطره می دهند لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شراب خوار و کسی که آشکارا معصیت می کند فطره ندهند.

مسأله 13 - به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند.

مسأله 14 - احتیاط واجب آن است که به يك فقير، کمتر از يك صاع که تقریباً سه کیلو است فطره ندهند، ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.

مسأله 15 - مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را و بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.

مسأله 16 - انسان باید زکات فطره را به قصد قربت؛ یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعی که آن را می دهد نیت دادن فطره نماید.

مسأله 17 - اگر پیش از ماه رمضان فطره بدهد صحیح نیست، و احتیاط واجب آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهد، ولی اگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد طلب خود را بابت فطره حساب کند، مانعی ندارد.

مسأله 18 - گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد، باید به جنس دیگری یا خاک مخلوط نباشد به نحوی که خارج از متعارف است، و اگر از چیز معیّب بدهد کافی نیست.

مسأله 19 - کسی که نماز عید فطر می خواند، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی خواند، می تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

مسأله 20 - اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد.

ص: 185

خمس در هفت چیز واجب می شود: اول: غنائم جنگ. دوم: معدن. سوم: گنج. چهارم: جواهری که به واسطه غواصی یعنی فرورفتن در دریا به دست می آید. پنجم: منفعت کسب. ششم: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. هفتم: مال حلال مخلوط به حرام. و تفصیل احکام اینها در ضمن مسائلی گفته خواهد شد.

1- غنیمت

مسأله 1 - اگر مسلمانان به امر امام علیه السلام با کافر حربی جنگ کنند، چیزهایی که در جنگ به دست می آورند به آنها غنیمت گفته می شود. و کفار حربی کسانی هستند که کشتن آنها و اموال آنها و اسیر کردن زنان و اطفال آنها حلال باشد. و در غنیمت فرقی نیست میان اموالی که به غلبه به دست می آید و یا در حال جنگ به دزدی و حيله از کفار گرفته می شود، در صورتی که این دو از شؤون جنگ محسوب شوند.

مسأله 2 - چیزهایی که مخصوص به امام است از غنیمت کنار گذاشته می شود و خمس بقیه داده می شود.

2- معدن

مسأله 1 - میزان در تشخیص معدن، عرف عقلا است؛ مثل طلا و نقره و قلع و آهن و مس و زینق و یاقوت و زبرجد و فیروزه و عقیق و قیر و نفت و کبریت و سنگ سرمه

وزرنیخ و نمک، بلکه گچ و گل سرشور و گل ارمنی بنابر احوط.

مسأله 2 - چیزی که معدن بودن آن مشکوک باشد به عنوان معدن خمس ندارد.

مسأله 3 - معتبر است در تعلق خمس به معدن این که به حد نصاب برسد بعد از اخراج مؤونه و تصفیه، و نصاب آن عبارت است از بیست دینار طلا و یا دویست درهم از جهت عین و یا قیمت بنابر احتیاط، و در وقت اختلاف قیمت، آنچه که قیمت آن کمتر است از طلا و نقره مناط است بنابر احتیاط.

مسأله 4 - معتبر نیست در تعلق خمس به این که در هر دفعه به حد نصاب برسد، بلکه اگر بتدریج آن قدر بیرون آورد که مجموع به قدر نصاب شد، خمس مجموع واجب است، حتی در صورتی که دفعه اول کمتر از نصاب بیرون آورد، پس از آن اعراض کرد و بعد از آن برگشت و اخراج کرد تا روی هم رفته به حد نصاب رسید، بنابر احوط، اگر نگوییم اقوا است.

مسأله 5 - اگر چند نفر مشترکاً اخراج یک معدن کنند، باید سهم هر کدام به حد نصاب برسد بنابر اقوا، و رسیدن سهم مجموع به حد نصاب مناط نیست.

مسأله 6 - اگر دو جنس یا زیادتر از یک معدن بیرون آورده شود، اگر قیمت مجموع به حد نصاب رسید، خمس به آن تعلق می گیرد بنابر اقوا.

مسأله 7 - اگر از چند معدن اخراج می کند، روی هم رفته حساب نیست بنابر اقوا، مگر در صورتی که یک معدن حساب شود عرفاً و قطعات زمین مابین یک معدن فاصله انداخته باشد.

مسأله 8 - فرقی نیست در تعلق خمس به معدن در بیرون آورنده، میان مسلمان و کافر، در صورتی که زمین ملک و یا این که زمین مباح باشد، پس معادنی که به دست کفار استخراج می شود از طلا و نقره و آهن و نفت و زغال سنگ و مثل آنها خمس به آنها تعلق می گیرد، الا آن که حضرات ائمه علیهم السلام برای شیعیان مباح فرموده اند خمس

اموالی را که از غیر معتقد به خمس مثل کافر و مخالف گرفته می شود؛ چه از منافع کسب بوده باشد یا غیر آن. و اما کسی که از فرق امامیه به مقتضای اجتهاد خود و یا اجتهاد مقلدش معتقد نباشد به وجوب خمس در بعض اقسام آن و یا کسی که معتقد به اصل خمس نباشد به توهم دلالت بعض اخبار، پس در صورتی که مال غیر مخمس از آنها به دست اشخاصی که خمس را واجب می دانند برسد، باید خمس آن را اخراج کنند، مگر در صورت شك که در این صورت تفحص و ادا لازم نیست.

مسأله 9 - اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن اخراج کرده به حد نصاب می رسد یا نه، باید به وزن کردن و یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند.

3- گنج

گنج مالی است که در زمین یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند، و طوری باشد که در نظر عرف به آن گنج گفته شود.

مسأله 1 - نصاب گنج مثل نصاب معدن است، پس معتبر است که قیمت آن بیست دینار طلا و یا دویست درهم نقره باشد؛ چه از طلا و نقره باشد یا نه.

مسأله 2 - معتبر است در گنج که صاحب آن معلوم نباشد، خواه در بلاد کفار باشد یا در زمین موات و یا در خرابه های بلاد اسلام و چه اثر اسلام بر آن باشد یا نه، و در جمیع صور مالك کسی است که آن را پیدا کرده، و باید خمس آن را بدهد.

مسأله 3 - اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلاً مالك آن زمین بوده اند نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد، ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است باید به او اطلاع دهد. و چنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسی که پیش از او مالك زمین بوده اطلاع دهد، و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالك زمین بوده اند خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هیچ يك آنان نیست مال خود او می شود، که باید خمس آن را بدهد.

مسأله 4 - در حکم گنج است آنچه پیدا می شود در شکم حیوانی که خریده باشند او را، و باید به تفصیل مذکور از مالکین سابق که می شناسد جویا شود، پس در صورت نشناختن مالک آن، باید خمس آن را بدهد و رسیدن به حد نصاب در این صورت شرط وجوب خمس نیست.

مسأله 5 - ایضاً در حکم گنج است بنا بر احوط، آنچه پیدا شود در شکم ماهی که خریده و در این صورت جویا شدن از مالک لازم نیست، مگر در بعض صور نادره، و نصاب در آن نیز معتبر نیست، بلکه احوط آن است که غیر ماهی در حکم ماهی است در عدم اعتبار نصاب.

4- جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می آید

مسأله 1 - آنچه به فرو رفتن زیر آب بیرون آورده می شود از جواهرات، مثل مروارید و مرجان و چیزهای دیگری که متعارف است اخراج آن از دریا به فرو رفتن در آن، به شرط آن که به نصاب برسد و آن يك دینار طلا است، پس واجب است در صورت رسیدن به آن مقدار، خمس آنچه در يك دفعه بیرون آورده باشند یا در چند دفعه، و فرق نیست در آنچه بیرون آمده از يك جنس باشد یا از چند جنس.

مسأله 2 - اگر بدون فرو رفتن در آب به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورند بنا بر احتیاط خمس آن واجب است، ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهری بگیرد، واجب نیست در آن خمس از جهت غوص، و داخل در ارباح مکاسب است در صورتی که این کار کسب و شغل او باشد، و اما اگر از باب اتفاق مطلع شد بر آن، پس آن داخل در حکم مطلق فایده است که ان شاء الله خواهد آمد.

مسأله 3 - اگر از نهرهای بزرگ مثل نیل و فرات و دجله جواهری بیرون آورد به فرو رفتن در زیر آب، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید و متکون می شود، باید خمس آن را بدهد.

مسأله 4 - اگر جواهری مثل لؤلؤ و مرجان و سایر جواهرات در دریا غرق شود و مالکش از آن اعراض کند، پس اگر بعد از آن کسی در آب فرورود و آن را بیرون آورد، واجب است بر آن خمس بنا بر احتیاط.

مسأله 5 - عنبر در حکم جواهر است در صورتی که به فرورفتن در آب بیرون آورده باشند، و اما اگر از روی آب یا از کنار دریا آن را گرفته باشند، پس آن بنا بر اقوا در حکم ارباح مکاسب است در صورتی که شغل از برای گیرنده باشد، و اما اگر اتفاقاً به دست آید، پس آن در حکم مطلق فایده است.

مسأله 6 - وجوب خمس در غوص و معدن و گنج بعد از اخراج مؤونه کندن و تصفیه و آنچه صرف آلات و ادوات نموده است می باشد، بلکه اعتبار نصاب بعد از بیرون آوردن مؤونه است علی الاقوی.

5 - منافع کسب

مسأله 1 - هرگاه انسان به تجارت و یا صنعت و یا زراعت و یا کسب های دیگر مالی به دست آورد، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید خمس آن را باید بدهد.

مسأله 2 - اگر غیر از کسب مالی به دست آورد، مثلاً چیزی به او ببخشند یا جایزه بدهند و یا تحفه بیاورند خمس بر او واجب نیست علی الاقوی، و در میراث غیر مترقب بلکه در مطلق میراث و مهر و عوض خلع حکم چنین است، لکن سزاوار نیست ترك احتیاط در همه مذکورات، و همچنین است حکم در چیزی که مالک می شود آن را به صدقه مندویه.

مسأله 3 - چیزهایی که به عنوان خمس و یا زکات گرفته می شود، خمس در آنها واجب نیست. بلی در منافع آنها خمس هست به شرطی که به قصد استفاده نگهداری شده باشد.

مسأله 4 - اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد، ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده بدهکار خمس است، باید خمس را از مال او بدهد.

مسأله 5 - اگر به سبب قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید واجب است خمس آن را بدهد.

مسأله 6 - چیزی که متعلق خمس نباشد یا آن که باشد ولیکن خمس آن را داده باشد، اگر قیمت سوقیه آنها زیاد شود زیادی قیمت آنها خمس ندارد، در صورتی که آن چیزها را مال التجاره و سرمایه کسب قرار نداده باشد و مقصودش آن باشد که اعیان آنها به ملک او باقی بماند و از منافع آن منفعت ببرد. و اما اگر مقصود، تجارت به آنها باشد، مثل این که زمینی بخرد برای فروختن، پس ظاهر آن است که به زیادی قیمت آن خمس واجب می شود؛ به شرط آن که در حال زیاد شدن قیمت فروختن آن ممکن باشد، و اما اگر نقل و انتقال آن ممکن نباشد مگر در سال بعد، پس زیادی قیمت آن از منافع سال آینده خواهد بود نه از سال اول.

مسأله 7 - خمس در ارباح مکاسب بعد از بیرون کردن مخارج و مصارف است که در تحصیل منفعت به کار برده و تعلق آن در صورتی است که از مخارج سال او زیاد بیاید. و مبدأ سال کسی روزانه از اول شروع به کسب است و برای کسی که شغلش کاسبی روزانه نباشد مبدأ سال او رسیدن فایده است. و مبدأ سال زارع اول زمان رسیدن زراعت است که به تصفیه غله حاصل می شود. و مبدأ سال باغبان بریدن خرما و چیدن میوه است، و اگر میوه یا زراعت را پیش از وقت بریدن و چیدن بفروشد مبدأ سال او وقت گرفتن قیمت است. و کفایت نمی کند صرف مالک شدن مگر در صورتی که مثل موجود باشد و تحصیل آن ممکن باشد به مطالبه کردن.

مسأله 8 - کسی که دیگران مخارج او را متکفل می شوند، باید خمس تمام مالی را که به دست می آورد بدهد.

مسأله 9 - مراد از مؤونه چیزی است که خرج معاش و عیال واجب النفقہ و کسان خود می کند، و از مؤونه است خرج زیارت و صدقه و جایزه و هدیه و مخارج میهمان و رفت و آمد و حقوق لازمه که به نذر یا کفاره بر او لازم می شود و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد، مثل حیوان سواری و باری و خانه و فرش و کتب و اسباب و لوازم خانه که از منفعت کسب می خرد و آنچه صرف تزویج خود و اولاد خود و خرج ختنه آنها می کند و آنچه خرج ناخوشی و مردن کسان خود می نماید.

مسأله 10 - میزان در مؤونه آن است که بالفعل آن را صرف می کند نه مقدار آن، پس اگر بر خود و عیالاتش سخت گیری کند باید خمس مقدار زاید را بدهد.

مسأله 11 - معتبر است در مؤونه اقتصار بر مقداری که لایق به حال او باشد نه خرج های بی فایده که از روی سفاهت و اسراف می کند، پس هرگاه زیاده از مقدار لایق خرج کند از مؤونه محسوب نمی شود و باید خمس آن زیاده را بدهد، بلکه احتیاط واجب مراعات اقتصاد و میانه روی است در مؤونه، نه انتخاب فرد عالی از آن که لایق به حال او نبوده باشد و غیر متعارف از مثل او، بلکه خالی از قوت نیست، بلی توسعه متعارف از برای مثل او از مؤونه محسوب است.

مسأله 12 - مالی را که انسان خرج سفر حج و زیارت های دیگر و ادای قرض و کفاره می کند از مخارج سال حساب می شود، و اگر از روی نافرمانی، حج واجب و ادای قرض را ترک کند از مؤونه سال محسوب نمی شود.

مسأله 13 - سرمایه ای که برای کسب خود قرار می دهد از مؤونه محسوب نمی شود بنا بر احوط، بلکه باید خمس آن را بدهد اگر از ارباب مکاسب شمرده شود، مگر در صورتی که احتیاج به آن داشته باشد در حفظ و جاهت و تحصیل مخارجی که لایق به

حال اوست. و همچنین است اگر در صورتی که اخراج خمس از سرمایه بکند تنزل می کند از کسب اول به کسی که لایق شأن او نیست و یا کفایت مؤونه او را نمی کند، پس در این صورت هم سرمایه از مؤونه محسوب است و خمس ندارد.

مسأله 14 - اگر کسی چند رقم عایدی داشته باشد مثل تجارت و زراعت و صنعت و مثل آنها، پس در سال مجموع عایدات و واردات خود را از هر جهت روی هم رفته حساب می کند بعد از اخراج مؤونه سال، آنچه از مجموع باقی مانده خمس آن را می دهد و لازم نیست که برای هر نوعی سال جداگانه قرار بدهد.

مسأله 15 - املاکی را که دارد از درخت ها و حیوانات که خمس به آنها تعلق نگرفته و یا گرفته و خمس آنها را داده بر سه قسم است:

اول: آن که مقصود باقی گذاردن آنهاست که از عواید متصله آن استفاده کند، مثل درخت بید و چنار که مقصود، استفاده از چوب و شاخه آنهاست و یا مثل گوسفند نر که مقصود استفاده از چاقی آنهاست؛ واجب است خمس در این صورت از شاخه های زیادی درخت و پشم و مو و کرک حیوان، بلکه واجب است خمس کلفت شدن چوب درخت و چاق شدن حیوان.

دوم: آن که مقصود استفاده بردن از خود آن نباشد، بلکه غرض استفاده بردن از حاصل آن است، مثل درختان میوه دار و شیر و پشم حیوانات، پس در این صورت خمس به منافع آنها تعلق می گیرد، مثل میوه و پشم و شیر در صورتی که از مؤونه سال زیادتر باشند و اما به خود درخت و گوسفند تعلق نمی گیرد.

سوم: آن که مقصود او تأمین معاش و مخارج باشد از نگهداری آنها مثل گوسفندی که از شیر آن امرار معاش می کند و یا درختی که از میوه آن زندگی می نماید، پس در این صورت خمس به زیادتر از مؤونه سال تعلق می گیرد.

مسأله 16 - اگر با سرمایه خود در عرض سال به يك نوع تجارت مشغول باشد، پس اگر در بعض معاملات ضرر کند و در بعض دیگر منفعت، جبران می کند ضرر خود را

از منفعت، پس اگر ضرر و نفع مساوی باشند، بعد از جبران استفاده ندارد.

مسأله 17 - اگر چند قسم تجارت دارد که در یکی از آنها ضرر نماید، پس بنابر اقوا جبران خسارت است از منافع کسب های دیگر، در صورتی که متعارف باشد تجارت به انواع مختلفه از اجناس در يك مرکز و یا در شعبه های آن، مثل این که از برای يك تجارت به حسب دفتر و جمع و خرج شعبه های متعدد و مختلفی وجود داشته باشد که هر شعبه مخصوص کاری است که در نظارت شعبه مرکزی به کار خود ادامه می دهند و شعبه مرکزی به خرج و دخل آنها رسیدگی می نماید، کما این که این طور تجارت ها رایج و متداول است. بلی اگر از برای يك نفر تجارت های متعدده باشد که هیچ کدام از جهت خرج و دخل مربوط به دیگری نباشد، پس ظاهر آن است که جبران خسارت یکی از آنها را از منافع دیگری نمی تواند بنماید.

مسأله 18 - اگر از منفعت کسب، مؤونه سال خود را تأمین کند، مثل گندم و جو و برنج و روغن و زغال و هیزم و حبوبات و قند و چای و تنباکو و نمک و فلفل و زردچوبه و مانند آنها و در آخر سال چیزی از آنها زیاد آمد؛ چه کم باشد چه زیاد، باید خمس باقیمانده را بدهد، و اما فرش و رختخواب و ظرف و لوازم خانه و اسب مورد احتیاج که از منافع آنها استفاده می کند، خمس در آنها واجب نیست.

مسأله 19 - کسی که محتاج خریدن خانه باشد از برای مسکن و خریدن آن متوقف باشد بر باقی گذاشتن زیادی از مؤونه چند سال روی هم، پس اگر در يك سال زمین خانه خریداری کند و در سال دیگر در و پنجره اش را و در سال سوم آجر و لوازمات آن را، خمس به آن تعلق نمی گیرد، لکن اگر پول آنها را کنار بگذارد برای خریدن خانه، از مؤونه محسوب نمی شود و واجب می شود اخراج خمس در آن بعد از گذشتن يك سال. کما این که اگر جمع کند پشم گوسفند خود را در عرض چند سال از برای فرش و لباس و سایر مایحتاج خود، به طوری که به غیر از این برای او فراهم نمی شود، آن هم از مؤونه خواهد بود علی الاقوی.

مسأله 20 - کسی که از کسب و تجارت فایده ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند.

مسأله 21 - خمس به عین تعلق می گیرد، و بعید نیست مخیر باشد مالک که از مال دیگر بدهد مگر در مال حلال مخلوط به حرام، پس احتیاط واجب آن است که از عین مال خارج شود.

6 - زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

مسأله 1 - اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین یا مال دیگری بدهد، و فرقی نیست در این که زمین خانه باشد یا بستان یا دکان یا کاروان سرا، در صورتی که مورد معامله زمین باشد، و اما اگر مورد معامله دکان و حمام و خانه باشد و زمین تابع باشد، اقوا عدم تعلق خمس است به آن زمین.

مسأله 2 - اگر ذمی شرط کند با مسلم سقوط خمس را، شرط نافذ نیست و موجب سقوط خمس نمی شود، و همچنین است اگر شرط کند که بر ذمه فروشنده باشد باز ساقط نمی شود، بلی اگر شرط کند که مسلمان مقدار خمس را از جانب او بدهد درست است بدون اشکال.

مسأله 3 - اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری بفروشد باید خمس آن را بدهد، و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگری بدهد، در صورتی که ذمی نداده باشد.

7 - مال حلال مخلوط به حرام

مسأله 1 - اگر مال حلال با مال حرام مخلوط باشد که انسان نتواند آنها را از یکدیگر جدا کند و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس بقیه مال بر او حلال می شود.

مسأله 2 - اگر مقدار حرام معلوم باشد و صاحبش را هم می شناسد، باید مال را به صاحبش رد نماید.

مسأله 3 - اگر صاحب مال را در میان چند نفر به نحو اجمال بداند، احتیاط آن است که همه آن چند نفر را از خود راضی کند به هر طریقی که ممکن باشد.

مسأله 4 - اگر جلب رضایت همه ممکن نباشد، پس در این صورت استخراج می کند صاحب مال را با قرعه، بنابر اقوا.

مسأله 5 - اگر صاحب مال را به نحو اجمال هم نداند و یا در میان عدد غیر محصور باشد حتی به مظنه هم نتواند تشخیص دهد، باید صدقه بدهد مال را با اذن حاکم شرع علی الاحوط.

مسأله 6 - مصرف این خمس مثل مصرف سایر خمس ها است، بنابر اصح.

مسأله 7 - اگر بداند مقدار حرام زیادت از خمس است ولی مقدار آن را نداند، ظاهر این است که بقیه حلال می شود، لکن احوط آن است که بعد از دادن خمس با حاکم شرع مصالحه نماید تا یقین کند به فراغ ذمه.

مسأله 8 - اگر بعد از دادن خمس، صاحب مال حرام پیدا شود، باید غرامت آن را بکشد بنابر احوط، و اگر بعد از دادن خمس معلوم شود که مقدار حرام کمتر از خمس بوده زیاده را نمی تواند برگرداند، و اگر معلوم شود که مقدار حرام زیادت بوده، مقدار تفاوت را صدقه می دهد بنابر احوط، اگرچه اقوا عدم وجوب آن است اگر بداند زیاده را، لکن نداند مقدار آن را.

مصرف خمس

مسأله 1 - خمس را باید دو قسمت کنند: يك قسم آن: سهم سادات است و باید به سید فقیر یا سید یتیم یا به سیدی که در سفر مانده باشد بدهند، و احتیاط واجب در این خمس آن است که به دست مجتهد برسد و یا این که به اجازه ایشان در

مصارف صرف شود. و قسمت دیگر سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به دست مجتهد جامع الشرایط برسد یا به مصرفی که مورد اجازه اوست برسانند. ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند برساند در صورتی می تواند به او بدهد که مصرف آن مجتهد با مجتهدی که از او تقلید می کند در کیفیت یکی باشد، یا این که آن مجتهد بر طبق نظر مقلد او رفتار نماید.

مسأله 2 - معتبر است در جمیع اصناف مستحق خمس، ایمان، لکن عدالت در آنها معتبر نیست بنابر اصح، اگرچه ملاحظه رجحان بهتر است، و احوط آن است که به متهتک و متجاهر به فسق خمس داده نشود، بلکه در صورتی که دادن خمس اعانت بر گناه، و ندادن، موجب روگردانی از گناه باشد، پس در این صورت دادن خمس جایز نیست علی الاقوی.

مسأله 3 - سید یتیم که به او خمس می دهند باید فقیر باشد، ولی سیدی که در سفر طاعت و یا غیر معصیت محتاج باشد اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می شود به او خمس داد.

مسأله 4 - کسی که ادعای سیادت می کند سیادت او به مجرد دعوا ثابت نمی شود، مگر آن که دو نفر شاهد به سیادت او شهادت دهند و یا آن که مشهور به سیادت باشد در شهر خود و کسی منکر آن نباشد، پس بنابراین اشخاصی که در شهرهای خود و یا میان مردم به سیادت معروفند و منکری از برای آنها نیست می شود به آنها خمس داد.

مسأله 5 - احوط آن است که زیادت از مؤونه سال به سید خمس ندهند چنانچه برای مستحق هم بنابر احوط جایز نیست گرفتن آن.

مسأله 6 - اقوا جواز نقل خمس است به شهر دیگر، بلکه بسا می شود که به سبب بعضی مرجحات رجحان داشته باشد، حتی با وجود مستحق در بلد خمس، لکن اگر به نقل تلف شود در راه ضامن است، و اگر در بلد خود مستحق خمس موجود نباشد با

تلف در راه ضامن نیست، چنانچه اگر به اذن مجتهد نقل کند باز هم ضامن نخواهد بود حتی با وجود مستحق در بلد.

مسأله 7 - اگر مستحق در بلد خمس موجود نباشد و بعدها هم مترقب نباشد وجود آن، در این صورت نقل به بلد دیگر واجب است.

مسأله 8 - اگر مجتهد جامع الشرایط در شهر خودش نباشد متعین است نقل سهم امام از شهر خود به آن شهری که مجتهد در آن است و یا اذن گرفتن از او در صرف آن در شهر خودش.

مسأله 9 - جایز نیست سید بابت خمس، چیزی از مالک بگیرد و دویاره به او رد کند، مگر در بعض موارد مثل آن که مبلغ زیادی بابت خمس مدیون باشد و قدرت بر ادا نداشته باشد و امید بر قدرت ادای آن هم نداشته باشد و بخواهد ذمه خود را بری کند و عاجی هم نداشته باشد، که در این صورت جایز است سید احسان به او نماید و مبلغی را که از او گرفته بابت خمس، به سبب عجز، به او رد کند و به این حيله ذمه اش را فارغ نماید، لکن احتیاط واجب آن است که به اذن مجتهد باشد.

ص: 198

حج واجب است به ضرورت دین، و منکر آن با التفات به لزوم آن کافر است، و کسی که ترك کند آن را به واسطه سبک شمردن و بی اهمیت دانستن آن، در عقاب با کافر شریک است، و ترك آن بدون استخفاف و سبک شمردن از گناهان کبیره است.

مسأله 1 - حج در عمر با شرایط وجوب يك مرتبه واجب است و وجوب آن فوری است، و اگر در سال اول ترك کند سال بعد بر او واجب است فوراً، و همچنین هر سالی تعویق بیندازد در سال بعد باید فوراً به جا آورد.

مسأله 2 - اگر حج بر مقدماتی توقف داشته باشد مثل گرفتن تذکره و مهیا کردن وسایل سفر باید همه را تهیه کند، به طوری که در همان سال استطاعت برسد به مکه، و اگر اهماًل کند معصیت کار است و حج بر گردن او مستقر می شود.

شرایط وجوب حج

مسأله 1 - برای وجوب حج شرط هایی است:

اول: به حد بلوغ رسیدن، پس بر طفل گرچه نزدیک به بلوغش باشد واجب نیست و اگر حج کند صحیح است، لکن بعد از بلوغ اگر مستطیع شد باید حج به جا آورد.

دوم: عقل، پس بر مجنون واجب نیست، مگر آن که مجنون ادواری باشد و دوره

عاقل بودنش به قدری باشد که به حج و تحصیل مقدماتی که حاصل نیست برسد.

سوم: استطاعت از جهت مال و بدن و باز بودن راه و امن بودن و وقت داشتن برای حج کردن، و هر يك از اینها را فاقد باشد حج بر او واجب نیست.

مسأله 2 - مراد از استطاعت، عقلی نیست، بلکه آن چیزی است که شرع معین فرموده، و آن دارا بودن زاد و توشه سفر است به هر مقداری که محتاج است به حسب اختلاف فصول و اختلاف اشخاص از حیث عزت و شرف و قوت و ضعف، و دارا بودن مرکوب است به هر نحوی که متعارف است، به طوری که اگر از آن به مادون آن اکتفا کند خلاف شأن و آبروی اوست که در این صورت واجب نیست و یا آن که رفتن با آن حرج و مشقت دارد و یا در معرض خطر است.

مسأله 3 - اگر توشه سفر ندارد لکن می تواند بین راه با کسب تهیه کند واجب نیست حج بر او، و اگر برود کافی از حج واجب نیست.

مسأله 4 - اگر کسی از محل سکونتش استطاعت ندارد، و لکن تا محلی بدون استطاعت رفت و از آن جا تا مکه به واسطه کمی راه مستطیع شد؛ یعنی خرج رفتن و برگشتن به وطنش را داشت، حج بر او واجب است در صورتی که شرایط دیگر هم موجود باشد.

مسأله 5 - شرط است در وجوب حج، آن که توشه و نفقه رفتن و برگشتن را داشته باشد به طور متعارف، مگر آن که بخواهد در مکه بماند، در این صورت نفقه برگشتن لازم نیست، یا بخواهد به جای دیگر غیر از وطنش اقامت کند که نفقه برگشتن تا آن جا لازم است اگر نفقه کمتر باشد، و اما اگر بیشتر باشد و لکن از روی ناچاری باید در آن محل اقامت کند، شرط است نفقه تا آن محل را اگرچه از وطنش بیشتر است، دارا باشد.

مسأله 6 - لازم نیست در استطاعت، آن که خود توشه راه و مرکب را داشته باشد،

بلکه اگر پول توشه و کرایهٔ مرکوب را داشته باشد مستطیع است، بلکه لازم نیست پولش را هم داشته باشد، بلکه اگر چیزی داشته باشد از آنچه که احتیاج به آن ندارد در معاش متعارف، مثل آن که زمینی داشته باشد زیادتر از مورد احتیاج که کفایت می کند بر خرج سفرش باید بفروشد و حج کند.

مسئله 7 - واجب نیست که برای حج قرض کند گرچه بتواند به آسانی قرض را بدهد، بلکه اگر مال هم دارد لکن خریدار ندارد، یا طلب دارد لکن بدهکار طلب را قبل از موعد نمی دهد، واجب نیست قرض کند و مکه برود و مستطیع نیست.

مسئله 8 - اگر نزدش چیزی نیست که با آن حج برود، لکن طلبکار از کسی است به مقداری که اگر بدهد می تواند حج برود، پس اگر موعد طلب رسیده است واجب است با هر وسیله طلبش را وصول کند و حج برود گرچه به رجوع به ظالم باشد و اگر موعدش نرسیده لکن اگر مطالبه کند می دهد، لازم نیست مطالبه کند و مستطیع نیست.

مسئله 9 - اگر به اندازهٔ خرج مکه مال دارد لکن شرایط دیگر مثل صحیح بودن بدن یا باز بودن راه حاصل نیست، می تواند آن مال را تصرف کند و از بین ببرد، و اما اگر شرایط حاصل است لکن وقت رفتن نرسیده و قافلهٔ حج راه نیفتاده و احتمال می دهد که اسباب دیگر مهیا شود و قافله نیز حرکت کند نمی تواند در آن مال تصرف کند، و اگر تصرف کرد و کاروان حرکت کرد حج بر عهدهٔ او می آید.

مسئله 10 - شرط است در وجوب حج باقی ماندن مال تا آخر اعمال و اگر تلف شود در بین راه؛ چه وقت رفتن و چه وقت برگشتن بدون اختیار او، معلوم می شود که مستطیع نبوده، و اما اگر خودش عمداً توشه و مرکوب خود را تلف کند حج به عهدهٔ او مستقر می شود و باید برود.

مسئله 11 - شرط است در وجوب حج، آن که علاوه بر خرج سفر، مخارج عیالات

خود را در زمان رفتن و برگشتن داشته باشد به طور مناسب با حال آنها، و مراد از عیال آنهايي است که باید در نظر عرف خرج آنها را بدهد اگر در شرع واجب نباشد، مثل برادر فقير که در منزل اوست و جزء خانواده او محسوب است، بلکه اگر يك نفر اجنبی هم عیال او شمرده شود در عرف، باید مخارج او را داشته باشد.

مسأله 12 - شرط است در وجوب حج، آن که پس از برگشت دارای چیزی باشد که او و عیالاتش را اداره کند از قبیل ملك و علاقه یا تجارت و زراعت و صنعت و کسب مناسب با حال او، و اگر سرمایه ندارد لکن با آبرو و وجاهت می تواند تجارت کند و امرار معاش نماید، کفایت می کند و حج بر او واجب است.

مسأله 13 - اهل علم فقير که با وجوه شرعیه امرار معاش می کنند و پس از برگشت از حج نیز به همان منوال امرار معاش می کنند اگر به قدر مخارج حج داشته باشند، حج بر آنها واجب نیست و همچنین فقرایی که با گدایی می گذرانند و همچنین کسانی که تفاوت نمی کند به حال آنها حج رفتن، و قبل از حج و بعد از حج به يك منوال هستند بر هیچ يك اینها حج واجب نیست.

مسأله 14 - شرط است در وجوب حج، استطاعت بدنی؛ پس بر مریضی که نمی تواند برود یا مشقت دارد برای او یا پرستار می خواهد و خرج او را ندارد حج واجب نیست.

مسأله 15 - شرط است در وجوب حج، آن که وقت وسعت داشته باشد، پس اگر مالدار شد در وقتی که برای رفتن با مقدمات لازمه وقت ندارد یا ممکن است خود را برساند با مشقت زیاد، حج بر او در این سال واجب نیست و اگر استطاعت او باقی ماند، سال دیگر واجب است حج کند.

مسأله 16 - شرط است در وجوب حج، آن که در راه مانعی از عبور نباشد و برای او امکان رفتن و تمام کردن عمل باشد و اگر راه خطرناک باشد به طوری که بر جان

و یا عرض و یا مال خود می ترسد و راه هم منحصر است به همین راه، حج بر او واجب نیست.

مسئله 17 - اگر رفتن به حج مستلزم ضرر مالی باشد، غیر از آنچه لازمه عادی حج است، پس اگر تحمل آن ضرر برای او حرجی است و مشقت و کلفت دارد بر او واجب نیست، و الاً واجب است.

مسئله 18 - بعد از حاصل شدن شرایطی که ذکر شد اگر رفتن به حج موجب ترك واجبی یا فعل حرامی شد باید ملاحظه اهمیت را کرد، پس اگر حج اهم است باید حج برود و اگر یکی از آنها مهمتر است باید ترك کند رفتن را، لکن اگر رفت و حج کرد حرجش صحیح است و کافی است، گرچه معصیت کرده است در ترك واجب یا فعل حرام.

مسئله 19 - اگر کسی پیش از آن که مستطیع شده، نذر کند که به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام برود در هر روز عرفه، نذر او مانع از حج او نمی شود و باید حج برود و به نذر عمل نکند، لکن اگر حج نرفت باید به نذرش عمل کند و اگر عمل نکرد كفارة ترك نذر را باید بدهد.

مسئله 20 - اگر کسی خودش مالدار نیست و دیگری به قدر کفایت سفر حج در رفتن و برگشتن به او ببخشد که به حج برود واجب است قبول کند و برود، و اما اگر مالی ببخشد و اسم حج نیاورد واجب نیست قبول کند.

مسئله 21 - اگر کسی خرجی حج ندارد و لکن کسی دیگر او را برای حج مهمان کند و بگوید حج بکن و به عهده من مخارج حج و مخارج عیالت، حج بر او واجب می شود، به شرط آن که اطمینان و وثوق داشته باشد به قول طرف، و در صورتی که مورد وثوق نباشد واجب نیست. و فرقی نیست بین آن که مخارج را بتدریج بدهد یا يك مرتبه بدهد و یا آن را ملك او کند برای حج رفتن یا نکند.

مسئله 22 - در این نحو از استطاعت که به بخشش حاصل می شود، شرط نیست که در وقت برگشتن دارای معاشی باشد که او را اداره بکند.

مسئله 23 - اگر مهماندار در بین راه از قولش برگشت، بعید نیست که واجب باشد بر او مخارج برگرداندن مهمان را به وطنش.

مسئله 24 - اگر بعد از آن که مهمان احرام بست مهماندار از قولش برگشت، بعید نیست که واجب باشد مخارج تمام کردن حج و برگرداندن او را به وطنش.

مسئله 25 - کسی که حج بر او واجب گردید و مستقر شد و بعد از آن به مرضی مبتلا شد که نتوانست حج برود و امید خوب شدن نداشت یا پیری مانع از رفتن شد یا آن که حج رفتن برای او حرج و مشقت شدید دارد، واجب است بر او که نایب بگیرد، و احتیاط واجب آن است که فوراً نایب بگیرد.

مسئله 26 - اگر کسی مالدار بود و استطاعت مالی داشت و به واسطه مرض یا چیز دیگر نتوانست حج کند و وجوب حج بر او مستقر نشد، واجب نیست نایب بگیرد بنا بر اقوا.

مسئله 27 - کسی که عذر داشت و نایب گرفت و حج به جا آورد، اقوا آن است که حج نایب کافی است از حج او؛ چه عذرش تا آخر عمر باقی بماند یا بعد از عمل حج عذرش برطرف شود، لکن اگر عذرش قبل از تمام شدن حج نایب مرتفع شود؛ چه در بین راه در وقت رفتن باشد یا در بین عمل باشد، حج نایب کافی نیست و باید خودش حج بکند.

مسئله 28 - کسی که حج بر او مستقر شده بود و به حج رفت، اگر بعد از محرم شدن و داخل شدن در حرم بمیرد، کفایت می کند این عمل از حج واجب او، و واجب نیست قضای آن، و اگر قبل از آن بمیرد واجب است حج او را قضا کنند.

مسئله 29 - اگر زن استطاعت پیدا کرد، شرط نیست که شوهر او را اذن بدهد، و

جایز نیست برای شوهر که او را منع از حج بکند.

مسأله 30 - اگر زن نذر کند که حج برود و نذرش مضیق باشد، اذن شوهر لازم نیست و اما اگر موسع باشد تا وقت تنگ نشده باید اذن بگیرد، چنانچه در حج مستحب شرط است اذن شوهر.

مسأله 31 - زنی که مستطیع باشد شرط نیست که محرمی همراه او باشد، در صورتی که در امان باشد نسبت به خودش و ناموسش، چه شوهردار باشد یا نباشد، و اگر در امان نباشد واجب است بر او که کسی را همراه ببرد؛ گرچه با اجرت، و اگر پول اجرت دادن نداشت و رفتن موقوف بود بر اجیر گرفتن، این زن استطاعت ندارد و بر او حج واجب نیست.

مسأله 32 - اگر کسی حج بر او واجب شد و اهمال کرد از رفتن، حج بر عهده او است و باید به هر نحوی شده حج برود، و اگر مرد باید قضای حج را از مالش به جا بیاورد.

مسأله 33 - اگر کسی استطاعت پیدا کرد و حج نرفت و شرایط استطاعت او باقی بود تا وقت برگشتن از حج به حسب عادت، حج بر او مستقر می شود و به عهده او می آید.

مسأله 34 - آنچه در مسأله پیش ذکر شد راجع به استطاعت مالی و بدنی و باز بودن راه است، و اما مثل عقل که از شرایط است، لازم نیست وقت برگشتن به وطن باقی باشد، بلکه اگر تا وقت تمام شدن اعمال باقی بود بر عهده اش می آید.

مسأله 35 - اگر حج واجب به عهده کسی بود و مرد باید از اصل مال او حج برای او بگیرند و همچنین اگر حج نذری بر او واجب باشد.

مسأله 36 - ورثه نمی توانند در مال میت تصرف کنند قبل از آن که حج بگیرند، یا مقدار مصرف را به ولی میت بدهند.

مسأله 1 - واجب است برای میت که حج به عهده او بوده و مرده، نایب بگیرند که حج او را به جا آورد، و آنچه واجب است اگر وصیتی نکرده باشد آن است که از نزدیک ترین میقات به مکه به جا آورده شود، و اگر ممکن نشد از میقاتی که پس از آن میقات نزدیک تر است و همچنین.

مسأله 2 - اگر امکان نداشته باشد اجیر بگیرند مگر از شهر میت، واجب است از آن جا بگیرند، و مصرف از اصل مال است.

مسأله 3 - صحیح است نایب گرفتن از میت در حج واجب و مستحب و از زنده در حج مستحب و گاهی در واجب.

مسأله 4 - شرط است در نایب چند چیز: اول: آن که بالغ باشد بنا بر احتیاط واجب. دوم: آن که عاقل باشد، پس مجنون که از او قصد متحقق نشود صحیح نیست نایب شود. سوم: آن که شیعه دوازده امامی باشد. چهارم: آن که عادل باشد یا مورد وثوق باشد که عمل را به جا می آورد و احوط آن است که مورد وثوق باشد در به جا آوردن به طور صحیح، اگرچه بعید نیست که این شرط معتبر نباشد. پنجم: آن که به افعال حج از روی اجتهاد یا تقلید عالم باشد؛ گرچه به تعلیم کسی باشد در حال به جا آوردن به طور تدریج. ششم: آن که ذمه اش مشغول نباشد به حج واجب، چه حجة الاسلام و چه حج نذری که وقتش تنگ است، در صورتی که بتواند این حجی که بر او واجب بود به جا آورد، و اگر نتواند برای آن که مال ندارد، اشکال ندارد که نایب شود.

مسأله 5 - شرط است در کسی که برای او نایب می گیرند، آن که مسلمان باشد و اگر کافر باشد صحیح نیست نیابت از او، پس اگر بمیرد بر ورثه او واجب نیست که برای او نایب بگیرند.

مسأله 6 - شرط است در کسی که از او نایب می گیرند، آن که مرده باشد و اگر زنده

باشد، عاجز باشد از به جا آوردن و این شرط در حج واجب است، و اما حج مستحب برای زنده در هر صورت می شود نایب گرفت.

مسئله 7 - مرد برای زن و زن برای مرد می تواند نایب شود، لکن اولی آن است که همجنس باشند.

مسئله 8 - مانع ندارد نیابت کردن کسی که حج نرفته باشد؛ چه مرد باشد چه زن، از مرد و زن.

مسئله 9 - باید نایب قصد نیابت کند به این که عمل حج را برای نیابت از فلان به جا می آورم، و باید تعیین کند که از کی به جا می آورد و لازم نیست اسم او را ببرد، ولکن مستحب است در همه موقوف ها اسم او را ببرد.

مسئله 10 - جایز نیست کسی را که عاجز است از عمل کردن به بعضی اعمال حج، نایب بگیرند.

مسئله 11 - اگر نایب پیش از احرام بمیرد و یا پیش از داخل شدن در حرم بمیرد کفایت نمی کند کار او از میت، بلکه باید برای او حج بگیرند، و اگر بمیرد بعد از احرام و داخل شدن در حرم، کافی است برای میت و لازم نیست اجیر بگیرند.

مسئله 12 - اگر اجیر کنند کسی را برای حج و تعیین نکنند که اجرت برای خود عمل است یا عمل و مقدمات است، ظاهر آن است که برای همه است از مقدمات و عمل، پس اگر اجیر بمیرد در حرم بعد از احرام، مستحق اجرت می شود به نسبت راهی که رفته و عملی که کرده، و همین طور اگر بین عمل بمیرد هر جا باشد. بلی اگر مصداق عرفی حج را آورده باید اجرت تمام عمل را بدهند، گرچه بعضی خصوصیات را نسیان کرده باشد و مرده باشد.

مسئله 13 - شرط نیست در اجاره آن که راه را تعیین کنند، لکن اگر تعیین کردند باید عمل کند. و اگر عمل نکرد به مقدار مخالفت، از اجرت او کسر می شود، بلکه اگر اجیر

شده باشد به حج از این راه به طور قید، و تخلف کند هیچ چیز از اجرت را طلبکار نیست، و لکن ذمه میت از حج بری می شود.

مسئله 14 - اگر کسی اجیر شد در سال معینی که حج کسی را با مباشرت خودش به جا آورد، نمی تواند برای کسی دیگر به همین طور اجیر شود، و اگر اجیر شد اجاره باطل است.

مسئله 15 - اگر اجیر مرتکب عملی شد که کفاره باید بدهد کفاره از مال خودش باید بدهد.

مسئله 16 - اجیر مالک می شود اجرت را پس از عقد اجاره، لکن لازم نیست اجرت را به او بدهند مگر بعد از عمل، اگر قرینه در کار نباشد که اجرت را پیش از عمل بدهند.

مسئله 17 - اگر کسی را اجیر کردند برای حج و ذکری نکردند که خودت به جا آوری یا اجیر بگیری و قرینه ای در کار نباشد، باید خودش به جا آورد و نمی تواند اجیر بگیرد.

مسئله 18 - جایز است از برای میت حج کنند تبرعاً؛ چه حج واجب و چه مستحب. و جایز است حج مستحب برای او بکنند با بودن حج واجب به عهده او.

در وصیت به حج

مسئله 1 - اگر وصیت کند که برای او حج بگیرند و معلوم باشد که حج واجب به گردن اوست، باید از اصل مال خارج شود، و اگر وصیت کند که از ثلث، حج بدهند باید از ثلث بدهند و اگر کافی نشد، تتمه را از اصل بدهند.

مسئله 2 - اگر بدانند که حج واجب به گردنش نیست و وصیت به حج کند، باید از ثلث بدهند، مگر آن که ورثه اجازه دهند زاید بر ثلث را.

مسئله 3 - اگر معلوم نباشد که حج واجب به عهده او است و معلوم نباشد که

سابقاً هم به عهده او بوده، حج از ثلث داده می شود.

مسئله 4 - اگر معلوم بوده که حج واجب به عهده او بوده و ندانند به جا آورده یا نه، باید حج را از اصل مال بدهند.

مسئله 5 - اگر میت تعیین اجرت نکند، لازم است بر وصی با راضی نبودن ورثه یا صغیر بودن آنها آن که اقتضای کند به اجرت مثل عمل و زیاده از آن اجیر نکند، و اگر کسی پیدا شود که کمتر از اجرت متعارف را بگیرد واجب است او را اجیر کند.

مسئله 6 - اگر وصیت به حج بکند و یک دفعه یا چند دفعه را ذکر نکند، یک دفعه کفایت می کند و اگر بیشتر از یک دفعه معین کند و به عهده او حج واجب نباشد باید از ثلث او هر چه رسید بدهند، در صورتی که وصیت های دیگری در کار نباشد.

مسئله 7 - اگر وصیت کند که برای من حج بدهید به کسی که پیاده برود صحیح است و از ثلث حساب می شود، اگر حج مستحبی است، و اگر حج واجب است زیادی از حج میقاتی و تفاوت میان پیاده و غیر پیاده را از ثلث حساب می کنند.

مسئله 8 - اگر وصی میت اجرت حج را گرفت و تلف شد بدون تقصیر و تعویق انداختن از وقت، ضامن نیست آن را، و باید از بقیه مال میت حج بدهد اگر حج واجب بوده و از بقیه ثلث اگر مستحب بوده، و اگر مال میت بین ورثه قسمت شده باید به قدر حج برگردانند. و اگر تلف به تقصیر او بوده یا آن که مال را نگه داشته و اهمال نموده در دادن به حج، ضامن است. و اگر معلوم نباشد که تقصیرکار بوده یا نه، ضامن نیست.

مسئله 9 - اگر وصی، اجیر کرد کسی را برای حج و آن شخص قبل از رفتن به حج مرد و نتواند از مال او برای حج بگیرند یا مال نداشته باشد، باید حج میت را از بقیه اموال میت بدهند اگر واجب بوده و از ثلث بدهند اگر مستحب بوده.

مسئله 10 - اگر کسی پیش شخصی مالی را امانت گذاشته و مرده است و حال آن که به عهده او حجة الاسلام بوده و شخص امانت دار بداند یا گمان داشته باشد که ورثه او

حج او را نمی دهند اگر امانت را به آنها بدهد، واجب است که از آن مال برای او حج به جا آورد و اگر زیادی از حج داشت به ورثه بدهد و احتیاط آن است که از حاکم شرعی اگر ممکن باشد اذن بگیرد.

مسئله 11 - الحاق غیر حجة الاسلام در این حکم که در مسأله قبل گفته شد به حجة الاسلام محل اشکال است و احتیاط واجب آن است که مراجعه به حاکم شرع بکند.

در حج نذر و عهد و قسم

مسئله 1 - اگر نذر کند یا عهد کند یا قسم یاد کند که حج برود، واجب است عمل کردن بر طبق آنها و موافق با نذر و عهد و قسم باید عمل کند.

مسئله 2 - شرط است در منعقد شدن این سه، آن که بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار باشد، پس از طفل اگرچه ده ساله باشد صحیح نیست هر چند عباداتش صحیح است، و همچنین صحیح نیست از دیوانه و غافل و کسی که از روی سهو نذر کند یا مست باشد یا از روی اجبار و اکراه واقع کند.

مسئله 3 - شرط است در منعقد شدن قسم از زن اذن شوهر، و از اولاد اذن پدر. و معتبر است که اذن سابق باشد و اجازه متأخر کفایت نمی کند.

مسئله 4 - توقف داشتن قسم بر اذن شوهر، برای خود قسم است نه برای آن است که متعلق آن منافی با حق شوهر است، پس قسم زن بدون اذن شوهر منعقد نیست؛ چه منافی حق او باشد یا نباشد. و همین طور نذر زن بی اذن شوهر منعقد نمی شود.

مسئله 5 - در نذر اولاد شرط نیست اذن پدر، و نذر مثل قسم نیست در این حکم.

مسئله 6 - بعید نیست که اذن شوهر در نذر زن صیغه ای هم معتبر باشد.

مسئله 7 - اگر پدر کافر باشد، اذنش در قسم اولاد معتبر نیست، اگر اولاد مسلم باشند.

مسئله 8 - در اولاد فرق نیست بین دختر و پسر در حکم متقدم.

مسأله 9 - مادر حکم پدر را ندارد، و شرط نیست در قسم اولاد اذن مادر.

مسأله 10 - اگر زن قبل از آن که شوهر کند قسمی خورد و پس از آن شوهر کرد واجب است عمل کند بر طبق قسم، مگر آن که منافات با حق شوهر داشته باشد که در این صورت واجب نیست. و اما در نذر به این نحو که در قسم ذکر شد، محل تأمل است واجب بودن با منافی بودن با حق شوهر؛ گرچه واجب بودن بی وجه نیست، مگر بعض موارد که محل اشکال است.

مسأله 11 - اگر نذر کند که از محل معینی حج برود، واجب است از همان محل برود و اگر از محل دیگر رفت، ذمه اش به حج نذری مشغول می ماند و واجب است که برای وفای به نذر حج کند.

مسأله 12 - اگر نذر کند که در سال معینی حج کند و در آن سال از جای دیگر حج کرد، واجب است کفاره مخالفت نذر را بدهد.

مسأله 13 - اگر نذر کرد که به حجة الاسلام از محل معینی برود و از محل دیگری رفت، باید کفاره بدهد، لکن حجتش صحیح است و کفایت از حجة الاسلام می کند.

مسأله 14 - اگر نذر کرد که حج به جا بیاورد و مقید نکرد به سال معینی، می تواند آن را تأخیر بیندازد تا وقتی که گمانش برود که اگر تأخیر بیندازد دیگر موفق نمی شود.

مسأله 15 - اگر نذر کند که در سال معینی حج بکند، جایز نیست از آن سال با امکان تأخیر بیندازد، و اگر تأخیر انداخت معصیت کار است و قضای آن را باید بکند، و اگر مرد باید از جانب او حج را قضا کنند.

مسأله 16 - اگر نذر کند که حج بکند و مقید نکند به وقتی، پس اگر توانست به جا بیاورد و به جا نیاورد و مرد، واجب است از طرف او قضای حج را به جا آورند، و اقوا آن است که مخارج حج از اصل مال میت باید خارج شود.

مسأله 17 - اگر نذر کند که حج به جا بیاورد و نتواند به جا آورد تا بمیرد، قضا از

طرف او واجب نیست؛ چه مقید کند نذرش را به سال معینی یا نکند.

مسئله 18 - اگر نذر کند که اگر فلان مریض خوب شد حج به جا بیاورم و قبل از آن که مریض خوب شود، نذر کننده مرد، واجب نیست از طرف او قضا به جا آورند.

مسئله 19 - اگر نذر کرد که حج به جا آورد و مستقر شد و جوب بر او به واسطه متمکن شدن بر عمل، و پس از آن مریض شد، به طوری که مأیوس از خوب شدن گردید، بعید نیست که واجب نباشد بر او نایب گرفتن، و آن حکم مختص به حجة الاسلام باشد.

مسئله 20 - اگر نذر کند که کسی را در سال معینی به حج بفرستد و مخالفت نذر کند با قدرت بر فرستادن، باید کفاره بدهد و قضا نیز بکند آن را، و اگر مرد باید از اصل مال او قضا و کفاره را بدهند.

مسئله 21 - اگر نذر کند به حج فرستادن کسی را معلق به شرطی، مثل آن که نذر کند که اگر فلان مریض شفا پیدا کرد فلان را به حج بفرستد و قبل از آن که شرط حاصل شود؛ یعنی مریض خوب شود نذر کننده مرد، پس اگر آن شرط حاصل شد بعد از مردنش و نذر کننده در زمان زنده بودنش می تواند به حج بفرستد و شرط هم نکرده بود که خودم زنده باشم وقت حج فرستادن، در این صورت با این شرایط باید از مال او قضای آن را از جانب او به عمل بیاورند و آن شخص را به حج بفرستند.

مسئله 22 - اگر شخص مستطیع نذر کند که حجی که بر او واجب است به جا بیاورد، نذرش منعقد می شود و کفایت می کند از او حجة الاسلام، و اگر ترك کرد تا مرد، باید قضا و کفاره از او بدهند و اگر نذر کرد در حال نداشتن استطاعت که حجة الاسلام به جا آورد باید استطاعت را تحصیل کند و حجة الاسلام را به جا آورد، مگر این که نذر کند که اگر مستطیع شدم حجة الاسلام را به جا آورم، در این صورت لازم نیست تحصیل استطاعت، لکن اگر مستطیع شد باید به نذرش عمل کند و اگر نکرد کفاره باید بدهد یا از او بدهند.

مسأله 23 - در حج نذری شرط نیست که شخص مستطیع باشد با شرایطی که شرع معین فرموده، بلکه همان که قدرت عادی داشت و رفتش مشقت زیادی نداشت واجب است برود.

مسأله 24 - اگر مستطیع نذر کند که در سال استطاعت حج کند غیر حجة الاسلام، نذرش صحیح نیست، مگر آن که نذر کند که اگر استطاعتش از بین رفت حج برود و استطاعت نیز زایل شود، و اگر بدون قید نذر کرد و استطاعت زایل شد، بعید نیست صحت نذر.

مسأله 25 - اگر نذر کرد در حال نداشتن استطاعت که حج کند غیر حجة الاسلام و بعد از نذر مستطیع شود، پس اگر نذرش موسع است یا در وقت، متأخر از سال استطاعت است باید حجة الاسلام را به جا آورد و بعد به نذرش عمل کند، و اگر نذرش در همان سال استطاعت است باید حجة الاسلام را به جا آورد و نذرش لغو و بیجا بوده.

مسأله 26 - اگر نذر کرد در حال نداشتن استطاعت که حج فوری به جا آورد و پس از آن مستطیع شد، باید حجة الاسلام را به جا آورد و نذرش باطل است، مگر آن که نذرش آن باشد که اگر امسال نشد باز فوراً به جا آورد و هکذا، در این صورت بعد از حجة الاسلام باید به نذرش عمل کند.

مسأله 27 - اگر نذر کند که حج به جا آورد و مقید نکند به حجة الاسلام یا غیر حجة الاسلام و قرینه هم نباشد که حج به نذر غیر از حجة الاسلام باشد، ظاهر آن است که يك حج به قصد حجة الاسلام و عمل به نذر کافی باشد، لکن با این وصف ترك احتیاط نکند به این که حجة الاسلام را اول بیاورد، و پس از آن حج نذری را به جا آورد.

مسأله 28 - اگر نذر کند که حج کند هر حجی که باشد، حجة الاسلام از آن کفایت می کند، بلکه حج به نیابت هم کفایت می کند.

مسأله 29 - اگر به عهده او حجة الاسلام باشد و حج نذری، و نتواند هر دو را به جا آورد، باید حجة الاسلام را مقدم بدارد، و اگر مرد و مال او برای هر دو کافی نبود، باید حجة الاسلام را از مال او بدهند.

مسأله 30 - کسی که بر عهده او حج نذری موسع است می تواند قبل از عمل به نذر، حج مستحب به جا آورد.

مسأله 31 - اگر نذر کند که یا حج خودش بکند یا کسی را به حج بفرستد، واجب است یکی از این دو عمل را به جا آورد، و اگر به جا نیاورد و مرد واجب است از مال او یکی را قضا کنند.

مسأله 32 - اگر نذر کند سواره به حج برود نذرش صحیح است، و اگر نذر کند پیاده برود نیز صحیح است، چه پیاده رفتن افضل باشد از سواره یا بعکس، در هر صورت هر دو نذر صحیح و منعقد است.

مسأله 33 - اگر نذر کند پای برهنه حج کند نیز صحیح است و باید برود.

مسأله 34 - شرط است در صحیح بودن نذر و منعقد شدن آن، آن که نذر کننده قادر باشد به آوردن آن و ضرر بدنی برای او نداشته باشد و حرج و مشقت در آن نباشد، پس اگر نذر کرد پیاده یا پای برهنه برود و نمی تواند برود یا ضرر بدنی یا مشقت داشت، نذرش باطل است.

مسأله 35 - اگر نذر کرد پیاده به حج برود، نباید کشتی سوار شود و اگر غیر راه سواره راهی نباشد، نذرش باطل است. بلی اگر در بین راه شط یا نهری باشد که نمی شود از آن عبور کرد، مگر با مرکب، واجب است که در مرکب بایستد و ننشیند.

احکام حج مستحبی

مسأله 1 - مستحب است برای کسی که شرایط وجوب حج را ندارد، این که حج کند هر وقت ممکن است، و همچنین کسی که حج واجب را کرده مستحب است

- حج کند و مستحب است تکرار حج در هر سال، بلکه کراهت دارد ترك آن در پنج سال پی در پی.
- مسأله 2 - مستحب است کسی که حج رفته، نیت مراجعت کند وقتی می خواهد از مکه خارج شود.
- مسأله 3 - مستحب است برای خویشاوندان و سایر مؤمنین؛ چه زنده و چه مرده، حج به جا بیاورد.
- مسأله 4 - مستحب است برای معصومین علیهم السلام حج به جا آورد؛ چه زنده باشند یا نباشند.
- مسأله 5 - مستحب است برای حج رفتن قرض کردن، در صورتی که اطمینان داشته باشد که می تواند ادا کند.
- مسأله 6 - مستحب است دیگران را به حج بفرستد؛ چه خودشان استطاعت رفتن داشته باشند یا نه.
- مسأله 7 - مستحب است که در سفر حج زیاده روی کند در خرج.
- مسأله 8 - جایز است با مال مشتبه مثل هدیه ظالم حج کند در صورتی که علم به حرام بودنش نداشته باشد.
- مسأله 9 - حج رفتن افضل است از آن که خرج آن را صدقه بدهد.

احکام عمره

- مسأله 1 - همان طوری که حج از واجبات است با شرایطی که گذشت، عمره مفرده نیز با آن شرایط واجب است در عمر يك مرتبه، و وجوبش فوری است.
- مسأله 2 - شرط نیست در وجوب عمره آن که استطاعت برای حج داشته باشد، بلکه اگر استطاعت برای عمره داشته باشد واجب می شود گرچه استطاعت حج نداشته باشد، چنانچه اگر استطاعت برای حج داشته باشد و برای عمره نداشته باشد، حج واجب می شود.

مسأله 3 - عمره تمتع که جزء اول حج تمتع است از عمره مفرده که ذکر شد کفایت می کند، پس کسی که عمره تمتع را به جا آورد واجب نیست بر او که عمره مفرده به جا آورد.

مسأله 4 - کسی که وظیفه اش حج تمتع است لکن استطاعت حج تمتع ندارد و استطاعت عمره تمتع را دارد، مثل اجیری که برای حج تمتع به مکه رفته است واجب نیست بر او که عمره مفرده به جا آورد، بعد از آن که از عمل نیابت فارغ شد؛ گرچه استطاعت برای عمره مفرده داشته باشد در مکه که هست، لکن احتیاط آن است که به جا آورد.

ص: 216

مسأله 1 - خریدن و فروختن اعیان نجاسات به تمام انواع حرام است، بنابر احتیاط واجب.

مسأله 2 - چند مورد از حکم مذکور استثنا شده، مثل عصیر عنبی؛ یعنی فشرده آب انگور بعد از جوشیدن قبل از آن که دو ثلث آن کم شود، بنابر این که نجس باشد. و مثل خرید و فروش سگ شکاری، و الحاق سگ گله و زراعت و باغستان و خانه نیز به این حکم اقوا است، و اجاره و عاریه دادن آنها مانعی ندارد.

مسأله 3 - جایز است خرید و فروش اجزای میتی که حیات در آن حلول نکرده در صورتی که منفعت حلال داشته باشد، مثل مو و پشم و شیر آن، و جایز نیست فروختن میتی طاهر مثل ماهی مرده، بنابر احتیاط واجب.

مسأله 4 - فروختن فضلات حیوان حلال گوشت با وجود منافع محلله بی عیب است، چنانچه بول شتر نیز مانعی ندارد، بلکه جایز است فروش بول حیوانات حلال گوشت با وجود منفعت حلال.

مسأله 5 - حرام است فروختن آلات و ادوات چیزهایی که منفعت مقصوده آنها منحصر به حرام باشد، مثل نی و مزمار و تار و طنبور و ادوات قمار مثل نرد و شطرنج، و اجرت دادن و گرفتن بر ساختن و استعمال آن جایز نیست، بلکه واجب است شکستن و تغییر دادن هیأت آنها.

مسأله 6 - اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه آن را برای کاری بخواهند که شرطش پاک بودن است، مثلاً روغن نجس را برای خوردن بخواهند، فروش آن حرام است، و اگر نفت نجس را برای سوزاندن بفروشند، اشکال ندارد.

مسأله 7 - جایز است خرید و فروش روغن و دواهای روانی که از ممالک غیر اسلامی می آورند اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد، ولی اگر روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند چنانچه از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که خون جهنده داشته باشد، نجس و معامله آن باطل است.

مسأله 8 - ساختن صورت انسان و حیوان با موم یا چوب یا سنگ و فلزات و غیر آنها حرام است اگر مجسمه باشد، بلکه احوط حرمت غیر مجسمه است، اگرچه اقوا عدم تحریم است. و اما تصویر غیر جاندار مثل شکل درخت و عمارت و گل عیبی ندارد، چه مجسم باشد یا نه. و اما عکس انداختن که متداول است، در صورتی که مفسده ای بر آن مترتب نباشد بی اشکال است.

مسأله 9 - خوانندگی که آن را غنا گویند و شنیدن آن و اجرت گرفتن بر آن حرام است و مراد از غنا سرود و خوش آوازی نیست، بلکه کشیدن صدا و زیر و بالا کردن آن به نحوی که طرب آور و مناسب مجالس لهو و رقص و محافل بازیگران باشد غناست. و فرقی نیست در حرمت غنا میان خوانندگی و تصنیف به شعر و نثر، و میان کلام باطل و کلام حق مثل قرآن و دعا و مناجات و روضه خوانی، لکن جایز است غنای زن در عروسی برای زن ها، و احتیاط واجب اقتضای آن است به زفاف عروس و مجلسی که آماده شده برای زفاف؛ مقدم باشد یا مؤخر، نه مطلق مجلس عروسی و حرام است از برای مردان مطلقاً.

مسأله 10 - نگهداری کتب ضلال و نوشتن و یاد گرفتن و یاد دادن آنها حرام است به شرط آن که غرض صحیح نداشته باشد در مراجعه به آن کتاب ها، پس کسی که برای

رد حرف های آنها مطالعه کند جایز است، در صورتی که در امان باشد از گمراهی به سبب مطالعه.

مسئله 11 - غش در معاملات حرام است، مثل آن که آب داخل شیر و یا جنس بد داخل جنس خوب کنند، به نحوی که معلوم نشود و بدون خبر دادن به مشتری به عنوان خوب بفروشند، اما چیزهایی که مخلوط به هم می کنند و مشتری هم علم دارد به آن، حرام نیست.

مسئله 12 - اجرت گرفتن بر عملی که بر او واجب است، حرام است و احوط حرمت اجرت است در واجبات کفاییه، مثل اجرت گرفتن بر غسل و نماز و کفن و دفن میت. و اما اجرت گرفتن طیب به عنوان حق القدم اشکال ندارد.

مسئله 13 - عمده معاملات مکروهه بدین قرار است: اول: صرافی. دوم: کفن فروشی. سوم: طعام فروشی. چهارم: بنده فروشی. پنجم: قصابی. ششم: حجامت کردن و کسب به آن.

مسئله 14 - مستحب است کسب کردن و تحصیل معاش نمودن. و تجارت و زراعت در شرع اسلام فضیلت زیاد دارد. و واجب است بر کسی که کسب می کند؛ چه تجارت و چه غیر آن، یاد گرفتن مسائل مربوط به آن را.

مسئله 15 - حرام است احتکار غلات و روغن و زیت؛ به این که آنها را حبس کند برای گران فروختن در صورتی که مسلمان ها به قدر کفایت نداشته باشند و فروشنده دیگری هم نباشد و مردم محتاج به آن باشند. و اما چیزهای دیگری که مردم به آنها احتیاج دارند اگرچه احتکار آنها خوب نیست، لکن حکم احتکار در آنها ثابت نیست.

مسئله 16 - محتکر را مجبور می کنند به فروختن، و اما تعیین قیمت جنس با خود اوست علی الاحوط، مگر آن که در قیمت اجحاف کند که باید در این صورت اجبارش کنند بر کم کردن قیمت، و اگر تعیین نکرد حاکم تعیین قیمت می کند به چیزی که صلاح می داند.

مسأله 1 - در خرید و فروش معتبر است ایجاب و قبول، لکن لازم نیست به صیغه عربی باشد، مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید: این مال را در عوض این پول فروختم، و مشتری بگوید: قبول کردم، معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند؛ یعنی به گفتن ایجاب و قبول مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله 2 - جایز است مقدم داشتن قبول بر ایجاب، لکن اگر خریدار به فروشنده بگوید بفروش فلان چیز را به فلان مبلغ و فروشنده بگوید فروختم، باید اعاده کند مشتری قبول را، بنابر احتیاط واجب.

مسأله 3 - خرید و فروش به عنوان معاطات صحیح است بنابر اقواء، و فرقی نیست میان معاملات پرقیمت و کم قیمت، پس اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد مال خود را ملک او کند و او بگیرد معامله صحیح است و هر دو مالک می شوند.

مسأله 4 - معتبر است در معاطات شریطی که در بیع به صیغه معتبر است، پس با فقدان شروط ثمن و مثنی، و خریدار و فروشنده معامله باطل است، کما این که اقواء ثبوت جمیع خیارات است در آن. و کما این که معامله با صیغه لازم است معاطات هم لازم است بنابر اقواء، لکن سزاوار نیست ترك احتیاط در الزام نکردن طرف معامله بر برگرداندن جنس و گرفتن پول و به عکس، و اگر طرف فسخ کرد او فسخ کند.

در بیان شرایط خریدار و فروشنده

مسأله 1 - شرط است در خریدار و فروشنده چند امر:

اول: آن که بالغ باشد، پس خرید و فروش نابالغ باطل است، هر چند ممیز و به اذن ولی باشد؛ در چیزهای گرانبها بنابر اقوا، و در چیزهای کم قیمت بنابر احوط، اگر چه صحت در چیزهای کم قیمت خالی از وجه نیست، لکن در آنها هم احتیاط ترك نشود.

دوم: آن که عاقل باشد، پس جایز نیست معامله دیوانه.

سوم: آن که قصد خرید و فروش داشته باشد، پس اگر به شوخی یا از روی اشتباه و غلط بگوید مال خود را فروختم معامله باطل است.

چهارم: آن که از روی اختیار باشد، پس اعتباری نیست به فروشی که از روی اکراه باشد، و فرقی نیست در اکراه بین آن که بترسد بر جان خود یا عرض خود یا مال خود، و یا یکی از کسان او که اذیت او به منزله اذیت خودش باشد. و در هر حال اگر مکره بعد از معامله راضی شد و معامله خود را اجازه کرد صحیح و لازم خواهد بود.

پنجم: آن که فروشنده و خریدار باید مالك تصرف باشند، پس کسی که مالك مال و یا وکیل و یا ولیّ فروشنده و خریدار نیست معامله اش فضولی خواهد بود. و همچنین است کسی که به سبب سفاهت و افلاس از تصرف در اموال خود شرعاً ممنوع باشد.

مسأله 2 - اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش او راضی نشود و اجازه نکند، معامله باطل است.

مسأله 3 - پدر و جد پدری و پدر جد پدری، هر چند بالا روند به طفل ولایت دارند و می توانند مال طفل را بفروشند و معامله آنها فضولی نخواهد بود و عدالت در آنها معتبر نیست و لازم نیست که تصرفات آنها از روی مصلحت باشد، بلکه کفایت می کند نبودن مفسده در نفوذ تصرفات آنها، لکن سزاوار نیست ترك احتیاط در مراعات مصلحت.

ص: 221

مسأله 4 - کما این که پدر و جد ولایت دارند بر مال طفل، همچنین است حکم وصی پدر و جد، و لازم است که تصرفات آنها از روی مصلحت باشد، بلکه احوط اعتبار عدالت است در آنها، و به غیر از اینها کسی ولایت بر طفل ندارد، هر چند اقارب نزدیک باشد مثل برادر و مادر و جد مادری و غیر اینها.

مسأله 5 - با نبودن پدر و جد و وصی آنها ولایت صغیر با حاکم شرع که مجتهد عادل است می باشد، و او بر اموال صغار ولایت دارد به شرط صرفه و صلاح، بلکه احوط اقتضای حاکم است بر عملی که بر ترك آن مفسده ای مترتب شود و چون این مطالب مربوط به مجتهد عادل است لابد رأی خود را متابعت می نماید. و هرگاه حاکم شرع هم حاضر نباشد و دست به او نرسد، مرجع در ولایت صغیر عدول مؤمنین است علی الاحوط، در کارهایی که در ترك آن مفسده باشد علی الاحوط، و در فعل آن صرفه و صلاح صغیر باشد.

در شرایط ثمن و مثن

مسأله 1 - جنسی که می فروشد و چیزی که در عوض آن می گیرد چند شرط دارد:

اول: آن که چیزی که فروخته می شود باید چیز مالیت دار باشد؛ اعم از آن که در وقت معامله موجود خارجی باشد یا کلی در ذمه. و جایز نیست بنا بر احتیاط واجب، فروختن مثل سکناى خانه و فروختن عملی مثل دوختن لباس، لکن در ثمن کافی است که سکناى خانه و یا عمل را ثمن معامله قرار دهد.

دوم: آن که مقدار آن با وزن یا پیمانانه و یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.

سوم: شناختن جنس عوضین و شناختن اوصافی که قیمت و رغبت مردم به اختلاف آنها مختلف می شود؛ پس دیدن جنس و یا ذکر اوصافی که رفع جهل می کند کفایت می نماید.

چهارم: آن که عوضین ملك طلق انسان باشد، پس جایز نیست فروختن مباحات اصلیه مثل آب دریا و علف بیابان قبل از حیازت آنها و ماهی دریا و وحوش صحرا

پیش از صید آنها، و همچنین اراضی موات پیش از احیای آن، بلی اگر در زمین مباح چاهی بکند آب آن را مالک می شود و بیع آن صحیح است.

پنجم: آن که بتواند آن را تحویل دهد، بنابراین فروختن عبدی که فرار کرده صحیح نیست، ولی اگر عبدی را که فرار کرده با چیزی که می تواند تحویل دهد، مثلاً با يك فرش بفروشد، اگر چه آن عبد پیدا نشود معامله صحیح است، و اگر فروشنده قدرت به تسلیم ندارد لکن خریدار قادر است، ظاهراً معامله صحیح است.

مسأله 2 - اگر جنسی را در شهری به وزن تعیین می کنند و در شهر دیگر به کیل یا عدد، مدار در اعتبار، شهر مورد معامله است.

مسأله 3 - جایز است اعتماد کردن مشتری بر اخبار فروشنده و بنا گذاردن بر همان مقداری که تعیین کرده، پس اگر معلوم شود که کمتر است از مقداری که فروشنده گفته بود، مشتری خیار فسخ دارد که معامله را به هم زند و تمام پول را پس بگیرد و یا آن که به قدر نقصان از پول کم کند.

مسأله 4 - جایز است فروختن عین موقوفه در چند مورد: اول: در صورتی که وقف خراب شود به طوری که منفعت بردن از آن با حفظ عین ممکن نباشد، مثل چوب کهنه و پوسیده و حصیر پاره و خانه خرابه ای که از عرصه آن هم نشود استفاده کرد. دوم: آن که شرط کند واقف فروختن آن را وقت حدوث امری، مثل کمی منفعت یا زیادی مالیت، و یا حصول ضرورت و احتیاج شدید و یا در صورت اختلاف میان موقوف علیهم.

در بیان خیارات و آن بر چند قسم است

مسأله 1 - اول: خیار مجلس، و مراد از آن، مجلسی است که خرید و فروش در آن جا واقع می شود، پس مادام که فروشنده و خریدار از هم جدا نشده اند هر يك می توانند معامله را به هم بزنند و بعد از جدا شدن از هم ولو به يك قدم باشد - در صورتی که افتراق به يك قدم عرفاً محقق شود - این خیار ساقط و معامله لازم می شود

ص: 223

و اگر با هم از مجلس بیرون روند بدون آن که از هم دور شوند این خیار برقرار است، و موجب سقوط نمی شود.

دوم: خیار حیوان، از وقت عقد تا سه روز برای مشتری ثابت است، پس اگر اسب و قاطر یا حیوان دیگر بخرد تا سه روز می تواند معامله را فسخ نماید، و خیار حیوان از برای فروشنده نیست در صورتی که ثمن حیوان باشد.

مسأله 2 - اگر تصرف کند مشتری در حیوان، تصرفی که دلالت نوعیه به رضا دارد و کشف از رضا می کند غالباً، خیار حیوان ساقط می شود، مثل لمس کردن جاریه و بوسیدن آن و نگاه کردن به مواضعی از او که قبل از خریدن حرام بود. و اما سوار شدن اسب چند قدم و علف و آب دادن آن دلالت به رضا ندارد، بلی تراشیدن سم و نعل کردن دلالت به رضا دارد، پس بنابراین مطلق تصرف، احداث حدی نیست که کاشف از رضا باشد.

مسأله 3 - اگر در بین سه روز حیوان معیوب شود بدون تعدی و تقریط مشتری، خیار او ساقط نمی شود.

سوم: خیار شرط؛ به این که در ضمن عقد برای هر دو یا برای یکی از آنها و یا برای اجنبی شرط خیار کنند تا هر مدت که قرار بدهند؛ کم باشد یا زیاد. البته باید مدت خیار مضبوط و معین باشد و مبدأ و منتهای مدت را تعیین نمایند و مبدأ در صورت عدم تعیین آن از وقت عقد خواهد بود.

مسأله 4 - ثبوت خیار شرط در عقد نکاح و مطلق ایقاعات مثل طلاق و عتق و ابراء، ثابت نیست.

مسأله 5 - اگر صاحب خیار بمیرد حق الخیار به ورثه او منتقل می شود و در جمیع خیارات ورثه به جای او مباشر رد و فسخ می شوند و مبیع را بر حسب قواعد ارث به آنها می دهند. چنانچه ثمن برگشته، میان ورثه تقسیم می شود و هر کدام را به قدر حصه خود می دهند.

چهارم: اختیار غبن است؛ به آن که مالی که قیمت آن را نمی داند به کمتر از قیمت آن بفروشد یا به زیادت بخرد و هر کدام که مغبون باشند اختیار فسخ دارند.

مسئله 6 - مغبون اختیار دارد که اصل بیع را فسخ کند یا به همان قیمت که معامله کرده راضی شود و نمی تواند طرف را مجبور کند به دادن تفاوت قیمت، بلی با تراضی طرفین عیبی ندارد.

مسئله 7 - اختیار غبن ثابت است از وقت عقد نه از وقت اطلاع بر غبن، پس هرگاه مغبون پیش از آن که بر غبن خود مطلع شود معامله را فسخ نمود و بعد از فسخ، غبن او ظاهر شد چون فسخ در موقعش واقع شده اثر خود را می کند.

مسئله 8 - مناط در اختیار غبن قیمت در حال عقد است، پس اگر قیمت زیاد بشود بعد از عقد - ولو قبل از اطلاع مغبون به نقصان در حین عقد - اختیار ساقط نمی شود، کما این که نقصان بعد از عقد مؤثر در ثبوت اختیار نیست.

مسئله 9 - اگر دو چیز را با هم خرید و بعد معلوم شد در یکی از آنها مغبون است نمی تواند یکی را قبول و دیگر را فسخ نماید، ولی مخیر است میان فسخ مجموع و یا قبول مجموع به همان قیمت اول، بلی در بعضی صور می تواند همان را که در آن مغبون بوده رد کند.

پنجم از اختیارات: اختیار تأخیر است؛ به این که بفروشد چیزی را و نگرفته باشد تمام پول را و تسلیم هم نکند متاع را بر مشتری و شرط هم نشده باشد تأخیر انداختن تحویل پول یا متاع، پس در این صورت فروشنده سه روز صبر می کند اگر مشتری در خلال سه روز آمد، پس متاع از آن اوست و الاً بائع مخیر است در فسخ معامله، و اگر متاع در این مدت تلف شود از کیسه فروشنده خواهد بود.

مسئله 10 - اختیار تأخیر ثابت است در صورتی که متاع مورد معامله عین شخصی باشد و اگر کلی باشد نیز رجحان دارد ثابت بودن آن، لکن احوط آن است که فسخ به رضای طرفین باشد.

مسأله 11 - خيار تأخير در غير بيع از ساير معاملات ثابت نيست.

مسأله 12 - اگر متاع تلف شود از مال بايع خواهد بود در خلال سه روز، و بعد از آن على الاقوى.

ششم: خيار رؤيت است؛ به آن كه مشتري بخرد چيزى را نديده به اوصافى كه فروشنده مى گفـت، سپس معلوم شود نقصان آن نسبت به اوصاف، مى تواند معامله را فسخ كند. و همچنين اگر فروشنده بفروشد چيزى را به وصف غير و بعد ملتفت شود كه زيادتر است، پس ثابت مى شود از براى فروشنده خيار رؤيت. و همچنين ثابت مى شود از براى فروشنده در صورتى كه ثمن ناقص باشد از صفتى كه براى آن ذكر شده.

مسأله 13 - خيار رؤيت در عين شخصى است كه در حين معامله غايب يا در حكم غايب باشد و فورى است در وقت ديدن بنا بر مشهور، اگر چه خالى از اشكال نيست.

هفتم: خيار عيب است؛ به آن كه اگر مشتري عيبى در مبيع بيايد مخير است كه معامله را به هم زند يا معيوب را قبول كند با تفاوت قيمت آن قبل از تصرف در آن به نحوى كه تغيير در عين حاصل شود و قبل از حادث شدن عيبى در آن پيش مشتري و قبل از اسقاط رد به قول و يا به فعلى كه بر آن دلالت دارد، پس هرگاه در آن تصرف نموده و يا معيوب شده نمى تواند معامله را به هم زند، بلكه فقط مى تواند ارش بگيرد.

و همچنين اگر فروشنده عيبى در ثمن معين پيدا كند. و هر چيزى كه از مجراى طبيعى و از خلقت اصلى كم و زيادى داشته باشد آن عيب است، مثل كورى و لنگى، لکن آستن بودن حيوانات، غير كنيز، عيب نيست.

مسأله 14 - خيار عيب ثابت مى شود به وجود عيب در متاع حين عقد، اگر چه معلوم نشده باشد. و اما عيبى كه سبب آن بعد از معامله حاصل شود موجب خيار نيست، و اگر در وقت عقد معيوب بوده و بعد از ظهور عيب يا قبل از آن اسقاط خيار نمايد و يا

در ضمن عقد شرط سقوط کند ساقط می شود، و همچنین اگر متاع را بفروشد با هر عیبی که دارد، بلکه در صورت اخیره ارش هم ندارد، کما این که سقوط ارش به اسقاط در ضمن عقد یا بعد از عقد، تابع قرارداد است.

مسئله 15 - اگر صاحب خیار بمیرد حق الخیار به وارث منتقل می شود در جمیع خیارات، و چیزهایی که مانع بردن ارث است، مثل رقیقت و قتل و کفر، مانع ارث بردن خیار نیز هست.

مسئله 16 - اگر وارث يك نفر شد حکمش واضح است، و اما اگر متعدد شد خیار حق جمیع ورثه است علی الاقوی، که فسخ یکی بدون ضم دیگران بی اثر است؛ چه در جمیع مال باشد چه در حصه خود.

چیزهایی که داخل در مبیع است

مسئله 1 - اگر باغستانی را بفروشد، زمین و درخت و نخل داخل مبیع است، بلکه دیوار اطراف باغ و چیزهایی که از توابع و مرافق آن محسوب است همین حکم را دارد، مثل چاه و اسباب و بساط آب کشی، اگر در این آخری متداول باشد دخول آن در مبیع.

مسئله 2 - اگر زمین، مورد معامله واقع شود نخل و درخت موجود در آن داخل نیستند، مگر در صورت شرط. و حمل داخل در ابتیاع مادر است نوعاً، و میوه داخل در خرید درخت است مگر در صورت اشتراط.

مسئله 3 - اگر خانه را بفروشد، زمین و تمام بناهای آن از بالا و پایین داخل در خانه است، مگر آن که بالایی آن بیرونی مستقل باشد و راه داخل و خارج آن ارتباط به پایین نداشته باشد و غیر اینها که اماره است بر خروج از مبیع به حسب عادت و تعارف، و داخل است چاه و سرداب و درها و چوب هایی که در ساختمان خانه به کار رفته، چنانچه نخل یا درخت موجود در خانه داخل است، مگر در صورت اشتراط و یا تعارف خروج.

مسأله 1 - اگر مبیع تلف شود قبل از دادن به مشتری از کیسه بایع تلف شده، پس در این صورت معامله منفسخ شده و ثمن به ملك مشتری برمی گردد و منافع مبیع بعد از عقد و پیش از قبض، مثل نتاج و میوه، مال مشتری است و اگر مبیع معیوب شود قبل از قبض، مشتری مخیر است میان فسخ و امضای معامله به تمام ثمن، و مستحق ارش نیست علی الاقوی.

در احکام نقد و نسیه

مسأله 1 - اگر کسی متاعی را بخرد و مدت برای تسلیم ثمن قرار ندهد، معامله نقدی است و فروشنده می تواند از خریدار مطالبه ثمن کند. و اگر برای ادای ثمن، مدت تعیین شد، معامله نسیه است و واجب نیست قبل از تمام شدن مدت، مشتری ثمن را تحویل دهد، بلکه در صورت مطالبه حق امتناع دارد؛ چنانچه اگر مشتری بخواهد زودتر از تمام شدن وقت پول را بدهد بایع حق امتناع دارد.

مسأله 2 - مدت تحویل ثمن در معاملات نسیه باید معین و مضبوط باشد که قابل زیاده و نقصان نشود و اگر شرط مدت نمایند لکن تعیین وقت نکنند و یا این که وقت مجهول باشد مثل آمدن حاجی ها از مکه، اصل معامله باطل است؛ پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملاً معین نشده معامله باطل است. و معین بودن واقعی فایده ندارد، بلکه باید پیش خریدار و فروشنده معلوم باشد.

مسأله 3 - اگر چیزی را بفروشد به نحو تردید در ثمن، مثل این که بگوید به ده تومان نقد و پانزده تومان نسیه تا آخر سال، در بطلان معامله اشکال است. بلی اگر بفروشد نسیه تا سر يك ماه به دو تومان و تا آخر سال مثلاً به پانزده تومان معامله باطل است بی اشکال.

مسأله 4 - اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید معامله باطل است، ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند نسیه بدهد و گران تر حساب کند، مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی يك ريال از قیمت نقدی آن گران تر حساب می کنم و او قبول کند معامله صحیح است.

مسأله 5 - کسی که جنسی را نسیه فروخته به يك ماه، اگر بعد از گذشتن پانزده روز مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد با رضایت مشتری اشکال ندارد.

معامله سلف

مسأله 1 - معامله سلف آن است که مشتری چیز کلی را بخرد به اجل و ثمن نقد باشد به عکس نسیه.

مسأله 2 - بیع سلف محتاج ایجاب و قبول است و هر يك از بایع و مشتری می توانند موجب و قابل باشند.

مسأله 3 - اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر و یا پول بگیرد معامله صحیح است، لکن اگر پول، مثل نقره و طلا را سلف بفروشد و عوض آن را پول بگیرد معامله باطل است. و اگر جنسی را به همان جنس بفروشد لکن از چیزهای مکیل و موزون نباشد، اشکال ندارد.

مسأله 4 - معامله سلف باطل است در چیزهایی که به غیر از دیدن به توصیف رفع جهل و غرر در آنها نمی شود و رغبت اشخاص و قیمت آنها مختلف می شود؛ مثل جواهر و مروارید و عقار و زمین و امثال آن، که به غیر از دیدن، جهالت و غرر در آنها رفع نمی شود. و اما چیزهایی که به توصیف نمودن رفع جهل و غرر از آنها شود؛ مثل سبزیجات و میوه جات و گندم و جو و برنج، بلکه تخم مرغ و بادام و گردو و ملبوسات و مشروبات و دواهای بسیط و مرکب و بعض حیوانات، پس در آنها بیع سلف صحیح است.

و آن چند شرط است: اول: خصوصیتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معین نمایند، به طوری که رافع جهل و غرر باشد.

دوم: پیش از جدا شدن بایع و مشتری از هم باید مشتری تمام قیمت را به فروشنده بدهد و اگر بعضی قیمت را تحویل داد، معامله در همان مقدار صحیح و در مابقی باطل است. اگر قیمت دین باشد در ذمه فروشنده، پس اگر دین مؤجل است نمی شود آن را در معامله سلم ثمن قرار دهد و اگر دین مؤجل نباشد پس ظاهر جواز آن است اگرچه خالی از اشکال نیست.

سوم: وزن و پیمانه آن را معین نمایند و اگر با عدد تعیین می شود مثل تخم مرغ، باید عددش معلوم باشد.

چهارم: مدت باید کاملاً مضبوط و معین باشد به سال و ماه و روز که قابل زیاده و نقصان نباشد، پس اگر بگوید تا اول خرمین مثلاً جنس را تحویل می دهم معامله باطل است؛ فرقی نیست در تعیین مدت؛ چه يك روز و نصف روز باشد چه ده سال یا بیست سال.

پنجم: آن که قدرت داشته باشد بر تسلیم مبیع در وقت فرا رسیدن مدت در مکانی که بنا است تحویل دهد.

در احکام معامله سلف

مسأله 1 - جنسی را که سلف خریده باشند نمی توانند پیش از رسیدن مدت بفروشند، و اما بعد از رسیدن مدت معین، جایز است فروختن آن؛ تحویل گرفته باشد یا نه.

مسأله 2 - اگر جنسی را که فروشنده بعد از حلول مدت می دهد پست تر و یا کمتر از جنسی باشد که قرارداد کرده بودند، مشتری می تواند قبول نکند.

مسأله 3 - اگر جنسی را که باید تحویل دهند از جهت اوصاف و مقدار، مساوی قرارداد باشد، واجب است تحویل بگیرد، و همچنین است اگر مصداق جنس باشد با کمال اضافه، مثل تحویل بنده باسواد در صورتی که بنده بی قید خریده باشد، و در غیر این صورت لازم نیست قبول، مثلاً آن که بنده بی سواد خریده و بایع بخواهد باسواد تحویل دهد.

مسأله 4 - اگر مدت مقرر از برای تحویل جنس برسد و فروشنده متمکن نباشد از ادای متاع به سبب آفت یا به جهت تحصیل آن یا به واسطه نبودن جنس در جایی که باید تحویل دهد و قدرت هم نداشته باشد از جای دیگر نقل کند و غیر اینها از اعدار، مشتری مخیر است که معامله را فسخ کند و ثمن را از فروشنده پس بگیرد، و یا آن که صبر کند که متمکن شود، و مشتری نمی تواند فروشنده را الزام کند به قیمت روزی که مدت منقضی شده علی الاقوی در صورت زیادت قیمت روز. بلی با تراضی یکدیگر عیبی ندارد؛ خواه با قیمت آن روز مساوی باشد یا زیادت و یا کمتر، اگرچه احوط آن است که زیادت از سرمایه نگیرد.

خرید و فروش میوه ها

مسأله 1 - جایز نیست فروختن خرما و میوه درختان قبل از بروز و ظهور آنها در يك سال بدون ضمیمه، و جایز است فروختن میوه آنها زاید بر يك سال با ضمیمه و بدون آن، و اما بعد از ظاهر شدن آنها اگر بعد از بدو صلاح باشد و یا زاید بر يك سال یا با ضمیمه بفروشد، بی اشکال جایز است فروختن آن، و در غیر این سه صورت هم اقوا جواز است با کراهت.

مسأله 2 - مراد از بدو صلاح در خرما آن است که سرخ یا زرد شود، و در غیر خرما آن است که بعد از ریختن شکوفه دانه های آن بسته و مأمون از آفت باشد نوعاً.

مسأله 3 - معتبر است در ضمیمه آن که بتوان آن را به تنهایی فروخت و معتبر است

آن که از مال مالک ثمره باشد و می تواند تنه درخت را ضمیمه بیع ثمره قرار دهد.

مسأله 4 - اگر بعض میوه بعض درخت های باغ ظاهر شده باشد، جایز است فروختن تمام میوه جات آن باغ را؛ آنچه که موجود است و آنچه که بعد موجود می شود در آن سال. و همچنین جایز است میوه باغی که رسیده باشد با میوه باغ دیگر که نرسیده است با هم بفروشد.

مسأله 5 - اگر بعد از ظهور و بدو صلاح، میوه به آفت آسمانی یا زمینی فاسد شود، پس اگر فساد قبل از تخلیه و تسلیم بوده باشد از کیسه فروشنده است، و غارت و سرقت و مانند آنها علی الظاهر در حکم آفت است. بلی اگر شخص تلف کننده معلوم باشد مشتری می تواند مراجعه کند به متلف در گرفتن بدل و یا آن که اصل معامله را فسخ کند. و اما اگر فساد بعد از تخلیه باشد از کیسه مشتری تلف شده و ربطی به فروشنده ندارد.

مسأله 6 - جایز نیست فروختن زراعت پیش از سبز شدن، و اما بعد از سبز شدن، پس جایز است که آن را به عنوان قصیل بفروشد و باید مشتری آن را قبل از خوشه کردن بچیند، مگر آن که بایع راضی باشد به باقی ماندن آن، که در این صورت اشکال ندارد.

مسأله 7 - فروختن خیار و بادنجان و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شود در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند مرتبه بچیند اشکال ندارد.

معاملات ربویه و بعض احکام آن

حرمت ربا به قرآن کریم و سنت و اجماع مسلمین ثابت بلکه دور نیست که حرمت آن از ضروریات دین باشد و از گناهان کبیره محسوب است. در خبر است که ربا نزد خداوند عالم شدیدتر است از بیست زنا، بلکه سی زنا با محارم مثل عمه و خاله، بلکه

در خبر صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که يك درهم ربا عظیم تر است نزد خدا از هفتاد زنای با محارم در بیت الحرام، و در حدیث نبوی است کسی که ربا خورده باشد خداوند پر می کند شکم او را از آتش جهنم به اندازه ای که خورده است و اگر مالی به ربا کسب کند قبول نکند خداوند چیزی از عمل او را و پیوسته در لعنت خدا و ملائکه است تا قیامتی از آن در نزد او باشد. و در کلمات قصار نبوی است: بدترین مکاسب کسب ربا است، و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است خورنده و خوراننده و نویسنده و دو شاهد در وزر مساوی هستند، و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

لعن فرمود ربا و خورنده و بایع و مشتری و نویسنده و دو شاهد آن را، و در شریعت مقدسه اسلام از گناهان کبیره بزرگ شمرده می شود.

مسأله 1 - ربا دو قسم است: معاملی و قرضی، اما معاملی پس آن دو شرط دارد:

اول: اتحاد در جنس است عرفاً مثل يك من گندم به يك من و نیم گندم و يك من خرما به يك من و زیاده خرما، و مثل يك من انگور به يك من انگور و يك ریال مثلاً. و فرقی نیست در این که زیاده علنی باشد، مانند امثله گذشته و یا زیاده حکمی باشد مثل يك من گندم نقد به يك من گندم نسیه و یا فروختن هزار تومان پول نقره به هزار تومان در يك ماه، پس بنابراین اگر يك من گندم سرخ و پست را بفروشد به يك من و نیم گندم خوب ربا خواهد بود، و همچنین اگر يك من برنج صدری را بفروشد به يك من و يك چارك برنج رسمی و چانپا، معامله ربوی و حرام است، و اما اگر يك من برنج به دو من عدس و یا دو من گندم بفروشد، اشکال ندارد.

دوم: آن که عوضین مکیل و یا موزون باشند، پس در چیزهایی که به مشاهده و یا به عدد فروخته می شود ربا جاری نیست.

مسأله 2 - گندم و جو در باب ربا جنس واحد محسوب می شوند، بنابراین فروختن يك من گندم به يك من و نیم جو ربا است اگر چه در باب زکات دو جنس محسوبند و نصاب گندم به جو تکمیل نمی شود.

مسأله 3 - هر فرعی با اصل خود در حکم يك جنس است؛ اگرچه اسم آنها مختلف باشد، مثل کنجد و روغن آن، و شیر با پنیر و کشک و دوغ و ماست، و خرما و انگور با سرکه و شیره آنها، و همچنین است دو فرع با يك اصل مثل کشک و کره، و [شیره] انگور با سرکه آن.

مسأله 4 - معاوضه گوشت گوسفند به گوشت گاو با زیادی اشکال ندارد، و همچنین است شیر و روغن آنها، لکن گوشت گوسفند به روغن گوسفند در حکم ربا است.

مسأله 5 - اگر از برای يك شیء دو حالت باشد؛ تری و خشکی، مثل انگور و کشمش، و رطب و خرما، و خمیر و نان، بلکه گوشت نپخته و کباب شده، فروختن خشک به خشک آن و فروختن تر به تر آن بدون زیادی جایز است و با زیادی جایز نیست، و اما فروختن خشک به تر، مثل انگور به مویز و کشمش، و خرما به رطب مشکل، بلکه احوط عدم جواز است با زیادی و بدون آن.

مسأله 6 - تفاوت يك جنس به خوبی و پستی که منشأ تفاوت قیمت است موجب نمی شود جایز بودن معامله را با زیادت، پس فروختن يك مثقال طلای اعلا مثلاً به دو مثقال طلای پست حرام است، اگرچه در قیمت سوقیه مساوی باشند.

مسأله 7 - از ربای محرم به چند راه می توان تخلص پیدا نمود، از جمله ضمّ غیر جنس است در طرفین، مثل آن که بفروشد يك من گندم به انضمام يك درهم به دو من گندم.

مسأله 8 - اگر چیزی را در شهری به مشاهده و عدد معامله می کنند و در شهر دیگر به وزن و کیل، میزان در تحقق ربا و عدم آن، شهری است که معامله در آن واقع می شود.

مسأله 9 - میان پدر و فرزند، و مولا و عبد، و زن و شوهر، و مسلمان و کافر حربی

ربا نیست و در این آخری مسلم می تواند زیاده بگیرد از کافر، نه کافر از مسلم. و احکام ربا در قرض خواهد آمد ان شاء الله.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

مسئله 1- اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشند؛ سکه دار باشد یا بی سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیاده از دیگری باشد معامله حرام و باطل است.

مسئله 2- اگر طلا را به نقره و یا نقره را به طلا بفروشند، معامله صحیح و لازم نیست که وزن آنها مساوی باشد.

مسئله 3- شرط در صحت معامله طلا با طلا یا طلا با نقره و یا به عکس، آن است که خریدار و فروشنده پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که معامله کرده بودند تحویل ندهند در مجلس، معامله باطل است، و اما اگر بعضی آن را تحویل داده باشند معامله نسبت به آن مقدار صحیح و کسی که تمام مال به دست او نرسیده خیار فسخ دارد.

مسئله 4- اعتبار تقابض در يك مجلس راجع به خرید و فروش است، پس اگر به صلح یا هبه معوضه نقل نمایند لازم نیست در يك مجلس باشد.

مسئله 5- اگر از مجلس معامله با هم خارج شوند، در صورتی که قبض و اقباض شده باشد می توانند قبل از جدا شدن از هم معامله را فسخ نمایند.

مسئله 6- اگر خرید و فروش بر روی منات و نوت و اسکناس و دینار کاغذی واقع شود، معامله از حکم بیع صرف خارج و قبض و اقباض در يك مجلس شرط صحت معامله نیست.

مسئله 7- لازم است در معامله طلا به طلا و یا نقره به نقره به جهت فرار از ربا ضم چیزی به يك طرف یا دو طرف معامله تا این که در ربا نیفتند، و سزاوار است اهتمام به این نکته مخصوصاً از صرافان.

مسأله 1 - اگر بفروشد یکی از دو شریک حصه مشاع خود را از مال یا جنسی، شریک حق دارد با اجتماع شرایطی که می آید حصه شریک را از دست مشتری به همان قیمت بگیرد و این حق را شفعه و صاحبش را شفیع گویند.

مسأله 2 - حق شفعه در غیر منقولات که قابل قیمت باشد ثابت است، مثل اراضی و باغ و خانه. و اما در منقولات و در غیر منقولات که قابل قسمت نیستند مثل نهر و راه کوچک و چاه تنگ و درخت، محل اشکال است، و احتیاط واجب آن است که شریک بدون رضای مشتری اعمال حق شفعه نکند و مشتری هم اجابت کند شریک را اگر اعمال حق شفعه نماید.

مسأله 3 - شرط است در ثبوت حق شفعه، انتقال حصه مشاعه به اجنبی به فروختن، پس اگر به صداق یا عوض خلع یا هبه منتقل شود شفعه ندارد، کما این که شرط است که بین دو نفر شریک باشد و مشاع باشد، پس اگر شریک زیادتیر شد و یا آن که قسمت هر کدام مفروز باشد، حق شفعه ثابت نیست.

مسأله 4 - معتبر است در ثبوت حق شفعه قدرت شریک بر ادای قیمت و در صورت عجز، شفعه ندارد؛ اگرچه ضامن و رهن بدهد، مگر با رضایت مشتری، بلکه

معتبر است حاضر کردن ثمن وقت اعمال حق و در صورت تعذر اگر بگوید ثمن در همین شهر است سه روز او را مهلت می دهند، و اگر بگوید در شهر دیگر است بیشتر از سه روز او را مهلت می دهند که بتواند قیمت را از آن شهر به این شهر منتقل کند؛ به شرطی که مدت طول نکشد که موجب ضرر بر شریک دیگر شود.

مسأله 5 - شرط است این که شفیع مسلمان باشد در صورتی که مشتری مسلمان باشد، پس کافر بر مشتری مسلمان شفیع ندارد، اگرچه فروشنده کافر باشد، و اما کافر بر کافر و مسلمان بر کافر شفیع دارد.

مسأله 6 - غایب می تواند اعمال حق شفیع کند بعد از اطلاع بر فروش شریک حصه خود را ولو بعد از مدت زیاد، و همچنین وکیل مطلق غایب و وکیل در حق شفیع در صورت اطلاع بر فروش و عدم اطلاع موکل می توانند اعمال حق شفیع کنند.

مسأله 7 - ثابت است شفیع از برای سفیه، اگرچه اخذ او نافذ نیست، لکن با اذن ولی و اجازه او می گیرد. و همچنین است دیوانه و بچه؛ اگرچه متولی از آن دو، ولی آنها باشد.

مسأله 1 - صلح عبارت است از سازش و مسالمت دو نفر با تراضی بر امری؛ به آن که عین مال یا منفعت آن را به دیگری تملیک نماید یا آن که طلب یا حق خود را ساقط کند. و معتبر نیست در صلح آن که مسبوق به نزاع باشد؛ هر چند صلح در شریعت مطهره برای قطع تنازع مجعول است. انشای صلح با شرایط آتیه جایز است در هر امر و مقام، مگر آن که حرامی را به سبب آن حلال و یا حلالی را حرام نمایند، و مگر در بعض موارد که ذکر می شود.

مسأله 2 - صلح، عقد مستقل است و برگشت نمی کند به سایر عقود، اگرچه افاده بدهد فایده آنها را. و محتاج به ایجاب و قبول است مطلقاً، حتی در جایی که افاده کند فایده ابراء و اسقاط حق را، بنا بر اقوا؛ پس بنابراین ابرای مدیون از دین و اسقاط حق از کسی که حق بر او ثابت شده اگر به عنوان صلح شد محتاج به ایجاب و قبول است.

مسأله 3 - صیغه مخصوص در صلح نیست، بلکه واقع می شود با هر لفظی که افاده کند تسالم و تراضی را در متفاهم عرف.

مسأله 4 - عقد صلح از طرفین لازم و فسخ آن یا با اقاله طرفین و یا به وجود یکی از خيارات محقق است، حتی صلح در مورد هبه که جایز است. و جمیع خيارات در

صلح جاری است علی الظاهر، مگر خیار مجلس و خیار حیوان و خیار تأخیر که منحصر به باب بیع است، و گرفتن ارش نقصان در صورت بروز عیب در عین جایز نیست علی الاقوی.

مسأله 5 - شروط معتبره در متصالحین همان شروطی است که در متبایعین است؛ از بلوغ و عقل و قصد و اختیار و غیر آن.

مسأله 6 - صلح صحیح است در چیزهایی که قابل اسقاطند مثل حق شفعه و خیار و چیزهایی که قابل نقل و انتقالند، مثل حق تحجیر و حق اختصاص، و اما چیزهایی که قابل اسقاط و یا نقل و انتقال نیستند صلح در آنها صحیح نیست، مثل حق عزل وکیل که ثابت است برای موکل و حق مطالبه دین نسبت به داین و حق رجوع در طلاق رجعی از برای زوج و حق رجوع در بذل که ثابت است از برای زوجه در طلاق خلعی؛ که در این صور، صلح صحیح نیست.

مسأله 7 - جایز است صلح در میوه جات و سبزیجات پیش از آن که موجود شود، اگرچه در يك سال باشد و بدون ضمیمه باشد، هر چند در بیع جایز نبود چنانچه گذشت.

مسأله 8 - متعلق صلح یا عین است یا منفعت یا دین یا حق، و در همه صور یا با عوض است و یا بدون عوض. و در صورت اول، عوض هم از چهار صورت خالی نیست و در همه اقسام، صلح صحیح است.

مسأله 9 - اگر مدیون کسی باشد یا آن که چیزی از دیگری نزد او باشد و مقدار آن را بدانند، و لکن صاحب مال مقدار آن را نداند و یا آن که هر دو مقدار آن را نمی دانند، لکن کسی که مال پیش اوست اجمالاً می داند که زیادت از مورد مصالحه است، پس اگر صلح نمایند دین یا جنس را به کمتر از حق او، مقدار زاید بر او حلال نیست، مگر آن که صاحب حق را اعلام کند و او راضی شود. بلی اگر راضی شود حق واقعی خود

را صلح کند هر قدر باشد با طیب نفس خود و یا اگر واقع را می دانست به آن مقدار راضی بود، حلال می شود بر او زاید.

مسئله 10 - جایز است دو نفر شریک با هم صلح کنند بر آن که سرمایه از یکی باشد و نفع و ضرر برای دیگری.

مسئله 11 - جایز است پیش آوردن سقف خانه به کوچه و جاده عمومی، به شرط آن که صدمه ای بر عابریین نزند و کسی نمی تواند مانع از آن بشود حتی صاحبخانه رو به رو؛ اگر چه تمام عرض جاده را گرفته باشد، به طوری که مانع آن دیگری شود از پیش آوردن سقف خانه اش، اما نمی تواند سر چوب را بر دیوار مقابل قرار دهد، و در صورتی که مشرف به خانه همسایه باشد، در جواز آن تأمل و اشکال است، اگر چه بالا بردن عمارت خانه خود را به مقدار اشرف به خانه دیگری اشکال ندارد.

مسئله 12 - اگر سقفی که بر روی جاده بود خراب شد و یا آن که خراب کرد، اگر قصد تجدید بنا نداشته باشد، مقابل آن می تواند سقفی بسازد که تمام فضای جاده را بگیرد، اما اگر قصد داشته باشد، جواز آن مشکل، بلکه جایز نبودن آن خالی از قوت نیست در جایی که خراب کرده که تجدید بنا کند.

مسئله 13 - اگر کسی اخراج سقف کرد بر جاده، مشکل است که طرف مقابل بدون اذن او اخراج سقف کند مخصوصاً بالای آن، بلکه عدم جواز در آن خالی از قوت نیست، بلی اگر بنای آن خیلی بلند باشد به حدی که مانع استفاده اولی از آفتاب و فضا و هوا نباشد ضرر ندارد.

مسئله 14 - جایز نیست کسی بالای دیوار همسایه بنا نماید یا سرچوب سقف خود را به روی دیوار همسایه بگذارد مگر با اذن و رضای همسایه، و اگر خواهش کرد، لازم نیست قبول آن؛ گرچه مستحب مؤکد است.

مسئله 15 - اگر شاخه های درخت همسایه بیرون آمده و به فضای خانه همسایه

داخل شود، بدون این که استحقاق آن را داشته باشد، همسایه را می رسد که از صاحب درخت مطالبه کند که شاخه ها را برگرداند از حدود خانه او و یا قطع کند آن را از حد ملکش، و اگر امتناع کرد همسایه خودش می تواند قطع کند و برگرداند و در صورتی که برگرداندن ممکن باشد، جایز نیست قطع کردن.

مسأله 16 - اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

مسأله 17 - هرگاه مال خود را به کسی صلح کند و با او شرط کند که اگر وارثی نداشتم باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

ص: 241

مسئله 1 - اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید مکلف و عاقل و بالغ باشد و به اختیار خود اجاره را انجام دهد؛ و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشد، پس سفیهی که مال خود را بیهوده مصرف می کند چون حق تصرف در مال خود ندارد اگر اجاره دهد و یا اجاره کند صحیح نیست.

مسئله 2 - مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد: اول: آن که معین باشد، پس اگر اجاره بدهد یکی از دو خانه را و یا یکی از این دو اسب را صحیح نیست.

دوم: آن که معلوم باشد به مشاهده و دیدن و یا به ذکر اوصافی که رغبات به سبب آنها مختلف می شود در اجاره آن اگر غایب و یا کلی باشد.

سوم: آن که مقدور باشد تحویل دادن آن، پس صحیح نیست اجاره دادن بنده فراری و اسب دررفته که نمی شود آن را برگرداند.

چهارم: آن که به واسطه استفاده کردن از آن، از بین نرود؛ پس اجاره دادن نان و خوردنی های دیگر صحیح نیست.

پنجم: آن که مال مورد اجاره ملك و یا اجاره باشد، پس صحیح نیست اجاره مال دیگری مگر به اذن و اجازه او، و وجه الاجاره هم باید مملوك باشد.

ششم: آن که جایز باشد منفعت بردن از آن، پس صحیح نیست اجاره زن حائض از

برای این که خودش مسجد را جارو کند.

هفتم: آن که انتفاع از آن ممکن باشد، پس صحیح نیست اجاره زمین برای زراعت با عدم امکان رسیدن آب به آن.

مسئله 3 - منفعتی که مال را برای او اجاره می دهند چند شرط دارد:

اول: آن که مباح باشد، پس اجاره دکان برای ساختن و نگهداری مسکرات و فروختن، و اجاره دادن اسب و کشتی از برای حمل آنها و جاریه برای خوانندگی حرام و باطل است.

دوم: آن که پول دادن برای آن استفاده، در نظر مردم بیهوده نباشد.

سوم: آن که اگر چیزی را که اجاره می دهند منافع متعددی داشته باشد، استفاده ای را که مستأجر باید از آن ببرد معین نمایند، مثلاً اگر حیوان که سواری می دهد و بار می برد و آسیا می گرداند، باید در مورد اجاره معین کنند یکی از آنها را و یا آن که اجاره کند همه استفاده آن را.

چهارم: آن که مدت اجاره معلوم باشد، مثل نشستن در خانه یک ماه و یا خیاطی و بنایی یک هفته و یا تعیین خود عمل، مثل خیاطت لباس به طرز فارسی یا رومی بدون تعرض به زمان، بلی اگر زمان مدخلیتی داشته باشد در رغبت و قیمت، پس باید آخر زمان را نیز تعیین کنند.

مسئله 4 - اجرتی که در اجاره واقع می شود معتبر است در آن، این که معلوم باشد نه مجهول و مقدار او یا کیل یا وزن یا عدد معلوم باشد و کفایت می کند رؤیت و توصیفی که رافع جهل باشد در موردی که اجرت، مکیل و یا موزون و یا شمردنی نباشد، و جایز است که اجرت عین خارجی و یا کلی در ذمه یا عمل و منفعت و یا حقی که قابل نقل و انتقال [است] باشد، مثل تحجیر و حق الاختصاص.

مسئله 5 - اگر صاحب خانه بگوید هر چند ماه که بنشینم هر ماه به یک دینار، اجاره باطل است. و اما اگر به عنوان اباحه به عوض و یا جعاله باشد صحیح است

ص: 243

ولو این که این جعاله معروف نیست و بعید نیست به این نحو، اباحه به عوض باشد.

مسأله 6 - اگر حیوانی یا وسیله نقلیه دیگری را اجاره کند که متاعی یا شخصی را در وقت معین به مکان معینی حمل نماید، ولی در وقت تعیین شده به مقصد نرسید، در صورتی که وقت تعیین شده وسعت رسیدن به مقصد را نداشت و یا به علت دیگر رسیدن به مقصد ممکن نبود، اجاره باطل است، و در صورتی که وقت کافی باشد، ولی موجر با تقصیر و یا گم کردن راه او را به مقصد نرساند حتی به اجرت نخواهد داشت، ولی اگر حیوان یا وسیله نقلیه دیگری را اجاره کند که او را به مکان معینی برساند، و در ضمن شرط کند که در وقت معین او را به مقصد برساند و از عمل به شرط تخلف نمود و یا نتوانست بدان عمل نماید اجاره صحیح است و مستأجر می تواند به علت تخلف شرط، اجاره را فسخ نماید، و در صورتی که اجاره را فسخ کند باید به جای اجرة المسمى اجرة المثل را به موجر بپردازد.

مسأله 7 - اگر حیوان یا وسیله نقلیه دیگری را به منظور این که در وقت معین به محلی برسد اجاره کند، ولی این مطلب را در عقد اجاره شرط نکند، اجاره صحیح و موجر مستحق تمام اجرت است.

مسأله 8 - اتصال مدت اجاره به عقد لازم نیست و اگر خانه ای را مثلاً يك ساله اجاره دهند و ابتدای اجاره را دو ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند اجاره صحیح است، هر چند خانه در موقع خواندن صیغه در اجاره دیگری باشد. و اگر اول اجاره را معین نکند و خانه در اجاره دیگری نباشد، اول آن بعد از خواندن صیغه خواهد بود. و اگر خانه ای را برای يك ماه اجاره بدهد ولی معلوم نشود که متصل به زمان خواندن صیغه است یا نه، اجاره باطل است.

مسأله 9 - عقد اجاره اگر با صیغه انجام شود از طرفین لازم است و جز با اقاله و یا خیار فسخ نمی توان آن را به هم زد. و در اجاره خیار شرط و خیار تخلف شرط و خیار

عیب و خیار رؤیت و دیگر خیارها غیر از خیار مجلس و خیار حیوان و خیار تأخیر، جاری است.

مسأله 10 - در اجاره معاطاتی که بدون اجرای صیغه انجام می شود اقوا لزوم است، همچنان که در بیع گفته شد و احتیاطی که در آن جا ذکر شد سزاوار است مراعات شود.

مسأله 11 - اگر قبل از تمام شدن مدت اجاره، صاحب ملك آن را به مستأجر و یا دیگری بفروشد، اجاره باطل نمی شود و مستأجر باید اجاره را به فروشنده بدهد.

مسأله 12 - اگر کسی ملكی را خرید و نمی دانست که ملك در اجاره دیگری است و یا می دانست ولی گمان می کرد که مدت آن کم است، می تواند معامله را فسخ کند.

مسأله 13 - اجاره به مردن اجاره دهنده و یا مستأجر باطل نمی شود، ولی اگر اجاره دهنده مالك ملك مورد اجاره نباشد و فقط مادام الحیاة حق استفاده از آن را داشته باشد؛ مثل این که کسی وصیت کرده که او تا مدتی که زنده است از آن خانه استفاده کند چنانچه پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد از وقتی که مرده اجاره باطل می شود.

مسأله 14 - اگر ولی یا قیم، مال بچه را با مراعات مصلحت اجاره داد و یا خود او را اجیر دیگری نمود و مدتی از زمان بلوغ او را هم جزء مدت اجاره قرار داد، بچه پس از آن که به سن بلوغ رسید می تواند بقیه اجاره را به هم بزند، ولی اگر ولی یا قیم مدتی از زمان بلوغ را جزء مدت اجاره قرار نمی داد برخلاف مصلحت بچه بود که لازم بود مراعات آن مصلحت، نمی تواند پس از بلوغ اجاره را به هم بزند.

مسأله 15 - اگر کسی مال معینی را اجاره کند و بعد معلوم شود که مال مورد اجاره قبل از عقد اجاره معیوب بوده است، در صورتی که این عیب موجب نقصی در استفاده از ملك شود، مثل این که حیوانی را اجاره کند و معلوم شود که لنگ بوده است می تواند اجاره را فسخ نماید، و اگر مورد اجاره، حیوان معین نباشد ولی اجاره دهنده

حیوان معیوبی را تحویل مستأجر داد، مستأجر نمی تواند اجاره را فسخ نماید، بلکه می تواند از اجاره دهنده حیوان سالمی را مطالبه نماید و اگر تحویل دادن سالم ممکن نباشد، مستأجر می تواند اجاره را فسخ کند.

مسئله 16 - اگر اجرت، چیز معین و مشخصی باشد و اجاره دهنده در آن عیبی مشاهده کرد، می تواند اجاره را فسخ کند، ولی جواز مطالبه ارزش و تفاوت قیمت صحیح و معیوب مشکل است. و اگر اجرت، چیز معین و مشخصی نباشد و مستأجر فرد معیوبی را تحویل دهد اجاره دهنده نمی تواند اجاره را فسخ کند، بلکه فقط می تواند مطالبه فرد سالم دیگری را بنماید، مگر در صورتی که دسترسی به فرد سالم ممکن نباشد، در این صورت می تواند اجاره را فسخ کند.

مسئله 17 - اگر در اجاره هر يك از اجاره دهنده و مستأجر مغبون شدند می توانند اجاره را فسخ کنند، مگر این که شرط سقوط خیار کرده باشند.

مسئله 18 - اگر حیوانی را برای فرداً اجاره کند، و قبل از تحویل گرفتن آن فرار کند اجاره باطل است، و همچنین اگر بعد از تحویل گرفتن آن فرار کند و مستأجر در حفظ حیوان تقصیر نکرده باشد.

مسئله 19 - اگر مستأجر، ملك مورد اجاره را تحویل بگیرد و از آن استفاده نکند تا مدت اجاره تمام شود، مثل این که خانه ای را برای مدت معینی اجاره کند و آن را تحویل بگیرد ولی در آن سکونت نکند و یا حیوانی را برای سواری اجاره کند ولی سوار نشود تا مدت اجاره تمام شود، در صورتی که به اختیار خود استفاده را ترك کند باید اجرت را بدهد. و همچنین اگر اجاره دهنده ملك مورد اجاره را تحویل بدهد و مستأجر از تحویل گرفتن و استفاده از آن خودداری نماید تا مدت اجاره تمام شود. و همچنین در اجاره بر اعمال اگر اجیر آمادگی خود را برای انجام عمل مورد اجاره اعلام کند، مثل این که کسی را اجیر کنند که لباسی را در وقت معینی بدوزد و اجیر در این وقت آمادگی انجام کار شد، ولی مستأجر بدون عذر از دادن لباس خودداری کرد تا مدت

اجاره تمام شد، باید اجرت را به او بپردازد؛ فرق نمی کند چه اجیر در این مدت به کاری برای خود یا دیگری مشغول شود یا نه.

مسئله 20 - اگر چیزی را که اجاره داده شد قبل از تحویل گرفتن مستأجر کسی آن را غصب نماید و مانع استفاده مستأجر گردد، مخیر است که اجاره را فسخ کند، و اگر اجرت را به اجاره دهنده داده از او بگیرد و یا اجرة المثل را از غاصب مطالبه کند، ولی اگر بعد از تحویل گرفتن مستأجر کسی آن را غصب کرد نمی تواند اجاره را فسخ نماید و فقط می تواند اجرة المثل از غاصب مطالبه کند.

مسئله 21 - اگر چیزی که اجاره داده شد قبل از آن که مستأجر تحویل بگیرد و یا اندکی بعد از تحویل گرفتن آن بدون این که فاصله قابل اعتنایی بشود و یا هنگام تحویل گرفتن آن قبل از آن که زمان اجاره برسد، تلف شود، اجاره باطل است. و اگر در اثنای مدت اجاره تلف شود، نسبت به بقیه مدت اجاره باطل است و نسبت به مدتی که استفاده کرده باید اجرت را بپردازد، و در صورتی که مقداری از مورد اجاره تلف شود نسبت به همان مقدار از وقتی که تلف شده، اجاره باطل است.

مسئله 22 - اگر خانه ای را اجاره بدهد و قبل از آن که آن را تحویل بدهد و یا بلافاصله بعد از تحویل آن قبل از آن که استفاده کند به طوری خراب شود که نتوان استفاده ای که مورد اجاره است از آن برد، اجاره باطل است، و اگر در اثنای مدت اجاره خراب شود نسبت به بقیه مدت اجاره باطل است، و اگر به کلی از مورد استفاده خارج نشود، بلکه بتوان از آن مختصری از منافع مورد اجاره را به دست آورد که عرفاً مورد توجه باشد، مستأجر مخیر است که اجاره را به حال خود باقی بگذارد یا آن را فسخ نماید.

مسئله 23 - اگر خانه ای را که مثلاً دو اتاق دارد اجاره دهد و يك اتاق آن خراب شود، اگر اجاره دهنده فوراً آن را تعمیر کند به طوری که هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود، و مستأجر حق فسخ اجاره را ندارد، ولی اگر موجر آن را

تعمیر نکند و یا تعمیر آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده آن از بین برود اجاره نسبت به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره باقیمانده را هم فسخ کند.

مسئله 24 - اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره و یا پس از گذشتن مقداری از مدت اجاره، معلوم شد که اجاره باطل بوده است، مستأجر باید اجرة المثل مقداری که استفاده کرده و یا در ضمان او تلف شده به اجاره دهنده بپردازد. و همچنین در مواردی که کسی را برای عملی اجیر می کنند و بعد معلوم می شود که اجاره باطل بوده است، باید اجرة المثل عمل را به اجیر بدهند.

مسئله 25 - اگر غیر از خانه و اتاق و دکان و اجیر، عینی مثلاً زمینی را اجاره دهند و شرط نکنند که فقط خود مستأجر از آن استفاده کند، می تواند آن را به کمتر یا مساوی یا بیشتر از آنچه اجاره کرده است به دیگری اجاره بدهد، ولی خانه یا اتاق و یا دکان را نمی تواند بیشتر از آنچه اجاره کرده اجاره دهد، مگر این که کاری از قبیل تعمیر یا سفید کاری و امثال اینها در این جا انجام داده باشد و یا آن را به غیر جنسی که اجاره

کرده اجاره بدهد. و بنابر احتیاط مستحب آسیا و کشتی و کاروان سرانیز مثل خانه و دکان است.

مسئله 26 - اگر اجیر شرط کند که برای خود مستأجر کار کند، نمی توان او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکنند نمی توان او را زیادتر از مقداری که اجاره کرده اجاره داد، مگر این که او را به جنس دیگری اجاره دهد، مثلاً او را به پول اجاره کند و به گندم اجاره بدهد.

مسئله 27 - اگر خانه ای را مثلاً به ده تومان اجاره کرد و نصف آن را خود سکونت نمود و نصف دیگر آن را به ده تومان اجاره داد بدون این که تعمیری در آن انجام داده باشد، جایز است و از قبیل اجاره به اکثر شمرده نمی شود. و همچنین اگر خانه ای را برای مدتی به ده تومان اجاره کرد و نصف آن مدت را خود سکونت نمود و باقی مدت

را به دیگری به ده تومان اجاره داد جایز است، ولی اگر خانه مذکور را در باقی مدت، و یا نصف آن را به بیش از ده تومان بدون انجام کاری در آن اجاره داد از قبیل اجاره به اکثر و باطل است.

مسئله 28 - اگر کسی برای کاری اجیر شود و مستأجر شرط نکند که خود اجیر عمل را انجام دهد، اجیر می تواند آن کار را به دیگری به همان مبلغ که اجیر شده و یا بیشتر به اجاره واگذار کند و اما به کمتر از آن مبلغ جایز نیست، مگر در صورتی که مقداری از عمل مورد اجاره را انجام داده باشد، مثلاً اگر خیاطی اجیر شد پیراهنی را برای کسی بدوزد و در اجاره شرط نشد که خود او بدوزد می تواند به بیشتر از مبلغی که اجیر شده یا به همان اندازه، دیگری را برای دوختن آن اجیر نماید و اگر بخواهد آن را به کمتر از مبلغی که گرفته به دیگری واگذار نماید باید ولو مقدار کمی از عمل را انجام داده باشد،

ولی در هر صورت تحویل دادن لباس و یا چیز دیگری که باید عمل در آن انجام دهد به دیگری بدون اجازه صاحب آن اشکال دارد.

مسئله 29 - زن می تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود و در صحت اجاره اذن شوهر شرط نیست، مگر در صورتی که مانع از حق تمتع او شود، و در صورتی که حقوق شوهر از بین نرود، او نمی تواند از زن در این کار جلوگیری کند.

مسئله 30 - میش شیری را برای استفاده از شیرش می توان اجاره داد، و چاهی را که ملك شخصی است می تواند برای استفاده از آبش آن را اجاره دهد.

مسئله 31 - اجرت گرفتن برای واجبات عینی جایز نیست و در واجبات کفایی که به عنوان مخصوص خود واجب شده است مانند غسل و تکفین و تدفین میت، بنابر احتیاط واجب اجرت گرفتن جایز نیست، و اما در واجبات کفایی که به عنوان حفظ نظام اجتماعی و احتیاجات عمومی واجب است مانند انواع صناعی که مورد نیاز است و طبابت و امثال آنها اجرت گرفتن جایز است.

مسأله 32 - اجرت گرفتن برای واجبات شرعی که نیابت بردار است جایز است.

مسأله 33 - اگر شخصی از کسی بخواهد کاری برای او انجام دهد و او نیز بدون قصد تبرع و مجانی انجام داد، در صورتی که کار او عرفاً دارای اجرت است، باید اجرة المثل عمل را به وی بدهد و اگر عامل، قصد مجانی و تبرع کند مستحق اجرت نیست ولو صاحب کار منظورش اجرت دادن باشد.

مسأله 34 - اگر زمینی را برای کشت گندم و جو و امثال آنها اجاره دهند و مال الاجاره را محصول همان زمین قرار دهند و یا در ذمه قرار دهند و شرط کنند که از محصول آن زمین داده شود، اجاره باطل است.

مسأله 35 - هرگاه قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند؛ چه مزد گرفته باشد چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله 36 - اگر چیزی را که اجاره کرده در مدت اجاره از بین برود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست.

مسأله 37 - اگر حیوانی را برای بردن باری اجاره دهد، چنانچه حیوان بلغزد و یا رم کند و بار را بشکند یا معیوب کند صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

مسأله 38 - اگر حمال بلغزد آنچه را که حمل می کند بشکند، ضامن است.

مسأله 39 - اگر حیوانی را اجاره کند و معین نمایند که چقدر بار بر او بگذارند؛ چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کنند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است، و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کنند و حیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن است، همچنین اگر حیوانی را بیش از مسافت مورد اجاره ببرند و معیوب یا تلف شود ضامن است.

مسأله 40 - اگر کسی برای حفظ متاعی اجیر شود و آن متاع را به سرقت ببرند، ضامن نیست مگر تقصیر کرده باشد، یا این که در اجاره شرط ضمان کرده باشند.

مسأله 41 - حمامی ضامن لباس و چیزهایی دیگر اگر سرقت شود نیست، مگر در صورتی که به او بسپارند و او در نگهداری کوتاهی و یا تعدی کرده باشد.

مسأله 42 - اگر زمینی را برای زراعت اجاره کند و آفت به آن برسد و حاصلش را خراب کند، اجاره باطل نمی شود و باید تمام مال الاجاره را بدهد.

ص: 251

جعالة آن است که انسان ملتزم شود که در مقابل کار مشروع و عقلایی که برای او انجام می دهند مال معینی بپردازد، مثلاً بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند ده تومان به او می دهم و یا به شخص معینی بگوید اگر لباسم را بدوزی ده تومان مثلاً به تو می دهم.

و کسی که این قرار را می گذارد و ملتزم می شود «جاعل» و به کسی که کار انجام می دهد «عامل» گویند، و مالی که در عوض کار داده می شود «جعل» نامیده می شود. در جعالة ایجاب معتبر است ولی قبول لازم نیست.

مسأله 1 - جعالة بر هر عمل حلال و عقلایی است و بر اعمال حرام و بیهوده صحیح نیست، پس اگر به کسی بگوید اگر مقداری شراب بخوری فلان مبلغ به تو می دهم، جعالة باطل است. و همچنین به کسی بگوید که اگر در شب به جای تاریک و خطرناکی بروی فلان مبلغ به تو خواهم داد، در صورتی که این کار غرض عقلایی نداشته باشد، جعالة صحیح نیست.

مسأله 2 - جعالة بر واجبات عینی صحیح نیست، و در واجبات کفایی نیز بنا بر احتیاط واجب، صحیح نیست.

مسأله 3 - جاعل باید بالغ و عاقل و رشید باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند

و شرعاً بتواند در اموال خود تصرف نماید.

مسأله 4 - در عامل جز امکان انجام عمل هیچ شرطی لازم نیست؛ یعنی عامل فقط باید عقلاً و شرعاً مانعی برای انجام عمل نداشته باشد، پس اگر جعاله برای تمیز کردن مسجد باشد جنب و حائض نمی توانند آن را انجام دهند و اگر انجام دادند مستحق جعل نیستند. و طفل ممیز می تواند عامل جعاله باشد، اگرچه ولی اجازه نداده باشد. و همچنین غیر ممیز و دیوانه می توانند عامل جعاله باشند، و در صورت انجام کار مستحق جعل می باشند.

مسأله 5 - در جعاله تعیین مشخصات عمل لازم نیست، مثلاً اگر بگویند: کسی که حیوان گمشده مرا بیاورد ده تومان به او می دهم و معلوم نکنند که چه حیوانی و محل آن کجا است جعاله صحیح است، ولی باید مشخصات جعل را از جهت نوع و جنس و صفت معین نماید، بلکه کیل یا وزن و یا مقدار آن را تعیین کند.

مسأله 6 - در مواردی که جعاله به علت عدم تعیین عوض باطل است، مثل این که بگویند: هر کسی کودک مرا پیدا کند مبلغی به او می دهم، و معلوم نکنند چه مبلغی می دهد، چنانچه کسی آن عمل را انجام داد باید اجرة المثل او را بدهد.

مسأله 7 - اگر در جعاله شخص معینی را برای عملی تعیین کند و دیگری آن کار را انجام دهد مستحق عوض و جعل نیست، ولی اگر شخصی را تعیین نکند هر کسی که کار را انجام داد مستحق عوض و جعل می باشد.

مسأله 8 - اگر کسی پیش از قرارداد جعاله کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرارداد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به جعل و مزد ندارد.

مسأله 9 - در جعاله لازم نیست عامل بر قرارداد جاعل مطلع باشد، فقط معتبر است که کار را به قصد مجانی انجام ندهد، پس اگر کسی از روی خطا و یا غفلت و یا بدون تمییز مانند طفل غیر ممیز و دیوانه کار را انجام بدهد، مستحق جعل است.

مسأله 10 - پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می توانند جعاله را به هم بزنند.

مسأله 11 - عامل می تواند حتی بعد از شروع به کار آن را ناتمام گذاشته از اتمام آن منصرف شود، مگر در مواردی که ناتمام نهادن عمل اسباب ضرر جاعل می شود، و در این موارد عامل باید یا آن کار را شروع نکند و یا آن را تمام نماید، مثلاً اگر کسی بگوید: هر کسی چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهم، پس اگر جراحی شروع به عمل کند و طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند چشم معیوب می شود باید آن را تمام نماید. و در این گونه موارد چون معمولاً جعاله بر اتمام عمل است عامل با انجام مقداری از عمل حقیقی به جعل ندارد. و اگر در مواردی جعاله بر اتمام عمل نباشد، نسبت به مقداری که عامل انجام داده، جاعل باید مزدش را بدهد و عامل هم باید غرامت ضرری را که به جاعل رسانیده بدهد.

ص: 254

عاریه آن است که کسی مال خود را در اختیار دیگری بگذارد که به طور مجانی از آن استفاده کند.

مسأله 1 - در عاریه صیغه مخصوصی لازم نیست، بلکه هر لفظی که عرفاً بر این معنی دلالت کند کافی است، بلکه اگر لفظی هم نگوید و با عمل، این معنی را افهام کند کافی است، مثلاً اگر لباس خود را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است.

مسأله 2 - عاریه دهنده باید عاقل و بالغ و جایزالتصرف در مال خود باشد، پس عاریه طفل و دیوانه و کسی که به علت افلاس، محجور از تصرف در اموال خویش است صحیح نیست، مگر با اجازه ولی و صاحبان طلب.

مسأله 3 - عاریه دهنده باید مالک منافع مالی که عاریه می دهد باشد، ولی ملکیت عین مال شرط نیست.

مسأله 4 - در عاریه نیز معامله فضولی جاری است، پس اگر کسی مال دیگری را به عاریه داد و صاحب مال به این کار راضی شد، عاریه صحیح است.

مسأله 5 - اگر کسی چیزی را اجاره کرد می تواند آن را به دیگری عاریه بدهد، مگر

در صورتی که در اجاره شرط شده باشد که شخصاً از آن استفاده کند.

مسأله 6 - مالی را که عاریه می دهند باید دارای منافع حلال باشد، پس عاریه آلات لهو و لعب و اشیائی که منافع حلال ندارد صحیح نیست.

مسأله 7 - عاریه صحیح نیست در اموالی که با استفاده بردن از آن عین مال از بین می رود مانند نان و روغن و آشامیدنی ها.

مسأله 8 - عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم، و عاریه دادن چاه برای استفاده از آب صحیح است.

مسأله 9 - عاریه دهنده می تواند هر وقت بخواهد مالی را که به عاریه داده پس بگیرد و عاریه گیرنده نیز می تواند هر وقت بخواهد آن را پس بدهد.

مسأله 10 - زمینی را که برای دفن میت عاریه می دهند، بنابر احتیاط واجب عاریه دهنده نمی تواند نبش قبر کرده میت را از آن خارج نماید.

مسأله 11 - اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه باطل می شود و عاریه گیرنده باید مال عاریه شده را به وارث او رد کند. اگر عاریه دهنده طوری شد که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند، مثلاً اگر دیوانه شد، عاریه گیرنده باید مال را به ولی او برگرداند.

مسأله 12 - عاریه گیرنده باید استفاده ای را که عاریه دهنده تعیین کرده از مال ببرد، و در کیفیت استفاده باید مطابق روش معمول از مال استفاده کند، پس اگر حیوانی را برای بردن باری عاریه کند نباید بیش از حدود معمول بر آن بار بگذارد، و اگر از استفاده ای که عاریه دهنده معین کرده و یا از حد معمول تجاوز کند غاصب و ضامن است، و در صورتی که غیر از نوع استفاده ای که عاریه دهنده تعیین کرده استفاده کند باید اجرت آن را بدهد، و اگر در انتفاع تعیین شده از حد معمول تجاوز کند باید اجرت قدر زاید را بدهد.

مسأله 13 - اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و از استفاده از آن

هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، باید عوض آن را بدهد.

مسئله 14 - اگر مالی را که عاریه کرده، طلا و نقره باشد و تلف شود؛ چه شرط ضمان کرده باشد و چه نکرده باشد، باید قیمت آن را بدهد اگرچه کوتاهی در حفظ و زیاده روی در استفاده نکرده باشد، مگر در صورتی که شرط کنند که اگر تلف شود ضمان ساقط باشد.

مسئله 15 - چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی توان به دیگری اجاره و یا عاریه داد.

مسئله 16 - اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه بدهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود عاریه دومی باطل نمی شود.

مسئله 17 - اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است باید آن را به صاحبش برساند و نمی تواند آن را به غاصب بدهد.

مسئله 18 - اگر مالی را از غاصب عاریه بکند ولی نداند که غصبی است، اگر در نزد عاریه کننده تلف شود، مالک آن می تواند عوض مال خود و منافی را که استفاده کرده و یا در نزد او از بین رفته از غاصب و عاریه کننده مطالبه کند، و اگر مالک عوض را از عاریه گیرنده بگیرد او می تواند از غاصب مطالبه کند، ولی اگر مالک از غاصب گرفت او نمی تواند عوض را از عاریه گیرنده مطالبه کند.

مسئله 19 - اگر مالی را از غاصب عاریه کند و بداند که مال غصبی است و مال تلف شود، مالک می تواند عوض مال و استفاده آن را از عاریه کننده و یا غاصب مطالبه کند. و اگر از عاریه کننده عوض مال و منافع را بگیرد او نمی تواند چیزی را که به مالک می دهد از عاریه دهنده، که در فرض مسئله غاصب است، مطالبه نماید.

ودیعه آن است که انسان مال خود را برای حفظ و نگهداری نزد دیگری بگذارد. صاحب مال را «مودع» و کسی که مال نزد او امانت است «مستودع» و مال را هم «ودیعه» گویند.

مسأله 1 - ودیعه از عقود و محتاج به ایجاب و قبول است و آن هر لفظی است که مفید معنی ودیعه باشد.

مسأله 2 - در ودیعه احتیاج به لفظ عربی نیست، بلکه هر لفظی که معنی آن را افاده کند کافی است، بلکه ودیعه معاطات نیز صحیح است، مثل این که کسی مالی را به قصد نگهداری کردن به دیگری بدهد و او هم به قصد نگهداری آن مال را بگیرد.

مسأله 3 - قبول ودیعه برای کسی جایز است که قدرت محافظت آن را داشته باشد و کسی که قدرت محافظت مال را ندارد نمی تواند ودیعه را قبول نماید بنابر احتیاط واجب، مگر در صورتی که مودع در نگهداری آن عاجز تر از او باشد و کس دیگری برای ودیعه گذاشتن پیش او نباشد، که در این صورت بعید نیست جواز.

مسأله 4 - مالک، مالی را که ودیعه گذاشته هر وقت بخواهد می تواند مال خود را بگیرد و مستودع نیز می تواند هر وقت بخواهد آن را به صاحبش پس بدهد.

مسأله 5 - امانت دار (مستودع) و کسی که مال را امانت می گذارد (مودع) باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارد، و یا دیوانه و بچه مالی را پیش کسی امانت بگذارند صحیح نیست.

مسأله 6 - اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند یا به آنان خبر دهد که به نگهداری مال حاضر نیست، و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه تلف شود ضامن است.

مسأله 7 - کسی که امانت را قبول می کند اگر برای حفظ آن جای مناسبی ندارد باید تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و یا در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر در جایی که مناسب آن نیست بگذارد و یا در نگهداری آن کوتاهی کند و تلف شود ضامن است.

مسأله 8 - اگر مالک، مالی را که ودیعه می گذارد، محل مخصوصی برای حفظ ودیعه معین کند و معلوم شود که به جای دیگر گذاشتن آن راضی نیست امانت دار نمی تواند آن را به جای دیگر منتقل نماید، اگرچه در جای دیگر بهتر محفوظ بماند و اگر آن را منتقل کند و تلف شود ضامن است، ولی اگر مال در محلی که صاحب آن تعیین کرده در معرض تلف قرار گیرد می تواند آن را به جای دیگر نقل نماید، در این صورت اگر تلف شود امانت دار ضامن نیست، حتی در صورتی که مالک از نقل آن نهی کند، و احتیاط مستحب در این صورت مراجعه به حاکم شرع است.

مسأله 9 - اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولی آن برساند و یا به ولی آن خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.

مسأله 10 - اگر صاحب مال بمیرد امانت دار باید مال را به وارث او برساند یا به

وارث او خبر دهد، و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای این که می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث هستم راست می گوید یا نه، یا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را نگه دارد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست.

مسأله 11 - اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همهٔ ورثه بدهد یا به کسی بدهد که همهٔ آنان گرفتن مال را بدو واگذار کرده اند، پس اگر بدون اجازهٔ دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است.

مسأله 12 - اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود، وارث یا ولی او باید فوراً به صاحب مال اطلاع دهند و یا مال را به صاحب آن برسانند.

مسأله 13 - اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند چنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند، و اگر ممکن نیست، باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد لازم نیست وصیت کند، وگرنه باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.

و آن عقدی است بین دو نفر بر این که سرمایه در تجارت از یکی از آنها باشد و عمل از دیگری، و اگر نفعی حاصل شد در آن شریک باشند.

مسأله 1 - در واقع شدن عقد مضاربه باید ایجاب و قبول در کار باشد و می توانند با هر لفظی که مقصود را عرفاً بفهماند عقد را واقع کنند؛ چه به عربی و چه به فارسی یا به زبان های دیگر.

مسأله 2 - شرط است در طرفین معامله بالغ بودن و عاقل بودن و اختیار داشتن، و شرط است در صاحب رأس المال محجور نبودن، و در عامل قدرت بر تجارت به سرمایه داشتن.

مسأله 3 - اگر عامل عاجز از تجارت باشد، به طور کلی مضاربه باطل است، و اگر در بعضی سرمایه قدرت داشته باشد، بعید نیست که در همان مقدار صحیح باشد، اگرچه بی اشکال نیست.

مسأله 4 - اگر در بین تجارت عاجز شد، پس اگر به هیچ وجه قدرت ندارد، از همان حال عاجز شدن باطل می شود؛ و اگر در بعضی آن قدرت ندارد نسبت به آن باطل می شود بنابر اقوا.

مسأله 5 - شرط است در سرمایه آن که عین باشد و صحیح نیست به منفعت و نه به دین، چه دین بر عهده عامل باشد یا دیگری، بلی بعد از گرفتن دین، می شود سرمایه قرار داد در مضاربه.

مسأله 6 - معروف در السنه است که شرط است در مضاربه که سرمایه درهم و دینار باشد، و این شرط نزد حقیر محل اشکال است و جایز بودن مضاربه به مثل اسکناس ایرانی و دینار کاغذی عراقی و پول های دیگر غیر از پول نقره و طلا مثل پول مس و نیکل و سایر پول های کاغذی خالی از قوت نیست.

مسأله 7 - صحیح نیست مضاربه به غیر از پول؛ چه طلا و نقره بی سکه باشد یا جنس دیگر باشد.

مسأله 8 - شرط است که مال مضاربه معین باشد و صحیح نیست مضاربه به یکی از دو شیء بدون تعیین و باید مقدار و وصف آن نیز معلوم باشد.

مسأله 9 - شرط است که منفعتی که قرارداد می کنند پیش دو طرف معامله معلوم باشد و به طور اشاعه - مثل نصف یا سه یک یا چهار یک - باشد، و اگر بگوید از برای تو هزار تومان و بقیه مال من، یا بگوید نصف به اضافه صد تومان مال من و بقیه مال تو، یا به عکس قرار دهند، باطل می شود.

مسأله 10 - شرط است که از ربح چیزی برای غیر از طرفین معامله قرار ندهند، مگر آن که آن شخص هم در تجارت کاری انجام دهد.

مسأله 11 - باید مضاربه در باب تجارت باشد و صحیح نیست که سرمایه بدهد که در زراعت یا صنعت، مثل نجاری و آشپزی یا نانوائی، و دیگر کارهای غیر تجارتي صرف کند و در ربح شریک باشد.

مسأله 12 - مضاربه به مال مشاع جایز است، مثل آن که پولی بین دو نفر شریک به طور مشاع باشد و یکی از آنها قسمت مشاع خود را به دیگری به مضاربه دهد، لکن باید معلوم باشد مقدار آن.

مسأله 13 - می شود سرمایه دار یکی باشد و عامل چند نفر و به حسب قرارداد درآمد را تقسیم کنند، و می توانند برای عامل ها مساوی قرار بدهند، هر چند کارهایشان

مساوی نباشد، و زیاد و کم قرار دهند هر چند کارهایشان مساوی باشد، چنانچه می شود سرمایه دار چند نفر باشند و عامل يك نفر.

مسأله 14 - مضاربه عقد جایز است از هر دو طرف معامله و هر يك می توانند فسخ کنند؛ چه پیش از شروع به کار و چه بعد از آن، چه درآمد حاصل شده باشد یا نه، چه مال التجاره نقد شده باشد چه نشده باشد.

مسأله 15 - اگر شرط کنند که مضاربه لازم باشد، شرط باطل است، لکن مضاربه صحیح است.

مسأله 16 - می توانند در ضمن عقد لازمی شرط کنند که فسخ نکنند، در این صورت لازم است عمل به شرط.

مسأله 17 - می شود معامله مضاربه را به طور معاطات واقع کرد، و اگر به طور فضولی واقع شد با اجازه صحیح می شود.

مسأله 18 - مضاربه باطل می شود به مردن هر يك از سرمایه دار یا عامل و اگر بعد از مردن هر يك، وارث او اجازه دهد، فایده ندارد.

مسأله 19 - اگر سرمایه در دست عامل تلف شود بدون تعدی و تقریط، او درك آن را نباید به مالك بدهد و ضامن نیست. و اگر خسارتی در تجارت به سرمایه وارد شد نیز ضامن نیست و خسارت بر سرمایه وارد می شود.

مسأله 20 - عامل باید بعد از عقد مضاربه به وظایف خود در تجارت عمل کند به هر نحوی که متعارف است تجارت انجام بگیرد، و با اختلاف تجارت و اختلاف مکان و زمان، وظیفه مختلف می شود. و باید عمل کند چه در عرضه داشتن مال التجاره و اعلان و غیره اگر متعارف باشد و چه در حفظ آن و گرفتن پول و کرایه کردن دلال و حمال و دیگر احتیاجات تجارت. و اجرت هر چه متعارف است کرایه کند از اصل مال برداشته می شود.

مسأله 21 - اگر قراردادی در مضاربه نشود، عامل می تواند به هر طور صلاح می داند عمل کند؛ چه در جنس مورد تجارت پس هر جنسی صلاح می داند خرید و فروش کند، و چه در خریدار و فروشنده، و چه در نقد گرفتن یا جنس دیگر عوض گرفتن.

مسأله 22 - اگر صاحب سرمایه شرط کرد که فلان جنس را نخرد و به فلان کس نفروشد نباید تخلف کند، و اگر تخلف کرد و خسارتی وارد آمد باید جبران کند، ولی اگر با مخالفت در آمدی حاصل شد شریک است با سرمایه دار به هر نحو قرار داده اند.

مسأله 23 - جایز نیست از برای عامل که سرمایه را مخلوط کند به مال دیگری؛ چه مال خودش باشد یا غیر خودش مگر با اذن مالک.

مسأله 24 - اگر نسبه دادن متعارف نباشد نمی تواند نسبه دهد، مگر با اذن صاحب مال، و اگر نسبه دهد ضامن می شود و باید از عهده برآید.

مسأله 25 - عامل نمی تواند مال را حمل کند به جای دیگر - چه سفر دریایی باشد یا غیر دریایی - و در محل دیگر تجارت کند، مگر به اذن مالک، و اگر چنین کرد ضامن است، ولی اگر سودی حاصل شد شریکند.

مسأله 26 - عامل نمی تواند از مال التجاره خرج کند؛ گرچه کم باشد، مثل ده شاهی به فقیر یا سقا.

مسأله 27 - اگر سفر برای تجارت با اذن مالک باشد می تواند از سرمایه تمام چیزهایی را که در سفر محتاج است بردارد، از قبیل خوراکی و پوشاکی و مرکب و آلات و ادوات و کرایه سفر و کرایه منزل به حسب شأنش با مراعات اقتصاد، و اگر اسراف کند مقدار اضافه بر عهده خود اوست.

مسأله 28 - اگر مخارجی که گفته شد نکند یا به واسطه محتاج نبودن یا مهمان شدن یا به واسطه سخت گیری به خودش، نباید از سرمایه آن مقدار را بردارد.

مسأله 29 - جایز نیست عامل کسی را وکیل کند در اصل تجارت، مگر با اذن صاحب مال، ولی می تواند در بعضی مقدمات و در واقع نمودن بعضی معاملات که

متعارف است به دلالت واگذار کند، به نحو متعارف عمل کند.

مسئله 30 - سود که حاصل شد عامل قسمت خود را مالک می شود و توقف ندارد مالک شدنش به این که جنس نقد بشود یا قسمت نمایند، بلکه با مالک شریک می شود در اجناس موجوده و می تواند از مالک مطالبه قسمت نماید و می تواند قسمت خود را بفروشد.

مسئله 31 - اگر خسارتی به مال مضاربه وارد شود از سود باید جبران شود؛ چه خسارت قبل از پیدا شدن سود باشد یا بعد از آن، بنابراین مالک شدن عامل سود را، به طور تزلزل است و استقرار پیدا می کند در صورتی که مضاربه فسخ شود و مال نقد شود و قسمت شود، و بعید نیست اگر قسمت هم نشده باشد به همان نقد شدن و فسخ شدن استقرار پیدا کند، بلکه اگر گفته شود که به فسخ فقط یا تمام شدن مدت مضاربه اگر مدت داشته مستقر می شود، بی وجه نیست.

مسئله 32 - اگر از مال مضاربه طلب هایی به عهده اشخاص باشد، پس از آن که مضاربه فسخ شد و یا انفساخ حاصل شد، ظاهر آن است که بر عامل واجب نباشد جمع و مطالبه آن، خصوصاً اگر فسخ از عامل نباشد.

مسئله 33 - پس از آن که عقد مضاربه واقع شد و عامل سرمایه را گرفت نمی تواند تجارت را عقب بیندازد بیشتر از متعارف، و اگر عقب انداخت و مال تلف شد ضامن است.

مسئله 34 - پدر و جد می توانند مال صغیر را به مضاربه بدهند در صورتی که مفسده ای نباشد، و بهتر آن است که ملاحظه مصلحت نمایند.

مسئله 35 - می شود تجارت به مال را به نحو جعاله قرار داد که فایده مضاربه را داشته باشد، مثل این که صاحب مال بگوید اگر به این مال تجارت کنی و ربح حاصل شود نصف آن یا ثلث آن مال تو، در این صورت لازم نیست سرمایه پول باشد، بلکه می شود جنس باشد یا دین باشد یا منفعت.

شرکت آن است که چیزی به دو نفر یا چند نفر تعلق داشته باشد، و آن دارای چند سبب است:

اول: ارث، مثل این که کسی بمیرد و اموال او به دو نفر یا چند نفر به ارث برسد.

دوم: عقد، مثل این که دو نفر یا چند نفر مالی را بخرند یا اجاره کنند و یا بر حقی مصالحه نمایند.

سوم: حیات، که مخصوص شرکت در اعیان است، مثل این که دو نفر با هم درخت مباحی را بکنند یا با هم با یک ظرف آب مباحی را بردارند.

چهارم: امتزاج، مثل این که دو نفر مقداری از مال خود را با مال دیگری طوری مخلوط نمایند که از یکدیگر تشخیص داده نشود.

پنجم: شریک، مثل این که کس دیگری را در مال خود شریک کند.

مسأله 1 - شریک نمی تواند بدون اجازه شریک یا شرکای دیگر، در مال مشترک تصرف کند. اگر یکی از دو شریک به دیگری اجازه تصرف بدهد، تصرف در مال برای مأذون جایز است، ولی اذن دهنده نمی تواند بدون اذن شریک دیگر تصرف نماید.

احکام شرکت اکتسابی

نوع دیگر شرکت نیز هست که آن را شرکت عقدی یا شرکت اکتسابی می گویند و

آن این است که دو یا چند نفر با هم قرار بگذارند که با مالی که میانه آنها مشترک است کسب کنند.

مسئله 1 - چون این نوع از شرکت از عقود است محتاج به ایجاب و قبول می باشد و معاطات نیز در آن جاری است.

مسئله 2 - در شرکت عقدی نیز مانند همه عقود مالی معتبر است که طرفین عقد عاقل و بالغ و قاصد و مختار بوده و محجورالتصرف در اموال خود نباشند.

مسئله 3 - مورد شرکت عقدی اموال است، بنابراین اگر دو نفر با یکدیگر قرار بگذارند که از مزدی که از کار خود می گیرند با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست، و همین طور صحیح نیست قرار دهند که در هر چه حیازت می کنند شریک باشند.

مسئله 4 - اگر دو نفر با هم قرار بگذارند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود، ولی در جنسی که هر کدام خریده اند استفاده آن را با یکدیگر شریک باشند، شرکت صحیح نیست. اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد و بعد هر شریکی جنس را برای خود و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند، شرکت صحیح است.

مسئله 5 - اگر دو نفر با هم قرار بگذارند که هر استفاده و سودی از زراعت یا تجارت یا ارث یا طرق دیگر به هر کدام برسد میانشان مشترک باشد و همچنین هر زیان و خسروانی که به هر کدام وارد آید به شرکت باشد، این عمل را شرکت مفاوضه گویند و باطل است.

مسئله 6 - اگر شرط نکنند که یکی از شرکا بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنها يك اندازه است، منفعت و ضرر را هم به يك اندازه می برند. و اگر سرمایه آنان يك اندازه نباشد باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت کنند؛ چه هر دو به يك اندازه کار کنند و یا یکی کمتر کار کند و یا هیچ کار نکند.

مسئله 7 - اگر در صورت تساوی سرمایه شرکا، شرط کنند که یکی استفاده بیشتر

ببرد و یا در صورت اختلاف سرمایه شرط کنند که همه به يك اندازه استفاده ببرند؛ چه زیادی را برای کسی قرار دهند که کار بیشتر می کند و یا برای کسی که کمتر کار می کند، اجاره و شرط صحیح است.

مسأله 8 - هیچ يك از شرکا بدون اجازه شرکای دیگر نمی توانند با سرمایه شرکت معامله کنند.

مسأله 9 - اگر یکی از شرکا به عنوان عامل از طرف شرکای دیگر تعیین شد چنانچه در حفظ مال کوتاهی و یا تعدی نکند ضامن نیست.

مسأله 10 - عقد شرکت از دو طرف جایز است و هر يك از طرفین می توانند هر وقت که بخواهند آن را به هم بزنند.

مسأله 11 - اگر برای شرکت مدتی قرار دادند الزام آور نیست، و هر يك از شرکا می توانند قبل از رسیدن مدت آن را به هم بزنند، مگر در صورتی که در ضمن عقد لازم دیگر شرط کنند که عقد شرکت را تا مدت معینی به هم نزنند.

احکام قسمت

و آن عبارت است از تعیین حصه شرکا که به حسب واقع معین و ممتاز نبوده.

مسأله 1 - تقسیم از معاوضات نیست و در آن خیار مجلس و خیار حیوان که مختص به بیع است نیست و ربا در آن جاری نیست.

مسأله 2 - باید در قسمت سهم ها تعدیل شود یا به حسب وزن و کیل یا به حسب عدد و مساحت، و این قسمت را افزای می گویند و در مثلثات جاری است، مثل گندم و جو و روغن و شیر و امثال آنها، و در بعضی از قیامات که با هم در اجزا مساوی هستند نیز جاری است، مثل يك طاقة فاستونی یا شال، یا يك قطعه زمین که اجزایش مساوی هستند. و یا تعدیل شوند به حسب قیمت، مثل حیوانات و اثاث منزل و درخت ها که باید به حسب قیمت حصه ها را تعدیل کرد و این قسمت را تعدیل گویند. و گاه شود که در تعدیل محتاج است که به يك طرف يك مال دیگری ضم شود، مثل آن که در دو

گوسفند شريك باشند و قيمت يکي ده تومان باشد و ديگري يازده تومان، اين جا بايد

يك تومان ضميمه کرد تا قسمت مساوی شود و اين را قسمت رد گویند.

مسأله 3 - بعد از آن که سهم ها تعديل شد لازم نیست مقدار آنها تعيين شود؛ پس می توان يك انبار گندم را که مشترك است بين دو نفر يا چند نفر با آن که وزن آن معلوم

نیست قسمت کرد به طور عادلانه، و اين قسمت صحيح است.

مسأله 4 - اگر يکي از شرکا طلب کند قسمت مال مشترك را به يك نحو از اقسام گذشته، پس اگر قسمت رد باشد يا موجب ضرر باشد، برای سايرين لازم نیست قبول کنند، و اما اگر قسمت رد نباشد و ضرر هم نداشته باشد، نمی توانند قبول نکنند و می شود آنها را اجبار کرد به قبول.

مسأله 5 - در اين قسم که می توان اجبار کرد شريك را به قبول قسمت، اگر نمی شود قسمت کرد مگر قسمت افزا، به همان نحو قسمت می شود و اگر نمی شود مگر قسمت تعديل، به همان نحو می شود، و اما اگر هر دو ممکن است اگر شريك قسمت افزا را خواهش کند طرف نمی تواند امتناع کند و او را اجبار می کنند و اگر خواهش کند قسمت تعديل را، اجبار نمی توان کرد طرف را به آن.

مسأله 6 - بايد در قسمت، اول سهم ها را تعديل کرد بعد از آن قرعه کشی نمود، و از برای قرعه طريق خاصی نیست و به هر نحو که قسمت کننده و صاحبان سهام قرار دهند صحيح است.

مسأله 7 - بعد از آن که طرفين بنا بر تقسيم گذاشتند و سهم ها را تعديل کردند و قرعه کشی نمودند قسمت حاصل می شود و محتاج به رضایت مجددی نیست.

مسأله 8 - بعد از آن که قرعه کشی شد و قسمت ها تعيين گرديد نمی توانند ديگر آن را به هم بزنند و فسخ کنند، بلکه اگر همه هم راضی به فسخ شوند جایز نیست فسخ، و باطل نمی شود قسمت.

مزارعه آن است که مالک زمینی را در اختیار زارع بگذارد تا زراعت کند و مقداری از محصول آن را به مالک بدهد.

مسأله 1 - در مزارعه علاوه بر بلوغ و عقل و قصد و اختیار و رشد، چند چیز معتبر است:

اول: ایجاب و قبول، مثل این که صاحب زمین به زارع بگوید زمینی را برای زراعت به تو واگذار کردم و زارع هم بگوید قبول کردم، و یا مالک بگوید زمینی را به تو واگذار کردم و زارع بدون این که حرفی بزند مشغول کار شود. و عقد مزارعه لازم نیست که با لفظ عربی بیان شود، بلکه هر لفظی که معنی آن را افاده کند کافی است. و اگر چیزهایی را که تعیین آن در مزارعه لازم است تعیین کنند، جریان معاطات در آن بعید نیست.

دوم: حاصل باید میان صاحب زمین و زارع مشاع باشد؛ پس اگر همه حاصل را برای یک نفر قرار بدهند و یا شرط کنند که قسمت مخصوصی از آن، مثلاً قسمتی که اول یا آخر به دست می آید مال یک نفر و بقیه مال دیگری باشد مزارعه صحیح نیست.

سوم: قسمت زارع را مشخص و معین کنند مثل این که قرار گذارند که سهم او نصف یا ثلث و یا ربع و امثال اینها باشد.

چهارم: مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد، و اگر به جای تعیین مدت بگوید که برای برداشت يك محصول فلانی زمین را به تو واگذار کردم کافی است.

پنجم: زمین باید قابل زراعت باشد و یا طوری باشد که بتواند کاری کنند که زراعت در آن ممکن شود؛ پس اگر بیابانی باشد که در آن آب وجود ندارد و آب باران هم کافی نیست و نتواند برای زراعت در آن آب تهیه کنند، مزارعه صحیح نیست.

ششم: در صورتی که مالک و زارع دارای اغراض مختلفی هستند، نوع محصولی را که در آن کاشته می شود باید معین نمایند، و اگر معمولاً زراعت مخصوصی را در آن زمین می کارند به طوری که اگر تعیین نکنند به همان محصول معمول منصرف می شود، تعیین لازم نیست.

هفتم: مالک باید زمینی را که به مزارعه می دهد معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد اگر به زارع بگوید یکی از این مزارع را زراعت کن، مزارعه صحیح نیست، ولی اگر قطعه معین از یک زمین را که اجزای آن با هم تفاوت نمی کند معین کند، مثلاً بگوید يك جریب از این قطعه را به تو واگذار کردم، مزارعه صحیح است و صاحب زمین مخیر است که هر قطعه ای را که بخواهد به او واگذار کند.

هشتم: مخارجی را که هر کدام باید بکنند باید تعیین کنند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند مرسوم و معلوم باشد تعیین آن لازم نیست.

مسأله 2 - اگر مالک یا زارع شرط کنند که مقداری از حاصل به جهت تخم و یا مخارج دیگری که کرده برای او باشد و بقیه را میان خودشان قسمت کنند، اگر بعد از برداشتن آن مقدار چیزی باقی می ماند، مزارعه صحیح است.

مسأله 3 - اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید مالک می تواند در مقابل مدت اضافه ای که زراعت در زمین باقی می ماند از زارع مطالبه اجرت کند و یا به طور مجانی اجازه بدهد و یا زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، و اگر از چیدن

زراعت ضرری به زارع می رسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد و زارع نمی تواند

ولو با دادن اجرت مالك را مجبور کند که زراعت بیش از مدت مزارعه در زمین بماند.

مسأله 4 - اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نشود، مثل این که ریزش برف فوق العاده مانع زراعت شود مزارعه به هم می خورد، ولی اگر زارع بدون عذری در زمین زراعت نکند، اگر زمین در اختیار زارع بوده، باید اجرة المثل زمین را بدهد.

مسأله 5 - مزارعه عقد لازم است و با فسخ يك طرف به هم نمی خورد مگر در صورتی که شرط کنند که وی دارای خیار فسخ باشد، ولی با اقاله طرفین، مزارعه را می توان به هم زد، و همچنین اگر زمینی قهراً از قابلیت استفاده خارج شود، مثل این که آب آن قطع گردد و یا آب آن را چنان فرا گیرد که نتوان زراعت نمود و نتوان علاج نمود، مزارعه باطل می شود.

مسأله 6 - اگر بعد از قرارداد مزارعه مالك یا زارع بمیرد، مزارعه باطل نمی شود و وارث به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد مزارعه باطل می شود.

مسأله 7 - اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بود، چنانچه بذر از مال صاحب زمین بود زراعت مال او است، و اگر بطلان مزارعه از این جهت بود که همه محصول را برای صاحب زمین قرار داده اند دادن اجرت کار زارع و یا مخارج دیگری را که کرده بر صاحب زمین واجب نیست، و اگر بطلان مزارعه از جهت دیگر بوده باید اجرت کار زارع و مخارج دیگری را که کرده به او بدهد. و چنانچه بذر مال زارع بود زراعت نیز مال او است و در این صورت اگر بطلان مزارعه از این جهت بود که همه حاصل را برای زارع قرار داده اند دادن اجرة المثل زمین بر زارع واجب نیست، و اگر بطلان مزارعه از جهت دیگر بود باید اجرة المثل زمین و مخارجی را که صاحب زمین کرده به او بدهد.

مسأله 8 - اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده است مالک می تواند حتی پیش از رسیدن زراعت، زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و یا از او اجرت بگیرد و یا به طور مجانی راضی شود که زراعت باقی بماند و زارع نمی تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین باقی بماند، اگرچه بخواهد به مالک اجرت بدهد.

مسأله 9 - اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد و مالک و زارع از زراعت صرف نظر نکرده باشند، چنانچه قرارداد آنها این بوده که محصول و تمام توابع آن از قبیل ساقه و ریشه به شرکت باشد، زراعت جدید را هم باید مثل سال اول قسمت کنند، و اگر قرارداد آنان این باشد که فقط حاصلی که از زمین به دست می آید در این سال به شرکت باشد، زراعت جدید مال صاحب بذر است.

ص: 273

مساقات آن است که انسان درخت های میوه ای که میوه آن مال خود اوست یا اختیار میوه آن با اوست تا مدت معینی به کسی واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد.

مسأله 1 - در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه معاطات نیز در آن جاری است؛ یعنی اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می کند به همین قصد مشغول کار شود معامله صحیح است.

مسأله 2 - مالك و کسی که تربیت و آبیاری درخت ها را به عهده می گیرد باید بالغ و عاقل باشد و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید محجور نباشند به واسطه سفاهت، و مالك محجور نباشد به واسطه افلاس.

مسأله 3 - مدت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال به دست می آید صحیح است.

مسأله 4 - در معامله مساقات باید سهم هر کدام به طور مشاع، مثل نصف یا ثلث و یا ربع و امثال اینها باشد، و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه ها مال مالك و بقیه مال کسی باشد که کار می کند معامله باطل است.

مسأله 5 - در مساقات باید مورد معامله اصول کاشته شده و ثابت باشد؛ یعنی مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها صحیح نیست.

مسأله 6 - باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن و رسیدن میوه به طوری که میوه دیگر غیر از نگهداری و چیدن احتیاج به کار دیگری نداشته باشد قرار بگذارند، صحت مساقات اشکال دارد. و اگر میوه ظاهر شود ولی کاری مانند آبیاری و امثال آن، که برای زیاد شدن و رسیدن میوه لازم است باقی مانده باشد، معامله صحیح است.

مسأله 7 - معامله مساقات در درخت هایی که میوه نمی دهند مثل بید و چنار صحیح نیست، و در درخت هایی که از برگ و یا گل آنها استفاده می کنند مثل درخت بیدمشک و حنا صحیح است.

مسأله 7 - درختی که از آب باران و یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد اگر به کارهای دیگری که در زیاد شدن میوه مؤثر است مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، مساقات در آن صحیح است.

مسأله 8 - دو نفری که مساقات کرده اند با رضایت یکدیگر می توانند معامله را اقاله کرده به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن عقد مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشد، مطابق قراری که گذاشته است می توان معامله را به هم زد، و نیز اگر در معامله شرطی کنند و عمل نشود کسی که به نفع او شرط شده می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله 9 - اگر مالک بمیرد معامله مساقات باطل نمی شود و ورثه اش به جای او هستند.

مسأله 10 - اگر کسی که تربیت و آبیاری درخت ها به او واگذار شده بمیرد چنانچه در عقد مساقات شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند ورثه اش به جای او

هستند و اگر شرط کرده باشند که خودش کار را انجام دهد به مردن وی معامله مساقات باطل می شود.

مسأله 11 - اگر شرط کنند که تمام حاصل برای مالک باشد مساقات باطل است و میوه مال مالک می باشد و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید اجرة المثل آبیاری و کارهای دیگر را به کسی که درخت ها را تربیت کرده بدهد.

ص: 276

مسأله 1 - بدهکار اگر وعده بدهکاریش رسیده، نمی تواند با مطالبه طلبکار بدهی را ندهد و عقب بیندازد، مگر آن که تمکن نداشته باشد.

مسأله 2 - اگر وعده بدهی نرسیده باشد، طلبکار نمی تواند مطالبه کند و بدهکار لازم نیست ادا کند.

مسأله 3 - اگر وعده بدهی رسیده و بدهکار بخواهد ادا کند، طلبکار نمی تواند قبول نکند.

مسأله 4 - اگر وعده نرسیده باشد و بدهکار بخواهد طلب را بدهد، لازم نیست طلبکار قبول کند، مگر آن که وعده ای که گذاشته اند برای مراعات حال مدیون باشد و حقی برای طلبکار نباشد.

مسأله 5 - جایز است بدهی دیگری را تبرعاً دادن و طلبکار نمی تواند قبول نکند و احتیاج به رضایت یا اجازه بدهکار هم ندارد.

مسأله 6 - اگر بدهکار بمیرد پیش از آن که وقت ادای آن رسیده باشد، طلبکار می تواند طلبش را از ورثه بگیرد و لازم نیست صبر کند تا وقت برسد، لکن اگر طلبکار بمیرد، باید ورثه او صبر کنند تا وقت ادا برسد و نمی توانند پیش از آن مطالبه کنند.

مسئله 7 - اگر وقت ادای بدهی رسید و طلبکار مطالبه کرد، واجب است بر بدهکار به هر وسیله که برای او ممکن است سعی کند که بدهکاری را بپردازد؛ چه به فروش مال التجاره یا زمین یا اجاره املاک و غیر اینها از هر راه که می شود، بلکه اگر کسی که منافی با شأنش نیست می تواند بکند، احتیاط واجب آن است که کسب کند برای دادن بدهی.

مسئله 8 - لازم نیست بدهکار برای دادن بدهی خود خانه خود را که در آن می نشیند بفروشد و لازم نیست آن چیزی که احتیاج به آن دارد بفروشد، از قبیل لباس گرچه برای زینت باشد، و مال سواری، و هر مرکوبی که به حسب حالش محتاج به آن است و با نداشتن آن برای او نقصی حاصل می شود در شرف و آبرو، و همین طور چیزهایی که در خانه احتیاج به آن دارد از فرش و ظرف حتی کتاب به مقدار احتیاج با مراعات حال خود.

مسئله 9 - اگر خانه ای دارد که زیادتر از مورد احتیاج او است باید زیاده را بفروشد و بدهی را بدهد یا خانه را بفروشد و خانه ای به مقدار حاجت بخرد و زیادی را به بدهش بدهد، و همین طور در چیزهایی که دارد و زیادتر از حاجت اوست.

مسئله 10 - اگر خانه موقوفه پیش او است که کفایت او را می کند و نشستن در آن خانه مخالف شأنش نیست و عیبی برای او ندارد، احتیاط واجب آن است که اگر خانه ملکی دارد بفروشد و بدهکاری را بدهد و در خانه وقفی بنشیند.

مسئله 11 - اهمال کردن در ادای بدهی با مطالبه طلبکار معصیت است، لکن کبیره بودنش معلوم نیست.

مسئله 12 - قرض کردن بدون حاجت کراهت دارد و با حاجت کراهتش کم می شود، بلکه گاهی کراهت ندارد، و گاهی هم واجب می شود.

مسئله 13 - قرض دادن به مؤمن از مستحب های مؤکد است، خصوصاً اگر آن مؤمن محتاج باشد.

مسأله 14 - قرض از عقود و محتاج به ایجاب و قبول است و به هر لفظی و لغتی که دلالت بر مقصود کند واقع می شود و معاطات نیز در آن جاری است.

مسأله 15 - در قرض دهنده و گیرنده معتبر است آنچه در معاملات دیگر معتبر است؛ از بلوغ و عقل و سایر آنچه گذشت.

مسأله 16 - مالی که قرض می دهد، بنابر احتیاط واجب باید عین باشد و قرض، دین و منفعت نمی شود.

مسأله 17 - شرط است در مال قرض اگر مثلی باشد، آن که ممکن باشد ضبط اوصاف و خصوصیاتش که مختلف می شود به اختلاف آنها قیمت آنها و رغبت مردم به آنها، و اما در قیمیات بعید نیست معتبر نبودن این شرط و کفایت کردن علم به قیمت آن در حال اقتراض، پس جایز است قرض دادن جواهر با دانستن قیمت آن، اگرچه اوصافش را نتوانند ضبط کنند.

مسأله 18 - باید مالی که قرض می کند معین باشد و نمی شود قرض داد یکی از دو چیز را به طور مبهم، و معلوم باشد از حیث وزن یا کیل یا عدد، و بعید نیست که کفایت کند کیل کردن به طرزی که متعارف نیست به آن کیل کنند یا وزن کردن به سنگی که مقدارش معلوم نباشد.

مسأله 19 - در صحت قرض شرط است که مال را قرض دهنده بدهد و قرض گیرنده بگیرد؛ یعنی قبض و اقباض شرط است و قرض گیرنده مالک نمی شود مگر بعد از قبض، لکن تصرف در آن شرط نیست.

مسأله 20 - قرض، عقد لازم است و قرض دهنده نمی تواند فسخ کند و عین مالش را بگیرد و قرض گیرنده نیز نمی تواند فسخ کند و عین مال را در قیمیات بدهد.

مسأله 21 - اگر مال، مثلی باشد - مثل طلا و نقره و گندم و جو و روغن، بلکه چیزهایی که از کارخانه ها خارج می شود، مثل ظرف های بلور و چینی - به واسطه

قرض، مثل آنها در ذمه قرض گیرنده ثابت می شود، و اگر قیمی باشد، مثل گوسفند و گاو، قیمت آنها در ذمه اش می آید.

مسئله 22 - در قیمیات اقرب آن است که قیمت وقت تحویل گرفتن به ذمه اش می آید، لکن بهتر آن است که مصالحه کنند اگر قیمت وقت تحویل و وقت دادن قرض مختلف باشد.

مسئله 23 - شرط زیاده و نفع در قرض ربا و حرام است؛ چه شرط صریح باشد یا در نیت طرفین باشد - و قرض را به آن نیت بدهد که مثل شرط ضمنی شود - و چه زیاده عینی باشد، مثل يك تومان به يك تومان و يك ريال، و چه نباشد مثل عمل خیاطی مثلاً، یا از قبیل منفعت باشد، مثل آن که شرط کند در خانه او بنشیند یا از چیزی که رهن داده است انتفاع ببرد، و بالجمله هرگونه استفاده و نفعی با شرط حرام است.

مسئله 24 - در ربای قرضی شرط نیست که مکیل یا موزون باشد، بلکه در هر چیزی که باشد ربا جاری و حرام است، پس اگر قرض بدهد چیز معدود را و شرط زیاده کند ربا و حرام است، و اگر اسکناس قرض بدهد و شرط زیاده کند ربا و حرام است.

مسئله 25 - اگر قرض دهنده قرض بدهد و شرط کند بر گیرنده که بفروشد به او چیزی را به کمتر از قیمتش، ربا و حرام است، لکن اگر قرض گیرنده چیزی را بفروشد به کمتر از قیمتش و شرط کند بر مشتری که پولی به او قرض بدهد ربا نیست و اشکالی ندارد.

مسئله 26 - آنچه حرام است شرط کردن زیاده است، و اما اگر شرط نکنند و قرض گیرنده چیزی بدهد به قرض دهنده حرام نیست، بلکه مستحب است.

رهن عبارت از آن است که چیزی را گرو (وثیقه) بدهند به طلبکار.

مسأله 1 - رهن عقد است و ایجاب و قبول می خواهد؛ ایجاب را رهن دهنده می کند و به هر لفظی که این معنی را برساند صحیح است به هر لغتی باشد، مثل این که بگوید گرو دادم این چیز را برای طلبکاری تو و رهن گیرنده قبول کند، بلکه با معاطات نیز می شود رهن داد.

مسأله 2 - در رهن گیرنده و دهنده شرط است که مکلف و عاقل باشند و قصد و اختیار داشته باشند، و در رهن دهنده شرط است که محجور نباشد به واسطه سفاهت یا مفلس بودن.

مسأله 3 - شرط است در رهن، که گیرنده تحویل بگیرد مال مرهون را از رهن دهنده یا به اذن او، و کفایت می کند که مال رهن پیش گیرنده باشد به هر نحو اگرچه به طور غصبی، پس در این صورت اگر صیغه رهن را جاری کردند صحیح است و تحویل علی حده نمی خواهد.

مسأله 4 - مالی را که رهن می دهند شرط است که عین باشد بنابر احتیاط واجب؛ پس دین و منفعت رهن داده نمی شود علی الاحوط.

مسأله 5 - لازم نیست مالی را که رهن می دهند از بدهکار باشد و صحیح است کس دیگری مال خودش را برای بدهی به رهن بدهد، گرچه بدهکار منع کند.

مسأله 6 - صحیح نیست رهن دادن چیز مبهم، مثل این که بگوید یکی از این دو خانه را به رهن دادم.

مسأله 7 - اگر چیزی مجهول باشد از همه جهت حتی از جهت این که ارزش و مالیت دارد یا نه، صحیح نیست آن را به رهن بدهند و اگر جنس و نوعش معلوم باشد، مثل يك انبار گندم گرچه مقدارش معلوم نباشد صحیح است به رهن بدهند، بلکه اگر گفته شود که همان قدر که معلوم باشد مالیت و ارزشش صحیح است گرچه جنس و نوعش معلوم نباشد بی وجه نیست، لکن احتیاط در این صورت ترك نشود.

مسأله 8 - شرط است در صحت رهن که بدهکاری ثابت باشد فعلاً به ذمه بدهکار و اگر بعدها بدهکاری پیدا می کند صحیح نیست رهن در حال حاضر.

مسأله 9 - اگر حیوان حامله ای را رهن بگذارند بچه ای که در شکم آن است داخل در رهن نمی شود، مگر آن که متعارف باشد داخل بودنش، و همین طور است در رهن درخت میوه نسبت به میوه اش.

مسأله 10 - رهن از طرف رهن دهنده لازم است و نمی تواند رهن دهنده بی رضای طرف آن را پس بگیرد.

مسأله 11 - اگر ذمه دهنده از بدهکاری بیرون بیاید گرو نیز از گرو بودن خارج می شود.

مسأله 12 - جایز نیست که رهن دهنده تصرف کند در چیزی که رهن داده مگر با اذن رهن گیرنده؛ چه مثل فروختن یا اجاره دادن باشد یا مثل سواری و مسکن کردن، بلی بعید نیست جایز باشد تصرفی که به منفعت رهن باشد، مثل آب دادن درخت و علف دادن به حیوان و معالجه کردن آن را، در صورتی که این تصرفات مال را از دست

رهن گیرنده خارج نکند و جایز نیست که رهن گیرنده بی اذن رهن دهنده تصرف کند در رهن و اگر تصرف کند به مثل سواری یا سکنی کردن، علاوه بر آن که ضامن می شود مال رهن را اگر در دست او تلف شود اجرت را نیز باید بدهد.

مسئله 13 - منافع رهن - هر منفعتی که باشد - مال رهن دهنده است و تمام نمائات آن نیز مال رهن دهنده است؛ چه مثل چاقی باشد، یا میوه و بچه و پشم باشد.

مسئله 14 - اگر وقت ادای بدهکاری رسید و طلبکار خواست طلبش را وصول کند در صورتی که وکیل باشد از طرف رهن دهنده در فروختن می تواند بفروشد و طلبش را بردارد، و لازم نیست اطلاع بدهد به بدهکار.

مسئله 15 - در مسئله سابق اگر وکیل نباشد نمی تواند گرو را بفروشد، بلکه باید به او مراجعه کند و طلبکاری کند، پس اگر دهنده نکول کرد و نداد رجوع بکند به حاکم شرع تا او را اجبار کند به فروش یا دادن دین، و اگر حاکم شرع قدرت ندارد باید از او اذن بگیرد و بفروشد و بی اذن حاکم نمی تواند بفروشد، گرچه حاکم نفوذ و قدرت نداشته باشد، بلی اگر حاکم شرع نباشد یا نشود از او اذن گرفت می تواند خودش بفروشد.

مسئله 16 - مال رهن امانت است در دست طلبکار و درك آن بر او نیست اگر بی تعدی و تفریط تلف شود یا عیب کند.

حجر عبارت است از این که شخص به حکم شرع نتواند تصرف کند در مال خودش به سببی، و اسباب آن زیاد است و در این جا بعضی از آنها را که مورد حاجت است ذکر می کنیم:

به حد بلوغ نرسیدن

مسأله 1 - بچه که به حد تکلیف نرسیده نمی تواند در اموالش تصرف کند، و اگر تصرف کرد صحیح نیست؛ چه بفروشد یا اجاره دهد یا صلح کند یا عاریه بدهد، گرچه ممیز باشد و عقلش کامل باشد و عملش از روی صلاح باشد، مگر بعضی موارد که استثنا شده، مثل وصیت که بعدها می آید ان شاء الله. و بعید نیست که خرید و فروشش در چیزهای کم قیمت چنانچه متعارف است صحیح باشد.

مسأله 2 - بچه نابالغ ممنوع است از این که در ذمه خود چیزی قرار دهد، مثل آن که قرض کند یا نسیه کند، گرچه وقت دادن آن، وقت بالغ شدنش باشد.

مسأله 3 - نابالغ، از تصرف در خودش نیز ممنوع است و نمی تواند خودش را اجیر قرار دهد یا عامل در مضاربه قرار دهد، و نمی تواند برای خودش زن بگیرد یا زن خود را طلاق بدهد، بلی اگر بچه به ده سال رسیده باشد، بنابر احتیاط واجب طلاقش

صحیح نیست؛ اگر طلاق داد باید مراعات احتیاط بشود.

مسأله 4 - اگر بچه حیات مباح را کرد، مالک می شود اگر نیت کند، و مالک می شود نیز جعل را در جعاله؛ گرچه بدون اذن ولی باشد.

مسأله 5 - بالغ شدن پسر و دختر به یکی از سه چیز معلوم می شود:

اول: پسر پانزده سالش تمام شود و دختر نه سالش.

دوم: موی درشت زبر بر عانه هر کدام برآید، ولی موهای نرم ضعیف میزان نیست.

سوم: منی خارج شود؛ چه در خواب و چه در بیداری و چه به جماع و غیر آن.

مسأله 6 - طفل اگر به حد بلوغ برسد و رشید نباشد و سفیه باشد، باز ممنوع از تصرف است.

مسأله 7 - ولی طفل در تصرفات مالی و غیر آن پدر و جد پدری است، و اگر آنها نباشند و قیم برای طفل معین کرده اند ولایت باقیم است، و اگر آن هم نباشد با حاکم شرع است. و اما مادر و جد مادری و سایر خویشاوندان ولایت ندارند، و اگر حاکم شرع هم نباشد با مؤمنین است، و احوط آن است که مؤمن عادل باشد.

مسأله 8 - در جد و پدر عدالت معتبر نیست و حاکم ولایت ندارد با وجود یکی از آنها گرچه فاسق باشد، لکن اگر ظاهر شد به قرآنی که پدر یا جد ضرر می رسانند به مال طفل، حاکم آنها را از تصرف جلوگیری می کند، و لازم نیست که حاکم تقشیش از حال آنها بکند.

مسأله 9 - پدر و جد هر دو ولایت دارند و هر کدام تصرف کردند، دیگری پس از تصرف او نمی تواند تصرف کند.

مسأله 10 - دیوانه حکم نابالغ را دارد در چیزهایی که ذکر شد، بلی اگر جنون بعد از بالغ شدن و رشید بودن عارض او شود، ظاهر آن است که ولایت با حاکم است نه با پدر و جد.

سفیه کسی است که در او حالت رعایت مصالح خودش نباشد و مال را در غیر محلش صرف و تلف کند و معاملاتش از روی تدبیر و کیاست نباشد و مبالغه نداشته باشد در فریب خوردن و ضرر بردن، و بالجمله کارهایش برخلاف کارهای عرف و عقلا باشد بالنسبه به اموالش در خرج و دخل.

مسأله 1 - شخص سفیه ممنوع است از تصرف در اموالش به نحوی که در نابالغ گذشت. و همین طور ممنوع از قرار دادن چیزی است به ذمه اش چنانچه در طفل گذشت و اگر سفاهتش متصل باشد به زمان طفولیتش؛ به این معنی که وقتی به حد بلوغ رسید با حال سفاهت رسید، ممنوع بودنش از تصرفات موقوف به حکم حاکم شرع نیست، و اما اگر سفاهتش متصل نباشد به زمان طفولیت و در حال بلوغ عارض شود، ممنوعیت او متوقف به حکم حاکم است.

مسأله 2 - اگر طفل، با سفاهت به حد بلوغ رسید، ولایت او با پدر و جد است، و اگر بعد از بالغ شدن سفیه شد ولایتش با حاکم شرع است.

مسأله 3 - اگر عقدی را سفیه کرد و ولی او اجازه داد، آن عقد صحیح می شود، و همین طور اگر خودش رشید شد و اجازه کرد.

مسأله 4 - نکاح سفیه بی اجازه یا اذن ولی صحیح نیست، لکن طلاق و خلع و ظهارش صحیح است، و اقرارش تا آن جا که مربوط به مال نباشد صحیح است و اگر اقرار به دزدی کند در مال صحیح نیست، لکن در حد صحیح است و اجرا می شود.

مریض بودن

مسأله 1 - مریض اگر بیماریش منجر به مرگش نشود و مرضش مرض موت نباشد، مثل سالم است در این که تمام تصرفاتش صحیح و نافذ است. بلی اگر وصیت بکند،

فقط در سه يك اموالش نفوذ دارد مثل سالم، و اگر بيماريش متصل به موت باشد اشكالی نيست كه وصيت او نيز در سه يك اموالش فقط نافذ است. و اشكالی نيست كه تصرفاتی كه می كند به نحو متعارف و ثمن المثل و تصرفات ديگر از قبيل خوردن و آشاميدن و مهمانی و ساير مخارج ديگرش نيز نافذ و صحيح است. و اما تصرفات تبرعیه او مثل هبه و وقف و صدقه و صلح بی عوض و چیزهایی كه از اين قبيل است و موجب ضرر به ورثه است، محل اشكال است، و اقوا نفوذ آن است مطلقاً، و حال او حال سالم است در جميع تصرفات.

مسأله 2 - اگر کسی در مرض موت اقرار كند كه به فلان كس بدهكاری دارم يا فلان مال من از فلان شخص است، پس اگر متهم نيست به اين كه می خواهد ضرر به ورثه برساند يا نفع به ديگری، اقرارش در همه چیزی نافذ است و بايد عمل شود؛ گرچه اقرار كند كه تمام مالم مال فلان است، و اما اگر قرائنی در كار است كه گمان می رود بخواهد دروغ بگويد، مثل اين كه با وارث خود دشمنی دارد كه گمان می رود بخواهد ضرر به آنها بزند يا با یکی محبت شديد دارد كه گمان می رود بخواهد به او نفع برساند، در اين صورت اقرارش در زيادی بر ثلث مالش نفوذ ندارد و می توانند ورثه قبول نكنند.

مسأله 3 - اگر معلوم نباشد كه مريضی كه اقرار كرده متهم است يا مأمون است، اقوا آن است كه اقرارش نافذ نيست و بهتر آن است كه وارث با کسی كه مريض برای او اقرار كرده مصالحه كنند.

مسأله 4 - ثلثی كه در اقرار و وصيت گفته شد، بايد حساب شود از تمام دارایی ميت در حال مردنش از عين و دين و منفعت و حق و غير اينها هر چه هست.

ضمان عبارت از این است که کسی به عهده بگیرد مالی را که از کسی در ذمه کس دیگر است.

مسأله 1 - ضمان عقد است و ایجاب و قبول می خواهد، و با هر لفظی و لغتی که مقصود را برساند واقع می شود، و ضمان ایجاب می کند و کسی که به نفع او ضمانت شده قبول می کند.

مسأله 2 - شرط است در ضمان و مضمون له بالغ بودن و عاقل بودن و رشید بودن و قصد داشتن و مختار بودن، و شرط است در مضمون له این که محجور نباشد برای فلس.

مسأله 3 - در صحت ضمان، چند چیز شرط است:

اول: آن که به طور تنجیز ضمان شود بنا بر احتیاط واجب، مثل این که بگوید من ضمان فلان هستم و اما اگر بگوید من ضمانم اگر بدهکار خودش ندهد تا فلان زمان، یا من ضمانم اگر فلان شخص بیاید، صحیح نیست.

دوم: آن که بدهکاری ثابت باشد بر عهده کسی که ضمان او می شود.

سوم: آن که ابهام و تردیدی به هیچ وجه در کار نباشد؛ چه در دین و چه در کسی که ضمان او می شود و چه کسی که برای او و به نفع او ضمان می شود، پس اگر بگوید

من ضامن یکی از دو بدهکاری شدم و معین نکند صحیح نیست، و اگر بگویند من ضامن یکی از این دو نفر شدم صحیح نیست، و اگر بگویند من ضامن شدم به نفع یکی از شما دو نفر صحیح نیست.

مسئله 4 - اگر بدهکاری معین باشد به حسب واقع ولی جنس یا مقدارش را ندانند، صحیح است ضمان بنا بر اقوا، مثل این که بگویند بدهکاری که فلانی دارد بر عهده فلانی به عهده من؛ با این که معلوم نباشد که يك لیره طلا است یا يك سکه نقره است، یا معلوم نباشد يك لیره است یا دو لیره.

مسئله 5 - وقتی ضمان با شرایط آن محقق شد ذمه بدهکار بری می شود و ضامن بدهکار می شود و طلبکار حقی به بدهکار اول ندارد و باید از ضامن بگیرد.

مسئله 6 - عقد ضمان، لازم است از طرف ضامن؛ یعنی ضامن نمی تواند آن را به هم بزند، و از طرف آن که به نفع او ضامن شده یعنی طلبکار نیز لازم است، مگر آن که ضامن در وقت ضامن شدن ندار بوده و نمی توانسته بدهکاری را بدهد و طلبکار این امر را نمی دانسته؛ که در این صورت می تواند عقد را به هم بزند و رجوع کند به بدهکار اولی و از او بگیرد.

مسئله 7 - اگر ضامن در وقت عقد دارا بوده و می توانسته طلب را بدهد و بعد، از دارایی افتاده، عقد لازم است، و اگر در وقت عقد معسر بوده؛ یعنی نمی توانسته ادا کند و بعد دارا شده، عقد را طلبکار می تواند فسخ کند.

مسئله 8 - اگر ضامن کسی شد بدون اذنش، نمی تواند در آنچه ضامن شده از بدهکار اول مطالبه کند و اگر با اذن او بوده می تواند به او رجوع کند، لکن بعد از آن که بدهکاری را پرداخت یا هر مقداری که پرداخت که در آن مقدار پرداخته شده می تواند به او رجوع کند.

مسئله 9 - در صورتی که با اذن بدهکار ضامن شود و بدهکاری را بپردازد، اگر وقت

دادن بدهکاری رسیده بوده و داده، می تواند به بدهکار رجوع کند و بگیرد، و اگر وقتش نرسیده و پیشاپیش داده باید صبر کند تا وقت برسد.

مسأله 10 - اگر بدهکار اول که کسی ضامن او شده بدهکاری را بپردازد ذمه ضامن بری می شود و نمی تواند به بدهکار رجوع کند؛ گرچه این کار بی اذن ضامن انجام شده باشد.

مسأله 11 - اگر در مقابل بدهکاری، رهنی پیش طلبکار از بدهکار اول بوده به مجرد عقد ضمان رهن به هم می خورد و فك می شود؛ چه شرط فك او را با طلبکار بکنند یا نکنند.

ص: 290

حواله عبارت است از آن که بدهکار چیزی که در ذمه اش ثابت است تحویل کند به ذمه دیگری، و در آن پای سه نفر در کار است: یکی بدهکار (محمیل) دیگری طلبکار (محتال) سوم آن کس که به او حواله می دهند (محال علیه).

مسئله 1 - باید در هر سه نفر شرایطی را که در همه عقود معتبر است باشد؛ از قبیل عقل و بلوغ و رشد و اختیار، و در محتال شرط است که محجور نباشد به واسطه افلاس و در محمیل نیز شرط است، مگر در حواله بر بری.

مسئله 2 - در عقد حواله باید ایجاب از طرف محمیل باشد به هر لفظ و لغتی که مقصود را برساند و قبول از طرف محتال (طلبکار) و اما محال علیه، طرف عقد نیست.

مسئله 3 - شرط است در این عقد تجویز بنابر احتیاط واجب، پس اگر بگوید حواله دادم به شرط آمدن زید، باطل است علی الاحوط.

مسئله 4 - شرط است در صحت حواله چند چیز دیگر:

اول: آن که بدهی ثابت باشد در عهده بدهکار (محمیل)، پس اگر فعلاً ثابت نیست و بعدها ثابت می شود، حواله صحیح نیست.

دوم: آن که آن مالی که حواله شده مبهم نباشد، پس اگر بگوید حواله کردم یا این

مال را یا آن مال را باطل است، بلی اگر معین باشد واقعاً، لازم نیست بدهکار و طلبکار بدانند مقدارش را.

سوم: آن که محال علیه؛ یعنی آن کسی که به او حواله شده راضی باشد و قبول کند بنابر اقوا، اگر حواله بر بری باشد، و بنابر احوط اگر بر کسی که ذمه اش مشغول باشد به حواله دهنده به مقدار حواله.

مسئله 5 - شرط نیست در حواله که محیل طلبکار باشد از کسی که به او حواله می دهد، پس حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست صحیح است.

مسئله 6 - وقتی حواله صحیح واقع شد، ذمه حواله دهنده بری می شود اگرچه طلبکار ذمه او را بری نکند، و ذمه آن کس که حواله سر او داده شده مشغول می شود به طلبکار.

مسئله 7 - واجب نیست بر طلبکار قبول کند حواله بر کسی را اگرچه آن کس دارا باشد و طلب را هم بدهد و اگر قبول کرد لازم می شود و نمی تواند عقد را به هم بزند، اگرچه حواله بر فقیر باشد در صورتی که عالم به حال باشد.

مسئله 8 - حواله لازم است بر هر يك از سه نفر - حواله دهنده و طلبکار و آن که بر سر او حواله داده اند - بلی اگر طلبکار نداند که آن کس که به او حواله شده بی چیز است؛ یعنی غیر از آن چیزهایی که در دین مستثنا است چیزی ندارد که بدهکاری خود را بدهد، از برای او (طلبکار) اختیار فسخ است.

کفالت

کفالت عبارت است از آن که متعهد شود برای کسی به حاضر نمودن شخصی را که آن کس حقی بر او دارد، و آن عقدی است بین کفیل و کسی که برای او عهده دار شده (مکفول له)، و ایجاب و قبول آن به هر لفظی و لغتی که مطلب را برساند صحیح است.

مسئله 1- شرط است در کسی که کفالت می کند، آن که بالغ و عاقل و دارای اختیار

باشد و قدرت داشته باشد که حاضر کند کسی را که کفیل او شده است.

مسأله 2 - کسی که کفالت برای او شده (مکفولاً له) شرط نیست بالغ و عاقل باشد و صحیح است کفالت برای طفل و دیوانه، لکن باید ولی آنها قبول نماید.

مسأله 3 - در کفیل و در کسی که برای او کفیل شده (مکفولاً له) معتبر است رضای به عقد، و اما کسی را که کفیل او می شوند (مکفول) معتبر نیست رضای او بنابر اقوا و او نیز طرف عقد نیست.

مسأله 4 - عقد کفالت لازم است و نمی شود فسخ کرد آن را مگر با رضای طرفین، و می شود برای هر يك از کفیل و مکفولاً له خيار فسخ قرارداد در مدت معلومی.

مسأله 5 - بعد از تمام شدن عقد کفالت با شرایط صحت می تواند کسی که برای او کفالت شده (مکفولاً له) از کفیل مطالبه کند شخصی را که کفیلش شده، پس اگر کفالت بی شرط و قید شده یا شرط شده که او را فوراً حاضر کند می تواند مطالبه کند که فوراً حاضر کند و اگر قرارداد کردند که در وقت معین دیگری حاضر کند می تواند به همان نحو مطالبه کند.

مسأله 6 - بر کفیل واجب است که به هر وسیله مشروعی متوسل شود برای احضار آن کس را که کفیل او شده است.

مسأله 7 - کراهت دارد که انسان خود را در معرض کفالت درآورد، و در حدیث است که کفالت خسارت و غرامت و ندامت دارد.

مسأله 1 - وکالت عقدی است که ایجاب و قبول می خواهد و به هر لفظ و لغتی واقع می شود، حتی اگر کسی امر کند کسی را که خانه مرا بفروش و مرادش دادن وکالت باشد و او بفروشد، صحیح است و با معاطات نیز واقع می شود.

مسأله 2 - موالات در عقد وکالت بین ایجاب و قبول لازم نیست و لازم نیست با لفظ باشد، بلکه اگر بنویسد به کسی که خانه مرا بفروش و او بفروشد، صحیح است.

مسأله 3 - احتیاط واجب آن است که عقد وکالت به طور تنجیز باشد، پس اگر بگوید اگر فلانی آمد تو وکیلی، باطل است بنابر احتیاط.

مسأله 4 - شرط است در وکیل و موکل بالغ بودن و عاقل بودن و قصد و اختیار داشتن، بلی طفل ممیز که مراعات شرایط عقد را بکند جایز است وکیل شود در خواندن عقد معامله.

مسأله 5 - در موکل شرط است که تصرفش در آن چیزی که وکالت می دهد جایز باشد، پس کسی که ممنوع است از تصرف به واسطه سفاهت یا افلاس، نمی تواند وکالت دهد در مورد ممنوعیت.

مسأله 6 - شرط نیست در وکیل که مسلم باشد و صحیح است کافر را وکیل کند؛ چه موکل مسلم باشد یا کافر.

مسأله 7 - صحیح است وکالت در همهٔ معاملات و عقدها، و همین طور صحیح است در وصیت و وقف و طلاق و ابراء طلب و اخذ به شفعه و فسخ عقد، بلکه ظاهراً جایز است وکیل گرفتن برای رجوع در طلاق رجعی، به شرط آن که همین وکیل گرفتن رجوع نباشد، مثل آن که وکیل کند او را در کلیهٔ امور، پس می تواند رجوع کند در طلاق رجعی، بلکه بعید نیست که در نذر و عهد وظهار نیز بتوان کسی را وکیل کرد.

مسأله 8 - باید مورد وکالت معین باشد و مردد و مبهم نباشد، پس صحیح نیست که وکیل کند کسی را بدون تعیین مورد وکالت، یا بگوید تو وکیلی در این کار یا آن کار، یا تو وکیلی در یک کار بدون تعیین، بلی می شود کسی را وکیل کرد در همهٔ امور.

مسأله 9 - وکالت عقد جایز است از طرف وکیل و موکل و هر یک می توانند فسخ کنند.

مسأله 10 - اگر موکل، وکیل را عزل کرد، کارهای وکیل پس از عزل نافذ است تا آن که معزول شدن به او برسد به خبر دادن.

مسأله 11 - باطل می شود وکالت به مردن وکیل و به مردن موکل؛ گرچه وکیل مطلع نشود بر مردن موکلش، و به عارض شدن دیوانگی به هر کدام بنابر اقوا در دیوانگی همیشگی و بنابر احتیاط واجب در دیوانگی گاه گاهی و نیز بنابر احتیاط واجب در بیهوشی.

مسأله 12 - وکالت باطل می شود به تلف شدن مورد وکالت؛ مثل آن که وکیل کند کسی را برای فروش اسبی و بمیرد آن اسب، و نیز باطل می شود به عمل کردن به مورد وکالت مثل آن که وکیل کند در فروش خانه اش و بفروشد او را، و نیز باطل می شود به عمل کردن موکل بر ضد مورد وکالت، مثل آن که وکیل کند به فروش چیزی و پس از وکالت آن را ببخشد یا خودش بفروشد.

مسأله 13 - وکیل اگر تعدی و تفریط نکند در آنچه که مورد وکالت او و زیر دست اوست، در صورتی که آن چیز تلف شود ضامن نیست، و اگر تخطی کند مثل آن که جامه ای را که داده اند بفروشد بی اجازه بپوشد، یا حیوان را بی اجازه سوار شود یا بار روی او گذارد، ضامن خواهد بود، لکن وکالتش به هم نمی خورد.

مسأله 14 - پدر و جد و سایر اولیا می توانند برای مورد کارهای صغیر و غیر آن، که در ولایت آنها است وکیل بگیرند.

ص: 296

هبه عبارت از ملك نمودن عین است مجاناً، و می شود از آن به بخشش تفسیر کرد.

مسأله 1 - هبه عقد و محتاج به ایجاب و قبول است و با هر لفظ و لغتی واقع می شود و به معاطات و دادن چیزی و گرفتن به عنوان بخشش واقع می شود.

مسأله 2 - معتبر است در بخشش کننده و کسی که قبول بخشش می کند که بالغ و عاقل باشد و قصد داشته باشد، و از روی اختیار عقد کند، و شرط است در هبه کننده که ممنوع از تصرف نباشد به واسطه سفاهت و افلاس. و باید مالك باشد، پس صحیح نیست بخشش مال دیگری مگر با اذن و اجازه او، و شرط است در کسی که به او بخشش می شود آن که بتواند مالك آن چیز شود، پس هبه قرآن به کافر صحیح نیست.

مسأله 3 - در مال هبه شده شرط است که عین باشد مثل ملك، خانه، اسب، کتاب. و صحیح نیست هبه منفعت، مثل منفعت خانه و حیوان. و اما دین پس هبه آن به کسی که بدهکار است بی اشکال است و در هبه دین معتبر است ایجاب و قبول بنابر اقوا، و اگر هبه کند به غیر بدهکار، بنابر اقوا صحیح است و قبض آن به قبض مصداقش می باشد.

مسأله 4 - شرط است در صحیح بودن هبه، آن که قبض کند مال را شخصی که به او هبه شده است و لازم نیست قبض در مجلس عقد باشد، و احتیاط واجب آن است که

قبض به اذن هبه کننده باشد؛ و اگر مال در دست کسی که هبه به او شده است باشد لازم نیست قبض تازه، و لازم نیست مدتی بگذرد که بشود قبض کند و فوریت در قبض شرط نیست و هر چه عقب بیفتد مانعی ندارد.

مسئله 5 - اگر مالی که هبه شده، نمایی داشته باشد قبل از قبض، مثل آن که درخت میوه بدهد یا گوسفند پشم بدهد یا بزیاید، مال هبه کننده است.

مسئله 6 - اگر هبه کننده قبل از قبض و بعد از عقد بمیرد، عقد باطل می شود و مال به ورثه او می رسد و ورثه او جانشین او نمی شوند در تحویل دادن. و همین طور اگر کسی که به او هبه شده بمیرد پیش از تحویل گرفتن، هبه باطل می شود و ورثه او جانشین او نمی شوند در قبض.

مسئله 7 - اگر هبه تمام شد و قبض واقع شد، پس اگر به ارحام خود هبه کرده مثل پدر و مادر و اولاد و عمو و خاله و دیگر ارحام، هبه کننده نمی تواند برگردد در هبه خود و مال را پس بگیرد، و اگر به اجنبی هبه کرده می تواند پس بگیرد، در صورتی که مال به حال خود باقی باشد، پس اگر تلف شده باشد تمام آن یا بعض آن رجوع نمی تواند بکند.

مسئله 8 - اقوا آن است که شوهر و زن در حکم اجنبی هستند نه خویشاوندان، گرچه رجوع آنها کراهت دارد، و احتیاط مستحب آن است که پس از هبه و تحویل رجوع نکنند.

مسئله 9 - اگر آن کسی که به او هبه شده عوض داد به هبه کننده در ازای هبه؛ چه شرط عوض بشود یا بدون شرط عوض بدهد نمی تواند هبه کننده رجوع کند و هبه را پس بگیرد، چنانچه اگر هبه کننده در هبه قصد قربت کند جایز نیست رجوع کند.

مسئله 10 - در حکم تلف است - در این که جایز نیست از بخشش برگردد - هر تصرفی که مال را به دیگری نقل بدهد، مثل فروختن و صلح کردن و هبه کردن و هر

تصرفی که عین را تغییر بدهد به طوری که گفته شود به حال خود باقی نیست، مثل آن که گندم را آرد کنند و آرد را نان کنند یا پارچه را رنگ کنند یا ببرند یا بدوزند، و اما اگر تصرف باعث تغییر نشود می تواند رجوع کند، مثل آن که جامه را بپوشد یا فرش را پهن کند و روی او بنشیند یا حیوان را سوار شود یا تیمار کند یا علف و آب بدهد.

مسئله 11 - هبه دو قسم است: یا به عوض است یا بی عوض، با عوض آن است که شرط کند به ازای آن، چیزی به او بدهد هر چند کم باشد که اگر به شرط عمل نکند باز هبه با عوض است یا این که در ازای آن چیزی بدهد گرچه شرط نشده باشد؛ در هر دو صورت با عوض است.

مسئله 12 - اگر هبه کند و شرط نکند عوض دادن را، لازم نیست عوض بدهد؛ چه هبه کننده پست تر باشد از آن که به او هبه کرده یا بالاتر باشد یا مساوی باشند در احترام و شأن، بلی بهتر آن است که در صورت اولی عوض بدهد.

مسئله 13 - اگر عوض داد لازم نیست هبه کننده قبول کند و اگر قبول کرد و گرفت، هبه لازم می شود و نمی تواند هبه کننده پس بگیرد، چنانچه نمی تواند آن کس که به او هبه شده آنچه را عوض داده پس بگیرد.

مسئله 14 - اگر هبه دهنده شرط کرد بر کسی که به او هبه کرده که عوض بدهد و او نیز قبول کرد و هبه را گرفت مخیر است بین آن که برگرداند مالی را که به هبه گرفته یا عوض را بدهد، و احتیاط مستحب آن است که عوض را بدهد و اگر عوض را داد هبه لازم می شود، و اگر نداد می تواند هبه کننده هبه خود را پس بگیرد.

مسئله 15 - شرط نیست در صحت رجوع، آن که کسی که به او هبه شده باخیر شود از آن؛ پس رجوع بی اطلاع او صحیح است.

وقف محبوس نمودن عین است و سبیل کردن منفعت آن.

مسئله 1 - شرط است در وقف کننده شرایطی که در معاملات گفته شد به تفصیل.

مسئله 2 - در وقف معتبر است صیغه و به هر لفظ و لغتی که خوانده شود و مقصود را برساند صحیح است.

مسئله 3 - در وقف مسجد باید قصد کند عنوان مسجد را، مثل این که بگوید من این مکان را مسجد قرار دادم و بهتر آن است که بگوید: این مکان را وقف کردم که مسجد باشد.

مسئله 4 - اگر محلی را به عنوان مسجد بنا کند و واگذار کند به مسلمان ها که نماز بخوانند و بعضی در آن نماز بخوانند مسجد می شود و وقفش صحیح است و محتاج به صیغه نیست و معاطات به طوری که گفته شد کفایت می کند، و همین طور معاطات صحیح است در وقف قبرستان و پل و راه و کاروان سرا برای مسافرین و مسافرخانه و سایر چیزها مثل حصیر مسجد و فرش برای مشهد امام علیه السلام و ضریح و پرده و سایر چیزها.

مسئله 5 - اگر جایی را به عنوان مسجد یا وقف برای مسافرخانه یا وقف برای چیز

دیگر بنا بکنند که از اول بنا برای آن باشد و بعد تسلیم نمایند، وقف معاطات در آن اشکال ندارد و محتاج به صیغه نیست، لکن اگر منزلی مثلاً برای نشیمن خود داشته و بخواهد آن را وقف کند برای مسجد یا مسافرخانه و مثل آن به مجرد تحویل دادن آن به عنوان مسجد یا مسافرخانه بدون صیغه خواندن مشکل است، و احتیاط واجب آن است که صیغه بخوانند.

مسأله 6 - اقوا آن است که در وقف قبول لازم نیست؛ چه وقف عام باشد مثل مسجد و قبرستان و پل و مثل آن، و چه وقف بر عنوان کلی باشد مثل فقرا و علما، و چه وقف خاص باشد مثل وقف بر اولاد. و احتیاط مستحب آن است که در همه اقسام، قبول واقع شود خصوصاً در وقف خاص، پس در وقف های عام و کلی حاکم شرع قبول کند و در وقف خاص هر کس از طبقه اول که زنده است قبول کند و اگر صغیر در آنهاست ولی او قبول کند.

مسأله 7 - اقوا آن است که قصد قربت در وقف شرط نیست؛ چه در وقف عام و چه خاص.

مسأله 8 - شرط است در صحت وقف آن که قبض شود؛ پس در وقف بر جهات، مثل وقف مسجد و وقف چیزی بر مسجد اگر واقف متولی بر آن قرار دهد کفایت می کند آن که تحویل بدهد به متولی، و می توان به حاکم شرع نیز تحویل داد، گرچه احتیاط آن است که به متولی تحویل دهند و اگر متولی ندارد باید به حاکم شرع تحویل دهند.

مسأله 9 - در وقف بر عنوان کلی مثل فقرا و سادات نیز حکم مسأله قبل است، بلی در این قسم اگر تحویل بعض از فقرا یا سادات بدهند نیز صحیح است و شرط است که خود مورد وقف را تسلیم کنند، پس اگر فقط منافع آن را تسلیم کنند، مثل آن که وقف کند باغی را و میوه آن را تسلیم کند نه خود باغ را فایده نخواهد داشت و شرط حاصل نمی شود.

مسأله 10 - در وقف خاص مثل وقف بر اولاد کفایت می کند تحویل دادن به کسانی که از طبقه اول موجودند و لازم نیست تحویل به طبقات بعدی و نه به آنها که از طبقه اول بعدها موجود می شوند.

مسأله 11 - شرط نیست که فوراً تحویل بدهد وقف را، پس اگر تحویل بعد از وقف به مدت طولانی باشد کفایت می کند، و وقف تمام می شود از حال تحویل.

مسأله 12 - شرط است در وقف آن که همیشگی باشد، پس وقف يك ساله یا چند ساله باطل است و اگر این طور وقف کند و قصد حبس کند واقع می شود و اگر قصد نکند مورد اشکال است.

مسأله 13 - اقوا آن است که وقف بر کسانی که پس از چندی از بین می روند صحیح است، مثل آن که وقف کند بر اولادش در طبقه اول یا بر چند طبقه دیگر که لابد منقطع می شوند و مصرفی برای وقف بعد از آنها معین نکنند، در این صورت ملك موقوفه بر می گردد به واقف یا وارث او، بلکه در بعضی از صور از ملك واقف معلوم نیست با وقف خارج شود.

مسأله 14 - اگر واقف به قرارداد خودش وقف کند به طوری که از اولش يك قطعه منقطع باشد، مثل آن که بگوید وقف کردم از اول فلان ماه که می آید، این وقف باطل است بنابر احوط، و احتیاط آن است که صیغه را تجدید کند بدون انقطاع در اول وقت یا از حال. و اما اگر منقطع شدن اول به حکم شرع است نه به قرارداد واقف، مثل آن که وقف کند بر اشخاصی و پس از آنها بر اشخاص دیگر و شارع وقف بر اشخاص اول را منع فرموده باشد، اقوا آن است که این وقف نسبت به اشخاص بعدی صحیح است و به این نحو منقطع بودن از اول مانع ندارد.

مسأله 15 - اگر وقف کند بر طبقاتی که بعضی از آنها که در وسط واقع شدند به حکم شرع باطل است وقف بر آنها، اقوا آن است که وقف در سایر طبقات که در دو

طرف از وسط واقع شدند صحیح است، لکن احتیاط آن است که تجدید کند وقف را برای طبقه آخر.

مسئله 16 - شرط است در صحت وقف آن که وقف بر غیر خودش بکند، پس اگر وقف بر خودش بکند چه تمام را یا بعضی را به طور تشریک، باطل است در صورت اول اصل وقف و در صورت دوم آنچه نسبت به خودش بوده.

مسئله 17 - اگر بگوید وقف کردم بر پسرهایم نسلی بعد از نسلی مختص می شود به اولاد پسر از پسر در همه طبقات و پسر از دختر را شامل نمی شود، و اگر بگوید وقف کردم بر اولاد، همه اولاد را شامل است.

مسئله 18 - اگر وقف کند بر سید الشهداء علیه السلام باید صرف شود در عزاداری و مجلس عزا و روضه خوانی به هر نحو که متعارف است.

مسئله 19 - اگر وقف کند بر مشهد یکی از ائمه علیهم السلام باید صرف شود در تعمیر و روشنایی و خدام آن حضرت که خدمت در آن مشهد مطهر می کنند.

در صدقه است

و آن مستحب مؤکد است، و روایات زیادی در فضیلت آن خصوصاً در جمعه و عرفه و ماه رمضان وارد شده است.

مسئله 1 - شرط است در صدقه آن که به قصد قربت باشد و محتاج به ایجاب و قبول لفظی نیست، و به هر لفظ و لغت و عملی که به قصد آن باشد و آن را برساند واقع می شود.

مسئله 2 - شرط است در صدقه که تحویل بدهد آن را به طرف و طرف نیز تحویل بگیرد.

مسئله 3 - صدقه را بعد از آن که تحویل داد نمی تواند پس بگیرد؛ چه صدقه به خویشاوندان باشد یا به غیر آنها.

مسأله 4 - صدقه سید هاشمی به سید هاشمی حلال است چنانچه به غیر سید حلال است؛ خواه زکات واجب باشد و زکات فطره باشد یا صدقه دیگر، و اما صدقه غیر هاشمی به هاشمی حرام است، در زکات واجب و در فطره، و در صدقه مستحبه حلال است، و اما صدقه واجب غیر از زکات واجب و فطره مثل مظالم و کفاره، اقوا آن است که حلال است و بهتر آن است که این قسم را به آنها ندهند و آنها نگیرند.

مسأله 5 - شرط است که صدقه دهنده بالغ و عاقل باشد و ممنوع از تصرف نباشد به واسطه سفاهت یا افلاس.

مسأله 6 - جایز است صدقه مستحب را به هر کس بدهند؛ چه فقیر باشد و چه دارا، چه مسلمان باشد و چه کافر ذمی، چه شیعه باشد یا غیر آن، بلی جایز نیست به کافر حربی و ناصبی دادن اگرچه از خویشاوندان باشد.

مسأله 7 - سؤال کردن کراهت دارد، خصوصاً در کسی که محتاج نباشد که کراهتش شدید است، لکن حرام نیست، و احتیاط مستحب آن است کسی که محتاج نیست سؤال نکند.

مسأله 1 - غیر از وصیت به مثل آزاد کردن بنده، دو قسم وصیت می شود: اول: آن که وصیت کند که چیزی از ترکه اش مال کسی باشد و آن را وصیت تملیکیه گویند. دوم: آن که وصیت کند چیزی بدهد به کسی، یا وصیت کند که برای من نماز و روزه و حج بگیرد، یا در کجا مرا دفن کنید و آن را عهده گویند.

مسأله 2 - وقتی که علامت های مردن در انسان پیدا شد واجب است بر او اگر ممکن است هر چه نزد او است از مال مردم؛ چه امانت و چه غیر آن، به صاحبش برساند، و واجب است قرض های خود را اگر وقت دادنش رسیده بدهد و واجب است آنچه بر او از نماز و روزه و کفاره است به جا آورد.

مسأله 3 - اگر ممکن نیست که خودش آنچه گفته شد ادا کند و به جا آورد، پس اگر ورثه او یا وصی او مورد اطمینان است که آنچه باید عمل کند عمل می کنند، لازم نیست وصیت کند. والا باید وصیت کند که آنچه پیش او است از مردم رد کنند و آنچه به عهده او است از بندگان خدا و از خدای تعالی به جا آورند، و باید طوری وصیت کند که چیزی مخفی نماند، و باید شاهد بگیرد برای بدهکاری ها و امانت های مردم و بالاخره محکم کاری کند به قدر متعارف.

مسأله 4 - وصیت تملیکیه که اشاره به تفسیر آن شد، سه رکن دارد: اول: موصی (آن که وصیت می کند). دوم: موصی به (آنچه به او وصیت می شود). سوم: موصی له (آن کس که برای او وصیت می شود).

و اما وصیت عهدیه دو رکن دارد: اول: موصی (وصیت کننده). دوم: موصی به (آنچه به او وصیت می شود) و اگر کسی را وصی خود قرار دهد او نیز رکن سوم است.

مسأله 5 - در وصیت عهدیه محتاج به قبول نیست، پس اگر کسی وصیت کند که مرا فلان جا دفن کنید یا صوم و صلاة برای من بدهید قبول نمی خواهد، لکن اگر کسی را وصی خود قرار داد که انجام کارهای او را بدهد، در وصی شدن قبول معتبر است.

مسأله 6 - در وصیت تملیکیه هرگاه وصیت برای کلی باشد مثل وصیت برای فقرا و سادات قبول لازم ندارد، بلکه وصیت مطلقاً قبول نمی خواهد و باید به آن عمل کرد و حرام است تبدیل آن بدون قبول، لکن مالک شدن آن کس که برای او وصیت شده محتاج به قبول اوست و قهراً مالک نمی شود، بنابراین وصیت عقد نیست، بلکه ایقاع است و جزء سبب از برای مالک شدن است.

مسأله 7 - اگر کسی که برای او وصیت شده (موصی له) مرد در زمان حیات وصیت کننده یا بعد از مردنش قبل از آن که رد کند یا قبول، ورثه او جانشین او می شوند در قبول و پس از قبول مالک می شوند.

مسأله 8 - شرط است در کسی که وصیت می کند، آن که بالغ و عاقل باشد و رشد داشته باشد و قصد و اختیار داشته باشد.

مسأله 9 - اگر طفل ده ساله وصیت کند در امور خیریه مثل مسجد ساختن و پل و بیمارستان ساختن، صحیح است وصیت او.

مسأله 10 - سفیه اگر ممنوع شده باشد از طرف حاکم، وصیتش باطل است در

اموالش، بلی اگر سفیه بودنش قبل از بلوغ بوده و باقی مانده تا حال بلوغ، ممنوع بودنش از وصیت محتاج به حکم نیست.

مسئله 11 - اگر کسی به قصد خودکشی خود را مسموم کرد یا از جایی به زیر افکند یا کار دیگری کرد که با آن کار در معرض مردن واقع می شود و پس از آن وصیت در اموالش کرد وصیت او باطل است، در صورتی که قصد خودکشی داشته باشد، ولی اگر از روی اشتباه و خطا خود را مسموم کرد یا در معرض هلاک انداخت وصیت او باطل نیست.

مسئله 12 - اگر اول وصیت کرد و پس از آن خودکشی کرد وصیتش صحیح است، اگرچه از اول قصد داشته باشد که پس از وصیت خودکشی کند.

مسئله 13 - وصیت که واقع شده باطل نمی شود اگر وصیت کننده مجنون شود یا بیهوش گردد گرچه تا مردن طول بکشد.

مسئله 14 - شرط است در آن کس که برای او وصیت می شود، آن که وجود داشته باشد در حال وصیت، پس وصیت از برای میت و برای طفلی که بعدها وجود پیدا می کند و در شکم مادر هم نیست، باطل است. و اما برای طفلی که در شکم مادر است اگرچه باز روح در آن دمیده نشده صحیح است، به شرط آن که زنده متولد شود و اگر مرده متولد شود وصیت، باطل و مال به ورثه وصیت کننده به ارث می رسد.

مسئله 15 - شرط است در آنچه به او وصیت می شود، آن که مالیت داشته باشد؛ چه از اعیان باشد مثل زمین و ملک و فرش و کتاب یا از منافع باشد یا در ذمه غیر باشد و یا حق قابل انتقال به غیر باشد؛ چه موجود باشد مثل حق تحجیر یا بعد موجود شود مثل میوه درخت که بعد موجود می شود، و باید آنچه به او وصیت می شود دارای منفعت حلال باشد، پس صحیح نیست وصیت کردن به شراب و به خوک و به آلات لهو و قمار، و اگر به منفعت وصیت شد باید حلال باشد، پس صحیح نیست وصیت به

منفعت خواننده؛ به معنی این که به اجرت غنا وصیت کند یا به منفعت آلات قمار و لهو وصیت کند.

مسئله 16 - اگر وصیت بکند به واجب مالی، مثل دادن بدهکاری های خود و آنچه از خمس و زکات و مظالم و کفارات در عهده اوست و حج واجب؛ چه حجة الاسلام باشد یا به نذر و مثل آن بر او واجب شده باشد، باید از اصل مال او بدهند؛ چه زیادتز از ثلث باشد یا نباشد، بلکه اگر وصیت هم نکرده باشد باید از مال بدهند؛ گرچه برای وارث هیچ نماند.

مسئله 17 - اگر به غیر واجب مالی و آنچه گذشت باشد، مثل آن که وصیت کند که فلان ملک من مال فلان شخص باشد یا وصیت کند به چیز دادن به فقرا و زیارت کردن برای او یا روضه خوانی و امثال آن، یا وصیت کند به واجب غیر مالی مثل نماز و روزه، در صورتی که ذمه اش به آنها مشغول باشد، در تمام اینها وصیت در ثلث مالش صحیح است و در زیادتز باطل است، مگر آن که ورثه وصیت او را امضا کنند، و در هر مقداری امضا کردند در همان مقدار صحیح است.

مسئله 18 - اگر بعضی از ورثه امضا کردند و بعضی نکردند، وصیت صحیح است به مقدار حق آنها در زیادتز از ثلث.

مسئله 19 - شرط است در امضای ورثه، آن که یا با لفظی که دلالت می کند بر امضا، یا عملی که برساند آن را، امضا کنند و مجرد راضی بودن کفایت نمی کند.

مسئله 20 - در ثلث که وصیت صحیح است، حساب می شود بعد از آن که قرض های او و همه واجب های مالی او مثل خمس و زکات و حج واجب خارج شوند، پس هر چه باقی ماند ثلث آن از میت است و باید به وصیت او عمل کرد.

مسئله 21 - شخص می تواند برای خود وصی معین کند که وصیت های او را انجام دهد، و شرط است که وصی بالغ و عاقل و مسلمان باشد، و صحیح نیست آن که وصی

مسلم کافر باشد چه ذمی یا غیر آن، و شرط نیست در وصی که عادل باشد، بلکه اگر مورد اطمینان و وثوق باشد کفایت می کند بنابر اقوا.

مسأله 22 - اگر به نابالغ، بالغی منضم شود در وصیت، مانعی ندارد و شخص بالغ عمل می کند خودش به وصیت تا زمانی که طفل بالغ شود، پس از آن هر دو عمل می کنند.

مسأله 23 - وصی امین است و چیزهایی که در دست اوست از میت، اگر بی تعدی و تفریط تلف شود ضامن نمی باشد و نباید غرامت بدهد.

مسأله 24 - وصیت از طرف وصیت کننده جایز است و می تواند مادامی که زنده است آن را به هم بزند یا تبدیل کند.

مسأله 25 - وصیت که واقع شد تا رجوع ننموده به حال خودش باقی است هر چند مدت طولانی شود، و اگر شك کنیم که رجوع کرده یا نکرده باز به حال خودش باقی است و باید عمل به او کرد.

ص: 309

مراد از قسم آن است که سوگند یاد کند که کاری را بکند یا نکند بعد از این، مثل این که بگوید: واللّٰه فلان روز را روزه می‌گیرم، یا واللّٰه فلان کار را نمی‌کنم، و از برای آن شرایط و احکامی است.

مسأله 1 - شرط است که قسم با لفظ باشد، و در آدم لال با اشاره نیز صحیح است، و لکن به نوشتن صحیح نیست و لازم نیست که لفظ عربی باشد و به فارسی و سایر زبان‌ها نیز واقع می‌شود.

مسأله 2 - شرط است که قسم به خدا باشد چه به ذات مقدس یا به اسمی که برای خدای تعالی است مثل «اللّٰه» در عربی و «خدا» در فارسی یا به وصفی که به غیر خدا گفته نمی‌شود مثل «رحمن» یا به وصفی که از مختصات خداست مثل آفریننده زمین و آسمان، یا صفاتی که اگر گفته شود بی‌قرینه خداوند را می‌فهماند، مثل پروردگار، آفریننده، روزی دهنده؛ و اگر از صفاتی است که هم به خدا نسبت می‌دهند و هم به غیر خدا و از ذکر آن بدون قرینه، خدا فهمیده نمی‌شود، پس اگر به این قسم صفات قسم بخورد و مرادش خدا باشد، احتیاط واجب آن است که به حکم قسم عمل کند.

مسأله 3 - در این که فلان لفظ قسم است یا نه باید به فهم مردم رجوع کرد؛ هر چه

را قسم دانستند قسم است. و ظاهر آن است اگر گفت به حق خدا، به جلال خدا، به عظمت خدا، اینها قسم است، بلکه بعید نیست که اگر بگوید به علم خدا، به قدرت خدا، آن هم قسم باشد.

مسئله 4 - قسم به پیغمبران و امامان و به چیزهای مقدس مثل قرآن، کعبه، و امثال آنها صحیح نیست.

مسئله 5 - اگر بگوید به خدا من این کار را می کنم اگر خدا بخواهد و مراد تبرک نباشد، بلکه واقعاً تعلیق باشد قسم واقع نمی شود، حتی اگر قسم به به جا آوردن کار واجبی باشد یا ترك کردن چیز حرام باشد. و اگر بگوید به خدا این کار را می کنم اگر فلانی بخواهد، پس اگر آن شخص خواست که آن عمل را بکند، قسم واقع می شود و اگر نخواست واقع نمی شود. و اگر گفت قسم به خدا اگر زید آمد فلان کار را می کنم، اگر زید آمد قسم واقع است و باید عمل کند و الاً نباید عمل کند.

مسئله 6 - شرط است در صحیح بودن قسم، آن که قسم خورنده عاقل و بالغ باشد و قصد و اختیار داشته باشد، بلکه اگر در حال شدت خشم قسم بخورد به طوری که قصد از او سلب شود صحیح نیست.

مسئله 7 - قسم اولاد با منع پدر و قسم زن با منع شوهر درست نیست، مگر آن که منع کند از کار واجب یا از ترك حرام، و در صورتی که منع آنها متوجه به قسم باشد بعید نیست که قسم آنها واقع نشود.

مسئله 8 - اگر اولاد و زن قسم بخورند بدون اذن پدر و شوهر بعید نیست که قسم آنها واقع نشود حتی در قسم به به جا آوردن واجب و به جا نیاوردن حرام، لکن نباید احتیاط را ترك کرد.

مسئله 9 - اگر قسم بخورد که واجبی یا مستحبی را ترك کند یا حرامی یا مکروهی را به جا بیاورد قسمش صحیح نیست، و اگر مورد قسم به حسب حکم شرع مباح

است ولی به حسب منافع و اغراض عقلایی رجحان و مزیت داشته باشد قسم صحیح است و باید عمل شود، بلکه اگر از این جهت نیز هیچ طرف بر طرف دیگر مزیت نداشته باشد بعید نیست صحیح باشد و باید عمل شود، بلی اگر به حسب غرض عقلا طرف مقابل مزیت دارد قسم صحیح نیست، مثل آن که قسم بخورد دوی مقوی نخورد.

مسأله 10 - بعد از آن که قسم واقع شد با شرایط صححتش، واجب است وفا کند به موجب آن، و حرام است مخالفت آن و باید در صورت مخالفت کفاره بدهد.

مسأله 11 - کفاره در صورتی واجب است که عمداً مخالفت کند و اگر از روی نادانی و یا فراموشی و یا غفلت و یا از روی اضطراب یا اجبار و اکراه باشد، کفاره واجب نیست.

مسأله 12 - کفاره قسم يك بنده آزاد کردن یا ده نفر مستمند را طعام دادن و یا پوشاندن است و اگر نتوانست انجام اینها را، سه روز باید روزه بگیرد.

احکام نذر

مسأله 1 - نذر آن است که با لفظ خاصی که بعد ذکر می شود چیزی را از برای خدا به عهده بگیرد.

مسأله 2 - در نذر صیغه لازم است و با نیت تنها واقع نمی شود، و صیغه باید دلالت کند بر آن که به عهده خود برای خدای متعال قرار دادم عملی را یا ترك عملی را.

مسأله 3 - چنانچه در قسم گفته شد که واقع می شود به سوگند به ذات مقدس یا صفات مخصوص او به تفصیلی که ذکر شد، در نذر نیز همین طور لازم نیست به اسم ذات مثل «الله» باشد، بلکه به آنچه قسم صحیح است، نذر واقع می شود، بلکه بعید نیست که با هر لغتی نیز واقع شود مثل قسم.

مسأله 4 - در نذر کننده شرط است که بالغ و عاقل باشد و از روی اختیار و قصد نذر

کند و ممنوع از تصرف نباشد، مثل محجور به سفاهت و افلاس اگر مورد، مالی باشد که ممنوع است از آن.

مسأله 5 - شرط است در صحت نذر زن اذن شوهر، و بی اذن شوهر واقع نمی شود، گرچه در مال خودش باشد و عمل به آن هم مانع از حق شوهر نشود، و اگر با اذن شوهر نذر کرد واقع می شود و شوهر نمی تواند آن را به هم بزند.

مسأله 6 - شرط نیست اذن پدر در صحت نذر اولاد، پس اگر نذر کرد، بی اذن واقع می شود و پدر نمی تواند آن را به هم بزند.

مسأله 7 - نذر اقسامی دارد که همه صحیح است و واقع می شود:

اول: آن که نذر کند برای شکر نعمتی، مثل آن که بگوید اگر خدا به من پسری داد یا اگر خدا مرا موفق به فلان عمل خوب کرد به عهده من برای خدا فلان عمل.

دوم: آن که نذر کند برای جلوگیری از بلایی یا رفع بلایی، مثل آن که بگوید اگر خدا مرا شفا داد یا به فلان مرض مبتلا نکرد به عهده من برای خدا فلان عمل.

سوم: آن که نذر کند برای جلوگیری خودش از عملی، مثل آن که بگوید اگر من فلان کار بد را کردم به عهده من فلان عمل، یا بگوید اگر من ترك فلان کار خوب را کردم به عهده من برای خدا فلان عمل.

چهارم: نذر تبرع است، مثل آن که بگوید بر عهده من برای خدا این که فردا روزه بگیرم، در تمام این اقسام حتی قسم آخر نذر صحیح است و باید عمل کند.

مسأله 8 - در هر يك از اقسامی که ذکر شد باید مورد نذر تحت قدرت نذر کننده باشد، پس اگر نذر کند کاری را که توانایی آن را ندارد واقع نمی شود.

مسأله 9 - شرط است در همه اقسام گذشته، آن که مورد نذر اطاعت خدا باشد مثل نماز و روزه و صدقه، یا بتوان به آن قصد قربت کرد، مثل زیارت مؤمن و تشییع جنازه، پس در هر امری که رجحان داشته باشد نذر واقع می شود، و اگر چنین نباشد نذر صحیح نیست.

مسأله 10 - اگر نذر کند چیزی را برای یکی از مشاهد مشرفه باید صرف کند آن را در چیزی که مصلحت آن است مثل تعمیر و روشنایی و فرش و زینت و خدّام و امثال آن، و اگر نذر کند برای امام یا اولاد او می تواند صرف کند در همه خیرات و قصد کند که ثواب آن برسد به امام علیه السلام یا امامزاده و احتیاط آن است که به زوّار و پناهندگان و خدّام حرم آنها بدهند، و این که گفته شد در صورتی است که جهت خاصی در نذر کننده نباشد یا قرینه ای برای تعیین نباشد.

مسأله 11 - کفارة نذر بنابر اقوا مثل کفارة افطار ماه رمضان است.

ص: 314

مسأله 1 - كفاره عبارت از چیزی است که در شرع قرار داده شده برای جبران خلافی که انسان نموده است و آن بر چهار قسم است: مرتبه، و مخیره، و آنچه در آن جمع شده بین مرتبه و مخیره، و كفاره جمع.

مسأله 2 - مرتبه آن است که يك كفاره قرار داده شده و اگر نتوانست آن را به جا آورد دیگری قرار داده شده، و آن در سه مورد است: اول: كفاره ظهار. دوم: كفاره کشتن کسی را به خطا، در این دو واجب است يك بنده آزاد کند و اگر نتوانست شصت نفر مستمند را طعام بدهد. سوم: كفاره افطار کردن يك روز از قضای روزه ماه رمضان است در صورتی که بعد از ظهر بخورد و كفاره آن آن است که ده نفر بینوا را طعام دهد و اگر نتوانست سه روز روزه بگیرد، و احتیاط واجب آن است که این سه روز پشت سرهم باشد.

مسأله 3 - كفاره مخیره آن است که انسان اختیار دارد هر يك را به جا آورد و آن در چهار مورد است: اول: كفاره افطار روزه ماه رمضان است چنانچه گذشت. دوم: كفاره مخالفت نذر است. سوم: كفاره مخالفت عهد است. چهارم: كفاره بریدن زن است موی خود را در مصیبت، و كفاره اینها بنده آزاد کردن یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن یا شصت مستمند را طعام دادن است، هر يك را به جا آورد اختیار دارد.

مسأله 4 - كفاره اى كه در آن، هم ترتيب است و هم تخيير در چند مورد است: اول: كفاره كندن زن موى خود را در مصيبت. دوم: كفاره خراش دادن زن است روى خود را با ناخن در مصيبت. سوم: دريدن مرد است جامه خود را در مرگ اولاد يا زنش، كه در اينها واجب است اگر مى تواند يا يك بنده آزاد كند و يا ده نفر مستمند را

طعام دهد يا پوشش دهد، و بين اين سه مخير است و اگر هيچ يك را نتوانست به جا آورد سه روز روزه بگيرد.

مسأله 5 - كفاره جمع، كفاره كشتن مؤمن است از روى عمد و بدون حق از روى ظلم، و كفاره افطار روزه شهر رمضان است با چيز حرام بنا بر احتياط واجب، و آن آزاد كردن يك بنده و روزه گرفتن دو ماه پي در پي و شصت نفر مستمند را طعام دادن كه هر سه اينها واجب است.

مسأله 6 - در بریدن زن موی خود را فرق نیست که تمام را ببرد یا بعضی را به طوری که گفته شود موی خود را برید، و فرق نیست که در مصیبت شوهر ببرد یا کسی دیگر، چه نزدیک به او باشد چه دور و این حکم مختص به بریدن است و اما تراشیدن و سوزانیدن این حکم را ندارد.

مسأله 7 - در خراشیدن روچه تمام را بخراشد یا بعض را كفاره دارد، لكن معتبر است كه از جاى خراشیدن خون در آید.

احكام كفارات

مسأله 1 - شرط است در دادن كفاره، نيت عمل و قصد قربت و تعيين كفاره كه از چه نوع است اگر چند كفاره بايد بدهد، پس اگر كفاره افطار روزه و مخالفت قسم و كفاره ظهار به عهده او است و بنده اى آزاد كند و معین نکند عوض کدام يك است كفاره هيچ يك واقع نمی شود، بلی در افراد يك نوع تعیین لازم نیست، پس اگر كفاره چند روز از ماه رمضان به عهده او است لازم نیست كه در دادن كفاره معین كند از کدام روز است.

مسأله 2 - عاجز بودن از بنده آزاد کردن در كفاره به آن است كه يا بنده پيدا نشود يا پولش را نداشته باشد يا نشود خريد، و در اين زمان در بلاد ما عجز متحقق است و بايد كفاره ديگر بدهد.

مسأله 3 - عاجز بودن از روزه، يا مرضى است كه مانع روزه است، يا ترس پيدا شدن مرض، يا زياد شدن آن، يا طول كشيدن آن است. و ظاهراً كفائت كند بودن اين موانع در حال حاضر گرچه اميد خوب شدن داشته باشد، مگر آن كه زمان خوب شدن خيلى نزديك باشد مثل يك روز و دو روز.

مسأله 4 - حيض و نفاس موجب عاجز بودن نيست، پس بايد صبر كند تا پاك شود و همين طور است سفرى كه از روى ناچارى است.

مسأله 5 - واجب است در روزه كفاره آن كه پي در پي باشد و اين حكم در بعض موارد مبنى بر احتياط واجب است.

مسأله 6 - پي در پي بودن به آن است كه افطار در بين نشود و روزه ديگر حتى نوع كفاره ديگر نيز در بين واقع نشود، پس اگر براى كفاره شهر رمضان روزه مى گيرد براى كفاره ظهار نمى تواند در بين آن روزه بگيرد.

مسأله 7 - اگر از روى عذرى، هر چه باشد، پي در پي بودن به هم بخورد ضرر ندارد، چه از روى اكراه يا بيچارگى يا مرض يا حيض و نفاس يا سفرى كه لازم است و ضرورى است.

مسأله 8 - در پي در پي بودن كفائت مى كند كه يك ماه و يك روز روزه پي در پي بگيرد و بقيه لازم نيست دنباله هم باشد، پس جايز است يك ماه و يك روز به ماه رمضان مانده روزه بگيرد، ولى جايز نيست كه ماه شعبان را روزه بگيرد براى كفاره، چون پي در پي بودن به يك ماه و يك روز محقق مى شود نه يك ماه فقط.

مسأله 9 - اگر دو ماهى كه بر او واجب است، از اول ماه شروع به روزه كند، دو ماه

هلالي كافي است؛ گرچه هر دو ناقص باشند. و اگر از اول شروع نکند ظاهر آن است

که کفایت کند اگر از ماه سوم نقيصه اول را اتمام کند، پس اگر روز دهم شوال شروع کرد دو ماه تمام می شود به این که تا دهم ذی الحجه بگیرد به این معنی که نهم ذی الحجه روز آخر دو ماه است و لازم نیست شصت روز باشد و ناقص بودن ماهها مانع نیست.

مسأله 10 - در طعام دادن به جای کفاره می تواند مسکین را سیر کند و می تواند کفاره را به او بدهد و می تواند بعضی از آنها را سیر کند و بعضی را تسلیم کند، و در سیری میزان سیر شدن است، و در تسلیم، کفاره باید از يك مد که يك چارك است تقریباً کمتر نباشد.

مسأله 11 - باید در هر يك از دو نحوه که ذکر شد عدد را تمام کند به این معنی که شصت نفر را مثلاً سیر کند یا به شصت نفر تسلیم کند و کفایت نمی کند که سی نفر را دو مرتبه سیر کند یا به سی نفر نفری دو مد بدهد.

مسأله 12 - در سیر نمودن مسکین کفایت می کند هر چیزی که متعارف است از پختنی ها؛ هر قسم از طعام که باشد و از نان هر قسم طعامی که باشد و از هر جنس که باشد، حتی نان جو و ذرت، و لازم نیست که نان خورش داشته باشد، گرچه افضل است. و در آنچه تسلیم می کند کفایت می کند هر چه طعام به آن گفته شود، چه خام باشد و چه پخته.

مسأله 13 - در کفارات متعدده می توان زیادتراً از يك مد به يك فقیر داد، پس اگر تمام ماه رمضان را افطار کرد می تواند به شصت نفر معین سی دفعه اطعام کند یا سی مد به هر يك بدهد اگرچه غیر آنها هم فقرای دیگر باشد.

مسأله 14 - مراد از مسکین همان فقیر است که مستحق زکات است و شرط است که فقیر مسلمان باشد و احتیاط آن است که مؤمن باشد، گرچه بعید نیست که بتوان به مستضعف از غیر مؤمن که ناصب نباشد داد.

مسأله 15 - شرط است که فقیر، واجب النفقۀ كفاره دهنده نباشد، مثل پدر و مادر و اولاد و مملوك و زن عقدی، و اما به صیغه و به سایر خویشاوندان می شود كفاره داد. و شرط نیست که فقیر عادل باشد، لکن اگر علنی فسق کند و هیچ حیا نداشته باشد از ارتکاب آن، نمی توان به او كفاره داد. و ظاهراً می شود غیر سید كفاره بدهد به سید.

مسأله 16 - در پوشش که كفاره داده می شود معتبر است که لباس شمرده شود در عرف، پس مثل عمامه و جوراب و کلاه و کفش را نمی توان داد، و اقوا آن است که به يك جامه می شود اكتفا کرد، و احتیاط واجب آن است که با آن جامه بتوان ستر عورت کرد. و در جامه شرط نیست که نو باشد لکن نباید پاره و از بین رفته و کهنه باشد. و در فقیری که او را جامه می دهند فرقی نیست بین كوچك و بزرگ و زن و مرد، بلی اگر بچۀ خیلی كوچك باشد مثل بچۀ یکی دو ماهه احتیاط واجب آن است که اكتفا به پوشش او نشود.

مسأله 17 - نمی توان در كفاره قیمت داد، بلکه باید خود طعام و خود لباس را داد.

مسأله 18 - در كفاره ای که باید بنده آزاد شود اگر نتوانست بنده آزاد کند بدلی از برای آن نیست، لکن در روزه دو ماهه و اطعام به مسکین اگر ممکن نشد هجده روز بگردد در ظهار بنا بر اقوا و در غیر آن بنا بر احوط، و احتیاط واجب آن است که هر چه می تواند روزه بگیرد یا هر چه می تواند صدقه بدهد و اگر از این دو هم عاجز شد، استغفار کند و کفایت می کند يك مرتبه.

مسأله 19 - آنچه گفته شد در مسأله هجدهم در كفاره غیر ماه رمضان است، و اما كفاره شهر رمضان، پس اگر عاجز شد از دو ماه روزه و بنده آزاد کردن و شصت مسکین طعام دادن، صدقه بدهد به قدری که در وسعش است و اگر نتوانست، استغفار کند گرچه يك مرتبه، و احتیاط واجب آن است که در صورت آخری اگر ممکن شد كفاره بدهد و اكتفا به استغفار نکند.

مسأله 1 - کسی که می خواهد کشتار کند و حیوانی را سر ببرد باید مسلمان باشد؛ چه شیعه باشد و چه سنی، پس کافر اگر سر ببرد فایده ندارد و گوشت آن حیوان حرام می شود، و فرقی نیست بین کافر این که یهودی باشد یا نصرانی و از نواصب باشد یا از خوارج شمرده شود، و فرقی نیست بین مسلمان ها؛ چه مرد باشد چه زن، چه پاك و پاکیزه باشد چه جنب یا حائض، چه بالغ باشد یا ممیز، بلی طفل غیر ممیز نمی تواند این کار را بکند.

مسأله 2 - تنها چیزی که می توان با او سر حیوان را جدا کرد آهن است و چیزهای دیگر؛ چه از معادن باشد مثل طلا و نقره و مس و سرب و چه از معادن نباشد مثل آن که چوب تیزی باشد یا نخ برنده ای، با آن اگر سر ببرند حلال نمی شود.

مسأله 3 - اگر آهن پیدا نشد در این صورت با یکی از آن چیزهایی که نام برده شد مانعی ندارد، به شرط آن که ضرورت داشته باشد سر بریدن حیوان و یا آن که حیوان بمیرد اگر سرش را ببرند.

مسأله 4 - لازم است در کشتار کردن حیوان، آن که چهار چیز را ببرند: اول: حلقوم (نفس کش). دوم: گلو (جایی که غذا و آب از آن جا پایین می رود). سوم و چهارم: دو

رگ اطراف حلقوم یا گلو است که آن را شاه رگ می گویند، پس در این صورت حیوان

حرام نمی شود وگرنه حرام است و نجس.

مسئله 5 - شرط است که این کار و کشتار از زیر گلو بشود و چنانچه از پشت سر، کله حیوان را ببرند حرام می شود، بلی لازم نیست که کارد را زیر گلو بگذارند و ببرند، بلکه اگر کارد را فرو کنند توی گردن حیوان و آن چهار چیز را ببرند حیوان حرام نمی شود.

مسئله 6 - چنانچه حلقوم را برید و چیزهای دیگر را نبرید تا آن که حیوان مرد، بریدن بعد از آن فایده ندارد و حیوان حرام می شود، پس لازم است که مراعات این کار بشود؛ به این که هر چهار چیز را طوری ببرد که قبل از آن که بمیرد این چهار چیز بریده شده باشد، بلکه احتیاط واجب است که این کار يك مرتبه عرفی واقع شود.

مسئله 7 - شرط است در حیوان که رویش به سوی قبله باشد، پس اگر با دانستن این حکم عمداً خلاف کرد حیوان حرام می شود، بلی اگر نمی دانست حکم را یا می دانست ولی اشتباه کرد قبله را و یا نسیان کرد حکم خدا را پس در این چند صورت حیوان حرام نمی شود.

مسئله 8 - اگر قبله را نمی دانست یا آن که می دانست ولی حیوان را نمی توانست به آن طرف برگرداند، در این صورت هم شرط لازم نیست که مراعات شود.

مسئله 9 - شخص کشتار کننده لازم نیست رو به سوی قبله کند، بلی احتیاط مستحب است که این کار را بکند.

مسئله 10 - باید کشتار کننده بسمله بگوید و یادی از خدا کند به جهت این کار در حالی که مشغول بریدن است یا قبل از آن نزدیک به اشتغال به بریدن، پس اگر عمداً نگفت یا گفت ولی به خاطر کشتار نبود، حیوان حرام می شود و چنانچه اشتباه کرد و فراموش نمود گفتن بسمله را و یا آن که نمی دانست حکم خدا را مانعی نیست

و حیوان حلال است، و کفایت می کند در بسمله که بگوید: «بسم الله» یا بگوید: «الحمد لله» یا «الله اکبر» یا «لا اله الا الله» بلکه اکتفا به فارسی و غیر آن از لغت دیگر که معنی اینها را بدهد بعید نیست.

مسأله 11 - معتبر است که حیوان بعد از آن که سرش بریده شد حرکتی از او سرزند ولو این که چشمش را باز کند و ببندد یا دمش را تکان دهد و یا این که خون به مقدار متعارف از او خارج شود، پس با وجود یکی از این دو امر، حرام نمی شود وگرنه حرام است.

مسأله 12 - همچنان که می توان سر حیوان را به طرف مشرق گذاشت و سرش را برید می توان سر او را به طرف مغرب گذاشت و کار را انجام داد، آنچه معتبر است روی به قبله بودن است، به هر طرف آن را بخوابانند مانع ندارد.

مسأله 13 - آنچه که معتبر است در کشتار کننده گاو و گوسفند، معتبر است در کشته شتر، و آنچه که گذشت راجع به شرط از نام بردن خدا و این که کارد آهنین باشد، همه آنها در کشتن شتر نیز معتبر است و همچنین است رو به قبله بودن شتر و زنده بودن آن.

مسأله 14 - فرق است بین کیفیت کشتن شتر با گاو و گوسفند، آنچه که گذشت راجع به گاو و گوسفند بود، ولی شتر را نحر می کنند؛ یعنی کارد یا سیخ آهنی را در گودی گردنش که جای معینی است فرو می کنند تا خون آن برود و جان بدهد.

مسأله 15 - همچنان که می توان شتر را نحر کرده در حال ایستاده، می توان این کار را در حال خوابیده کرد با رعایت این که رو به قبله باشد بدن شتر.

مسأله 16 - اگر چنانچه شتر یا گاو و گوسفند افتادند در چاه و نتوان آنها را بیرون آورد، در این صورت که در نتیجه اگر ذبح یا نحر نکنند و کشتار ننمایند می میرند، لازم نیست مراعات چیزهایی که ممکن نیست عمل به آنها مثل سر بریدن و یا نحر کردن و رو به قبله بودن، و اما شرایط دیگر پس لازم است که مراعات شود از این که

اسم خدا برده شود و کشنده مسلمان باشد و آن چیزی که آن را با آن می کشند آهن باشد چنانچه گذشت.

مسأله 17 - اگر سر گوسفند و گاو را جدا کنند وقت کشتار، حرام نمی شوند، بلی این کار حرام است نباید بکنند.

مسأله 18 - احتیاط واجب آن است که کارد به نخاع نرسد و نخاع عبارت است از يك لوله سفیدی که از پشت گردن تا دم حیوان کشیده شده.

مسأله 19 - گوسفند یا گاوی که بمیرند اگر بچه در شکم آنها مرده باشد، حرام است، و اگر زنده به دنیا آید باید سرش را برید با شرایطی که گذشت، و اگر از شکم زنده، مرده بیرون آید حرام است.

مسأله 20 - چنانچه حیوانی را ذبح کردند و بعد از آن، بچه از شکم او مرده بیرون آمد، پس در این صورت اگر چنانچه خلقتش تمام باشد و پشم و مو داشته باشد حلال است، و فرقی نیست بین این که زنده شده و مرده؛ و بین این که اصلاً حیاتی نداشته از اول؛ در هر صورت حلال است.

احکام شکار

بدان که شکار کردن گاهی با سگ تعلیم داده شده است و گاهی به آلات قتاله است.

مسأله 1 - تنها حیوانی که می توان با او شکار کرد سگی است که تعلیم شده باشد، پس اگر سگ تعلیم داده نباشد، شکار با آن حلال نمی شود؛ چنانچه با غیر سگ از حیوانات دیگر چه پرنده و چه چرنده باشد، شکار حرام می شود.

مسأله 2 - سگ شکارچی باید در فرمان او باشد و باید تعلیم شده باشد برای شکار نمودن، و احتیاط واجب است که وقتی که شکار را از پای درآورد از گوشت او نخورد به حسب عادت؛ یعنی این ادب را هم دارا باشد، پس اگر چنین نباشد، شکار حلال نمی شود بنا بر احتیاط.

ص: 323

مسأله 3 - شکاری که به توسط این حیوان حلال است باید در او چند امر مراعات شود.

اول: آن که شکارچی سگ خود را برای شکار کردن رها سازد و کیش کند؛ پس اگر خود او برود و این کار را بکند در این صورت شکار حلال نیست، بلکه احتیاط واجب است که اگر سگ خودش دنبال کرد آهورا و بعد او ترغیب نمود سگ را به این کار و سگ هم تعجیل کرد در آن امر در این صورت هم باز از شکار صرف نظر کرده و گوشت او را نخورد و اگر برای کار دیگر صاحبش او را فرستاد و مصادف شد با آهو و او را کشت حلال نمی شود.

دوم: آن که شکارچی که سگ را می فرستد مسلمان باشد و شکار کافر به همه اقسامش - که گذشت در ذبیحه - حلال نیست.

سوم: آن که در وقت رها کردن سگ دنبال شکار و فرستادن آن بسمله بگوید به نحوی که گذشت در ذبیحه و اگر در حال فرستادن عمداً ترك کند، حلال نمی شود، و اگر نسیاناً باشد حلال است، و اگر ترك کند آن را عمداً و در وقتی سگ به شکار رسید بسمله بگوید، بنابر احتیاط واجب حرام می شود.

چهارم: آن که شکار از زخم سگ بمیرد، و اما اگر از ترس زهره اش آب شده باشد یا از خستگی مرده باشد حلال نیست، بلکه اگر سگ به آن تنه بزند و بمیرد حلال نمی شود.

پنجم: آن که شکارچی نتواند که خود را به شکار برساند و او را سر ببرد به نحوی که گذشت، پس در این صورت اگر شکار مرد حلال است.

مسأله 4 - واجب است بر شکارچی که سستی نکند در رسیدن به شکار بعد از آن که دید سگ او را گرفته و نگه داشته، پس اگر سرعت نکرد و شکار مرد آن شکار حلال نیست.

مسأله 5 - چنانچه می داند اگر سرعت کند نمی رسد به این که او را سر ببرد و یا این

که کارد همراه ندارد تا این که سر او را ببرد، پس در این صورت ها لازم نیست سرعت کند و شکار حلال است.

مسأله 6 - چنانچه سرعت کرد و به شکار رسید ولی کارد خود را گم کرده بود، در این صورت شکار حرام است بنا بر احتیاط واجب.

مسأله 7 - اگر سگ شکاری خود را برای گرفتن آهورها کرد ولی او بز کوهی را گرفت، یا آن که برای يك آهورها کرد و او دو آهورها گرفت مانعی ندارد و شکار حلال است.

مسأله 8 - چنانکه می تواند يك شکارچی يك سگ شکاری را رها کند می تواند چند شکارچی چند سگ را رها سازند، و چنانچه می تواند چند شکارچی يك سگ را رها کنند می تواند يك شکارچی چند سگ را رها کند.

مسأله 9 - در صورتی که چند شکارچی يك سگ را رها کردند لازم است بر همه آنها که بسمله بگویند و اگر چنانچه یکی از آنها گفت و دیگری با توجه به این که لازم است نام خدا را بردن و نبرد شکار حلال نیست، و همچنین است اگر یکی از آنها مسلمان باشد و دیگری نباشد یا يك سگ، تعلیمی باشد یکی نباشد.

مسأله 10 - اگر چنانچه شکارچی با شمشیر یا چاقو یا کارد و یا تیر یا نیزه شکاری را بکشد حلال است، به شرط آن که از تیزی این آلات و ادوات استفاده کند. و مخفی نماند که لازم نیست این آلات و ادوات از آهن باشد، بلکه اگر از سایر فلزهای دیگر هم شد مانعی ندارد.

مسأله 11 - شکار با تفنگ باروتی حلال نیست، بنا بر احتیاط واجب در صورتی که با قوت تیر تفنگ فرو برود نه با تیزی آن، بلی مانعی نیست از این که به توسط این تفنگ و یا هر حيله ای که ممکن است شکار را از پای در آورد و بعداً او را سر ببرد تا حلال شود.

مسأله 12 - شکاری که به توسط تفنگ گلوله ای از پای درآید و بمیرد اگر چنانچه گلوله تیز است شکار حلال است، وگرنه احتیاط واجب است که از خوردن آن پرهیز کنند.

مسأله 13 - جمیع شرایطی که ذکر شد و تمام خصوصیات که نام برده شد راجع به شکار با حیوان، تمامی آنها معتبر است در شکار با تفنگ و نیزه و امثال آن؛ یعنی تفنگچی باید مسلمان باشد و نام خدا را وقت تیراندازی ببرد و تیر را برای شکار خالی کند و ممکن نباشد برای او که برسد به حیوان و سرش را ببرد، پس در صورتی که این جهات جمع شد شکارش حلال است وگرنه حلال نیست.

مسأله 14 - شکارچی باید بعد از آن که تیر را خالی کرد سرعت کند که بلکه به شکار برسد و سرش را ببرد و الا حلال نمی شود. چنانچه باید مردن شکار مربوط به تفنگ و تیر باشد وگرنه اگر تیر خورد به حیوان و او از کوه پرت شد تا ته دره و مرد در این صورت حلال نیست.

مسأله 15 - مانعی نیست از این که هم تفنگ به کار برد و هم سگ شکاری را رها کند و چنانچه از این دو راه حیوان بمیرد حلال است.

مسأله 16 - حیواناتی که عادتاً رام هستند شکار آنها صحیح نیست و چنانچه بمیرند بعد از شکار شدن حرامند، مگر آن که سر آنان را ببرند با شرایطی که گذشت.

مسأله 17 - کبوتر و آهو و گاو وحشی جزء حیواناتی هستند که می توان آنان را شکار کرد و همچنین است حیوان اهلی که وحشی شده است و یا آن که رام نمی شود و چموش گشته، پس اینها هم شکارشان صحیح است.

مسأله 18 - مرغ و خروس و گاو و شتر از حیواناتی هستند که نمی توان آنان را شکار کرد بلکه باید سر آنها را برید و ذبح نمود، و همچنین است آهو و کبوتری که در منازل آمده اند و اهلی شده اند.

مسأله 19 - بچه آهو که هنوز نمی تواند فرار کند و جوجه پرنده که هنوز پر پیدا

نکرده اگر چنانچه شکار شوند حلال نیستند، بلکه باید آنها را ذبح کنند تا حلال شوند.

مسأله 20 - چنانچه حیوانی که حلال گوشت است می توان شکار کرد، حیوانی که حرام گوشت است نیز اگر شکار کنند، پوست آن پاك می شود و می توان از آن انتفاع برد، در صورتی که قابل تذکيه باشد.

مسأله 21 - حیوانی که حرام گوشت است اگر چنانچه نجس است مثل سگ و خوک به شکار شدن و سر بریدن پاك نمی شود.

مسأله 22 - در مسأله (20) پاك شدن پوست و گوشت متوقف است بر این که سر آنان را ببرند و یا آن که آنان را با آلت قتاله شکار کنند، و اما اگر با حیوان و سگ شکاری شکار شوند، پس در این صورت پاك شدن بدن آنان معلوم نیست و مشکل است.

مسأله 23 - کسی که شکاری را گرفت مالك او می شود، و همچنین است اگر حیوان و یا پرنده در دام او واقع شود و بیفتد، و همچنین است اگر به توسط تفنگ و تیر او و یا سگ شکاری اش و یا غیر اینها از آلات و ادوات دیگر دست و پای شکار شکسته شود و بال مرغ هوایی شکسته گردد، پس در هر يك از سه صورت کسی دیگر حق ندارد تصرفی در شکار آن کند.

مسأله 24 - در مسأله گذشته لازم است در گرفتن شکار قصد مالك شدن داشته باشد وگرنه مالك نمی شود، و همین طور در سایر مذکورات ظاهراً.

مسأله 25 - کسی که پادشاه زنبور عسل را گرفت مالك آن و هر چه لشکر اوست می شود، در صورتی که به قصد مالك شدن بگیرد.

احکام شکار ماهی

مسأله 1 - حلال می شود ماهی به یکی از دو امر: یا آن که او را در حالی که زنده است از آب بگیرد، و یا آن که زنده از روی ساحل و کناره دریا بردارد، و مقصود آن است که باید زنده به دست انسان برسد؛ چه از آب برسد و چه از خارج آب، پس اگر

در آب بمیرد و یا آن که در خشکی جان بدهد بدون آن که آن را بگیرد حلال نیست.

مسأله 2 - چیزهایی که شرط است در حلال شدن شکار حیوانات صحرائی و در ذبح آنان در این جا شرط نیست؛ یعنی بسمله نمی خواهد، اسلام نمی خواهد، قبله نمی خواهد.

مسأله 3 - ماهیانی که به وسیله تور گرفته می شوند حلالند و لازم نیست که هر ماهی به دست انسان برسد، بلکه چیزهایی را که انسان قرار داده برای این کار مثل تور و غیره اگر ماهی در آن افتاد حلال است و مال آن شخصی است که تور را برای این کار قرار داده است.

مسأله 4 - چنانچه ماهی را از آب گرفت در حالی که زنده بود و بعد باز در آب افتاد و مرد حرام است، و فرقی نیست بین این که بعد از گرفتن و مردن در اختیار او باشد مثل آن که با نخی او را بسته باشد یا آن که رهایی یافته باشد.

مسأله 5 - لازم نیست بعد از آن که ماهی را از آب گرفت صبر کند تا بمیرد، بلکه می تواند او را سر ببرد و شکمش را بدرد چنانچه می تواند او را سرخ کند و بخورد، بلکه جایز است بلعیدن آن زنده زنده.

مسأله 6 - ماهیانی که در کشتی می افتند در اثر پریدن از آب تا آنها را زنده نگیرند حلال نمی شوند، پس باید پیش از آن که بمیرند به دست انسان برسد، و کافی نیست که انسان بالای سر او بایستد و به او بنگرد.

مسأله 7 - اگر چنانچه در کشتی کاری بکند به این قصد که ماهی در اثر جهیدن در او بیفتد، در این صورت، هم مالک ماهی است و هم محتاج به آن که در دست بگیرد نیست.

مسأله 8 - چنانچه نداند که آیا ماهی که گرفته است در آب مرده است یا خارج آب جان داده، احتیاط واجب آن است که او را نخورند.

مسأله 1 - ملخ مثل ماهی است در جمیع شرایطی که گذشت و شرط دیگری غیر از آن که در ماهی گذشت ندارد، پس به مجرد این که انسانی ملخ را در دست گرفت در حالی که زنده است حلال می شود و می توان آن را خورد.

مسأله 2 - اگر چنانچه ماهی یا ملخ را در دست کافر دیدند اگر معلوم است که آن کافر او را در حال زندگی گرفته پس حلال است، و اما چنانچه ندانند که زنده به دست او آمده یا آن که مرده بوده پس در این صورت لازم است از آن اجتناب کنند؛ گرچه خود کافر هم بگوید که من زنده گرفتم او را، ولی اگر در دست مسلم باشد حلال است تا معلوم نشده حرام بودن آن.

مسأله 3 - ملخ هایی که در آتش می افتند و می سوزند حلال نیستند، بلی اگر آتش را بیفروزد برای آن که به توسط آن، ملخ صید کند و شکار نماید، در این صورت حلال است شکار ملخ.

مقصود بیان آنچه حلال و حرام است از حیوان و غیر حیوان:

در حیوان

مسأله 1 - آنچه از حیوانات در دریا است حرام است، مگر ماهی با شرطی که می آید و بعض مرغ های آبی.

مسأله 2 - شرط است در حلال بودن ماهی آن که دارای فلس باشد در اصل خلقت، اگرچه ریخته شده باشد به واسطه عوارض، چنانچه از اهل اطلاع نقل می شود که بعضی از اقسام ماهی خود را به سنگ و غیر آن می زند و فلسش می ریزد؛ اگر صحیح باشد آن نیز حلال است. و در ماهی فلس دار فرقی نیست بین اقسامش، چنانچه در ماهی بی فلس نیز فرقی نیست و هر فلس داری حلال و بی فلس حرام است.

مسأله 3 - تخم ماهی حلال، حلال است و تخم ماهی حرام، حرام است؛ چه نرم باشد یا غیر نرم و در صورت اشتباه که آیا از حلال است یا حرام مانع ندارد خوردنش و احتیاط واجب آن است که در صورتی که نرم است نخورند.

مسأله 4 - از حیوانات اهلی حلال است تمام اقسام گوسفند و گاو و شتر، و کراحت دارد اسب و استر و الاغ، و حرام است سگ و گربه و غیر اینها.

ص: 330

مسأله 5 - از حیوانات وحشی حلال است اقسام آهو و گاو وحشی و قوچ کوهی و گورخر وحشی، و حرام است اقسام درندگان؛ چه مثل شیر و پلنگ و گرگ باشد که قوی هستند و چه مثل روباه و شغال باشد که ضعیف هستند، و خرگوش نیز حرام است گرچه درنده نیست، و تمام حشرات نیز حرامند مثل مار و موش و سوسمار و خارپشت و کاسه پشت و امثال آنها.

مسأله 6 - از پرندگان حلال است تمام اقسام کبوترها چه خانگی و چه چاهی و چه غیر آنها، و حلال است دراج و کبک و تیهو و قطا و بط و مرغابی و کلنگ و ماهیخوار و قمری و مرغ ها به همه انواع و گنجشک ها به همه اقسام مثل گنجشک معروف و بلبل و قبره، و کراحت دارد هدهد و پرستو، و حرام است خفاش و طاووس و هر چه دارای مخلب است؛ یعنی چنگال؛ چه قوی باشد مثل باز و عقاب و شاهین و چه ضعیف باشد مثل کرکس.

مسأله 7 - بعید نیست که کلاغ به همه انواع حرام باشد؛ چه سیع باشد، مثل کلاغ سیاهی که مردارخوار است و چه نباشد، مثل کلاغ هایی که در شهرها است و مثل زاغی، که کلاغ دم بلند است.

مسأله 8 - در جاهایی که به خصوص حرام بودن و حلال بودن معلوم نشده مثل آنهایی که گفته شد، دو علامت در پرندگان وارد شده است برای تشخیص حلال از حرام:

اول: آن که هر پرنده ای که در وقت پریدن بیشتر، پرهای خود را صاف نگه می دارد و به هم نمی زند حرام است و اگر به عکس، بیشتر، پرها را به هم می زند حلال است.

دوم: آن که یا چینه دان داشته باشد و آن چیزی است که در آن حبه جمع می شود یا سنگ دان و آن جایی است که در آن سنگ هایی که خورده جمع می شود یا آن که در عقب پای آن چیزی باشد مثل خار؛ پس هر مرغی که یکی از این سه را داشت حلال

است و هر چه در آن اینها یافت نشد حرام است؛ چه پرنده هوایی باشد یا دریایی و چه ماهی خوار باشد یا نباشد.

مسأله 9 - هر مرغی که حالش معلوم نشد؛ چه از راه مخالفت دو علامت با هم و چه از جهت آن که پر زدن و نزدنش مساوی و یا از جهت دیگر، ظاهر آن است که حلال است.

مسأله 10 - حیواناتی که حلال هستند گاهی به واسطه اموری حرام می شوند:

اول: آن که حیوان نجاست خوار باشد به طوری که در عرف بگویند غذای او نجاست است و مراد از نجاست فقط عذره انسان است و حکم مذکور جاری است در پرندگان و ماهی ها نیز.

مسأله 11 - شیر و تخم حیوانی که به واسطه نجاست خواری حرام است، حلال می شود به همان که خود حیوان حلال می شود.

مسأله 12 - حیوانی که حرام شد به جهت نجاست خواری حلال می شود به آن که نجاست نخورد مدتی که مقرر شده و آن در شتر چهل روز و در گاو بیست روز و به احتیاط مستحب سی روز و در گوسفند ده روز و در اردک پنج روز و در مرغ خانگی سه روز، و در غیر اینها باید به قدری نخورد که به او نجاست خوار نگویند و بگویند غذای آن غیر نجاست است.

مسأله 13 - دوم از مواردی که حیوان حلال، حرام می شود آن است که: انسان با آن جمع شود؛ چه از پیش و چه از پس اگرچه انزال او نشود، و فرقی نیست در نزدیکی کننده آن که بالغ باشد یا نباشد، عالم باشد یا نباشد، از روی اختیار باشد یا اکراه و اجبار، و فرقی نیست در حیوان آن که نر باشد یا ماده، و ظاهر آن است که این حکم مخصوص بهیمة است نه سایر حیوانات.

مسأله 14 - چنانچه گوشت حیوان به این عمل حرام می شود، نسل حیوان ماده بنا بر

اقوا و حیوان نر بنا بر احتیاط واجب حرام می شود، و مراد از نسل آن نسلی است که بعد از این عمل پیدا شود و شیر آن نیز تابع است، بلکه مو و پشم نیز تابع می باشد.

مسأله 15 - حیوانی که با او نزدیکی شده، اگر مقصود از آن حیوان، خوردن آن است به حسب عادت مثل گاو و شتر و گوسفند، واجب است آن را سر ببرند پس از آن آتش بزنند و باید نزدیکی کننده غرامت آن را به صاحبش بدهد اگر خودش مالک آن نیست. و اگر مقصود از آن سواری یا باربری است به حسب عادت مثل اسب و استر و الاغ باید آن را از محلی که عمل در آن واقع شده به محل دیگر اخراج کنند و به فروش برسانند و پولش را به شخصی که با آن نزدیکی کرده بدهند و باید اگر این شخص مالک نباشد غرامت حیوان را بدهد.

مسأله 16 - اگر بره یا بزغاله یا گوساله شیر خنزیر بخورد تا قوی شود و از آن گوشت بروید و استخوانش محکم شود، حرام می شود گوشت آن و گوشت نسل آن و شیر آنها نیز.

مسأله 17 - اگر حیوان حلال گوشت شراب بخورد تا مست شود و در حال مستی آن را ذبح کنند گوشت آن حلال است، لکن به احتیاط واجب باید گوشت را شستشو کرد پس از آن خورد، و اما اعضای درونی مثل دل و جگر و شکنجه و غیر آن را نمی شود خورد اگرچه شسته شود.

مسأله 18 - از حیوان حلال گوشت که ذبح شرعی شده چهارده چیز حرام است: اول: خون. دوم: مدفوع. سوم: سپرز. چهارم: آلت نری. پنجم: فرج؛ چه ظاهر آن و چه باطنش. ششم: خایه ها. هفتم: مئانه؛ یعنی محل بول. هشتم: زهره. نهم: نخاع؛ یعنی مغز حرام. دهم: غده هایی که در جسد است و گرد است غالباً. یازدهم: دو پی پهن زرد که از پس گردن تا به دم کشیده شده. دوازدهم: مردمک چشم و آن حبه ای است که با آن اشیاء دیده می شود. سیزدهم: مهره ای است که در مغز سر است و به قدر نخود می باشد، چهاردهم: بچه دان است که به احتیاط واجب حرام است، بلکه به

احتیاط واجب باید جفت را هم نخورد و آن نیز حرام است.

مسأله 19 - در ماهی و ملخ اگر چیزی از اینها که ذکر شد پیدا شود حرام نیست، غیر از مدفوع و خون که احتیاط واجب آن است که آنها را نخورند.

مسأله 20 - در پرندگان اگر از اینها چیزی یافت شد، احتیاط واجب آن است که اجتناب شود، بلی اشکال نیست در حرام بودن خون و فضله آنها.

در غیر حیوان

مسأله 1 - حرام است چیزهایی که نجس است و چیزهایی که به واسطه رسیدن به نجس، نجس شده تا آنها را پاک نکرده اند.

مسأله 2 - هر چیزی که به بدن ضرر بزند؛ چه باعث مردن شود یا باعث فساد مزاج شود، یا باعث از بین رفتن بعضی حواس شود؛ چه حس ظاهر، مثل بینایی و شنوایی و چه حس باطن، مثل حافظه و یا آن که باعث معیوب شدن یا از بین رفتن بعضی اجزا شود یا باعث فاسد شدن بعضی قوا مثل قوه باه یا قوه زاییدن شود تمام اینها حرام است، و همچنین حرام است از برای زن که دوابی بخورد که بچه اش ساقط شود یا بچه را به واسطه آلاتی ساقط کند که هم بر زن حرام است و هم بر کسی که این عمل را انجام بدهد.

مسأله 3 - حرام است خوردن گل و کلوخ که گل خشک شده است و مثل آن است خشت و احتیاط واجب آن است که از خاک نیز اجتناب شود اگرچه حرام نبودن در صورتی که ضرر نزنند خالی از قوت نیست، چنانچه سنگ ریزه و شن و معادن حرام نیستند مگر در صورت ضرر زدن.

مسأله 4 - از گل قبر سید الشهداء علیه السلام برای شفا و به مقدار نخود می شود خورد ولی از قبور سایر معصومین نمی شود و آنچه می شود از گل قبر سید الشهداء خورد گلی است که از قبر یا نزدیک به آن طوری که از قبر شمرده شود، برداشته شود.

مسأله 5 - شراب به همه اقسامش حرام است و از کبائر است و منکر حرمتش با التفات به لازمش کافر است و آن قدر درباره آن در قرآن و اخبار شریفه تأکید شده است که اگر کسی اعتقاد به روز جزا داشته باشد نمی شود آن را ارتکاب کند، خداوند مسلمانان را از این بلیه بزرگ مهلك نجات دهد.

مسأله 6 - هر چه مستی بیاورد چه مایع باشد یا نباشد حرام است، مثل شراب، و هر چه زیادش مست کند کمش نیز حرام است.

مسأله 7 - فقاع که شراب جو است حرام است اگرچه مستی نیاورد.

مسأله 8 - آب انگور جوش آمده حرام است؛ چه خود به خود جوش بیاید یا با آتش و آفتاب، و اما آبی که در کشمش می ریزند و حلاوت آن را می گیرند اگر جوش بیاید حرام نیست، و همچنین آب خرما حرام نیست اگر جوش بیاید؛ چه با آتش و چه خود به خود، مگر آن که مست کننده باشد و آن معلوم نیست.

مسأله 9 - اگر معلوم نشود که آب انگور جوش آمده، حرام نیست، پس اگر انگور در غذایی بریزند و آن غذا جوش بیاید چون معلوم نیست که آب داخل انگور جوش آمده، حلال است، و همچنین کشمش را در پلو یا غیر آن می ریزند و علم به جوش آمدن درون آن نیست، مانعی ندارد خوردن آن.

مسأله 10 - آب انگور اگر به خودی خود جوش آمد، حلال نمی شود بنابر احتیاط واجب مگر با سرکه شدن. و به ثلثان شدن؛ یعنی دو سومش کم شدن با جوش یا آتش حلال نمی شود بنابر احتیاط، و اما اگر با آتش جوش بیاید و به جوش دو سومش کم شود حلال می شود.

مسأله 11 - لازم نیست دو سوم آب انگور در حال جوش خوردن کسر شود بلکه اگر مقداری از آن پس از جوش تا حال سرد شدن کسر شود و به دو سوم روی هم رفته برسد کفایت می کند.

مسأله 12 - اگر آب انگور جوش آمده قبل از آن که دو سومش کسر بشود شیره گردد، بنابر احتیاط واجب حلال نمی شود.

مسأله 13 - اگر به آب انگور آب مخلوط شود و جوش بیاید ثلثان شدن روی هم رفته آن در حلال شدن اشکال دارد و باید علم پیدا شود به این که دو سوم از آب انگور کسر شده است.

مسأله 14 - ثابت می شود کسر شدن دو سوم از آب انگور جوش آمده به علم، و به دو شاهد عادل، و به قول مسلمانی که آب انگور در دست او است، و به گرفتن از مسلمانی که عقیده دارد به حرام بودن آن قبل از ثلثان شدن، بلکه اگر از دست مسلمانی بگیرد که نداند عقیده او را در این خصوص نیز ثابت می شود. لکن اگر عقیده اش آن است که پیش از ثلثان شدن حلال است به قول او در ثلثان شدن و به گرفتن از دست او و بنا گذاری بر ثلثان شدن اشکال است و احتیاط واجب آن است که به قول او اعتماد نکند و از آنچه از او می گیرد اجتناب کند، بلکه این حکم خالی از قوت نیست.

مسأله 15 - حرام است مال غیر را خوردن، بلکه هر تصرفی در آن کردن بدون اذن یا رضای او.

مسأله 16 - جایز است آن که بخورد گرچه بدون ضرورت، از خانه پدر و مادر و فرزند و برادر و خواهر و عمو و عمه و دایی و خاله و دوست و شوهر و موکلی که امور خانه را تفویض به وکیل کرده، در صورتی که علم نداشته باشد به رضی نبودن صاحب خانه، بلکه اگر ظن داشته باشد که رضی نیست می تواند بخورد، و اما دیگران غیر از آنها که ذکر شد باید بدانند که رضی هستند تا جایز باشد بخورد.

مسأله 17 - به احتیاط واجب این حکم مختص است به آنچه عادت جاری است به خوردن آن، مثل نان و خورش و میوه و خرما و سبزیجات، نه آنچه از خوراکی های گران قیمت که ذخیره می کنند برای مهمان محترم با عظمت، و ظاهر آن است که

می توان از آشامیدنی های متعارف هم استفاده کرد، مثل آب و شیر و دوغ و غیر آن، و نمی شود از غیر خانه آنها مثل دکان و باغ استفاده کرد، و نمی شود از خانه پول برداشت و خوردنی خرید.

مسأله 18 - تمام حرام هایی که ذکر شد حلال می شود در حال ضرورت و ناچاری، مثل آن که انسان حفظ جاننش بستگی داشته باشد به خوردن آن، یا اگر نخورد بیماری شدیدی عارضش می شود که نمی توان تحمل آن کرد یا ضعف عارضش می شود به طوری که به مرضی دچار می شود که نمی توان تحمل آن کرد، و غیر اینها از موارد ناچاری، و لازم نیست که علم یا گمان به عارض شدن این امور پیدا کند، بلکه اگر احتمالی بدهد که آن احتمال از منشأ عقلایی باشد کفایت می کند.

مسأله 19 - اگر کسی او را اجبار کند به خوردن یکی از حرام ها و بترسد از آن شخص بر جان خودش یا جان دیگری یا عرض خودش یا عرض محترم دیگری و یا مال محترمی که واجب است حفظ آن بر او و آن مال به قدری باشد که نتواند تحمل کند آن را یا تحملش حرج باشد، جایز است خوردن آن حرام.

ص: 337

و آن عبارت است از استیلا بر مال یا حق دیگری از روی تعدی و ظلم، و آن حرام است شرعاً و قبیح است عقلاً.

مسئله 1 - اگر کسی مال یا حق کسی را غصب کرد، واجب است رد کند آن را به صاحبش یا ولی او، و به مجرد آن که غصب کرد ضامن می شود آن چیز را و تارد نکرده اگر تلف شود یا نقصی بر آن وارد شود باید غصب کننده از عهده برآید اگرچه خودش تلف نکرده باشد و به آفت آسمانی تلف شود. و ضمان در صورتی است که آن چیز مال باشد؛ چه عین و چه منفعت. و در حقوق ضمان نیست حتی حق تحجیر.

مسئله 2 - واجب است رد کردن مال مغضوب اگرچه در ردش مخارج زیاد باشد یا ضرر بر غصب کننده وارد شود، مثل این که آهن یا چوبی را غصب کند و در بنایی کار بگذارد و رد آن موجب خرابی بنا شود، لازم است خراب کند و رد کند.

مسئله 3 - اگر مالی را غصب کرد که دارای منفعت می باشد باید علاوه بر رد خود آن، غرامت تمام منفعت هایی را که برده یا تلف شده بکشد، و اگر از برای آن مال منفعت های متعددی است که یکی از آنها را بیشتر نمی شود برد، باید منفعت متعارف آن را غرامت دهد.

مسئله 4 - اگر مال مغضوب تلف شد باید مثل آن را اگر مثلی است به نظر عرف

بدهد، و قیمت آن را بدهد اگر مثلی نیست، و اگر در مثلی، مثل یافت نشد باید قیمت بدهد.

مسأله 5- اگر مغضوب قیمی باشد و تلف شود و قیمت آن به حسب ملاحظه روز غصب شدن و روز تلف شدن و روز دادن قیمت فرق کند، بعید نیست که میزان، قیمت روز دادن قیمت باشد، لکن احتیاط آن است که هر کدام از قیمت روز تلف و روز دادن قیمت زیادت است آن را بدهد و این احتیاط ترك نشود.

مسأله 6- اگر مالی را غصب کرد و دیگری از او غصب کرد و سومی از دومی غصب کرد و همچنین تا هر چه برسد، پس از آن پیش آخری تلف شد، صاحب مال می تواند به هر يك از اینها رجوع کند و غرامت بگیرد، بلکه می تواند به همه رجوع کند و از هر يك جزئی به طور تساوی یا اختلاف، از قیمت یا مثل مالش بگیرد، و اگر گرفت ضامن به عهده آن شخص آخر است و دیگران می توانند به او رجوع کنند، چنانچه هر سابقی بر متأخر از خودش می تواند رجوع کند.

مسأله 7- هر کس استیلا بر مال یا حق کسی پیدا کند ضامن است، اگر استیلا بدون حق بوده، چه به طور غصبی باشد یا نه، مثل آن که معامله بکند و صحیح نباشد و عین و قیمت را رد و بدل کنند، در این صورت هر دو ضامن مال دیگری هستند، یا آن که کسی مال دیگری را اشتباهاً یا جهلاً بردارد آن نیز ضامن است، اگر تلف شود؛ لکن اگر خود مالک چیزی را امانت بدهد یا شارع چیزی را به امانت بودنش حکم کند ضامن نخواهد بود.

مسأله 8- اگر کسی مال دیگری را تلف کند ضامن است به مثل در مثلی، و به قیمت در قیمی؛ چه تلف به طور مباشرت باشد؛ یعنی خودش تلف کند یا سبب تلف آن شود؛ به این که کاری بکند که تلف به آن مترتب شود، مثل آن که چاهی در راه بکند و کسی در آن بیفتد، یا پوست خربزه در راه بیندازد و کسی بلغزد و تلف شود، یا مالش تلف شود.

مسأله 9 - اگر کسی آتش در خانه خود بیفروزد و علم یا گمان داشته باشد که به خانه دیگری سرایت می کند، پس اگر سرایت کرد و چیزی تلف کرد ضامن است؛ چه به اندازه حاجت خود آتش بیفروزد یا زیادت، بلکه بعید نیست که ضامن باشد اگر عقیده اش بود که سرایت نمی کند به واسطه این بادی که موجود است و سرایت کرد، لکن اگر هوا ساکت بود و اطمینان به سرایت نکردن داشت و ناگهان باد آمد و سرایت داد، ضامن نیست.

مسأله 10 - اگر آبی را در ملك خودش باز کرد و به ملك دیگری سرایت کرد و ضرر وارد آمد، ضامن است؛ چه عقیده داشته باشد که تعدی نمی کند یا نه، بلی در صورتی که در حال باز کردن آب، راه منزل دیگری بسته بوده به طوری که با آن حال سرایت نمی کرده و بعد از باز کردن آب، راه باز شده به غیر فعل او، در این صورت ضامن نیست.

ص: 340

زمین هایی که معطل هستند و قابل انتفاع نیستند، یا به واسطه بی آبی یا سنگلاخ بودن یا نمک زار بودن یا امثال آنها، بر دو قسمند:

یکی آن که ندانیم که در يك وقتی مالکی داشته و آباد بوده، یا بدانیم نداشته و آباد نبوده؛ آن را موات اصلی گویند.

دوم، آن که بدانیم مالک داشته و آباد بوده لکن به مرور ایام خراب شده و از انتفاع افتاده مثل زمین هایی که اکنون آبادی در آن نیست، لکن آثاری هست از آبادی قدیم الایام و آن را موات عارضی گویند.

مسأله 1 - موات اصلی ملک امام علیه السلام است، لکن در زمان غیبت آن حضرت هر کس آن را آباد کند مالک می شود؛ چه در سرزمین اسلام باشد یا کفر، و چه مثل عراق زمین خراج باشد یا نه، و چه آباد کننده مسلم باشد یا کافر.

مسأله 2 - موات عارضی اگر چنانچه مالکی ندارد، مثل زمین هایی که از ملل سابقه بوده و منقرض شده اند و اسم و رسمی از آنها نیست، حکمش حکم موات اصلی است که در مسأله اول گفته شد.

مسأله 3 - موات عارضی اگر معلوم است که از مالک موجودی است لکن مجهول

است و شناخته نمی شود و آن را مجهول المالك گویند، احتیاط در آن است که با اذن حاکم در آن تصرف کنند و آباد نمایند و از مالک آن تفحص نمایند، و در صورت مایوسی از پیدا شدن مالک، یا از حاکم شرع آن را بخرند و صدقه بدهند به فقرا و یا اجاره کنند و وجه اجاره را صدقه بدهند.

مسئله 4 - اگر معلوم شود که مالک در مسئله سابق از ملک اعراض کرده و دست کشیده می توانند آن را آباد کنند بی اذن حاکم و با آباد کردن مالک می شوند.

مسئله 5 - اگر ملکی که خراب شده است از مالک معلومی باشد که اعراض از آن کرده است می شود آن را آباد کرد و آباد کننده مالک آن می شود، و اگر اعراض نکرده در هیچ صورت نمی توان بی اذن صاحبش تصرف در آن کرد یا آباد کرد آن را، حتی در صورتی که موات اصلی بوده و صاحبش آن را به آباد کردن، مالک شده و اکنون بی عذر آن را معطل کرده و خراب گذاشته است، بلی در بعض موارد حاکم شرع می تواند صاحبش را الزام کند که آن را یا بفروشد یا آباد کند.

مسئله 6 - جاهایی که موات اصلی است، اگر حریم ملک دیگری باشد که معمور و آباد است کسی نمی تواند آن را آباد کند و تصرف نماید و با آباد کردن هم مالک نمی شود. و حریم هایی که از برای املاک است مختلف هستند به حسب اختلاف املاک و احتیاجات عادی به مرافق و غیر آن به حسب عرف و عادت.

مسئله 7 - از برای چاه آب و چشمه و قنات؛ یعنی چاه هایی از قنات که آبد هستند و از آنها آب، جوش می زند یا ترشح می کند چه مادر چاه باشد یا غیر آن، يك حریم دیگری است به معنای دیگر و آن مقداری است که کسی نمی تواند از محل چاه و چشمه و قنات تا آن مقدار، چاهی یا قناتی احداث کند بدون اذن مالک آنها.

مسئله 8 - اگر کسی در زمین موات چاهی برای سیراب کردن حیوانات بکند، حریم آن چاه چهل ذراع است و ذراع از آرنج دست تا سر انگشت است و میزان،

اشخاص متعارف متوسط است، واگر آن چاه برای زراعت باشد حریمش شصت ذراع است.

مسأله 9 - اگر کسی چشمه یا قناتی در زمین موات احداث کند، حریم آن در زمین های سخت پانصد ذراع است و در زمین های سست هزار ذراع است که کسی بی اذن مالک آن چشمه و قنات، حق ندارد چشمه یا قناتی احداث کند.

مسأله 10 - در هر يك از آنچه ذکر شد اگر آنچه احداث می شود ضرر می زند به سابقی؛ گرچه بعد از حریم احداث شود، احتیاط واجب آن است که بدون اذن صاحب آنها احداث نکند یا به اندازه ای فاصله بگیرد که ضرر نرساند.

مسأله 11 - گرچه در حریم مذکور، چاه یا مثل آن نمی تواند احداث کند، لکن می تواند آن زمین را که موات است آباد کند برای زراعت و غیر آن، در صورتی که ضرر به چاه و مثل آن وارد نشود، بلکه در صورت ضرر نرساندن در فاصله چاه های قنات هم می تواند آباد کند، لکن در هر صورت حریم به معنی اول؛ یعنی آنچه را که چاه در بیرون ریختن گل آن و سایر لوازم به آن احتیاج دارد، ملاحظه شود.

مسأله 12 - اگر کسی در زمین های موات سنگ چینی یا سیم کشی کرده یا خاک ریزی نموده یا چیزهای دیگری احداث کرده که دلالت می کند بر این که می خواهد آن زمین را آباد کند، حق آباد کردن به آن زمین پیدا می کند و دیگری نمی تواند آن زمین را آباد کند و اگر به زور آباد کند مالک نمی شود. و کسی که سنگ چینی می کند یا علامت دیگر می گذارد باید در اطراف زمین بگذارد، به طوری که مقدار زمینی را که قصد دارد آباد کند معلوم باشد.

مسأله 13 - در زمین موات بدون آنچه ذکر شد از علامت گذاری، مثل سنگ چینی و غیر آن، کسی حق به آن ندارد و با سنگ چینی نیز مالک نمی شود، بلکه حق آباد کردن و مالک شدن پیدا می کند، بنابراین زمین هایی که بدون آباد کردن ثبت مالکی می دهند به

مجرد ثبت دادن مالک نمی شوند و خرید و فروش آن باطل است و اگر علامت گذاری به طوری که ذکر شد نشده باشد، هیچ کس با ثبت، حقی به آن زمین پیدا نمی کند و هر کس آباد کند آن را مالک می شود و هر کس سنگ چینی یا مثل آن کند حق پیدا می کند.

مسئله 14 - سنگ چینی و مثل آن، وقتی حق می آورد که کسی که این کار را کرده قدرت بر آباد کردن داشته باشد، گرچه بعد از مدتی باشد، لکن به شرط آن که موجب تعطیل موات نشود، پس اگر کسی که قادر نیست بر آباد کردن آنچه سنگ چینی کرده این کار را بکند اثری بر عملش نیست و حقی برای او ثابت نمی شود.

مسئله 15 - لازم نیست که شخص خودش قیام کند به سنگ چینی، بلکه می شود اجیر بگیرد یا کسی را وکیل کند در این امر، و اگر اجیر و وکیل برای موکل و مستأجر سنگ چینی کردند، حق برای موکل و مستأجر ثابت می شود.

مسئله 16 - اگر کسی غیر خود عامل، سنگ چینی زمین را به هم بزند، بعید نیست که حق آن شخصی که سنگ چینی کرده باقی بماند به شرط آن که از زمان محو کردن خیلی نگذرد، بلکه اگر سنگ چینی بدون تصرف غیر، به هم بخورد بعید نیست حق محفوظ باشد، به شرط آن که به هم خوردن به واسطه طول مدت معطل گذاشتن زمین نباشد.

مسئله 17 - کسی که زمینی را سنگ چین کرد حق ندارد آن را معطل بگذارد و اهمال کند در آبادی آن، بلکه باید اقدام به آبادی آن کند و اگر اهمال کرد در مدت زیادی، احتیاط واجب آن است که امر به حاکم شرعی رجوع شود و حاکم اگر می تواند او را اجبار کند که یا اقدام به تعمیر نماید یا دست بردارد که دیگری آن را آباد کند.

مسئله 18 - شرط است در مالک شدن به احیا، قصد تملک؛ پس اگر بدون قصد مالک شدن احیا کند مالک نمی شود، مثل آن که کسی چاهی بکند برای آن که چند روزی که آن جا است خودش و حیواناتش سیراب شوند، این شخص، آن چاه را مالک

نیست، لکن حق اولویت دارد به آن چاه مادامی که در آن جا است و پس از آن که کوچ کرد این حق هم از بین می رود، و چاه از مباحات می شود و همه می توانند از آن استفاده کنند.

احکام چیزهایی که مردم در آنها شریکند

بدان که چندین امر است که مردم در آنها شریکند و آنها از این قرارند: کوچه ها، خیابان ها، مسجدها، پل ها، آبها، مدرسه ها، معدن ها و چیزهای دیگر که از این قبیل می باشند.

مسأله 1 - کوچه بر دو قسم است: کوچه همگانی که عبارت است از کوچه هایی که بن بست نیستند و از این قبیل است خیابان ها، و کوچه اختصاصی که بن بست است.

مسأله 2 - کوچه هایی که بن بست نیستند کسی حق ندارد که در آنها تصرفی غیر از تصرفات متداوله کند، پس نمی تواند در آنها خانه بسازد، دکان در زمین آن باز کند و چاه بکند، اگرچه ضرری برای اشخاصی که عبور می کنند نداشته باشد.

مسأله 3 - مردم حق ندارند که در کوچه ها و خیابان ها کارهایی که مزاحمت با عابرین دارد انجام دهند، حتی این که نماز بخوانند و یا بخوابند و غیر اینها، بلی در صورتی که مزاحمت نداشته باشد مانعی ندارد.

مسأله 4 - درخت کاشتن در خیابان هایی که وسیع هستند و یا چاه کندن در آنها و یا کوچه ها، اگر چنانچه اینها به مصلحت عابرین و خود خیابان باشد، مانعی ندارد.

مسأله 5 - ساختن بالکن و باز کردن پنجره و گذاشتن ناودان در خیابان ها و کوچه غیر بن بست جایز است، در صورتی که به حال عابرین ضرری نداشته باشد.

مسأله 6 - دستفروش ها که در خیابان ها و یا کوچه ها مشغول کار هستند، اگر چنانچه کارشان سبب سختی عبور و مرور نباشد، کسی حق ندارد که ایشان را منع کند.

مسأله 7 - جایی که دست فروش برای کارش قرار داده دیگری می تواند بعد از آن که او کارش را انجام داد و رفت جای او را بگیرد، بلی اگر چنانچه چیزی را بگذارد آن جا مثل میز و غیره، تصرف کردن در آن حرام است، ولی باز دست فروش به گذاردن میز حقی پیدا نمی کند.

مسأله 8 - دست فروشان می توانند پرده سایه افکن داشته باشند، در صورتی که به حال عابری ضرری نداشته باشد.

مسأله 9 - راه های عمومی مثل خیابان و غیر آن حریم ندارد؛ در صورتی که اطرافش املاک مردم باشد، گرچه بر عابری راه تنگ شود، و کسی حق ندارد ملک آنها را برای وسعت دادن جاده یا خیابان بگیرد.

مسأله 10 - کوچه بن بست که دارای چند خانه است ملک صاحبان آن خانه ها است، به شرط آن که درب آن خانه ها در آن کوچه باشد، پس به مجرد این که دیوار خانه ای آن کوچه را تشکیل دهد صاحب آن خانه مالک کوچه نیست.

مسأله 11 - در کوچه های بن بست اگر چند نفر خانه داشتند ظاهر آن است که تمام کوچه مشترك بین همه نیست، بلکه سر کوچه بین همه مشترك است تا برسد به آخر دیوار خانه کسی که سر کوچه خانه دارد، در این جا حق این شخص تمام می شود و بقیه که داخل ترند شريك هستند تا برسد به آخر دیوار خانه بعدی از سر کوچه، در این جا حق این شخص نیز تمام می شود. و همین طور هر کس خانه اش عقب تر است با جلوتری ها شريك است در آن جا که محاذی دیوار خانه او است، ولی جلوتری با عقب تری در حد کوچه که بعد از در و دیوار خانه او است شريك نیست، پس آن که در آخر بن بست واقع شده شريك ندارد و آن که در اول واقع شده همه اهالی کوچه با او شريكند و وسطی ها شريك هاشان عقب تری ها هستند نه جلوتری ها.

مسأله 12 - در مسأله سابقه چنانچه اولی ها بخواهند کوچه را داخل خانه خود کنند

باید شرکا با آنها موافقت کنند، ولی اگر آخری بخواهد این کار را بکند محتاج به اجازه اولی نیست.

مسأله 13 - کسی که فقط دیوار خانه اش در کوچه بن بست است حق ندارد که دربی به آن کوچه باز کند، بلی دریچه مانعی ندارد.

مسأله 14 - اگر چنانچه غرض و مقصودش از باز کردن درب به کوچه استفاده از هوا و نور باشد جایز است.

مسأله 15 - مساجدی که مهیا است برای عبادت مردم، همگی در آنها شریک هستند و می توانند از آنها برخوردار شوند، مگر مثل جنب و حائض که آنها حق ندارند داخل مساجد شوند.

مسأله 16 - همه گونه استفاده ای می توان از مسجد کرد و همچنان که می توان در آن عبادت کرد می توان در آن درس گفت و مباحثه نمود و موعظه کرد و مسأله گفت، بلی اگر در مسجد مشغول مباحثه یا درس گفتن یا سایر کارها هستند و کسی آمد که آن جا نماز کند آنها حق ندارند که مزاحمت با آن کس نمایند، بلکه واجب است که مسجد را رها کنند تا اهل جماعت و نماز کار خود را تمام کنند، بلی اگر شخص سابق مشغول عبادت دیگری است غیر از نماز، احتیاط آن است که مزاحم نمازگزار نشود.

مسأله 17 - گستردن سجاده و یا چیزی که به مقدار سجاده یا قریب به آن است معلوم نیست که سبب بشود که انسان حق پیدا کند به آن مکان، ولی روی سجاده نمی تواند نماز کند و با گذاشتن جانماز کوچک و مهر و تسییح و دستمال و این گونه چیزها حقی پیدا نمی شود و دیگری حق دارد در آن جا نماز کند، ولی حق ندارد در مال مردم تصرف کند و از این جا معلوم شد که این گونه که امروزها متداول است، سبب پیدایش حق نیست.

مسأله 18 - بنابر آن که حق پیدا کند، در صورتی حق پیدا می کند نسبت به آن مکانی

که رحل گذاشته و سجاده گسترده که فاصله زیاد نشود بین وقتی که سجاده را گسترده و بین وقتی که می آید برای خواندن نماز و عبادت، پس چنانچه فاصله زیاد شد دیگری می تواند سجاده را برداشته و در آن جا نماز کند، بلی واجب است که سجاده را به دست صاحبش برساند و ضامن تلف آن نیز هست، از این جا معلوم گشت که این گونه که معمول است در این روزها که از نماز صبح رحل می گذارند برای نماز ظهر سبب نمی شود برای پیدایش حق.

مسأله 19 - در مسأله سابقه اگر چنانچه از وقت گذاردن رحل تا وقت آمدن برای نماز طول کشید ولی مسجد نمازگزار ندارد به آن طور که این سبب معطل شدن مسجد باشد، پس در این صورت کسی نمی تواند رحل او را بردارد.

مسأله 20 - مشاهد مشرفه مثل مساجد است در آنچه گذشت.

مسأله 21 - از چیزهایی که همه مردم در آن شریک هستند؛ یعنی همه می توانند از آنها استفاده کنند رودخانه و نه‌های بزرگ است، مثل رود کارون و دجله و فرات و همچنین چشمه سارها و آب هایی که از باران و برف جاری می شود و کسی آنها را احداث نکرده، در این قسم آب ها همه مردم یکسان هستند و هرکس از آنها حیازت کرد مالک می شود به هر نحو که حیازت کنند؛ چه مسلم باشد چه کافر.

مسأله 22 - نه‌ها یا چشمه ها یا قنات هایی که اشخاص احداث می کنند مال خود آنها است و کسی حق حیازت از آنها را ندارد و حق تصرف هم ندارد، مگر تصرفات متعارفه جزئیه که در کتاب طهارت گفته شده.

مسأله 23 - اگر از نه‌هایی که در مسأله «21» گفته شد کسی به واسطه احداث نه‌ کوچک آب ببرد آن آبی که در نه‌ کوچک افتاد و صاحب نه‌ حیازت کرد مال او می شود و اگر در نه‌ شریک دارد همه شرکا مالک می شوند؛ به نسبت ملك آنها نه‌ را، و مالک شدن به حیازت موقوف به آن است که به قصد مالک شدن نه‌ بکنند و آب جاری کنند در آن.

مسأله 24 - معدن ها هر چه باشد از مشترکات است و مردم در استفاده و احیای آنها مساوی هستند، لکن معدن های ظاهر که محتاج به عمل و حفاری نیستند هر کس هر چه از آنها برداشت و حیازت کرد به قصد مالک شدن، مالک می شود و بقیه که به جا مانده به اشتراك بین همه باقی است. و اما معدن هایی که باید با عمل و حفاری به آنها برسند با احیا کردن مالک می شوند به آن که نقب بزنند و حفاری کنند تا به معدن برسند، پس آن معدن را مالک می شوند و کسی را در آن حقی نیست. و آنچه گفته شد راجع به معادنی است که در زمین های موات موجودند نه در زمین هایی که مالک دارد.

مسأله 25 - اگر کسی شروع کرد به حفاری برای رسیدن به معدنی، حق ندارد آن را تعطیل کند و اهمال نماید و اگر اهمال کرد او را الزام می کنند به این که یا آباد کند و کار را تمام کند یا دست بردارد که دیگری آباد کند و اگر عذر موجهی داشته باشد به مقدار برطرف شدن عذر مهلت باید بدهند و این الزام از شؤون حاکم شرع است.

ص: 349

بدان که گمشده یا حیوان است، مثل گاو و گوسفند و غیره و یا چیز دیگری، مثل پول و لباس و ساعت.

مسئله 1 - اگر در جای آبادان مثل شهر و یا ده حیوانی را ببابند، حق ندارند که او را بگیرند و تصرف کنند و چنانچه این خلاف را کردند ضامن هستند و باید او را نگاه دارند از این که مبادا از بین برود و تلف شود.

مسئله 2 - باید آنچه که حیوان لازم دارد به او بدهد و حقی ندارد که به صاحبش رجوع کند و آنچه به حیوان داده از او بگیرد، بلکه این چیزی که به او داده از کیسه خودش محسوب می شود.

مسئله 3 - در مسئله گذشته اگر فرض شود که حیوان مریض است یا آن که ممکن است گرگ او را بخورد و یا غیر آن، در این صورت جایز است که او را گرفته و حفظ کند و واجب است به او علف داده و بعداً پولش را از صاحبش بگیرد؛ اگر چنانچه علف دادنش مجانی نبوده، بلکه قصدش آن بوده است که پولش را از صاحبش بگیرد.

مسئله 4 - اگر چنانچه حیوانی که پیدا کرده است گوسفند باشد در این صورت می تواند یکی از سه کار را بکند: اول: آن که نگاه دارد تا سه روز و بعداً بفروشد و از

طرف صاحبش صدقه بدهد، در این صورت اگر صاحبش پیدا شد و راضی نشد به صدقه باید از عهده او برآید و قیمتش را بپردازد. دوم: آن که او را نگاه دارد برای صاحبش که هر وقت پیدا شد به او برگرداند. سوم: گوسفند را به حاکم شرع و مجتهد وقت بدهد.

مسئله 5- اگر چنانچه حیوانی که پیدا شده است خودش منافی دارد، مثل این که شیر دارد یا آن که می توان از او بار کشید، در این صورت می تواند از آن استفاده کند و به مقدار خرجی که برای حیوان کرده بردارد و بقیه را برای صاحبش صدقه بدهد و اگر از خرجی که کرده کمتر باشد می تواند به صاحبش رجوع کند و بگیرد.

مسئله 6- حیوانی که در جای آبادان پیدا شد و کسی آن را گرفت باید از صاحبش جست و جو کند و چنانچه او پیدا نشد، یا آن که خود او را صدقه بدهد و یا قیمتش را، مثل مجهول المالک. و همچنین است اگر حیوانی که مریض است و جایز است او را بگیرد گرفت و او را تصرف کرد.

مسئله 7- در صورتی که حیوانی در بیابان ها و جاده های خارج شهرها و دهات پیدا شود، پس اگر آن حیوان می تواند خودش را از دشمنانش نگاه دارد و حفظ کند از درندگان کوچک، مثل شغال و گرگ؛ به این معنی که توانا است یا آن که پر دو است و یا غیر اینها، پس در این صورت حق ندارد که او را گرفته و تصرف کند؛ اگر چنانچه در چراگاه و کنار چشمه سار باشد و یا آن که بتواند برای خودش این جایها را پیدا کند و اگر نمی تواند خودش را حفظ کند مثل گوسفند و کره شتر و گوساله، می تواند آن را بگیرد و اگر گرفت، احتیاط واجب آن است که در جایی که گرفته است آن را، اگر کسی هست تعریف کند بلکه صاحبش پیدا شود و اگر در حوالی آن محل صاحبش پیدا نشد، می تواند آن را تصرف کند و ملک خود قرار دهد و بفروشد، لکن اگر صاحبش پیدا شد ضامن است، و می تواند آن را برای صاحبش نگهداری کند در این صورت اگر بدون تعدی و تفریط تلف شد ضامن نیست.

مسأله 8 - اگر چیز گمشده ای را غیر آنچه که گذشت پیدا کرد و قیمتش کمتر از يك درهم نبود، در این صورت واجب است بر آن شخص که آن چیزی را که برداشته، جست و جو کند از صاحب مال به نحوی که ذکر می شود.

مسأله 9 - مال دزدی یا غصبی حکم لقطه را ندارد، بلکه حکم مجهول المالك را دارد.

مسأله 10 - احتیاط واجب آن است که لقطه را فوراً تعریف کند، بلی جایز نیست که سهل انگاری کند و مسامحه نماید، بنابر اقوا.

مسأله 11 - اگر کسی مالی را دید و به دیگری نشان داد و دیگری او را برداشت، جست و جو کردن به عهده آن شخصی است که او را برداشته، بلکه اگر امر کند و فرمان دهد که او بردارد و آن شخص مأمور مالی را برداشت باز جست و جو کردن به عهده بردارنده است، نه امر کننده و فرمان دهنده.

مسأله 12 - کفش هایی که در حمام یا مسجد یا مجالس با دیگری عوض می شود معلوم نیست حکم لقطه داشته باشد، بلکه ظاهراً حکم مجهول المالك را دارد.

مسأله 13 - برداشتن لقطه حرام نیست حتی لقطه در حرم مکه، لکن مکروه است.

مسأله 14 - مدت تعریف لقطه و جست و جو کردن از صاحبش يك سال تمام است و نباید تأخیر بیندازد بلکه باید در همان سال اول تعریف کند، لکن اگر معصیت کرد و تأخیر انداخت، یا با عذر تأخیر انداخت و يك سال جست و جو را در چهار سال مثلاً انجام داد، می تواند مال را ملك خود قرار دهد یا صدقه بدهد یا حفظ کند، پس شرط این سه حکم آن نیست که تعریف در يك سال واقع شود.

مسأله 15 - لازم نیست خود جوینده مال، تعریف و جست و جو کند، بلکه می تواند دیگری را وادار کند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که انجام می دهد، و اجرت تعریف با جوینده است، مگر بخواهد مال را برای صاحبش حفظ کند که در این

صورت احتیاط واجب آن است که با مالک مصالحه کند.

مسئله 16 - اگر بدانند که تعریف و جست و جو فایده ندارد یا این که مأیوس شود از پیدا شدن صاحبش پیش از آن که يك سال تمام تعریف کرد، جست و جو کردن ساقط می شود و احتیاط واجب آن است که صدقه بدهد از برای صاحبش و برای خودش بر ندارد.

مسئله 17 - اگر گمشده ای را که پیدا کرده از چیزهایی است که يك سال باقی نمی ماند و فاسد می شود احتیاط واجب آن است که آن را تا آخر زمانی که خوف دارد اگر بیشتر نگاه دارد فاسد می شود، نگاه دارد و تعریف کند و پس از آن می تواند آن را قیمت کند و برای خودش بردارد و مصرف کند، یا آن که بفروشد به غیر و پول آن را برای صاحبش نگاه دارد و در هر صورت محتاج به اذن حاکم شرع نیست و در صورتی که خودش مصرف کرد، ضامن است اگر صاحبش پیدا شد. و در هر صورت تعریف تا يك سال ساقط نمی شود.

مسئله 18 - محل تعریف لقطه مجامع عمومی است از قبیل میدان ها و بازارها و محل جماعات، و کراهت دارد تعریف در مساجد و بهتر آن است که در نزدیک در مسجد که محل دخول و خروج مردم است تعریف کند.

مسئله 19 - در جست و جو کردن از صاحب لقطه و تعریف در يك سال کیفیت خاصی نیست، بلکه موکول به عرف است که گفته شود يك سال تعریف کرد و لازم نیست در يك سال هر روز مشغول باشد، بلکه اگر در اوایل پیدا شدن، چند روزی هر روز و بعد در هر چند روز، روزی يك مرتبه تعریف کند تا آخر سال کفایت می کند.

مسئله 20 - در تعریف کردن نیز کیفیت خاصی نیست، پس اگر بگوید کی يك کیسه پول گم کرده یا يك دسته اسکناس یا يك کفش یا يك کتاب مانع ندارد، یا

بگوید کی چیزی گم کرده نیز مانع ندارد، بلی نباید صفات خاص او را که نوعاً صاحب مال مطلع می شود نه غیر او بگوید.

مسأله 21 - اگر لقطه قابل تعریف نباشد و علامتی نداشته باشد که بشود صاحبش با آن علامت معرفی کند تعریف ساقط می شود و احتیاط واجب آن است که صدقه بدهد آن را.

مسأله 22 - لقطه در زمان تعریف کردن و جست و جو نمودن امانت است پیش جوینده و اگر تلف بشود بدون تعدی و تقریط ضامن نیست، و اگر بعد از يك سال تعریف صاحبش پیدا نشد و جوینده خواست مال را برای صاحبش نگه دارد باز ضامن نیست با شرط مذکور.

مسأله 23 - اگر مال پیدا شده را جوینده به حاکم شرع رد کند باید خود جوینده يك سال تعریف کند و جایز است مال را به حاکم بدهد؛ چه در ضمن سال تعریف چه بعد از آن.

ص: 354

نکاح یکی از مستحبات مؤکده است و درباره آن زیاد سفارش شده است و ترکش کراهت شدید دارد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حدیث است که بیشتر اهل جهنم کسانی هستند که عذب هستند، و از حضرت صادق علیه السلام نقل است که دو رکعت نماز کسی که زن دارد از هفتاد رکعت نماز مرد عذب فضیلتش بیشتر است.

مسأله 1 - سزاوار است که انسان در زن گرفتن و شوهر اختیار کردن اهتمامش به صفات طرفش باشد و شریک عمر خود را شخص شریف نجیب متدین صاحب خلق خوب انتخاب کند و نظرش منحصر به مال و جمال نباشد.

مسأله 2 - کراهت دارد زن زناکار و زنی که از زنا متولد شده به زنی اختیار کردن.

مسأله 3 - کراهت دارد مرد بدخلق یا فاسق یا شراب خوار را به شوهری انتخاب کردن.

مسأله 4 - مستحب است عقد را نزد شاهد واقع کنند و اعلام نمایند و خطبه قبل از عقد بخوانند، و کامل ترین خطبه ها آن است که مشتمل باشد بر حمد خدا و صلوات بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی علیهم السلام و شهادتین و سفارش به تقوا و دعا به زن و شوهر.

مسأله 5 - مستحب است عروسی در شب واقع شود و مهمانی در شب و روزش

نماید و بیشتر از دو روز، مکروه است ولیمه دادن.

مسأله 6 - مستحب است برای کسی که می خواهد پیش عروس برود و وارد بر او شود؛ چه در شب عروسی باشد و چه در روز آن، چند امر: اول: دو رکعت نماز کند و بعد از آن دعایی که رسیده است بخواند. دوم: هر دو طاهر باشند. سوم: شوهر دستش را بر پیشانی زن بگذارد و بگوید: «اللَّهُمَّ عَلَى كِتَابِكَ تَزَوَّجْتَهَا وَفِي أَمَانَتِكَ أَخَذْتُهَا وَبِكَلِمَاتِكَ اسْتَحْلَلْتُ فَرَجَهَا فَإِنْ قَضَيْتَ فِي رَحِمِهَا شَيْئاً فَأَجْعَلْهُ ذِكْراً مُسْلِماً سَوِيّاً وَلَا تَجْعَلْهُ شِرْكَ شَيْطَانٍ».

مسأله 7 - مستحب است مراعات چند امر در هر وقت که مرد با زن نزدیکی می کند: 1- گفتن بسم الله الرحمن الرحيم. 2- طلب کند از خدا پسر پرهیزکار با برکت با ذکاوت بی عیب. 3- با وضو باشد خصوصاً وقتی که زن حامله است.

مسأله 8 - مکروه است چند امر در وقت نزدیکی: 1- آن که در شب خسوف قمر و روز خسوف شمس باشد. 2- روزی که باد سیاه یا زرد می وزد و وقت زلزله و مواقع دیگر که در کتب مفصله مذکور است.

مسأله 9 - مستحب است که عجله کنند در این که دختر را زود شوهر بدهند و او را حفظ کنند به توسط شوهر.

مسأله 10 - جایز است وطی زن و مملوکه از عقب، ولی کراهت شدید دارد، و احتیاط مستحب آن است که ترك کند خصوصاً اگر زن راضی نباشد.

مسأله 11 - جایز نیست وطی زن قبل از این که بالغ بشود؛ یعنی نه سالش تکمیل گردد و فرقی نیست بین این که دائم باشد یا صیغه، و اما بقیه کارها از قبیل بوسه زدن و دربرگرفتن و چیزهای دیگر مانعی ندارد.

مسأله 12 - اگر چنانچه قبل از تکمیل شدن نه سال با او نزدیکی کرد چنانچه افضاء (پارگی) نشود، غیر از گناه چیز دیگری بر او نیست، و اما اگر افضاء شود به این

که راه بول و حیض یکی شود حرام می شود زن بر او همیشه و تا ابد، و اما اگر در اثر افضاء راه جلو و عقب یکی شود احتیاط واجب آن است که با او نزدیکی نکند.

مسئله 13 - در عین این که زن در اثر افضاء حرام ابدی است باز او زن انسان است و احکام دیگری که برای زناشویی هست از بین نمی رود مثل ارث بردن از هم و حرام بودن زن پنجم اگر عقدی باشند و حرام بودن خواهرزن و غیر اینها.

مسئله 14 - جایز نیست ترك کردن وطی زن بیش از چهار ماه، مگر این که راضی باشد و فرقی نیست بین عقدی و صیغه و چنانچه مرد عذری داشته باشد مثل این که خوف ضرر دارد بر خودش یا بر زن، در این صورت مانعی نیست که تا عذر هست ترك کند.

مسئله 15 - جایز است که مرد در وقتی که دارد منی از او خارج می شود دوری کند از زن و نگذارد که منی او در رحم زن بریزد؛ ولو این که زن راضی نباشد و فرقی بین عقدی و صیغه نیست و نطفه هم دیه ندارد.

مسئله 16 - جمیع لذت ها که ممکن است از زن بردن، برای مرد جایز است و نظر کردن هر کدام به جمیع بدن دیگری مانعی ندارد؛ چه آن که ظاهر است و چه آن موضعی که باطن است.

مسئله 17 - هر يك از مرد و زن می توانند نظر کنند به اعضا و جوارح مماثل خودشان به این که مرد به مرد نگاه کند و زن به زن، مگر عورت که نظر به او حرام است، پس این که در این زمانه متداول است که زن ها از یکدیگر پرهیز نمی کنند و در حمام ها لنگ نمی بندند به خیال این که عیبی ندارد درست نیست و حرام است. و مراد از عورت جلو و عقب است، حتی بر مرد حرام است نظر کردن به بیضه های مرد دیگر.

مسئله 18 - نظر کردن مرد به بدن و روی مرد دیگر اگر چنانچه از روی ریه و لذت باشد حرام است.

مسأله 19 - جایز است برای مرد که نظر کند به بدن محرم های خود به استثنای عورت و چنانچه نظرش به غیر عورت از روی لذت و ریه باشد نیز حرام است.

مسأله 20 - برای زن جایز است نظر کردن به غیر از عورت مرد محرم به او مثل پدر و برادر و غیر آنها؛ اگر چنانچه از روی سوء نیت و لذت نباشد.

مسأله 21 - جایز نیست که مرد نظر کند به غیر از دست و صورت زن نامحرم و همچنین به دست و صورتش اگر از روی ریه و لذت باشد، و اما اگر چنانچه به این قصد نباشد پس احتیاط آن است که نگاه نکند.

مسأله 22 - جایز نیست برای زن نظر کردن به بدن مرد ولکن به صورت او مانعی ندارد.

مسأله 23 - جایز نیست برای مرد که مس کند بدن زن نامحرم را حتی دست و صورت او را مگر آن که از روی دستکش و پارچه باشد، به شرط آن که قصد سوئی نداشته باشد و دست زن را فشار ندهد، و همچنین است مس کردن زن، مرد نامحرم را.

مسأله 24 - جایز است نظر کردن و لمس نمودن مرد زن را و زن مرد را اگر چنانچه ضرورت اقتضا کند و دفع ضرر متوقف بر او باشد، مثل علاج کردن و نجات دادن از غرق شدن و سوختن، و باید اختصار شود به آن مقداری که مورد ضرورت و حاجت است.

مسأله 25 - واجب است بر زنان که خود را بپوشانند از مردان نامحرم، ولی واجب نیست بر مردان پوشانیدن خودشان را از زنان، ولو این که آنها تعمد داشته باشند برای نگاه کردن به بدن آنان.

مسأله 26 - بچگان و کودکان؛ چه دختر باشند و چه پسر، در حکم حیواناتند از جهت نظر کردن و لمس نمودن، مگر آن که از روی شهوت باشد.

مسأله 27 - مانعی نیست برای زنان نظر کردن به بدن پسران نابالغ و واجب نیست بر

ایشان که خود را بپوشانند مگر آن که این کار موجب تحریک شهوت باشد.

مسأله 28 - نظر کردن به زنان اهل ذمه، بلکه همه کفار مانعی ندارد، به شرط آن که خوف واقع شدن در حرام نباشد.

مسأله 29 - کسی که می خواهد زن بگیرد می تواند به آن زن قبل از عقد نگاه کند به شرط آن که مقصود تلذذ نباشد، و اما اگر می داند که قهراً لذت حاصل خواهد شد مانعی ندارد. چنانچه مانعی ندارد تکرار نظر کردن اگر چنانچه از نگاه اول اطلاعی حاصل نشد. و احتیاط واجب است که مقصودش از نظر کردن اطلاع بر حال زنی باشد که می خواهد او را بگیرد نه آن که مقصود از نگاه کردن پیدا کردن زن مناسب باشد. و شرط است که احتمال بدهد به نگاه کردن اطالعش بر حال زن بیشتر می شود.

مسأله 30 - جایز است گوش کردن به صدای زن نامحرم اگر از روی شهوت و ریبه نباشد، چنانچه جایز است برای زن که صدای خودش را بلند کند به طوری که مرد نامحرم بشنود به شرط آن که ترس از فتنه در کار نباشد.

مسأله 31 - حرام است بر زن صدای خود را لطیف و نازک کند و طوری صحبت کند که مهیج شهوت باشد، و احتیاط مستحب است برای جوانان از زنان، بلکه همگی ایشان که ترك گفتگو کنند با مردان، مگر در حال ضرورت.

در عقد ازدواج

نکاح بر دو قسم است: اول: دائم که از آن تعبیر می شود به عقدی. دوم: منقطع که او را در عرف ما صیغه می نامند و هر يك از این دو محتاجند به الفاظی که به وسیله آن عقد ازدواج حاصل شود.

مسأله 1 - الفاظی که در نکاح دائم به کار می برند «أَنْكَحْتُ» و «زَوَّجْتُ» است بنابر احتیاط واجب، و در قبول آن کافی است «قَبِلْتُ» و «رَضِيْتُ» و اما در صیغه پس همین الفاظ کافی است چنانچه با لفظ «مَتَّعْتُ» هم می توان صیغه کرد.

ص: 359

مسأله 2 - احتیاط واجب است که ایجاب از طرف زوجه باشد و قبول از طرف زوج، به این معنی که زن بگوید: «أَنْكَحْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» و شوهر بگوید: «قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِنَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ».

مسأله 3 - معتبر است که هر يك از زن و شوهر قصد جدی داشته باشند به زناشویی و الفاظی که به کار می برند غلط نباشد و آنها هم معنای او را بدانند، وگرنه

حصول ازدواج مشکل خواهد بود.

مسأله 4 - در صورتی که عاجز باشند از به کار بردن الفاظ عربی، جایز است به غیر عربی و لازم نیست که وکیل بگیرند برای این کار، اگرچه ممکن باشد.

مسأله 5 - لازم است که بین ایجاب و قبول فاصله زیادی نشود، و اما اگر فاصله کم باشد مانعی ندارد.

مسأله 6 - لازم است که عقد یا صیغه مشروط نباشد، پس اگر بگوید «انكحتك نفسي اگر زید از سفر بیاید» صحیح نیست؛ بلی چنانچه آن شرطی که می کند موجود است و زوج و زوجه هم می دانند که آن موجود است، در این صورت مانعی ندارد.

مسأله 8 - لازم است برای کسی که عقد یا صیغه را جاری می کند، چند امر: اول: این که بالغ باشد. دوم: دیوانه نباشد. سوم: مست نباشد به طوری که قصد جدی به زناشویی نداشته باشد.

مسأله 9 - لازم است که زن و شوهری که می خواهند ازدواج کنند معین و معلوم باشند، پس چنانچه پدری بگوید یکی از دختران خودم را به عقد تو در آوردم صحیح نیست، یا اگر زنی بگوید خودم را برای یکی از پسرهای تو تزویج کردم صحیح نیست.

مسأله 10 - زن و شوهر می توانند خودشان صیغه را جاری نمایند و می توانند

وکیل بگیرند برای این کار، و در این صورت وکیل زن می گوید: «أَنْكَحْتُ مُوَكَّلَتِي

مُوكَّلَكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ» و وکیل شوهر می گوید: «قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوكَّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ».

مسئله 11 - همچنان که می توانند عقد را دو نفر بخوانند می تواند يك نفر انجام دهد به این که مرد از طرف زن وکیل شود و برای خودش عقد کند و یا این که مردی از طرف زن و شوهر این کار را بکند.

مسئله 12 - شرط است در صحت عقد، اختیار، پس اگر از روی اکراه و اجبار باشد صحیح نیست.

مسئله 13 - جایز نیست شرط کردن خیار فسخ؛ نه در عقدی و نه در صیغه نه از برای زوج و نه زوجه و چنانچه شرط کنند شرط باطل است، ولی عقد صحیح است و صیغه درست است.

اولیای عقد

مسئله 14 - پدر و جد و پدر جد به بالا ولایت دارند بر کودکان؛ چه پسران و چه دختران و بر دیوانگان از بچه های خودشان، و اما مادر و پدر مادر پس ایشان ولایتی ندارند و همچنین است مادر پدر.

مسئله 2 - دختری که هنوز شوهر نکرده و باکره است چنانچه بخواهد شوهر کند، احتیاط واجب آن است که بی اذن پدر و جد این کار را نکند، بلی اگر چنانچه مصلحتش از نظر شرع و عرف در شوهر کردن است، اذن آنان شرط نیست، اگر منع می کنند و اذن نمی دهند، و همچنین است اگر ایشان در سفر باشند و دختر احتیاج به زناشویی داشته باشد و ممکن نشود اذن گرفتن.

مسئله 3 - عقدی که پدر و جد می کند اگر مفسده داشته باشد، دختر می تواند بعد از بالغ شدن آن عقد را به هم بزند و قبول نکند، و اما چنانچه مراعات حال دختر

شده باشد به آن نحو که باید بشود، دیگر دختر حق ندارد که قبول نکند، بلکه عقد، لازم است.

مسأله 4 - اگر چنانچه شخصی بدون اجازه زن و یا بی اذن مرد عقدی برای او کرد اختیار عقد به دست آن مرد و زن است؛ خواستند موافقت می کنند و نخواستند رد می نمایند.

اموری که مانع از زناشویی است

اول: نسب

بدان که به خاطر نسبت هفت طایفه از زنان بر هفت طایفه از مردان حرام است: اول: مادر و مادر مادر و مادر پدر؛ هر چه بالا رود. دوم: دختر و نوه دختری؛ چه از پسر باشد و چه از دختر گرچه با واسطه زیاد باشد. سوم: خواهر؛ چه پدر و مادری باشد و چه پدری تنها یا مادری تنها. چهارم: دختر برادر؛ چه برادر پدر مادری باشد چه غیر آن. پنجم: دختر خواهر؛ چه خواهر پدر و مادری باشد و چه غیر آن. ششم: عمه؛ چه پدر و مادری باشد و چه غیر آن. هفتم: خاله؛ چه پدر و مادری باشد و چه غیر آن.

مسأله 1 - نسب گاهی شرعی است و آن، آن است که حاصل می شود به وطی حلال، چنانچه زنی را عقد کنند و یا صیغه نماید و گاهی عرفی است چنانچه از روی زنا اولاد پیدا شود، که در این صورت اگرچه ارث بردن از همدیگر صحیح نیست ولی ازدواج باز حرام است.

مسأله 2 - چنانچه اشتباه شد در نزدیکی با زن نامحرم و خیال کرد که او زوجه خود اوست پس در این صورت، هم ارث بردن از همدیگر ثابت است و هم حرام بودن ازدواج با دختری که از او پیدا کند.

ص: 362

بدان که به واسطه شیر خوردن از زن طوایفی نیز بر مرد و زن حرام می شوند و محقق شدن رضاع متوقف است بر امور و شرایطی:

اول: پیدا شدن شیر در پستان زن از راه حلال و وطی جایز و اگر چنانچه رحم جذب کرد منی را از خارج باز شرط حاصل است، چنانچه اگر وطی از روی اشتباه شده باشد، شرط حاصل است.

دوم: بچه شیر را بیاشامد به مکیدن از پستان زن.

سوم: زنی که بچه را شیر می دهد زنده باشد در مدتی که معتبر است شیر دادن.

چهارم: بچه ای که شیر می خورد دو سال نداشته باشد.

پنجم: یکی از این سه امر حاصل شود: یا این که گوشت و استخوانش بروید به توسط شیر دادن، و یا این که يك شبانه روز پشت سر هم شیر بخورد بدون این که شیر دیگری یا غذای دیگر فاصله شود، و یا این که پانزده مرتبه شیر بخورد به نحو کامل. و بعید نیست که میزان اصلی رویدن گوشت و استخوان باشد، و برای تشخیص آن یکی از آن دو امر معین شده باشد، لکن احتیاط واجب آن است که اگر یکی از آن دو امر حاصل شد ترتیب اثر دهند گرچه گوشت رویده نشده باشد و استخوان محکم نشده باشد.

مسأله 1 - اگر چنانچه زنی که شیر می دهد شوهرش او را طلاق داد یا مرد، مانعی ندارد و رضاع حاصل می شود، چنانچه اگر شوهر هم بکند اشکالی نیست.

مسأله 2 - چنانچه رضاع حاصل شد با مراعات همه شرایطی که در او معتبر است در این صورت پدر و مادری که صاحب شیر هستند در حکم پدر و مادر نسبی او می باشند و همان اصناف هفتگانه که به نسبت حرام بود به رضاع حرام می شود.

بدان که یکی دیگر از چیزهایی که مانع می شود از ازدواج با زن، پیوند کردن با آن زن است به این که مثلاً دختر او را بگیرد و یا نوه او را به عقد خود درآورد.

مسئله 1 - زن پدر، بر پسر و نوه حرام است و زن پسر، بر پدر و جد حرام است، و فرقی نیست بین این که عقدی باشد یا صیغه، و فرقی نیست بین این که دخول کرده باشد یا نکرده باشد و بین این که رضاعی باشند پدر و پسر و یا نسبی باشند.

مسئله 2 - مادر زن بر داماد حرام است و همچنین جدۀ زن و فرقی بین اقسامش نیست، چنانچه در مسأله گذشته تفصیل داده شد، و باز فرقی نیست بین این که زن بچه باشد یا بزرگ و بین این که یک ساعته باشد یا چند ساعته، و در صورتی که بچه را یک ساعته مثلاً صیغه کرد به قصد محرمیت احتیاط واجب آن است که مراعات احکام او را بکند به این که به مادر زن نگاه نکند و او را هم ازدواج ننماید.

مسئله 3 - دختر زن بر انسان حرام است، اگر چنانچه به مادرش دخول شود. و همچنین است نوه یا نتیجه آن، و اما اگر دخول نکرده ولو از عقب پس او حرام نمی باشد، بلی مادامی که مادرش در عقد اوست نمی تواند او را بگیرد.

مسئله 4 - دختر زن بر انسان حرام است ولو این که زن، این دختر را بعد از طلاق گرفتن از شوهر اولش، از شوهر دومش پیدا کند، و فرقی نیست بین این که زن عقدی باشد یا صیغه.

مسئله 5 - احتیاط واجب آن است که در صورت زنا پدر زانی از ازدواج با زانیه خودداری کند و همچنین خود زانی با مادر زانیه.

مسئله 6 - جایز نیست گرفتن خواهرزاده بی اذن خاله اش و همچنین برادرزاده بی اجازه عمه اش، بلی وقتی که خاله و عمه را طلاق بائن داد و رها کرد مانعی ندارد و

در طلاق رجعی بعد از تمام شدن عدّه مانع ندارد، و اما خاله و عمه را می توان بی اجازه خواهرزاده و برادرزاده گرفت.

مسأله 7 - جایز نیست جمع کردن در ازدواج بین دو خواهر؛ چه عقدی باشد و چه صیغه، چه نسبی باشند و چه رضاعی، بنابراین عقد خواهر دومی باطل است؛ چه دخول کرده باشد و چه نکرده باشد، چه از زنا باشند و چه نباشند.

مسأله 8 - خواهرزن را نمی توان گرفت حتی در وقتی که انسان زنش را طلاق رجعی داده باشد، ولی بعد از گذشتن عدّه مانعی ندارد.

مسأله 9 - چنانچه زن شوهردار زناکار باشد بر شوهر خود حرام نیست.

مسأله 10 - کسی که زنا کند با زن شوهردار، آن زن بر زانی حرام ابد است و فرقی نیست بین این که زانی عالم باشد به این که او شوهردار است یا نباشد و فرقی بین عقدی و صیغه نیست و همچنین است زنا با زنی که مطلقه رجعیه است.

مسأله 11 - کسی که لواط کند با پسری، مادر و جدّه و خواهر و دختر و نوه او بر آن حرام ابدی خواهد بود، اما مادر و جدّه و خواهر و دختر و نوه فاعل بر مفعول حرام نمی شود.

زناشویی در عدّه

مسأله 1 - جایز نیست ازدواج کردن با زنی که در عدّه غیر است؛ چه عدّه رجعیه باشد و چه بائنه و فرقی نیست بین آن که عدّه وفات باشد و یا غیر آن و چه از نکاح دائم باشد؛ یعنی عقدی، یا نکاح منقطع؛ یعنی صیغه، یا از وطی به شبهه باشد؛ یعنی از روی اشتباه با زنی نزدیکی کرده باشد.

مسأله 2 - اگر چنانچه در عدّه غیر، زنی را گرفت از چند صورت خارج نیست: یا هر دو عالمند به این که عدّه تمام نشده است و نکاح در عدّه حرام است و یا این که

یکی از آن دو آگاهند بر این امر، در این دو صورت زن بر مرد حرام ابدی می گردد و فرقی نیست بین این که دخولی بشود یا نشود. و همچنین است اگر هر دو آگاه نباشند به آن دو جهت که گذشت یا یکی از آن دو جهت ولی دخول شده باشد، پس در این دو صورت هم زن بر مرد حرام ابدی خواهد بود. و اما در صورتی که هر دو جاهلند به آن دو جهت که گذشت و یا یکی از آن دو جهت ولی دخول نشده باشد، پس عقد باطل است، ولی زن بر مرد حرام ابدی نیست و می تواند او را بگیرد بعد از گذشتن عده، و در جمیع صور مراد از دخول اعم است از دخول در جلو یا عقب.

مسأله 3 - بیش از چهار زن دائمی؛ یعنی عقدی نمی توان در يك حال داشت، بلی مانعی ندارد بعد از طلاق دادن به طلاق بائن یا گذشتن عده در طلاق رجعی، زن دیگری بگیرد. و اما صیغه مانعی ندارد زیادت، هر عددی که باشد.

احکامی چند راجع به زناشویی بین ملت ها

مسأله 1 - جایز نیست برای زن مسلم که به عقد کافر درآید، و فرقی نیست بین عقدی و صیغه و بین کافر اصلی که حربی باشد یا کتابی، مثل یهود و نصاری و یا مرتد باشد؛ چه مرتد ملی و چه مرتد فطری. و همچنین جایز نیست برای مسلم که زن غیر کتابی را بگیرد، و اما کتابی پس صیغه آن مانعی ندارد، و احتیاط واجب است که از گرفتن عقدی آن خودداری کند.

مسأله 2 - عقدی که بین کفار واقع می شود چنانچه موافق مذهب خودشان باشد، صحیح است پیش ما، و در این صورت احکامی که دارد بر او مترتب خواهد بود.

مسأله 3 - چنانچه یکی از زن و شوهر مرتد و یا آن که هر دو يك مرتبه مرتد گردند، عقد منفسخ می شود و از بین می رود؛ چه ارتداد از ملت باشد و یا آن که از فطرت، بلی این در صورتی است که دخول نشده باشد و اما چنانچه دخول شده باشد پس اگر شوهر مرتد فطری بشود، در این صورت نیز عقد از بین می رود و اما اگر چنانچه شوهر

مرتد ملی باشد و یا آن که زن مرتد شده باشد؛ چه ملی و چه فطری عقد فسخ می شود بعد از گذشتن عده؛ به این معنی که اگر زوج از ارتداد گذشت و توبه کرد یا آن که زوجه توبه نمود پس در این صورت زوجیت و زناشویی باقی است، والا معلوم می شود که عقد از ابتدای امر از بین رفته است و فسخ گردیده.

مسئله 4 - از چیزهایی که سبب می شود که زن حرام ابدی بشود بر مرد، زناشویی در حال احرام است؛ یعنی وقتی که مرد مکه رفته برای به جا آوردن حج و محرم شده است، و فرقی نیست بین عقدی و صیغه، ولی این مطلب در صورتی است که مرد آگاه باشد که این کار حرام است وگرنه عقد باطل است و زن حلال است. و همچنین است اگر زن محرم باشد و حکم را بداند و مرد در حال احرام نباشد بنا بر احتیاط واجب، بلکه خالی از قوت نیست.

احکامی چند از صیغه

گذشت بعضی احکام مربوط به عقد منقطع؛ یعنی صیغه، و در این جا بعضی دیگر از احکام آن ذکر می شود.

مسئله 1 - شرط است در صیغه که مهر ذکر شود و معلوم گردد، پس چنانچه این کار مراعات نشود صیغه باطل است.

مسئله 2 - چنانچه مردی زنی را صیغه کرد و به او دخول نمود و زن هم مهیا بود برای آن کار و مدتی که معین شده بود گذشت، باید مرد مهر را به زن بدهد.

مسئله 3 - در صیغه شرط است که وقتش معین گردد؛ زیرا که او ازدواج موقت است در مقابل زناشویی دائم.

مسئله 4 - اگر چنانچه متعمداً وقت را معین نکرد یا نسیان کرد که بگوید تو صیغه من باش تا يك ماه یا يك سال، پس در این صورت این صیغه، عقدی می شود و دائم می گردد.

مسأله 5 - طلاق در صیغه نیست و زنی که صیغه شود بعد از گذشتن آن وقت که معین گشته دیگر رها است ولی عدّه دارد، و همچنین اگر مرد مدت را ببخشد و از حق خودش بگذرد، دیگر مرد حق رجوع کردن ندارد.

مسأله 6 - صیغه کردن زنان بدکار مانعی ندارد، ولیکن کراهت دارد، و چنانچه آنان را صیغه کرد باید منعشان کرد از کار زشتشان.

مسأله 7 - اگر زن صیغه ای مدتش تمام شد یا مرد مدتش را بخشید و با او نزدیکی نکرده بود عدّه ندارد.

مسأله 8 - اگر مرد بمیرد زن صیغه ای از او ارث نمی برد، و همچنین اگر زن بمیرد از او ارث نمی برد، و احتیاط آن است که شرط ارث بردن هر دو یا یکی را نکنند، و اگر شرط کردند احتیاط واجب آن است که با ورثه میت صلح کند.

عیب هایی که سبب می شود زن یا مرد اختیار به هم زدن عقد را داشته باشند

و آنها بر سه قسمند:

قسم اول: آنهایی که مشترك است بین زن و مرد؛ یعنی اگر زن مبتلا به آن عیب باشد مرد می تواند عقد را به هم بزند و فسخ کند، و اگر مرد مبتلا به آن باشد زن می تواند این کار را بکند. اول: جنون و دیوانگی و فرقی نیست بین آن که جنون همیشگی باشد و یا این که گاهی انسان به آن مبتلا شود چنانچه فرقی نیست بین آن که ازدواج دائم باشد یا منقطع؛ یعنی صیغه.

قسم دوم: آنهایی است که مختص به مرد است؛ یعنی زن می تواند عقد را فسخ کند و او را به هم زند و آن سه امر است:

اول: خصاء، و آن این است که بیضه مرد را بکشند و یا آن که بکوبند، پس در این صورت اگر عقدی واقع شود و زن عالم به این عیب نباشد و آن عیب قبل از عقد باشد، می تواند آن عقد را فسخ کند.

ص: 368

دوم: جب، و آن، آن است که آلت مرد بریده شده باشد به طوری که نتواند به هیچ وجه جماعی انجام دهد، پس در این صورت اگر عقدی واقع شود و بعد زن مطلع گردد می تواند عقد را به هم بزند، اگر این عیب قبل از عقد بوده، بلکه بعید نیست اختیار فسخ اگر بعد از عقد هم حادث شده؛ چه قبل از نزدیکی با زن یا بعد از آن.

سوم: عنن، و آن مرضی است که مرد را عاجز می کند از این که بتواند عروسی کند و دخول نماید، پس در این صورت زن می تواند عقد را به هم زند ولی به شرط آن که آن مرد از دخول به هر زنی عاجز باشد نه به زن عقدی و یا صیغه خودش، و مخفی نماند که به این عیب زن می تواند عقد را به هم بزند، اگرچه آن عیب بعد از ازدواج پیدا شده باشد، به شرط آن که بعد از زناشویی يك مرتبه هم دخولی نشده باشد، حتی از عقب.

قسم سوم: آنهایی است که مختص به زن است و مرد می تواند عقد را به خاطر آن عیوب فسخ کند و به هم زند و آنها شش چیزند:

اول: برص. دوم: جذام. سوم: افضاء و گذشت معنی آن. چهارم: قرن و آن چیزی است که در جلورحم پیدا می شود از گوشت و استخوان و غده و غیر آن که مانع از دخول بدان زن گردد، بلکه اگر مانع نباشد لکن موجب تنفر مرد هم باشد اختیار فسخ ثابت است بنابر اظهر. پنجم: عرج و آن شلی است اگر واضح باشد اگرچه موجب زمین گیر شدن نشود. ششم: عمی و آن کوری است.

مسأله 1 - جنون و دیوانگی که هر يك از زن و مرد می توانند به خاطر آن عقد را به هم بزنند در زن و مرد فرق می کند، مثلاً زن می تواند به خاطر جنون عقد را فسخ کند؛ چه جنون قبل از عقد باشد، به شرط آن که زن بر آن مطلع نباشد، و چه بعد از عقد به شرط آن که جنون کاملی باشد به طوری که اوقات نمازها را نتواند تشخیص بدهد و اگر جنون به این حد نرسیده باشد باید احتیاط شود و فرقی نمی کند بعد از عقد بین این که دخول شده باشد یا نشده باشد. و اما مرد، پس می تواند که عقد را به خاطر

دیوانگی زن به هم زند به شرط این که جنون قبل از عقد باشد و مرد هم مطلع بر آن نباشد، و اما اگر جنون بعد از عقد پیدا شود در این صورت اختیاری برای مرد نیست.

مسأله 2 - جمیع عیب هایی که مرد می تواند عقد را به خاطر ابتلاء زن به آنها به هم بزند در وقتی است که آن عیوب قبل از عقد باشد، پس اگر بعد از ازدواج پیدا شود مرد اختیاری برای به هم زدن عقد ندارد؛ چه قبل از نزدیکی کردن با او باشد یا بعد از آن.

مسأله 3 - باید هر يك از مرد و زن وقتی که مطلع شدند بر عیب دیگری اگر بخواهند جدا شوند عقد را فوراً به هم زنند، بلی اگر جاهل باشند به این که اختیار فسخ دارند و یا جاهل باشند به این که این کار فوری است، بعد از مطلع شدن می توانند عقد را به هم بزنند.

مسأله 4 - به هم زدن عقد و جدا شدن زن و مرد به خاطر یکی از آن عیب ها غیر طلاق است؛ چه از طرف مرد واقع شود و چه از طرف زن و از برای همین جهت است که شرایطی که در طلاق دادن است در این جا نیست، مثل آن که می توانند فسخ کنند در حال حیض و نفاس و معتبر نیست این که دو شاهد عادل حاضر باشند و طلاق سوم هم محسوب نمی شود تا این که محتاج به محلل باشد، بلی در بعضی از احکام در بعضی از فروض مثل هم هستند چنانچه می آید.

مسأله 5 - هر يك از مرد و زن می توانند به خاطر آن عیب ها عقد را برهم زنند و اذن حاکم شرع و فقیه عصر دخالت ندارد، بلی در صورتی که مرد عین باشد، باید به حاکم شرع رجوع شود تا این که او وقتی را معین کند برای آن که شوهر در آن وقت جماع کند، و چنانچه نتوانست زن می تواند بعد از گذشتن وقت، فسخ کند و عقد را از بین ببرد بی اذن حاکم.

مسأله 6 - چنانچه شوهر عقد را به هم زد، پس اگر قبل از آن باشد که دخول شده است مهری بر گردن مرد نیست و اگر بعد از دخول باشد باید همه مهر را بپردازد. و

همچنین است اگر زن عقد را به هم زد به خاطر یکی از آن عیوب، بلی در صورتی که به خاطر عنین بودن مرد عقد را از بین ببرد، پس نصف مهر را از مرد طلبکار است و این جا است که فسخ شبیه به طلاق است.

مسأله 7 - اگر چنانچه مرد گول خورده باشد در زناشویی با زنی که مبتلا به آن عیب ها است، پس اگر گول دهنده خود زن باشد چیزی به گردن مرد نیست، ولو این که دخول کرده باشد، بلی اگر بعد از آگاه شدن عقد را به هم نزد مهر بر گردن اوست، و اما اگر گول دهنده دیگری باشد، پس در این صورت بدهکار است مهر را به زنش و بعد از آن که به او داد می تواند از آن شخصی که گولش زده دریافت دارد.

مسأله 8 - اگر چنانچه مردی گول خورد در زناشویی با زنی که مبتلا به غیر آن عیب ها است از عیوب دیگر، و یا گول خورد در این که زن کمالاتی که بناست داشته باشد نداشت، پس در این دو صورت هم مرد اختیار دارد برای به هم زدن عقد، به شرط آن که نداشتن آن عیوب و یا داشتن آن صفات پسندیده در عقد شرط شده باشد یا زن را در عقد توصیف به آن وصف کرده باشند، مثل آن که بگویند تزویج کردم این زن باکره را به تو، بلکه اگر قبل از عقد صفاتی ذکر شد و عقد را مبنی بر آن صفات واقع کردند اختیار فسخ هست. و مخفی نماند که اگر معلوم شد که آن شرط موجود نیست بعد از آن که عقد شد و دخول واقع گردیده، پس در این صورت اگر عقد را هم به هم زد و مهر را به زن پرداخت، می تواند از کسی که گولش زده مهر را دریافت دارد.

مهر و احکام آن

مسأله 1 - هر چیزی که انسان می شود مالک باشد، می تواند او را مهر قرار دهد؛ چه آن که از اعیان باشد و یا آن که از منافع باشد و یا آن که از حقوق باشد و یا آن که در ذمه باشد، و زیادی و کمی آن به اختیار خود زن و شوهر است در صورتی که مالیت داشته باشد، بلی مستحب است از مهر السنّه زیادتر نباشد و آن پانصد درهم است.

مسأله 2 - چنانچه خمر یا خنزیر را مهر قرار دهد عقد صحیح است ولی مهر باطل است اگر شوهر مسلم باشد، و در این صورت مهرالمثل؛ یعنی آنچه که مهر متعارف مثل آن زن است بر عهده شوهر مستقر خواهد بود، به شرط آن که دخول شده باشد.

مسأله 3 - زناشویی دائم صحیح است ولو این که مهري در کار نباشد، چنانچه گذشت و در این صورت بر عهده مرد است مهرالمثل، به شرط آن که دخولی شده باشد ولو از عقب، پس اگر مهر معین نباشد و مشخص نگردد، عقد باطل نیست.

مسأله 4 - اگر عقد بدون مهر شد و قبل از آن که مرد دخول کند زن را طلاق داد بر عهده مرد است که چیزی به زن، مناسب حال و مقامش بدهد که آن را متعه گویند.

مسأله 5 - متداول است که طایفه عروس چیزی به عنوان شیربها می گیرند، چنانچه داماد مثلاً راضی باشد، یا هر کس که متکفل خرج عروسی است رضایت داشت، مانعی ندارد.

مسأله 6 - چنانچه بعد از عقد معلوم شد که مهر ذکر نشده یا عمداً معلوم نکردند، مانعی ندارد که زن و شوهر راضی شوند به يك مقدار معین و بعد از آن مثل آن می ماند که در عقد ذکر شده باشد.

مسأله 7 - اگر شوهر زنتش را قبل از دخول و نزدیکی طلاق داد، نصف مهري که معین شده است باید به او پردازد.

مسأله 8 - چنانچه یکی از زن یا شوهر قبل از طلاق بمیرد، بر عهده مرد است نصف مهري که معلوم گشته.

شرط هایی که جایز است در عقد زناشویی

مسأله 1 - هر يك از شوهر و زن می توانند هر کاری که حلال است شرط کنند در عقد، مثلاً مرد شرط کند بر زن که خانه فلان کس نرود، در این صورت واجب است بر زن که خلاف نکند و به شرطی که شده است عمل کند.

مسأله 2 - چنانچه زن در مسأله گذشته مخالفت کرد عقد صحیح است و مرد هم اختیار به هم زدن عقد را ندارد.

مسأله 3 - اگر در عقد شرط کنند چیزی را که حلال نیست، مثل این که شرط شد که زن هر کجا بخواهد در هر وقت برود، این قرارداد و شرط باطل است، ولی عقد زناشویی به هم نمی خورد و برقرار است.

مسأله 4 - چنانچه شرط بشود که زن را از شهرش بیرون نبرد و یا آن که با آن در شهر معین زندگی کند، لازم است عمل کردن به آن شرط، و اگر خلاف کند گناهکار است، ولی زناشویی از بین نمی رود و زن هم اختیاری ندارد برای به هم زدن عقد.

مسائل متفرقه

مسأله 1 - اگر کسی يك زن بیش ندارد لازم نیست که با او نزدیکی کند، مگر بعد از چهار ماه و لازم نیست در منزل او باشد یا پیش او بخوابد هر شب یا چهار شب يك بار، بلی لازم است که آن زن را ترك نکنند و به حال خودش نگذارد مثل زنانی که نه شوهردار حساب می شوند و نه بی شوهر.

مسأله 2 - اگر کسی دوزن دارد، پس در این صورت اگر با یکی از آنها شب را به روز آورد باید با دیگری هم چنین کند، ولی بعد از آن که حق دومی را ادا کرد دیگر لازم نیست که از اول شروع کند، و همچنین است اگر سه زن یا چهار زن دارا باشد.

مسأله 3 - چنانچه کسی دوزن دارد، می تواند سه شب از چهار شب را پیش یکی از آنان باشد و شب چهارم پیش دیگری بخوابد، همچنین است اگر سه زن دارا باشد، در این صورت هم می تواند دو شب پیش یکی بخوابد و دو شب دیگر پیش آن دوزن دیگر.

مسأله 4 - این احکامی که ذکر شد مربوط به زن عقدی است، اما زن صیغه چه

یکی باشد چه بیشتر حقی از این جهت ندارد.

مسئله 5 - هر يك از زنان می توانند حق شب خوابگی خود را ببخشند، چنانچه می توانند به زن دیگری واگذار کنند و در این صورت بر مرد لازم است که مراعات کند و از رفتن پیش آن زن رو متابد.

مسئله 6 - این احکامی که ذکر شدند مربوط است به مردی که حاضر است و اما اگر مسافر باشد پس بر او چیزی لازم نیست، و قضا ندارد بعد از آن که از سفر مراجعت کرد.

مسئله 7 - مردی که چهار زن دارد اگر خواست شروع کند به رفتن پیش یکی بعد از دیگری اختیار با خود اوست در انتخاب کردن کدام يك برای شب اول، و کدام يك برای شب دوم، و کدام يك برای شب سوم.

مسئله 8 - اگر چنانچه زن، ناشزه شد؛ به این معنی که اطاعت نکرد شوهر خود را در اموری که باید اطاعت کند، مثلاً تمکین نکرد یا خود آرایی ننمود اگر شوهر بخواهد آن را، و یا آن که از خانه بدون اجازه او بیرون رفت، پس در این صورت حق شب خوابگی ندارد و نفقه ای بر گردن شوهرش نیست.

مسئله 9 - اگر چنانچه علانم نشوز در زن پیدا شد، به این که بد اخلاقی کرد و تغییر رویه داد در رفتار با شوهرش، پس در این صورت اگر مرد او را نصیحت کرد و پند و اندرز داد و در او تأثیر نکرد و اطاعت شوهر نکرد، در این حال او ناشزه شناخته می شود، و مرد می تواند که از او دوری کند و چنانچه با دوری کردن زن رام نگشت می تواند او را بزند.

مسئله 10 - باید مراعات شود که مبادا بدن زن سرخ و سیاه شود، و چنانچه با زدن کمی او رام می شود جایز نیست شدیداً او را تنبیه کند، چنانچه جایز نیست در زدن، مقصودش انتقام کشیدن باشد، بلکه لازم است قصدش اصلاح کار زناشویی باشد.

مسأله 11 - اگر مرد در فرض سابق زن را بزند به طوری که جنایتی بر او وارد آید، باید غرامت او را بکشد.

مسأله 12 - همچنان که زن ناشزه می شود به ترك طاعت شوهرش، مرد هم ناشزه می شود به این که حقوقی که باید بپردازد مثل نان دادن و لباس پوشانیدن و با او نزدیکی کردن و غیر اینها نپردازد و خلاف کند، در این صورت زن می تواند مطالبه کند حق خودش را و موعظه و نصیحت کند شوهرش را و چنانچه فایده ای نبخشید، می تواند داد خودش را از حاکم شرع و مجتهد وقت بخواهد.

در احکام اولاد

مسأله 1 - با جمع شدن سه شرط می توان بچه را به شوهر نسبت داد: اول: نزدیکی کردن شوهر با زن. دوم: گذشتن شش ماه یا بیشتر از وقتی که آنها با هم نزدیکی کردند. سوم: نگذشتن نه ماه بیشتر از آن وقت چنانچه علما گفته اند، ولی در این شرط اشکال است، پس در این صورت که این سه شرط با هم جمع شدند اولاد مال پدر است وگرنه می تواند پدر او را از خود نفی کند، بلکه واجب است که انکار کند که او بچه او است.

مسأله 2 - اگر چنانچه مرد به زن دخول نکرده ولی منی مرد ریخته شده است در رحم زن یا حوالی فرج او یا آن که رحم زن منی را جذب کرده باشد، پس در این دو صورت هم بچه مال پدر شناخته می شود و او حق ندارد که نفی کند و منکر شود.

مسأله 3 - اگر چنانچه بیش از نه ماه شد از وقت دخول تا وقت تولد به مقدار غیر معتد به، جواز نفی ولد مشکل است چنانچه بدان اشاره شد.

مسأله 4 - سنت کردن پسران و ختنه نمودن آنان واجب است، و مستحب است که این کار روز هفتم ولادت واقع شود.

مسأله 5 - واجب نیست بر ولی که سنت کند طفل خودش را، ولی واجب است بر

خود انسان که اگر بالغ شد سنت کند خودش را، چنانچه کافری که مسلمان شد باید سنت کند ولو این که پیرمرد باشد.

مسأله 6 - کسی که ختنه نکرده طوافش باطل است؛ چه طواف حج باشد چه عمره، و فرقی نیست بین حج و عمره واجب و مستحب، و اما نماز و عبادت های دیگر صحیح است.

مسأله 7 - گاه اتفاق افتاده که بچه سنت کرده به دنیا می آید در این صورت دیگر ختنه واجب نیست، بلی مستحب است که تیغ را به محل سنت شده بکشند.

مسأله 8 - لازم نیست بر مادر که بچه اش را شیر دهد؛ نه مجانی و نه پولی، مگر وقتی که زن دیگری نباشد که بچه را شیر دهد و ممکن نباشد حفظ کردن بچه در این صورت لازم است او را شیر دهد با اجرت یا شیر خشک و یا چیز دیگر.

مسأله 9 - اجرت مادر به عهده خود بچه است اگر بچه مالدار باشد وگرنه به عهده پدر است و جد، و اما اگر پدر یا جد هم مال نداشتند در این صورت بر مادر واجب است که او را حفظ کند؛ یا به این که شیرش دهد و یا به طریق دیگری.

در نفقات

مسأله 1 - بدان که واجب می شود نفقه؛ یعنی خوراک و پوشاک و چیزهایی که اداره زندگی عادی متوقف بر آن است، با سه سبب: 1- زناشویی. 2- قوم و خویشی. 3- مالکیت.

مسأله 2 - نفقه زن بر شوهر است به شرط آن که زن عقدی باشد و مطیع شوهر هم باشد در آنچه واجب است اطاعت کند، چه اگر ناشزه گشت نفقه اش دیگر بر عهده مرد نیست چنانچه گذشت، و اما اگر از مخالفت با شوهرش دست برداشت و اظهار موافقت کرد با او، پس در این صورت نفقه اش بر گردن شوهرش خواهد بود.

مسأله 3 - نفقه زنی که طلاق داده شده است به طلاق رجعی بر گردن مرد است در

زمان عده، و اما اگر به خاطر آن که ناشزه است طلاقش داد طلاق رجعی، چیزی بر گردن او نیست مگر آن که باز برگردد از ناشزگی.

مسئله 4 - اگر مرد زنش را طلاق باین داد و زن حامله بود، در مدت حمل نفقه زن به عهده شوهر است.

مسئله 5 - ظاهر آن است که اجرت حمام جزء نفقه است به شرط آن که زن احتیاج داشته باشد و یا محتاج به پاکیزگی باشد، به شرط آن که در منزل ممکن نباشد یا متعارف نباشد آن.

مسئله 6 - نفقه زن عقدی به گردن مرد است اگرچه زن، غنی و مالدار باشد.

مسئله 7 - واجب است که انسان نفقه پدر و مادر و جد و جده و پدران ایشان را بدهد، چنانکه واجب است نفقه پسران و دختران و نوادگان و نتیجه‌ها؛ چه آنها مسلم باشند چه کافر.

مسئله 8 - آنچه گذشت در مسئله سابقه در فرضی است که اقوام و خویشاوندان فقیر باشند؛ به این معنی که غذای روز خود را نداشته باشند، پس در این صورت اگر ممکن نباشد برای آنان کسب لایق به حالشان و اعاشه نمودن بدون حرج، لازم است بر انسان که نفقه آنان را بدهد اگرچه برای ایشان ممکن باشد قرض کنند یا سؤال نمایند.

مسئله 9 - کسی که مشغول تحصیل علم است واجب است نفقه اش بر پدرش و این کار سبب نمی شود که نفقه دادن بر او لازم و واجب نباشد.

مسئله 10 - بدان که بین کسانی که باید انفاق بکنند ترتیب است، پس نفقه اولاد؛ چه پسر باشد و چه دختر بر عهده پدر است، و اگر چنانچه پدر نباشد و یا باشد و فقیر باشد بر عهده جد پدری است، و چنانچه او هم مرده یا فقیر است بر عهده جد پدر است هر چه بالا رود، و اگر چنانچه هیچ یک از ایشان نباشند یا همگی فقیر باشند بر

عهده‌ مادر است، و اگر چنانچه او هم مرده یا فقیر است، پس نفقه بچه بر عهده پدر مادر و مادر مادر، و پدر پدر مادر و مادر پدر مادر و کسان دیگری که در این طایفه و طبقه هستند و جزء پدران و مادران محسوبند با مراعات الاقرب فالاقرب.

مسأله 11 - بدان که بین کسانی که باید آنها را انفاق کرد نیز ترتیب است، اگر چنانچه به مقدار همگی آنان مال نباشد، پس اگر به مقدار خودش باشد خرج خودش کند و اگر زیاده از آن است خرج زنش کند و اگر زیاده از آن شد خرج اقاربش کند با مراعات الاقرب فالاقرب.

ص: 378

در صحت طلاق چند شرط است:

مسأله 1 - شرط اول: آن که شوهر که طلاق می دهد بالغ باشد بنا بر احتیاط واجب، پس طلاق غیر بالغ صحیح نیست بنا بر احتیاط؛ چه به مباشرت باشد و چه به وکالت دادن به کس دیگر.

مسأله 2 - اگر طفل ممیز باشد و به ده سال رسیده باشد و طلاق بدهد لازم است مراعات احتیاط بشود، و اگر بخواهد زن شوهر کند، لازم است تجدید طلاق در وقت بالغ شدن طفل.

مسأله 3 - صحیح نیست طلاق دادن پدر و جد طفل، زن او را و همین طور صحیح نیست طلاق وصی آنها و نه طلاق حاکم شرع، پس هیچ يك از اینها نمی تواند طلاق بدهند زن او را.

مسأله 4 - اگر طفل در حال جنون بالغ شود یا بعد از بلوغ مجنون شود، پدر و جد او می توانند زن او را طلاق بدهند با مراعات نفع و صلاح او و محتاج به اذن حاکم شرع نیست و با نبودن ولی، حاکم شرع می تواند طلاق دهد.

مسأله 5 - شرط دوم: آن که شوهر که می خواهد طلاق دهد عاقل باشد، پس طلاق

مجنون صحیح نیست، و همین طور کسی که عقلش زایل شود به مستی و مثل آن، طلاقش صحیح نیست.

مسئله 6 - شرط سوم: آن که طلاق دهنده قصد داشته باشد به واقع نمودن طلاق، پس طلاق آدم خواب و کسی که شوخی می کند، یا لفظ طلاق را لغو استعمال می کند و حقیقتاً اراده ندارد باطل است.

مسئله 7 - شرط چهارم: آن که شوهر به اختیار خود طلاق دهد نه به اجبار و اکراه، پس اگر کسی به او بگوید که اگر طلاق ندهی به تو ضرر جانی یا مالی می رسانم و از روی اکراه طلاق دهد باطل است.

مسئله 8 - اگر به طور اجبار و الزام طلاق داد و بعد راضی شد طلاقش صحیح نمی شود.

مسئله 9 - شرط است در زنی که شوهر می خواهد او را طلاق دهد، این که زن دائمی او باشد نه صیغه او.

مسئله 10 - شرط است که زن از حیض و نفاس و آنچه به حکم آن است مثل پاکی که در بین حیض و نفاس است و به حکم آنها است خالی باشد.

مسئله 11 - زن از حیض و نفاس که پاک شد طلاقش صحیح است، اگرچه غسل نکرده باشد.

مسئله 12 - شرط است در صحت طلاق که زن در حال پاکی از حیض و نفاس باشد که مرد با او نزدیکی نکرده باشد، پس اگر از حیض یا نفاس پاک شد و مرد با او جمع شد طلاقش در این حال صحیح نیست.

مسئله 13 - اگر زنی گرفت و با او نزدیکی نکرد، طلاقش در حال حیض و نفاس صحیح است.

مسئله 14 - اگر زن حامله باشد و حیض شود طلاقش در حال حیض صحیح است.

مسأله 15 - اگر زن غایب باشد و مرد نداند که او حائض است و نتواند حال او را به دست بیاورد یا مشکل باشد به دست آوردن، طلاق او صحیح است، اگر چه بعد معلوم شود که در حال حیض بوده.

مسأله 16 - اگر زن حاضر باشد و ممکن نباشد حال حیض او را به دست بیاورند یا مشکل باشد، حکمش مثل غایب است.

مسأله 17 - اگر زنی یائسه باشد و آن وقتی است که زن غیر سیده به پنجاه سالگی و زن سید به شصت سالگی رسیده باشد، می شود او را طلاق داد در طهری که با او موافقه کرده است، و همین طور است دختر نابالغ و زن آبستن.

مسأله 18 - زنی که به سن زن هایی که حیض می بینند رسیده و حیض نمی بیند؛ چه به واسطه آن باشد که خلقتش این طور است یا عارضه ای برای او رخ داده که حیض نمی شود، اگر شوهر با او نزدیکی کرد و بخواهد او را طلاق دهد، باید از وقت نزدیکی سه ماه بگذرد و پس از آن او را طلاق دهد و پیش از سه ماه طلاق باطل است.

مسأله 19 - شرط است در طلاق که زن معین باشد؛ یا به اسم یا به اشاره یا به هر چه ممکن است که او را تعیین کند.

صیغه طلاق

مسأله 1 - طلاق واقع نمی شود مگر آن که بگوید: «أنتِ طالق» یا «فلانة طالق» و بالجمله باید به لفظ «طالق» باشد و به غیر آن واقع نمی شود، حتی مثل «أنتِ الطالق» که

الف و لام دارد، چه برسد به مثل «مطلّقة» یا «طلّقت»، پس به الفاظ غیر صریح و کنایه هم واقع نمی شود.

مسأله 2 - چند زن را با يك صیغه طلاق می توان طلاق داد، مثل این که دو زن داشته باشد و بگوید: «هُمَا طالقان» یا بیشتر داشته باشد و بگوید: «هُنَّ طَوَالِق».

مسأله 3 - طلاق به غیر صیغه عربی با لغت های دیگر در حال قدرت داشتن بر

عربی واقع نمی شود، پس طلاق به فارسی یا ترکی و غیر اینها با امکان عربی باطل است.

مسئله 4 - شرط است که طلاق به طور تنجیز واقع شود، پس اگر بگوید: «اگر زید بیاید أنت طالق» یا بگوید: «اگر آفتاب طلوع کند أنت طالق» طلاق صحیح نیست، بلی اگر تعلیق کند به چیزی که حاصل است، مثل این که بگوید: «اگر فلان زن، زن من است، فهی طالق» ظاهراً صحیح است.

مسئله 5 - اگر مکرر کند صیغه طلاق را بدون آن که رجوعی در بین واقع شود يك طلاق محسوب می شود، و همین طور اگر بگوید: «أنت طالق ثلاثاً» يك طلاق واقع می شود.

مسئله 6 - شرط است در صحت طلاق، آن که نزد دو شاهد مرد عادل، واقع شود که هر دو صیغه طلاق را بشنوند و باید هر دو با هم باشند و کفایت نمی کند آن که نزد یکی از آنها طلاق دهد و نزد دیگری در مجلس دیگر طلاق دهد.

مسئله 7 - دو شاهد باید غیر از کسی که طلاق را جاری می کند باشند و غیر از شوهر زن باشند.

مسئله 8 - اگر دو شاهد عادل باشند پیش کسی که طلاق می دهد، و فاسق باشند یا یکی از آنها فاسق باشد واقعاً، ترتیب آثار صحت بر آن طلاق مشکل است، گرچه بی وجه نیست.

اقسام طلاق

(طلاق بائن و طلاق رجعی)

مسئله 1 - طلاق صحیح دو قسم است:

قسم اول: طلاق بائن، و آن طلاقی است که شوهر نمی تواند بعد از طلاق دادن رجوع کند؛ چه زن عده داشته باشد یا نه و آن شش قسم است: اول: طلاقی که پیش از نزدیکی با زن داده شود. دوم: طلاق دختری که به حد تکلیف نرسیده باشد، اگرچه

ص: 382

نزدیکی با او کرده باشد. سوم: طلاق زن یا سه است. چهارم: طلاق خلع. پنجم: طلاق مبارات و این دو قسم باین هستند اگر زن به بذلی که کرده رجوع نکند و در صورت رجوع با شرایط رجعی می شود. ششم: طلاق سوم است، اگر دو رجوع شود یکی بین اول و دوم، و یکی بین دوم و سوم. و اگر طلاق بعد از دو عقد جدید واقع شود باز باین است؛ به این معنی که اگر طلاق داد و عده گذشت و عقد کرد او را، بعد طلاق داد و عده گذشت، و عقد کرد پس طلاق داد، این طلاق سوم نیز باین است.

مسأله 2 - اگر سه طلاق داد با واقع کردن دو رجوع در بین آنها به آن نحو که ذکر شد آن زن را نمی تواند بگیرد مگر آن که آن زن شوهر کند، پس اگر شوهر دوم مرد یا او را طلاق داد، بر شوهر اول حلال می شود با شرایطی که ذکر می شود.

مسأله 3 - در سه طلاق که گفته شد با دو رجوع مذکور، فرق نمی کند بین آن که مرد با زن بعد از رجوع نزدیکی کند و او را در طهر دیگر طلاق دهد، و آن که نزدیکی نکند و در همان طهر هر سه طلاق را بدهد؛ پس اگر طلاق دهد و در همان مجلس رجوع کند و باز طلاق دهد و باز رجوع کند و باز طلاق دهد، آن زن بر او حرام می شود تا آن که محلل بگیرد.

مسأله 4 - اگر زنی را طلاق داد و رجوع کرد و با او نزدیکی کرد و در طهر دیگر طلاق داد و رجوع کرد و با او نزدیکی کرد و در طهر دیگر طلاق داد، این را طلاق عدی گویند، پس اگر زن محلل گرفت و پس از آن شوهر اولی او را عقد کرد باز سه طلاق به طوری که ذکر شد واقع کرد باز محلل گرفت پس از آن شوهر اول باز او را عقد کرد و سه طلاق دیگر به همان نحو که ذکر شد واقع کرد، پس از نه طلاق مذکور آن زن بر مرد مذکور حرام همیشگی می شود و هیچ وقت نمی تواند او را بگیرد.

مسأله 5 - گفته شد زنی را که سه طلاقه کرد، حرام می شود و باید محلل بگیرد تا به او حلال شود و در حلال شدن، سه چیز معتبر است: اول: آن که شوهری که محلل است بالغ باشد و نکاح قبل از بلوغ مؤثر نیست. دوم: آن که با او نزدیکی کند از طریق

قُبُل به طوری که موجب غسل شود به دخول حشفه، و در کسی که حشفه اش بریده شده به دخول مقدار حشفه بنابر احتیاط، گرچه کفایت مسمای دخول در مقطوع الحشفه خالی از وجه نیست و احتیاط واجب آن است که بعد از دخول انزال منی شود. سوم: آن که عقد دائمی باشد و متعه کفایت نمی کند.

مسأله 6 - در نزدیکی که معتبر است در محلّ، فرقی نیست بین نزدیکی حلال و حرام، پس اگر در حال احرام یا در حال حیض نزدیکی کرد کفایت می کند و بر شوهر اول حلال می شود.

عَدَّة طلاق

مسأله 1 - عَدَّة نیست از برای زنی که شوهر با او نزدیکی نکرده، و دختر کوچکی که به حد بلوغ نرسیده است؛ یعنی نه سالش تمام نشده؛ گرچه شوهر با او نزدیکی کرده باشد، و زن یائسه، این سه طایفه عَدَّة ندارند؛ چه به طلاق جدا شده باشند از شوهر و چه به فسخ و هبه مدت و غیر آن.

مسأله 2 - دخول حاصل می شود به رفتن تمام حشفه و ختنه گاه؛ چه در قُبُل و چه در دبر.

مسأله 3 - زن اگر قرشیه است به شصت سالگی یائسه می شود و اگر نیست به پنجاه سالگی یائسه می شود.

مسأله 4 - اگر زن حامله ای را طلاق دهند، عَدَّة او به زاییدن تمام می شود اگرچه بعد از طلاق بدون فاصله بزاید، و فرق نیست در این که بچه خلقتش تمام باشد یا ناقص، بلکه اگر مضغه و علقه هم باشد عَدَّة تمام می شود.

مسأله 5 - اگر زن از زنا حامله باشد، به زاییدن عَدَّة اش تمام نمی شود.

مسأله 6 - اگر زن دو قلو آبستن باشد بائن می شود از شوهر به زاییدن هر دو طفل نه یکی از آنها.

مسأله 7 - اگر زن غیرآبستن را طلاق بدهد یا نکاح را فسخ کند، اگر حیض زن مستقیم باشد؛ یعنی در هر ماه يك مرتبه خون ببیند، عدّه او سه طهر است و همین طور است اگر در يك ماه بیشتر از يك مرتبه خون ببیند یا در دو ماه يك مرتبه ببیند. بلکه اگر فاصله میان دو حیض او از سه ماه کمتر باشد نیز عدّه او سه طهر است.

مسأله 8 - اگر زن حیض نمی شود و در سنی است که زن های دیگر حیض می شوند؛ چه به واسطه مرض باشد یا ضعف یا غیر آن، عدّه او سه ماه است. و همین طور است زنی که فاصله مابین دو مرتبه خون دیدنش سه ماه باشد یا بیشتر.

مسأله 9 - اگر زنی را طلاق داد و يك لحظه از پاکی او باقی است، این يك لحظه يك طهر حساب می شود و بعد از آن که دو طهر دیگر دید از عدّه خارج می شود.

مسأله 10 - مراد از ماه که باید زن عدّه نگه دارد ماه هلالی است، پس اگر اول ماه طلاق گرفت سه ماه که گذشت عدّه تمام می شود و اگر در بین ماه طلاق گرفت دو ماه وسط را هلالی حساب کند، و ماه و روزهای ماه اول را با ماه چهارم تمام کند.

عدّه وفات

مسأله 1 - عدّه زنی که آزاد است و شوهرش بمیرد چهار ماه و ده روز است، به شرطی که آن زن حامله نباشد و فرقی نیست بین زن یائسه و زنی که به حد تکلیف رسیده یا نرسیده، و این که شوهر با او نزدیکی کرده یا نکرده، و چه عقد او دائم باشد یا غیر دائم، و چه حیض ببیند یا نبیند.

مسأله 2 - زنی که آبستن است و شوهر او می میرد، اگر پیش از چهار ماه و ده روز بزاید، باید تا چهار ماه و ده روز از روز مردن شوهرش عدّه نگاه دارد، و اگر تا چهار ماه و ده روز نزاید، باید تا زاییدنش عدّه نگه دارد.

مسأله 3 - مراد از ماه در این جا ماه هلالی است، پس اگر اول ماه شوهرش فوت شد، تا ده روز از ماه پنجم باید عدّه نگاه دارد و اگر در بین ماه فوت شد سه ماه وسط را

هلالی قرار دهد و از ماه پنجم آنچه از ماه اول ناقص شده باید تمام کند و ده روز اضافه کند تا چهار ماه و ده روز مَلْفَق شود.

مسأله 4 - زنی که شوهرش مرد، مادامی که در عده است واجب است از زینت و آرایش خودداری کند؛ چه در بدن مثل سرمه کشیدن و عطر زدن و حنا گرفتن و سایر آرایش های دیگری که مرسوم است و چه در لباس، چون لباس هایی که در عید و عروسی و شادی پوشیده می شود و بالجمله هر چه زینت شمرده شود، و البته این امور به حسب عادات و شهرها مختلف می شود و باید ملاحظه شود هر محلی به حسب متعارف آن.

مسأله 5 - مانعی ندارد پاکیزه کردن لباس و بدن و شانه کردن سر و گرفتن ناخن و حمام رفتن و در رختخواب و فرش سنگین قیمت خوابیدن و نشستن و در خانه عالی مزین سکنی کردن و نیز مانعی ندارد تزئین کردن اولاد و خادم خود را.

مسأله 6 - اگر زن مخالفت کند آنچه را که گفته شد که بر او واجب است معصیت کار است، لکن عده او صحیح است و واجب نیست عده اش را از سر بگیرد.

مسأله 7 - کسی که در عده وفات است می تواند از خانه خارج شود دنبال کارهایی که دارد، خصوصاً کارهای لازم یا کارهای مستحب، مثل حج و زیارت مشاهد مشرفه و عیادت مریض و امثال آن.

مسأله 8 - اول عده وفات از وقتی است که خبر فوت به زن می رسد چه شوهر غایب باشد و چه حاضر باشد و خبر به واسطه مانعی به زن نرسد، پس بر زن واجب است از وقتی که خبر موت به او رسید عده نگاه دارد و از آرایش و زینت خودداری کند.

مسأله 9 - مبدأ عده طلاق مثل عده وفات نیست، بلکه از وقتی است که طلاق واقع می شود؛ چه شوهر حاضر باشد یا نباشد و چه زن خبردار بشود یا نشود.

مسأله 10 - به مجرد آن که به زن خبر رسید که شوهرش مرده است اگرچه گوینده

قولش حجت شرعی نباشد باید عده نگه دارد و ابتدای عده از همین وقت است و لکن نمی تواند شوهر کند، مگر آن که مردن شوهرش معلوم شود یا به وجه شرعی ثابت شود.

مسئله 11 - اگر زن یقین پیدا کند به مردن شوهرش، می تواند بعد از عده نگاه داشتن شوهر کند بی مراجعه به حاکم شرع، لکن در اعتبار قول زن به این که شوهرش مرده است برای کسی که می خواهد او را بگیرد اشکال است، احتیاط واجب آن است که به کسی شوهر کند که از واقعه خبردار نباشد.

عده وطی به شبهه

مراد به وطی به شبهه آن است که کسی نزدیکی کند با زنی به اعتقاد آن که زن خودش هست و زن او نباشد یا عقد کند زنی را به اعتقاد آن که عقد او صحیح است و نزدیکی کند، بعد معلوم شود عقد او صحیح نبوده.

مسئله 1 - زنی که با او نزدیکی شده است به شبهه، باید عده نگه دارد؛ چه شوهردار باشد یا نباشد و چه زن و مرد هر دو در اشتباه باشند و چه مرد فقط، و احتیاط واجب عده نگاه داشتن است در صورتی که زن فقط در اشتباه بوده.

مسئله 2 - عده از برای کسی که با او زنا شده است نیست؛ چه از زنا آبستن شده باشد یا نه.

مسئله 3 - عده نزدیکی به شبهه مثل عده طلاق است به تفصیلی که گفته شد.

مسئله 4 - زنانی که عده ندارند در طلاق مثل یائسه و غیر آن، در این جا نیز عده ندارند.

مسئله 5 - مرد در مدت عده زن خودش که با او به طور اشتباه نزدیکی شده نمی تواند با او نزدیکی کند، و اما دیگر از بهره های زن و شوهری را می تواند بردارد مثل بوسه و غیر آن.

مسأله 6 - نفقه این زن در حال عدّه با شوهرش هست؛ چه استتماعات بر او جایز باشد و چه نباشد.

مسأله 7 - مردی که با زنی به اشتباه نزدیکی کرده است می تواند او را در این عدّه به زنی بگیرد، اگر مانع دیگری نداشته باشد، لکن مردان دیگر نمی توانند او را بگیرند.

مسأله 8 - زنی را که طلاق دادند به طلاق رجعی - و آن طلاق است که شوهر می تواند در عدّه زن را به نکاح اول خود برگرداند - در حکم زن است؛ مادامی که در عدّه است باید مرد نفقه و کسوة او را بدهد و مرد و زن از هم ارث می برند و خواهر این زن بر مرد حرام است و کفن زن بر مرد است و زکات فطره اش با مرد است.

مسأله 9 - زنی که به طلاق بائن از مرد جدا شد هیچ يك از احکام زوجیت را ندارد؛ چه در عدّه و چه در غیر عدّه.

مسأله 10 - در طلاق بائن که گفته شد حکم زوجیت را ندارد، اگر زن از مرد آبستن باشد تا نزاییده از مرد حق نفقه و کسوه و محل سکونت دارد.

مسأله 11 - در طلاق بائن و رجعی اگر مرد در حال مرض طلاق بدهد زن خود را و از وقت طلاق تا يك سال به همان مرض بمیرد زن از او ارث می برد، و اما اگر بعد از سال بمیرد اگرچه به نصف روز یا کمتر، ارث از او نمی برد.

مسأله 12 - ارث بردن زن در مسأله یازدهم سه شرط دارد: اول: آن که بعد از گذشتن عدّه شوهر نکند. دوم: آن که مرد از این مرض که در آن طلاق داده خوب نشود، پس اگر خوب شد و باز مریض شد و مرد زن از او ارث نمی برد، بلی در طلاق رجعی اگر در زمان عدّه بمیرد ارث می برد. سوم: آن که طلاق به خواهش زن واقع نشود، پس در طلاق خلع که به خواهش زن است و در طلاق مبارات که با التماس هر دوی آنها است ارث نمی برد.

و آن عبارت است از برگرداندن زن در زمان عدّه به زوجیت پیش، پس در طلاق بائن رجوع نمی تواند بکند و بعد از عدّه نیز رجوع نمی تواند بکند.

مسأله 1 - رجوع واقع می شود به هر لفظی که دلالت کند بر واقع کردن آن؛ چه عربی و چه غیر عربی، مثل این که بگویند رجوع کردم یا برگرداندم تو را به زنی خودم، و هر چه مفید آن باشد.

مسأله 2 - با هر عملی که مرد با زن انجام دهد که آن عمل به غیر شوهر جایز نیست مثل نزدیکی کردن و بوسه نمودن و دست مالی نمودن به شهوت، رجوع واقع می شود.

مسأله 3 - لازم نیست اول رجوع کند بعد این اعمال را انجام دهد، بلکه این اعمال جایز است بی قصد رجوع و به هر يك از آنها رجوع واقع می شود، گرچه قصد رجوع نکنند، بلکه بعید نیست که در خصوص نزدیکی حتی با قصد رجوع نکردن نیز رجوع واقع شود، ولی در غیر نزدیکی محل تأمل است.

مسأله 4 - اگر این اعمال از آدم خواب یا غافل و یا کسانی که قصد رجوع ندارند واقع شود، رجوع حساب نمی شود.

مسأله 1 - اگر زن کراهت داشته باشد از شوهرش و چیزی به شوهر ببخشد که شوهر او را طلاق دهد این طلاق را خلع گویند.

مسأله 2 - شرایطی که در طلاق معتبر است و به تفصیل گذشت در طلاق خلع نیز معتبر است، به علاوه آن که معتبر است در آن، که خصوص زن از شوهر کراهت داشته باشد.

مسأله 3 - بعید نیست که طلاق خلع هم به لفظ خلع واقع شود مثل «أَنْتِ مُخْتَلِعَةٌ» یا «خَلَعْتُكِ» و هم به لفظ طلاق مثل «أَنْتِ طَالِقٌ» لکن سزاوار نیست ترك احتیاط به جمع بین هر دو صیغه، بلکه ترك نشود این احتیاط به این که بگوید: «أَنْتِ مُخْتَلِعَةٌ طَالِقٌ» یا بگوید: «أَنْتِ طَالِقٌ مُخْتَلِعَةٌ».

مسأله 4 - طلاق خلع از جهتی شبیه به عقد است؛ زیرا که در تحقق آن محتاج است به دو طرف: یکی زن که می بخشد چیزی را که او را طلاق دهد و دیگری مرد که طلاق در مقابل آن بخشش می دهد.

مسأله 5 - طلاق خلع به دو نحو واقع می شود: اول: آن که زن ابتدا بخشش کند که مرد طلاق بدهد و مرد طلاق بدهد، پس زن بگوید: «بَدَلْتُ لَكَ كَذَا لِتُطَلِّقَنِي» و مرد بگوید: «أَنْتِ طَالِقٌ مُخْتَلِعَةٌ عَلَيَّ مَا بَدَلْتِ».

دوم: آن که مرد ابتدا کند و بگوید به زن: «أنتِ طَالِقٌ مُخْتَلِعَةٌ بِعَوَضٍ مَهْرِكِ» مثلاً و زن فوراً قبول کند، و وکیل از يك طرف یا دو طرف نیز می تواند طلاق خلع بدهد.

مسئله 6 - شرط است در خلع، بذل چیزی در عوض طلاق، و هر چیزی که مالیت داشته باشد، می شود بذل قرار داد؛ چه عین خارجی باشد یا طلب در ذمه یا منفعت باشد، چه کم باشد چه زیاد، به مقدار مهر باشد یا نباشد.

مسئله 7 - بعید نیست که علم به مقدار بخشش در حال واقع کردن صیغه لازم نباشد و جایز باشد که ببخشد آنچه را که در صندوق است که بعد علم به آن پیدا می کنند، بلکه اگر بذل کند آنچه که در ذمه شوهر است از مهر و معلوم نباشد چقدر است و بعدها هم معلوم نشود و شوهر طلاق بدهد در عوض آن، خلع صحیح است بنابر اقوا.

مسئله 8 - اگر آنچه را که در طلاق خلع زن می بخشد مال غیر باشد یا چیزی باشد که مسلم مالک نمی شود مثل شراب، پس اگر با علم به این که مال غیر است یا چیزی است که مسلم مالک نمی شود بوده، بذل باطل می شود و طلاق خلع هم باطل می شود و طلاق رجعی می شود اگر به صیغه طلاق واقع کرده یا جمع بین هر دو صیغه نموده باشد و در صورتی که علم نداشته باشد که مال غیر است، مسئله محل اشکال است.

مسئله 9 - فرقی نیست در کراهت زوجه که معتبر است در طلاق، آن که کراهت به واسطه بعضی خصوصیات که در شوهر است باشد، مثل بدگلی بودن و کج خلق بودن، یا آن که به واسطه چیزهای خارجی باشد، مثل زن دیگر داشتن یا ادای حقوق زن را نکردن. و اما اگر شوهر آزار دهد زن را و ظلم به او بکند و بخواهد برای دفع شر او طلاق بگیرد و بذل کند چیزی را که طلاق دهد، خلع واقع نمی شود و حرام است بر مرد چیزی را که به او بذل کرده، و طلاق رجعی می شود اگر به لفظ «أنتِ طالق» واقع شود؛ چه منفرداً یا مجتمعاً با صیغه خلع.

مسأله 10 - (1) مبارات يك قسم [از طلاق] است و در آن معتبر است تمام شرایط طلاق به تفصیلی که گذشت و نیز معتبر است در آن بذل و کراهت به طوری که ذکر شد و باید به لفظ طلاق واقع شود پس از آن که زن بذل کرد که طلاق بدهد او را، مرد باید بگوید: «أنتِ طالقٌ علی ما بذلتِ» و لفظ «بَارَأْتُ» دخالت ندارد؛ نه تنهایی و نه با لفظ طلاق.

مسأله 11 - مبارات يك قسم از طلاق است و با طلاق خلع در سه چیز فرق دارد:

اول: آن که در مبارات معتبر است که زن و مرد هر کدام از دیگری کراهت داشته باشند و در خلع معتبر است کراهت زن فقط.

دوم: شرط است در مبارات که آنچه بذل می کند از مهرش بیشتر نباشد بلکه احوط آن است که کمتر باشد به خلاف خلع که به هر چه با هم قرارداد کردند صحیح است چه به قدر مهر باشد یا زیادت یا کمتر باشد.

سوم: آن که طلاق در مبارات به لفظ «طالق» واقع می شود، و لفظ «بَارَأْتُ» هیچ دخالت در آن ندارد و اما در خلع چنانچه گذشت، احتیاط آن است که جمع شود بین هر دو صیغه.

الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

ص: 392

1- این مسأله سابقاً مؤخر از (مسأله 11) بود لکن با توجه به کتاب «وسيلة النجاة» و تناسب مباحث مقدم گردید.

سرشناسه : خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1279 - 1368.

عنوان و نام پدیدآور : موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 28 رساله نجات العباد امام خميني (س) و حاشيه بر رساله ارث ملا هاشم خراساني / تحقيق موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س).

سرشناسه : خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1279 - 1368.

عنوان قراردادی : رساله فی الارث .شرح

عنوان و نام پدیدآور : رساله نجات العباد [کتاب]. حاشیه بر رساله ارث ملا هاشم خراسانی / تالیف امام خمینی.

مشخصات نشر : تهران : موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)، 1392.

مشخصات ظاهری : 2 ج

شابک : 100000 ریال: 978-964-2123-55-1

وضعیت فهرست نویسی : فیا

موضوع : خراسانی، محمد هاشم، 1242 - 1312. . رساله فی الارث -- نقد و تفسیر

موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه

موضوع : ارث (فقه)

شناسه افزوده : خراسانی، محمد هاشم، 1242 - 1312. . رساله فی الارث. شرح

شناسه افزوده : موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (س)

رده بندی کنگره : 1392 53 ر8 / BP183/9

رده بندی دیویی : 297/3422

شماره کتابشناسی ملی : 3409207

آدرس سایت : <https://www.icpikw.ir>

خیراندیش دیجیتال: مرکز خدمات حوزه علمیه اصفهان

ویراستار: محمدرضا دهقانزاد

ص: 1

تذکر

این رساله در راستای جمع آوری و حفظ آثار علمی حضرت امام خمینی رحمه الله علیه به چاپ رسیده و فتاوی موجود در آن آخرین نظرات معظّم له نمی باشد.

ص: 3

حاشیه بر رساله ارث ملاحاشم

مقدمه: در بیان سه امر است:

امر اول: در ذکر بعضی از روایات شریفه در فضیلت علم به فرائض ... 3

امر دوم: در بیان آنکه رحم شامل چه مقدار از قرابت است ... 4

امر سوم: در بیان حقوق به جا مانده از میت ... 8

لابد است در مقام از ذکر چند مطلب:

مطلب اول: در ذکر حقوقی که انتقال آنها به وراثت به ادله ارث است ... 8

مطلب دوم: در ذکر حقوقی که انتقال آنها به وراثت نه از جهت ادله ارث است ... 13

مطلب سوم: در ذکر حقوقی است که ارث برده نمی شوند بالاصاله و نه بالتبع ... 15

مطلب چهارم: در ذکر حقوقی است که به علت حکم بودن مورث نمی شوند ... 16

مطلب پنجم: در ذکر حقوق قابل اسقاط و غیر قابل آن ... 18

مطلب ششم: در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده ... 23

فصل اول: در بیان درجه ارث نسبت به سایر مصارف ترکه میت ... 27

فصل دوم: در بیان مقتضی و موانع ارث است ... 37

مقتضی ارث ... 37

موانع ارث ... 38

ص: 4

نوع اول: در اموری که مانعند از اصل ارث ... 38

نوع دوم: در اموری که مانعند از بعض ارث نه از کل ... 49

فصل سوم: در سهام و فرائض مقررہ در قرآن مجید ... 53

فصل چهارم: در کیفیت ارث بردن طبقه اول از وارثین میت است ... 63

فصل پنجم: در کیفیت ارث بردن طبقه دوم از وارثین میت است ... 69

فصل ششم: در کیفیت ارث بردن طبقه سوم از وارثین میت است ... 81

فصل هفتم: در کیفیت توارث به اسباب است ... 99

در این فصل چهار عنوان است:

عنوان اول: در کیفیت ارث بردن به سبب زوجیت است ... 99

عنوان دوم: در کیفیت ارث بردن به ولای عتق است ... 102

عنوان سوم: در کیفیت ارث بردن ولاء ضامن جریره ... 103

عنوان چهارم: در ارث به ولای امامت است ... 104

خاتمه: در بیان چهار مسأله است ... 105

ص: 5

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على محمّد وآله الغرّ الميامين من آل طه ويس ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

وبعد، این بی بضاعت از علم و عمل، محمد هاشم بن محمد علی الخراسانی المشهدی - حشرهما الله تعالی و جمیع المؤمنین مع أحبّتهم و موالیهم ارواح العالمین لهم الفداء - مختصری در مسائل ارث از کتب علمای اعلام و فقهاء کرام - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - جمع نموده و به نظر مبارک بعضی از حجج اسلام که فعلاً مرجع تقلید بودند رسانیدم تا آن که عمل بر طبق آن از برای مقلدین ایشان جایز و مبرئ ذمه بوده باشد.

أرجو من فضل الله وكرمه که مؤمنین به آن منتفع گردند و مقبول صاحب شرع شریف واقع شود.

و این مختصر مشتمل است بر مقدمه و هفت فصل و خاتمه ای:

ص: 1

در بیان سه امر است:

امر اول

در ذکر بعضی از روایات شریفه در فضیلت علم به فرائض.

بدان که علم به فرائض از اهم علوم دینیه است و بسیاری از احکام آن را خداوند عزت در قرآن مجید بیان فرموده مخصوصاً در سوره مبارکه نساء، و در روایات شریفه ترغیب فرموده اند به تعلیم و تعلم آن.

في «المسالك»: روي: «أنّ ثواب مسألة من الفرائض ثواب عشرة من غيرها».

وفي «المبسوط»: عن عبدالله بن مسعود، عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: «تعلّموا القرآن وعلموه الناس، وتعلّموا الفرائض وعلموها الناس فإنّي امرء مقبوض، وسيقبض العلم ويظهر الفتن حتّى يختلف الرجلان في الفريضة ولا يجدان من يفصل بينهما» انتهى.

قال في «المستند»: قيل: وذلك لا ابتداء مسائل الفرائض على أصول غير عقلية وعدم اشتمال القرآن على جميعها، انتهى.

وفي «المبسوط» أيضاً: وروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «تعلّموا الفرائض وعلموها الناس؛ فإنّها نصف العلم وهو ينسى، وهو أوّل ما ينتزع من أمتي» انتهى.

قال في «المستند»: وتوجيه كون العلم بالفرائض نصف العلم باختصاصه بإحدى حالتي الإنسان من الحيوة والممات، أو بكونه أحد سببي الملك من الاضطراري والأعم، أو أحد قسمي العلم ممّا يكون المقصود بالذات فيه التعليم والتعلّم والعمل تابع وعكسه، أو باعتبار ثوابه، أو لإيجابه وضع الإمامة في موضعها الموجب لتمامية العلم، أو لتوقّفه على مشقّة عظيمة وتكلف لا يقبله الأذهان السليمة وإن كان أخيرها أولاهما، انتهى.

و محتمل است که مراد از فرائضی که در این روایات است علم به احکام تکلیفیه باشد که علم به احکام تکلیفیه نصف علم است و نصف دیگر آن علم به اصول دین و به عقائد حقه بوده باشد.

امر دوم

در بیان آن که نسب و رحم که به مقتضای آیه مبارکه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» موجب توارث است، تا چه اندازه از قرابت است؟

بدان که معلوم خواهد شد - ان شاء الله تعالی - که از برای وراثت نسبی میت، سه طبقه است:

طبقه اولی دو صنفند: يك صنف خصوص پدر و مادر، و صنف دیگر اولاد میت و إن نزلوا؛ هرچند اولاد به ده واسطه به میت برسند، به شرط نبودن ولدی اقرب از آنها.

طبقه ثانیه نیز دو صنفند: يك صنف جد و جدّه میت و إن علوا، صنف دیگر اخوه و اخوات و اولاد اخوه و اخوات و إن نزلوا؛ هرچند جد و جدّه و اولاد اخوه و اخوات به ده واسطه به میت برسند، به شرط نبودن اقربی از صنف خودشان هرچند در صنف دیگر اقربی بوده باشد، پس ابعد از صنفی با اقرب از صنف دیگر ارث می برد نه با اقرب از صنف خود.

طبقه ثالثه صنف واحدند که اعمام و عمّات و اخوال و خالات میت و اولاد آنها بوده باشند؛ هرچند خود اعمام و عمّات و اخوال و خالات به ده واسطه به میت برسند به شرط نبودن عموی یا عمه یا خالو یا خاله اقرب از آنها.

و اما وارثیت اولاد عم و عمه و خال و خاله، پس مادام صدق اسم نسب و رحمیت است عرفاً؛ چون نسبت میت با اولاد عم و عمه و خال و خاله به سه قسم تصویر می شود:

اول: آن که میت با اولاد عم و عمه خال و خاله در جد یا جدۀ پشت چهارم منتهی به یکدیگر شوند، مثل اولاد بلاواسطه حضرت باقر علیه السلام و اولاد بلاواسطه حسن مثلث که هر دو به پدر چهارم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است منتهی به یکدیگر می شوند. در این صورت اشکالی نیست در وارثیت آنها به شرط نبودن اقرب از آنها، و اگر در کمتر از پشت چهارم منتهی به یکدیگر بشوند، به طریق اولی بینشان وراثت خواهد بود به شرط مزبور.

دوم: آن که میت با اولاد عم و عمه و خال و خاله از هر دو طرف در جد یا جدۀ فوق پشت چهارم منتهی به یکدیگر بشوند، مثل نسبت بعضی از بنی هاشم با بعضی از بنی امیه، و مثل نسبت بعضی از علویین با بعضی از عباسیین که در جد پنجم یا ششم یا هفتم یا هشتم منتهی به یکدیگر می شوند.

سوم: آن که مجمع النسب از طرفی پشت چهارم یا اقل از آن باشد، و از طرف دیگر پشت پنجم و فوق آن باشد، مثل نسبت حضرت صادق علیه السلام با جناب عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، و در این دو قسم در صدق اسم نسب تأمل و اشکال است، به جهت آن که در پاره ای از اخبار شریفه اطلاق رحم فرموده اند بر کسانی که در پدر هشتم منتهی به یکدیگر می شوند، و از فرمایشات بعضی از علمای اعلام استفاده می شود عدم صدق قرابت تا به این حد از بُعد و دوری.

اما اخبار: من جمله در «تفسیر علی بن ابراهیم» است بعد از ذکر آیه شریفه «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ» عن أبي جعفر عليه السلام يقول: «إِنَّ عَمْرَ لَقِيَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَنْتَ الَّذِي تَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ: «بِأَيْكُمْ الْمُفْتُونَ» تَعْرِضُ بِي وَبِصَاحِبِي؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَلَا أُخْبِرُكَ بِآيَةِ نَزَلَتْ فِي بَنِي أُمِيَّةَ: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ

أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ» فقال عمر: بنو أمية أوصل للرحم منك ولكنتك أثبت العداوة لبني أمية وبني عدي وبني تيم) انتهى.

از این روایت شریفه مستفاد می شود که بنی امیه با بنی هاشم رحم بوده اند و حال آن که ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف در جد هشتم که جناب عبد مناف باشد، نسبش با نسب بنی هاشم متحد می شود، و همچنین ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان بن حکم، و این دو از خلفای بنی امیه بودند. و هشام بن عبد الملک بن مروان بن حکم و عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم و مروان حمار بن محمد بن مروان بن حکم، در جد هفتم نسبشان با نسب بنی هاشم متحد می شود. و یزید بن معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف، در جد ششم نسبش با نسب بنی هاشم متحد می شود. و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف در جد پنجم نسبش با نسب بنی هاشم متحد می شود.

و من جمله: فی «عیون اخبار الرضا علیه السلام» باسناده عن موسی بن جعفر علیه السلام والحديث طويل وفيه: أن موسى بن جعفر عليه السلام قال لهارون الرشيد: «أخبرني أبي عن آبائه عن جدي رسول الله: أنه قال صلى الله عليه وآله وسلم: إنَّ الرحم إذا مسَّت الرحم تحرَّكت واضطربت، فناولني يدك جعلني الله فداك، فقال: أدن، فدنوت منه فأخذ بيدي ثمَّ جذبني إلى نفسه وعانقني طويلاً ثمَّ تركني وقال: اجلس يا موسى فليس عليك بأس فنظرت إليه فإذا أتته قد دمعت عيناه، فرجعت إلى نفسي فقال: صدقت وصدق جدك لقد تحرك دمي واضطربت عروقي حتى غلبت عليَّ الرقة وفاضت عيناى».

و من جمله: فی المجلد الحادى عشر من «البحار» عن «مجمع الدعوات» عن ربيع الحاجب، والرواية مفصلة، وفيه مذاكرة مولانا الصادق عليه السلام مع منصور الدوانيقي قال عليه السلام: «وكيف يا أمير المؤمنين أصنع الآن هذا وأنت ابن عمي وأمس الخلق بي رحماً وأكثرهم عطاءً وبراً».

و من جمله: در کتاب «احتجاج» از ریّان بن شیب روایت کرده، و فيه: فقال «لهم المأمون: وأما ما كان يفعله من قبلي فقد كان به قاطعاً للرحم وأعوذ بالله من ذلك».

و از این سه روایت استفاده می شود که منصور دوانیقی و هارون الرشید با حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر - سلام الله علیهما - رحم بوده اند، و حال آن که نسب هارون با موسی بن جعفر علیه السلام در پدر هفتم منتهی به یکدیگر می شود و نسب منصور با حضرت صادق علیه السلام در پدر پنجم؛ لأنّ هارون الرشید، ابن مهدي بن منصور الدوانیقي بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس بن عبدالمطلب و در بعضی از اخبار اطلاق رحم شده بر کسی که با دیگری در پدر چهلیم به یکدیگر می رسیده اند، چنانچه در «خصال» است یاسناده عن علي عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ رَحِمًا مُتَعَلِّقًا بِالْعَرْشِ تَشْكُو رَحِمًا إِلَى رَبِّهَا، فَقُلْتُ لَهَا: كَم بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا مِنْ أَبٍ؟ فَقَالَ: نَلْتَقِي فِي أَرْبَعِينَ أَبًا». و ظاهراً این روایت در مقام اخلاق بوده باشد.

و اما کلمات فقهاء - رضوان الله عليهم - آن مقداری که احقر به کلمات آنها مطلع شده ام، اکثر فرموده اند: «مع صدق اسم النسب عرفاً»، وفي السادس عشر من «البحار» عن الشهيد الثاني عن ابن جنيد رحمه الله عليه قال: «من جعل وصية لقربته وذوي رحمه غير مسمّين كانت لمن يتقرّب إليه من جهة ولده أو والديه ولا أختار أن يتجاوز بالترفة ولد الأب الرابع؛ لأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يتجاوز ذلك في ترفة سهم ذوي القربى من الخمس» انتهى.

و از این عبارت مستفاد می شود که به نظر مبارك ایشان، رحم از اولاد پدر چهارم تجاوز نمی کند.

وقال الشيخ نصيرالدين ابن المرحوم المولى احمد النراقي في إرث «منهاج الأمة في شرح الروضة الدمشقية»: إنّ الجدّ إذا علا سبعا مثلاً ثمّ نزل أولاده كذلك لم يعدّ النازل قريباً عرفاً.

الحاصل: صدق نسب با التقاء در فوق پدر چهارم، محل تأمل است و طریق احتیاط هم معلوم است.

و مخفی نماناد که رحم در مقام توارث با رحمی که صله او واجب و قطع او حرام است، متحد می باشد مفهوماً و مصداقاً.

امر سوم

بدان که ورثه میت چنانچه از اموال متخلفه از میت ارث می برند، از حقوق متخلفه از میت نیز ارث می برند فی الجمله؛ فی «مکاسب»
الشیخ الأنصاري قدس سره عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «ما تركه الميت من حق فهو لوارثه». و لابد است در مقام از ذکر چند
مطلب:

مطلب اول

در ذکر حقوقی که انتقال آنها به وراثت به ادله ارث و به عنوان وراثت نفس آن حقوق است:

منها: حق الخيار که مطلقاً مورث می باشد به شرایط؛ اعم از آن که خيار زمانیه باشد مثل خيار حیوان، یا غیر زمانیه باشد مثل خيار غبن و
خيار عیب و خيار مجلس،⁽¹⁾ و ایضاً اعم از آن که حق خيار به حسب اصل شرع بوده باشد نظیر خيارات مذکوره، یا آن که به شرط و
جعل متعاقدين باشد چنانچه تفصیل آن در ضمن حقوق حاصل به شرط ذکر می شود، ان شاء الله تعالی.

و منها: حق حاصل به شرط فی ضمن العقد اللازم فی الجمله، و لابد است در این مقام از ذکر چند مسأله:

مسأله 1 - هرگاه متعاقدين در ضمن عقد لازمی شرط خيار بنمایند از برای هر دو یا از برای احدهما، پس به فوت ذی الخيار حق الخيار
منتقل به وارث او می شود،

ص: 8

1- در خيار مجلس خالی از تأمل نیست، گرچه اقرب ثبوت است و ارث برده می شود مادامی که میت و طرفش در مجلس باشد، اگر
طرف معامله خود میت بوده و در غیر این صورت، تفصیلی است.

و هرگاه جعل خیار بنمایند از برای اجنبی، پس در انتقال خیار او به وارثش تأمل و اشکال است. (1)

مسئله 2 - هرگاه متعاقدين جعل خیار بنمایند از برای عنوان خاصی تا مدت معيَّنه، مثل عنوان اعلم یا اعدل بلد، پس به فوت کسی که معنون به آن عنوان بوده حق الخیار منتقل به وارث او نمی شود، بلی اگر وارث او نیز معنون به آن عنوان باشد و زمان خیار هم باقی باشد خیار فسخ با وارث خواهد بود، لکن نه من حیث الارث بلکه از جهت قرار دادن متعاقدين و مصداق بودن آن برای عنوان مقرر. و لذا هرگاه متصف به آن صفت غیر وارث بوده باشد آن غیر، ذی الخیار خواهد بود نه وارث میت.

مسئله 3 - شرط است در تأثیر فسخ وارث به خیار، آن که فسخ به قیودی که شرط شده واقع شود، پس هرگاه شرط شده باشد در اصل خیار مورث که بمباشرته یا بلسانه و شفقتیه فسخ بنماید، پس به موت مورث، فسخ وارث مؤثر نخواهد بود؛ به جهت عدم حصول شرط آن.

مسئله 4 - هرگاه در ضمن عقد لازمی شرط شود که فلان ملک را به من بفروشی یا جامه کذایی را برای من خیاطت نمایی و بعد الفوت مرا در رواق مطهر دفن کنی و ده تومان به زید بدهی و به جهت من فلان مقدار صوم و صلاة اجاره بنمایی، پس بعد از فوت شرط این حقوق منتقل به وارث شرط می شود (2) به عنوان الارث و از برای ورثه است الزام نمودن مشروط علیه را به وفا نمودن به آن شرایط.

مسئله 5 - هرگاه عمل نمودن به آن شرایط یا به بعض آنها متعذر شود، از برای

ص: 9

1- ظاهراً ارث برده نمی شود.

2- حقوقی که به اعمال آنها خود وارث از آنها نفع نمی برد، مثل ده تومان به زید دادن و همین طور اموری که مربوط به مصالح خود میت است، بعد از مردن به وارث نمی رسد و می تواند اسقاط کند. و بعید نیست ورثه حق داشته باشند الزام کنند مشروط علیه را بر تجهیز میت؛ گرچه خالی از اشکال نیست خصوصیت آنها، بلی برای حاکم است الزام او از باب حکومت.

شرط و ورثه او خیار فسخ خواهد بود(1)؛ اعم از آن که تعدّر شرعی باشد یا تعدّر عقلی، و ایضاً اعم از آن که تعدّر بعد العقد حادث بشود یا معلوم شود که از اول امر متعدّر بوده، و ایضاً آن شرط متعدّر، فعل باشد مثل خیاطت، یا وصف باشد مثل شرط سفید بودن مبیع شخصی، که بعد معلوم شود سیاه بودن آن.

مسأله 6 - هرگاه مشروط علیه عصبیاً عمل به هیچ يك از شرایط یا به بعضی از آنها ننماید، باز هم از برای شرط در حیات او و ورثه او بعد الوفات، خیار فسخ خواهد بود.(2)

مسأله 7 - هرگاه مشروط علیه، به بعضی از شرایط عمل نماید دون بعضی و شرط یا ورثه او از جهت تخلف شرط فسخ نمایند، باید تدارك ضرر مشروط علیه را نسبت به آن شرایطی که عمل نموده بنمایند.(3)

مسأله 8 - هرگاه مشروط علیه قبل از وفا به مجموع شرایط بمیرد، پس هرگاه عمل به آن شروط یا به بعضی آنها متعدّر باشد، مثل آن که شرط مقید بوده به مباشرت مشروط علیه و نحو آن از قیودی که به موت مشروط علیه، ممکن نباشد تحصیل آن قیود، پس از برای شرط بر تقدیر حیات او، و از برای وارث شرط(4) بر تقدیر وفات او، خیار فسخ خواهد بود.

ص: 10

1- در شرایطی که در مسأله پیش گذشت اگر مثل ده تومان به زید دادن باشد، ظاهراً خیار تعدّر برای کسی نیست. و اگر از اموری است که میت از آن منتفع می شود، بعید نیست که خیار برای میت باشد و حاکم اعمال خیار کند و به مقدار انتفاع میت از آنچه برمی گردد در مصرف مزبور صرف کند و زاید را به ورثه بدهد. و اگر وجه به مصارف مذکوره کفاف نمی دهد، به واسطه تفاوت قیمت، ظاهر آن است که به نسبت، حق ورثه و میت ملاحظه شود و مقدار حق میت به مصارف خیریه دیگر برسد.

2- بعید نیست شرط کننده مختار باشد بین آن که اجبار کند مشروط علیه را به عمل کردن به شرط و بین آن که فسخ کند معامله را، گرچه احتیاط آن است که فسخ نکند مگر آن که نتواند اجبار کند.

3- شرایط مختلف است؛ مثلاً اگر شرط کرده باشد ده تومان به زید بدهد و پنج تومان داد و شرط کننده به واسطه تخلف شرط فسخ کرد، مشروط علیه باید به زید رجوع کند نه به شرط کننده.

4- در شرایطی که وارث ارث خیار می برد، و در آنچه مربوط به میت می باشد گذشت تفصیل آن.

و هرگاه عمل به آن شروط متعذر نباشد و شرط هم شرط مالی باشد، یا شرط فعلی باشد که ما بحذاء مالی داشته باشد و از برای میت هم این قدر از مال بوده باشد، بعید نیست که حق شارط، به ترکۀ مشروط علیه تعلق بگیرد، پس اگر وراثت خود اقدام به آن شروط بنمایند یا اذن در تحصیل آن شروط از ترکۀ میت بدهند فیهما، و الا شارط یا وارث او به اذن حاکم شرع از ترکۀ میت، حق خود را استیفاء می نمایند. و هرگاه آن شروط، شروط فعلی است که ما بحذاء مالی ندارد، یا دارد لکن از میت مالی که وافی به آن شروط باشد متخلف نشده باشد، یا متخلف شده باشد و لکن ممکن نشود از ترکۀ میت این قدر از مال را برداشت نمود و در هر صورت ورثه هم خود اقدام به آن عمل نمایند، پس از برای شارط یا ورثه او (1) خیار فسخ خواهد بود.

و منها: حق الشفعه علی المشهور (2)، پس هرگاه شفیع قبل از اخذ به شفعه بمیرد حق الشفعه منتقل به وارث او می شود، و ظاهر کلمات قائلین به مورث بودن حق الشفعه آن است که زوجه از حق الشفعه ای که متعلق به اراضی است ارث می برد؛ هر چند بر فرض اخذ زوجه به شفعه و انتقال آن اراضی به ورثه، زوجه از ارث بردن از آن اراضی محروم است (3). و همچنین ظاهر بعضی از فقهاء آن است که زوجه از حق الخیاری که متعلق به اراضی باشد و هکذا غیر ولد اکبر از حق الخیاری که متعلق به اعیان حبوه باشد ارث می برند، هر چند بر فرض فسخ، حبوه منتقل می شود به ولد اکبر و ارض به غیر زوجه؛ زیرا که شرط نیست در ذی الحق شدن که ذی الحق کسی باشد که به اعمال حق، مالک آن عین متعلق حق یا بعض آن بشود، چنانچه جعل خیار که از برای اجنبی می نمایند، آن اجنبی می تواند فسخ بنماید با آن که حق تصرف در آنچه به فسخ مسترد می شود ندارد. و لکن چون محتمل است اشتراط مرقوم، لذا در اصل ارث بردن زوجه

ص: 11

1- یا حاکم در بعض موارد که گذشت.

2- و آن اقوا است.

3- بلکه محروم نیست و مأخوذ، به ملک خودش منتقل می شود به پول خودش، و از میت تلقی نمی کند ارثاً.

از حق الشفعه و از حق الخيار متعلق به اراضی، و در ارث بردن غیر ولد اکبر از حق الخيار متعلق به اعیان حبوه، تأمل و اشکال است (1) و طریق احتیاط هم معلوم است.

و منها: حق السکنی و العمری و الرقبی، پس هرگاه مالک به کسی حق السکنی بدهد در خانه اش مثلاً تا مدت معینه ای، یا سکنی بدهد او را در خانه اش مثلاً مادام العمر مالک، و مسکن یا مُعمر یا مُرُقب فوراً قبول کند و قبل از آن مدت در فرض اول یا قبل از مالک در فرض ثانی بمیرد؛ پس حق السکنی و العمری و الرقبی منتقل به وارث او می شود. (2)

و منها: حق القصاص، هرگاه مجنی علیه قبل از اخذ به حق الجنایه یا عفو از جانی بمیرد؛ پس حق الجنایه منتقل به وارث مجنی علیه می شود. و لکن زوجین از حق القصاص ارث نمی برند اجماعاً علی ما حُکی، و در ارث بردن متقرّین به اُمّ مجنی علیه تأمل و اشکال است (3)، و هرگاه حق القصاص تبدیل شود به دیه، زوجین و متقرّین به اُمّ مجنی علیه از دیه ارث می برند. (4)

و منها: حق حدّ القذف و حق اللعان، پس هرگاه زوج زوجه خود را قذف نماید حق حدّ القذف منتقل به وارث می شود و همچنین حق اللعان، بنابر قول جمعی (5) و به مقتضای پاره ای از اخبار.

و منها: حق الحیازه (6) در نصب شبکه و امثال آن، پس هرگاه مالک شبکه قبل از وقوع صید در شبکه بمیرد حق ملکیت صیدی که در شبکه بیفتد منتقل به وارث مالک شبکه می شود، و ورثه، مالک آن صید می شوند به مجرد وقوع در شبکه.

ص: 12

1- اقوا آن است که آنچه زن از آن محروم است، و حبوه که غیر ولد اکبر از آن محروم است اگر میت در زمان حیات خریده باشد و خیار داشته باشد، از برای زوجه در فرض اول و سایر ورثه در فرض دوم خیار باشد. و پس از اعمال خیار به اجتماع جمیع ورثه برفسخ، زن از ثَمَن آن، ربع یا ثَمَن خود را می برد و سایر ورثه نیز از ثَمَن حبوه ارث خود را می برند. و اگر میت فروخته باشد به بیع خیاری آنچه را که زن از آن محروم است و همچنین حبوه را، از برای زن در فرض اول، و ورثه در فرض دوم، ظاهراً خیار نباشد، و خیار در حبوه منحصر به ولد اکبر است.

2- مگر آن که قید مباشرت و اختصاص شده باشد.

3- اشکالی نیست در این که اخوه و اخوات مادری از دیه ارث نمی برند، و در غیر آنها از خویشاوندان مادری محل اشکال است؛ گرچه اقرب آن است که آنها هم ارث نمی برند.

4- گذشت که خویشاوندان مادری ارث نمی برند.

5- ارث لعان معلوم نیست.

6- وارث مالک صید می شود، لکن به اعتبار انتقال حق الحیازه بودن، محل تأمل است.

ومنها: حق ولاء العتق، پس هرگاه عتق بمیرد و وارث نسبی نداشته باشد و معتق هم حیات نداشته باشد، وارث معتق از عتق ارث می برد به تفصیلی که در محالش مذکور است.

ومنها: حق السبق در مباحات در بعضی از موارد آن که ارث برده می شود، مثل آن که کسی در اراضی مباحه از رودخانه یا از شطی نهری احداث نماید و هنوز به مقصد نرسیده، احداث کننده بمیرد پس حق السبق منتقل به وارث او می شود ظاهراً.

ومنها: حق قبول الوصیه(1)، در صورتی که موصی له قبل الرد والقبول بمیرد، حق القبول منتقل به وارث موصی له می شود.

ومنها: حق التحجیر، پس هرگاه مورث موضعی را تحجیر نموده باشد و بمیرد حق التحجیر منتقل به وارث او می شود.

ومنها: حق الالتقاط(2)، هرگاه کسی چیزی را که قابل ملکیت است بیابد و قبل از تملک بمیرد حق التملک منتقل به وارث ملتقط می شود.

مطلب دوم

در ذکر حقوقی است که استحقاق ورثه آن حقوق را، نه از جهت شمول ادله ارث

ص: 13

1- حق بودن و قابل اسقاط بودن آن معلوم نیست، لکن ورثه، قائم مقام میت می شوند در قبول، بلی اگر اسقاط برگردد به رد وصیت، موجب ابطال می شود در بعض موارد.

2- حق التقاط به این معنی که ورثه در احکام لقطه، قائم مقام میت شوند ثابت نیست، لکن در مواردی که برای مورث است حق تملک، این حق به وارث منتقل می شود ولی خالی از اشکال نیست. و احتیاط واجب آن است که تملک نکنند و اگر مورث پیش از تمام کردن تعریف بمیرد حقی برای وارث نیست، و ظاهراً آن مال حکم مجهول المالك را پیدا کند.

است، بلکه از جهت انتقال و مورث شدن متعلق آن حقوق می باشد به وارث:

منها: حق المطالبه از قرض دار، پس هرگاه طلبکار بمیرد، وارث او حق المطالبه دارد به تبع انتقال اصل طلب به وارث، و از این قبیل است نذر نتیجه (1)، مثل آن که شخص نذر کند ده تومان از مال من یا بر ذمه من برای زید باشد و زید هم قبول کند و قبل از گرفتن ده تومان زید بمیرد، پس حق المطالبه ده تومان منتقل به وارث زید می شود به تبع انتقال ده تومان به ایشان و چنانچه بر نادر واجب بود دادن ده تومان به زید، حال هم واجب است دادن آن را به ورثه زید.

ومنھا: حق الرهن (2)، پس هرگاه طلبکار مثلاً خانه قرض دار را رهن گرفته باشد و طلبکار بمیرد، پس طلب او منتقل می شود به ورثه او، و چون رهن متعلق است به دین، حق الرهن هم بالتبع منتقل می شود به ورثه مرتهن. و هرگاه رهن وکیل نمود مرتهن را در فروش عین مرهونه، وکالت در بیع منتقل به وارث طلبکار نمی شود؛ زیرا که (3) خصوصیت شخص وکیل در وکالت موضوعیت دارد و مقوم است، نه مورد.

ومنھا: حق الحریم (4)، پس هرگاه مالک قناتی مثلاً بمیرد، قنات مال ورثه او می شود و بالتبع حق الحریم هم منتقل به ورثه او می شود.

ومنھا: حق الدعوی (5) و حق استحلاف منکر و حق حضور مدعی علیه در مجلسی

ص: 14

-
- 1- صحیح نذر نتیجه مشکل است و بر فرض صحت، قبول مندور له معتبر نیست.
 - 2- ظاهر آن است که حق رهن از قبیل اول است؛ گرچه در زمینه قرض است و با اداء آن یا ابراء آن ساقط می شود لکن در جعل و اسقاط مستقل است، به این معنی که در جعل تابع قرض نیست، بلکه در مورد قرض است و خودش مستقلاً قابل اسقاط است و انتقال آن به ورثه تبعی نیست بلکه با هم منتقل می شوند.
 - 3- بلکه برای آن که وکالت از حقوق نیست که منتقل شود.
 - 4- بعید نیست که حریم از حقوق نباشد، بلکه يك نحو ملك ضعيفی باشد.
 - 5- انتقال حق دعوی و حق استحلاف منکر به ورثه مدعی، تبع انتقال فعلی چیزی به آنها نیست و انتقال مدعی به، به ورثه مدعی علیه در ظاهر شرع مربوط به انتقال حق دعوی و استحلاف منکر نیست، بلی تبع انتقال به فرض و تقدیر است.

که مدعی اقامه شهود می کند و حق جرح الشهود؛ بالجمله در مواردی که مدعی به، منتقل به وارث می شود، پس به موت مدعی در دو فرض اول و به موت مدعی علیه در دو فرض اخیر، این حقوق منتقل می شود به وارث آنها به تبع انتقال مدعی به به ایشان و گردیدن ورثه، مدعی در دو فرض اول و مدعی علیهم در دو فرض اخیر.

مطلب سوم

در ذکر حقوقی است که ارث برده نمی شوند بالاصاله و نه بالتبع و آن هر حقی است که قائم به شخص خاص یا به عنوان خاصی باشد؛ به حیثیتی که خصوصیت شخص یا عنوان موضوع و مقوم باشد، نه مورد:

منها: حق التولیه (1)، و منها: حق النظاره، و منها: حق القیمومه والولایه، و منها: حق الوصایه، و منها: حق الوکاله؛ چون اینها حقوق و منصب هایی می باشند که واقف یا شارع مقدس یا ولی یا موصی یا موکل به جهت شخص خاصی یا عنوان خاصی بخصوصیته قرار داده، پس از ذی الحق منتقل نمی شود به وارث او.

و منها: حق المضاجعه، و منها: حق الرجوع به مطلقه رجعیه (2)، و منها: حق النفقه و الکسوة و المسکن.

و منها: حق الاختیار (3)، در صورتی که زوج اسلام بیاورد در حالتی که زیاده از چهار زن داشته باشد یا در حالتی که جمع بین الأختین نموده باشد. و همچنین در صورتی که زوج یکی از زوجاتش را بلا تعیین مطلقه نموده باشد و قبل از اختیار، زوج بمیرد؛ چون اینها حقوقی هستند قائم به عنوان زوج و زوجه، پس قابل انتقال به وارث نخواهد بود.

ص: 15

1- هیچ يك از اینها از قبیل حقوق نیستند، بلی هر يك مستتبع حقوقی هستند و به موت مورث، خود آنها و حقوق تابعه آنها منتقل به وارث نمی شوند.

2- جواز رجوع به مطلقه رجعیه از احکام است نه حقوق.

3- حق بودن اینها محل تأمل است، و طلاق غیر معینه صحیح نیست بنابر اقوا.

ومنها: حق الحضانه، که حق خصوص مادر است تا زمان کبارت اولاد در صورت نبودن پدر. و اما در حیات پدر پس در پسر تا دو سال است (1) و در دختر تا هفت سال، مادامی که مادر شوهر نکرده باشد.

ومنها: حق المآه (2)، به شرایطی که در محاش مذکور است؛ چون حق عنوانِ مرور کننده است.

ومنها: حق ولاءِ ضمانِ الجریره علی المشهور، چون حقی است از برای ضامنِ جریره به عنوان آنه ضامن.

ومنها: حق السبق در مثل مسجد و مدرسه و رباط، چون این گونه حق، حقی است از برای موقوف علیهم، مادام الحیاة و بقاء الشخص و العنوان.

مطلب چهارم

در ذکر حقوقی است که مورث نمی شوند از جهت آن که مرجع آنها به حکم است نه حق؛ اگرچه در بعضی از موارد نظیر همان حکم که از برای مورث بود از برای ورثه نیز ثابت می شود به جهت تحقق موضوع آن حکم:

منها: حق التصرف و انتفاع به اموال، چون به موت مورث جایز می شود برای وارث تصرف و انتفاع به اموال متخلفه از مورث بعد از دیون و واجبات از تجهیز و وصیت های او، و این جواز تصرف نه به وراثت از میت است بلکه به جهت آن است که اموال به موت مورث منتقل می شود به ورثه او، و «الناس مسلطون علی أموالهم».

ومنها: حق الاجازه در عقد فضولی، هرگاه مالک قبل الاجازه بمیرد از برای ورثه

ص: 16

1- با شرایطی که در محل خود مذکور است و در صورتی که از شیر بریده شده باشد حق ساقط نمی شود علی الاحوط، و حق حضانت اگر چه در صورت فوت مادر با پدر است و با فوت هر دو با خویشاوندان است به نحوی که در محل خود مذکور است، لکن به نحو ارث نیست.

2- جایز است شرعاً از برای مرور کننده با شرایطش خوردن، لکن حق نیست و قابل اسقاط و نقل هم نیست.

است که عقد فضولی واقع بر آنچه را که منتقل به ایشان می شود اجازه بنمایند(1) علی احتمال، چنانچه از برای خود مورث اجازه اش جایز بود.

ومنها: حق النذر در موردی که ناذر نذر کند ده تومان به زید بدهد، پس دادن ده تومان به زید واجب است، نه آن که این نذر حقی بیاورد از برای منذور له و این حق منتقل به وارث او بشود، بلکه هرگاه منذور له بمیرد واجب نخواهد بود بر ناذر که ده تومان را به وارث او بدهد. بلی هرگاه نذر نتیجه(2) نماید از قبیل قسم دوم خواهد بود که گفتیم عین منذوره به نذر، ملک منذور له می شود و به موت منذور له ملک وارث او می شود، و واجب است بر ناذر دادن او را به منذور له با حیات او و به وارث او بعد از ممات او.

ومنها: حق القبول است که به معنای جواز القبول است، پس هرگاه مشتری بعد الايجاب و قبل القبول بمیرد، این حکم منتقل به وارث او نمی شود، مگر در موصی له که ورثه او حق قبول(3) وصیتی را که برای او شده ارث می برند.

ومنها: حق الرجوع در عقود جایزه مثل هبه، جایزه و ودیعه و جعاله و هدیه و وکالت و وصیت و شرکت و عاریه و معامله معاطاتی، که معنای حق الرجوع در این موارد جواز الرجوع است، نه حق به معنای مصطلح که قابل اسقاط است.

ومنها: حق نفقة الاقارب والمماليك والمضطرین که معنای آن وجوب انفاق بر آنها می باشد، نه آن که به ترك انفاق برای آنها بر ذمه من علیه الانفاق، حقی قرار بگیرد که لازم التدارك باشد، به خلاف نفقة زوجه که به ترك انفاق، زوجه مستحق تدارك است بر زوج و طلبکار می شود از او.

مخفی نماند که فرق بین حق و حکم - که در سه قسم اول گفته شد حق است و در

ص: 17

1- تأثیر اجازه آنها محل اشکال بلکه منع است.

2- بر فرض صحّت، و آن محل اشکال است چنانچه گذشت.

3- گذشت اشکال در حق بودن آن، لکن ورثه بی اشکال قائم مقام مورث می شوند.

قسم چهارم گفته شد حکم است - آن است که حق، مرتبه ضعیفه و نحوه ای است از ملکیت(1) و لذا اهل عرف ذو الخیار را مثلاً مالک شیئی می بینند که امر آن شیء را به دست او می دانند، نظیر ملکیت اعیان و اموال. به خلاف حکم که آن، غیر انشایی از شارع مقدس نیست و مکلف را واجد شیئی نمی بینند که امر آن شیء به دست او باشد، مثل جواز خوردن و آشامیدن. و ضابطه کلیه که معرف این دو باشد در دست نیست، و گاهی به ادله و آثار از یکدیگر ممتاز می شوند، مثل جواز نقل و جواز اسقاط و موث بودن آن، که هر یک از این سه امر از علائم و آثار حقّند و حکم شرعی قابل هیچ یک از این علائم و آثار نیست.

مطلب پنجم

در ذکر حقوق قابل اسقاط و غیر قابل آن و بعضی از احکام متعلقه به اسقاط حقوقی که قابل اسقاطند، و ذکر می شوند در ضمن چند مسأله:

مسأله 1 - بدان که حقوق مرقومه در مطلب اول و مطلب دوم قابل اسقاطند(2) لذا آنها، و اما حقوق مرقومه در مطلب سوم، بعضی قابل اسقاط هستند و به اسقاط ساقط می شوند:

منها: حق النفقہ والكسوة والسكنی والمضاجعة در زوجه که قابل اسقاطند.

ومنھا: حق الحضانه علی الظاهر.

ومنھا: حق السبق که قابل سقوط است به اعراض نمودن.

ومنھا: حق التولیه(3) و حق النظاره و حق القیمومه، اگر از قبل حاکم شرع باشند

ص: 18

1- معلوم نیست، بلکه اعتبار حق، غیر اعتبار ملک است.

2- اشکال در حق بودن و قابل اسقاط بودن بعض آنها گذشت.

3- گذشت که اینها از قبیل حقوق نیستند و اگر حاکم شرع کسی را منصوب کند به یکی از این عناوین قبول آن واجب نیست، بلی اگر در مواردی باشد که حکم حاکم نافذ است و حکم کند، لازم الاتباع است و باید قبول کند، و در مواردی که قبول واجب نیست بعد از قبول نیز می تواند رفع ید کند. و اگر از طرف واقف جعل تولیت و نظارت برای شخصی شود قبول واجب نیست و پس از قبول اگر در ضمن عقد وقف بر خود ناظر بوده، رد آن جایز نیست؛ مثل آن که وقف کند بر اشخاصی و اعقاب آنها و در ضمن وقف، تولیت یا نظارت را به یکی از آنها بدهد و او قبول کند. و اگر در ضمن وقف بر اجنبی تولیت و نظارت قرار دهد، رد جایز است اگرچه بعد از قبول. و اگر بر عنوانی مثل تاجر بلد یا اکبر اولاد قرار داد و حاکم به عنوان ولایت بر عنوان قبول کند، بر معنون لازم می شود قیام به امر و نمی تواند رد کند. و اگر اول سلسله مثل ولد اکبر اول قبول کند احوط آن است که خود او و دیگران قیام به امر کنند و رد نکنند و در صورت رد احوط آن است که با اجازه حاکم قیام کنند.

قابل سقوط به معنای رفع ید هستند. و اگر حق التولیه و حق النظاره از قبیل واقف باشند قابل اسقاط و رفع ید نیستند؛ چنانچه حق الوصایه بعد از موت موصی، لذاتها قابل اسقاط نیست؛ اعم از آن که وصیت به قیمومت باشد یا به امر دیگر.

ومنها: حق الوکاله، هرگاه در ضمن عقد لازمی نبوده باشد قابل اسقاط به معنای فسخ وکالت و رفع ید هست و هرگاه در ضمن عقد لازمی بوده باشد من له الحق می تواند اسقاط حق الوکاله را بنماید، دون من علیه الحق. و بعضی از حقوق مرقومه در مطلب سوم قابل اسقاط نیست و به اسقاط ساقط نمی شود:

ومنها: حق الرجوع⁽¹⁾ در مطلقه رجعیه.

ومنها: حق الولاء در ضامن جریره.

ومنها: حق الماره.

ومنها: حق الاختیار که هیچ یک از اینها قابل اسقاط نیستند و به اسقاط ساقط نمی شوند، و اما حقوق مرقومه در مطلب چهارم در واقع آنها حکمند نه حق، و لذا نه قابل اسقاطند و نه قابل توریث.

مسأله 2 - هرگاه شرط فی ضمن العقد به این عنوان باشد که شرط مصالحه نماید

ص: 19

1- حق نبودن آن و همچنین حق نبودن جواز اکل ماره و اختیار زوجه گذشت، بلکه حق بودن ولاء ضامن نیز خالی از اشکال نیست.

منزل خود را به هزار تومان مثلاً و شرط بنماید که مشروطٌ علیه مآل الصلح یا معادل آن را کلاً أم بعضاً در حیات یا بعد از موت او، در مصارف معینه صرف نماید، پس شرط می تواند حق الشرط را اسقاط نماید و بعد الاسقاط حق اخذ مآل الصلح را از مُصالح له دارد و ورثه شرط هم بعد از فوت شرط در این فرض می توانند(1) اسقاط شرط بنمایند. لکن هرگاه شرط صرف، بعد از فوت شرط بوده باشد، بعید نیست که شرط این نحو از شرایط مفید باشد فایده وصیت را، بلکه می توان گفت این نحو از شرط وصیت است یا التزام مشروطٌ علیه را بر عمل نمودن به آن، پس در این فرض هرگاه ورثه حق الشرط را اسقاط نمودند، حکم نمی شود علی الاطلاق به استحقاق ورثه مآل الصلح را، بلکه باید در صورت مرقومه احکام وصیت را جاری نمود.

مسأله 3 - هرگاه شرط فی ضمن العقد به این عنوان باشد که شرط نیز مثلاً منزل خود را مصالحه محاباتی بنماید به يك سير نبات، و در ضمن مصالحه شرایط مالیه یا شرایط فعلی نموده باشد که یئذل بازائه المال، پس شرط می تواند حق الشرط را اسقاط نماید و بعد از اسقاط نفعی به حال شرط ندارد، بلکه نفعش به حال مُصالح له - که مشروطٌ علیه است - خواهد بود. بلی اگر شرط حق الشرط را در این فرض اسقاط به عوض بنماید به عنوان صلح، باید مشروطٌ علیه عوض را به شرط بدهد و ورثه شرط هم بعد از فوت شرط در فرض مسأله می توانند(2) اسقاط شرط بنمایند، مگر در صورتی که شرط کرده باشد مُصالح بر مُتصالح که بعد از فوت من مقدار معینی از مال خود از معادل عین الصلح، در خمس و سهم امام زمان - ارواح العالمین له الفداء - و در استیجار حج و صوم و صلاة و سایر مصالح راجعه به مصالح مُصالح له صرف نماید،

ص: 20

1- در اموری که مربوط به مصالح میت باشد یا شروطی که ورثه از آنها منتفع نمی شوند ورثه حق اسقاط ندارند، لکن ظاهر آن است که اگر شرط کرد مآل الصلح را به مصرف خود یا خیرات برساند بعد از موت، این وصیت است و در ثلث نافذ است در صورتی که ورثه اجازه ندهند، و در این صورت باید زاید بر ثلث را به ورثه بدهد و ثلث را در مصارفی که وصیت نموده صرف کند.

2- مگر در اموری که گذشت، بنابراین شرایط مذکوره را نمی توانند اسقاط کنند.

پس در این صورت ورثه شرط نمی توانند اسقاط این نحو از شرایط را بنمایند چون در اسقاط این نحو از شرایط تقویت حق دین و میت خواهد بود.

مسأله 4 - بدان که علاوه بر آنچه گذشت، در بعضی از صور دیگر نیز ورثه نمی توانند حقوق متخلفه از مورث خود را اسقاط نمایند:

منها: در صورتی که مقدار واجب از تجهیز میت - که مورث است - توقف داشته باشد بر معاوضه حقوق، و من علیه الحق نیز راضی به معاوضه باشد، پس در این صورت ورثه نمی توانند ما بحداء آن را از حقوق اسقاط مجانی بنمایند با امکان صرف عوض در تجهیز.

ومنها: در صورتی که مورث دین مستوعب داشته باشد حتی نسبت به حقوق متخلفه از او، و در اسقاط ورثه هم ضرر به دین باشد که در این صورت ورثه قبل از اداء دین نمی توانند حقوق متخلفه یا بعض آن را اسقاط نمایند، مگر به رضایت دین؛ چون حقوق هم به مثل اموال متعلق حق دین می شود. بلی هرگاه فرض شود که اسقاط حقوق ضرری به دین ندارد بعید نیست که ورثه حق اسقاط داشته باشند، مثل آن که اسقاط نمایند به عنوان صلح با من علیه الحق به عوضی (1) که آن عوض مساوی باشد با مالیت شرط یا زیادتر، پس در این صورت ورثه می توانند اسقاط حق بنمایند به عوض برای اداء دین، و بر فرض اسقاط، آن عوض متعلق حق دین خواهد بود مثل سایر ترکه میت. و هرگاه ورثه ایا نمودند از اسقاط به عوض مزبور و دین هم مطالبه آن را بنمایند، حاکم شرع اسقاط می نماید به عوض، لکن این اسقاط به عوض با رضایت من علیه الحق است و هرگاه من علیه الحق راضی به معاوضه نباشد، نمی توانند دین یا ورثه من له الحق یا حاکم شرع، من علیه الحق را مجبور بنمایند به معاوضه.

ومنها: در صورتی که من له الحق - که مورث باشد - وصیت به ثلث دارایی حین

ص: 21

1- بلکه نمی توانند بدون اذن دین.

الفوتش نموده باشد، پس ثلث از حقوق متخلفه⁽¹⁾ از مورث متعلق وصیت خواهد بود، و ورثه حق اسقاط زیاده از دو ثلث از حقوق متخلفه از مورثشان را ندارند.

مسئله 5 - هرگاه در ضمن عقد لازمی شرایطی شده باشد، پس شارط و ورثه او⁽²⁾ می توانند بعضی از شرایط را اسقاط نمایند دون بعضی؛ چون حق اگرچه گفته شده که امر بسیطی است و قابل تجزیه نیست ولیکن در مانحن فیه منحل به حقوق می شود.

مسئله 6 - معلوم شد که حقوق لذاتها قابل اسقاطند و ذی الحق می تواند اسقاط آن بنماید اگرچه مستلزم سلب نفعی از غیر بوده باشد، مثل آن که شرط نموده باشد در ضمن عقد الصلح که مُصالحُ له ده تومان به زید بدهد، پس شارط و ورثه او⁽³⁾ بعد از فوت او می توانند این شرط را اسقاط نمایند و بر فرض اسقاط ذی الحقّ اُولی یا ورثه او این حقوق مورثه را، دیگر نمی توانند اظهار ندامت نموده رجوع بنمایند.

مسئله 7 - هرگاه مَنْ لَهُ الْحَقُّ یا ورثه یا دِیَانِ او ملتفت نباشند که حقی مثلاً بر زید دارند یا جاهل به حق خود یا به حکم باشند و ندانند که می توانند شرعاً حقوق خود را اسقاط نمایند به عوض یا اسقاط نمایند و مَالُ الصَّلْحِ یا معادل آن را به جهت خود استیفاء نمایند، پس قبل از التفات مَنْ لَهُ الْحَقُّ، می تواند مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ عمل به شرایط بنماید که موضوعی از برای اسقاط حق از برای مَنْ لَهُ الْحَقُّ نماند. و اعلام نمودن مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ مَنْ لَهُ الْحَقُّ را که چنین حقی نزد من داری، لازم نیست؛ اگرچه ترك اعلام در مثل بیع خیاری و نحو آن مؤدّی به لزوم معامله بشود. چنانچه جایز است از برای

ص: 22

1- حقوق تقسیط نمی شوند و وصیت به ثلث شامل آنها نیست، لکن اگر تصریح به ثلث حقوقی کند که متعلّق آنها تقسیط بردار است منصرف به ثلث متعلّق می شود.

2- در مواردی که ورثه حق دارند نه غیر آن؛ چنانچه گذشت.

3- ورثه نمی توانند؛ چنانچه گذشت.

مشتری تصرف غیر ناقلانه (1) نمودن در مبیع به بیع خیاری با غفلت یا نسیانِ بایع یا ورثه یا دِیان، یا جهلِ ورثه و دِیان به حق الخیار.

مطلب ششم

در کیفیتِ ارث بردنِ ورثه متعدده حقوقِ مرقومه در مطلب اول و دوم را، و آن ذکر می شود در ضمن چند مسأله:

مسأله 1 - در کیفیت ارث بردنِ ورثه متعدده، حق الخیار را و آن به چند نحو محتمل است:

اول: (2) آن که مجموعُ الورثه مستحق باشند مجموعُ الحق را؛ که حق الخیار مالِ مجموعِ ورثه من حیثُ المجموع باشد که اگر مجموعِ ورثه متفقاً فسخ نمودند فسخ می شود و الا فلا. و همین مختار شیخ انصاری - رضوان الله تعالی علیه - می باشد و جهت آن، آن است که حقوق مثل اموال نیست که قابل تجزیه باشد، پس مقتضای ادله ارثِ حقوق، ثبوتِ مجموعِ الحق است از برای مجموعِ ورثه. و محتمل است بر این فرض که هرگاه بعضی از ورثه اسقاطِ حق خود نمودند، حق خیارِ فسخ از برای بقیه ورثه بوده باشد؛ اعم از آن که بقیه ورثه متعدد باشند یا متحد.

دوم: آن که این حق هم مثل اموال بین ورثه قسمت شود و هر يك از ورثه به همان نسبت ارشان از اموال، از این حق هم ارث برند و هر يك در حصه خود خیار مستقلى داشته باشند، غایه الامر آن که هرگاه بعضی از ورثه فسخ نمودند و بعضی امضاء، پس از برای طرفِ دیگر عقد، خیار تبعض خواهد بود. و این احتمال مختار مرحوم آقا سید محمد کاظم طباطبایی - رحمة الله علیه - است و جهتش آن است که خیار اگرچه از حقوق است و حقوق هم قابل تجزیه نیستند، لکن نسبت به متعلق خود تجزیه

ص: 23

1- در غیر بیع شرط، تصرف مطلقاً جایز است.

2- این احتمال اقوا است.

می شود، مانند آن که دو نفر صفتقه واحده را بخرند به بیع واحد، پس به تحقق موجبی از موجبات خیار، هر يك، نسبت به سهم خود خیار فسخ دارند.

سوم: آن که هر يك از ورثه مستقلاً حق فسخ کل را دارند، مثل مورثشان، پس اگر يك نفر از ورثه فسخ نمود، معامله فسخ می شود مطلقاً؛ اعم از آن که بقیه اجازه نمایند

یا فسخ. و بر فرض اجازه بقیه؛ اجازه مقدم بر فسخ باشد یا مقارن یا مؤخر، نظیر خیار مجلس از برای هر يك از متبایعین که اگر يك نفر فسخ نمود معامله مطلقاً باطل می شود و لکن به اجازه يك نفر، معامله، معامله لازم به قول مطلق نمی شود. و این احتمال مختار مرحوم علامه است در «قواعد» و فخر المحققین در «ایضاح» و شهیدین در «دروس» و «مسالك»، و مانعی نیست از این که حق فسخ معامله که مال يك نفر که مورث بود، به موت او تمام الحقی مال هر يك از ورثه متعدده بشود، مثل حق القذف بعد از فوت مقذوف با تعدد ورثه؛ چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

چهارم: آن که خیار فسخ و امضاء قائم باشد به ماهیه الوارث و بطبیعت؛ اعم از آن که متحد باشد یا متعدد، نه آن که خیار فسخ و امضاء قائم باشد به مجموع الوارثه من

حيث المجموع؛ چنانچه مقتضای احتمال اول بود، و نه به تقسیط حق الخیار بین ورثه؛ چنانچه مقتضای احتمال دوم بود، و نه به تفصیلی بین فسخ و امضاء که حق الفسخ در کُل مال هر يك از ورثه باشد مستقلاً و اما حق الامضاء مال مجموع ورثه باشد من حيث المجموع؛ چنانچه مقتضای احتمال سوم بود، بلکه بنابراین احتمال چهارم گفته می شود که اگر در يك وقت همه اجازه نمودند، یا مقدم اجازه بود؛ چه بعد دیگران فسخ نمایند یا سکوت نمایند، معامله لازم می شود. و اگر در يك وقت همه فسخ نمودند یا مقدم فسخ بود؛ چه بعد دیگران اجازه نمایند یا سکوت نمایند، معامله منفسخ خواهد بود. و اگر در يك وقت بعضی فسخ نمودند و بعضی امضاء، مسأله محل تأمل و اشکال خواهد بود.

و مخفی نماند که بر فرض انفساخ کل به فسخ بعضی از ورثه، چنانچه مقتضای

احتمال سوم و چهارم بود، مأخوذ بالفسخ مال همه ورثه خواهد بود ما عداى زوجه(1)؛ به تفصیلی که در محل خود خواهد آمد، نه مال خصوص فسخ کننده.

مسأله 2- در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده حق الشرط و حق الشفعه و حق القذف و حق الحریم و حق الالتقاط و حق الرهانه را - در صورت رهن نمودن به حیثیتی که فك نشود مگر به اداء كل دين - و حق السبق در مباحات - در موردی که ارث برده می شود - که در این هفت قسم از حقوق، هر يك از ورثه نسبت به حصه خود حق الارث دارند، لکن هرگاه بعضی از ورثه حق خود را اسقاط نمود، تمام حق از برای بقیه ورثه خواهد بود(2)، بلی زوج قاذف حق القذف را ارث نمی برد.

مسأله 3- در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده حق قبول الوصیه و حق التحجیر و حق الحیازه و حق ولاء العتق و حق السکنی و الرقبی و العمری و حق المطالبه را، که در این شش قسم از حقوق، کیفیت توریثشان به عنوان توزیع است.

مسأله 4- در کیفیت ارث بردن ورثه متعدده حق القصاص را، پس اگر حق ورثه متعدد يك مقتول بوده باشد، و بعضی از ورثه حق خود را اسقاط یا تبدیل به دیه بنمایند، بقیه از ورثه حق قصاص دارند، لکن باید قصاص کننده به ورثه مقتص منه(3) مقدار حصه عفو کننده یا تبدیل کننده به دیه را بدهد. و اگر قصاص حق ورثه دو مقتول بر يك قاتل باشد، پس ورثه هر دو مقتول حق قصاص دارند، و هرگاه وارث يك مقتول عفو یا تبدیل به دیه نماید، وارث مقتول دیگر می تواند قصاص نماید، بدون آن که چیزی به ورثه مقتص منه بدهد. والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

ص: 25

1- محتاج به تأمل است، لکن مبنی باطل است.

2- ارث بردن ورثه به نحو حصص، و حق بودن اینها، و قابل اسقاط بودن، و با اسقاط برای بقیه ورثه تمام حق بودن، مورد اشکال و منع است. و بالجمله این امور سبعة به يك نحو نیستند، مثلاً در حق قذف هر يك از ورثه ولایت تامه دارند به مطالبه؛ چه دیگری مطالبه کند یا نه؛ ببخشند یا نه.

3- یا به خودش، و در صورتی که خودش بخواد باید به او بدهند.

در بیان درجه ارث نسبت به سایر مصارف ترکه میت

بدان که از برای ترکه میت شش مصرف است مرتب، که با بودن مصرف مقدم، نمی توان ترکه را صرف در مصارف مؤخره نمود؛ با فرض تراحم و عدم امکان جمع:

اول از آن مصارف: حقوق متعلقه به عین ترکه است؛ از قبیل خمس و زکات متعلقه به عین ترکه، نه به ذمه میت، مثل آن که مالک بعد از تعلق خمس و زکات و وجوب آن در اموالش مازاد از خمس و زکات را تلف نمود و مرد، پس زکات و خمس مقدمند بر مصارف بعد، اگرچه محتمل است که از قبیل کسر مشاع(1) باشد نه کلی خارجی. بلی متولی رسانیدن زکات که والی عام باشد می تواند از زکات، تجهیز نماید آن میت را و زکات حساب کند من باب فی سبیل الله(2). و مثل خمس و زکات متعلقه به اعیان ترکه است، عین منذوره(3) و محلول علیها در نذر و حلف مطلق و یا مشروط با حصول

ص: 27

-
- 1- این احتمال اقوا است، بنابراین در مقدار باقیمانده فقرا به طور اشاعه شریک هستند و مقدار تلف شده دین است بر ذمه میت. و در مقدار مشترك، حق تجهیز مقدم است بر اداء دین، و مال فقرا باید به آنها رد شود و با آن تجهیز جایز نیست.
 - 2- اگر سبیل الله مطلق خیرات باشد، و آن مشکل است، لکن تجهیز آن از بیت المال جایز است.
 - 3- بر فرض صحیح نذر نتیجه تقدم آن بی اشکال است، لکن صحیح نذر نتیجه محل اشکال است، و در نذر فعل ظاهراً تجهیز مقدم باشد.

شرطش. اگرچه احتمال می رود که اگر منذور و محلوف علیها را به قبضِ مستحق نداده باشد، لوازمات تجهیز مقدم باشد بر وفا به نذر و حلف.

و اما اگر تركه میت متعلق حق غیر باشد، مثل حق غرماء در فلس و حق الرهانه و حق الجنایه، پس در تقدیم آن بر تجهیز میت اشکال است (1).

دوم از آن مصارف، اگر زیاد آمد از مصرف اول: آن چیزی است که تجهیز میت توقف بر آن دارد؛ از بذل مالی که واجب نیست بر نوع مکلفین بذل نمودن آن را، از قبیل قدر واجب (2) از کفن و سدر و کافور و آب غسل و زمین قبر یا ثمن آنها، یا ثمن بعضی از آنها اگر یافت نشود مجانی (3) یا متبرع بها، و از قبیل آنچه اخذ می شود ظلماً به جهت دفن در زمین مباح یا به جهت تغسیل و تکفین و به جهت سایر امور لازمه تجهیز، و از قبیل آنچه اخذ می شود به جهت اختیار مکان یا کفن مناسبی که اگر اختیار آن مکان و آن پارچه نشود به جهت تغسیل یا دفن یا کفن آن میت، موجب هتك احترام و ذلت و حقارت آن میت خواهد بود، و هكذا سایر مخارج لازمه ولو به ملاحظه شئون میت که در ترکش موجب ذلت و حقارت او بوده باشد، که تمام اینها مقدمند بر مصارف متأخره؛ اگرچه احتیاط در آنچه اخذ می شود ظلماً یا به ملاحظه احترامات و حفظ شئون میت به راضی نمودن دیان بر فرض مزاحمت و محسوب نداشتن بر صغار ورثه مطلقاً، به غایت مطلوب است.

و بدان که مثل تعزیه داری و دفن در رواق مطهر معصومین - صلوات الله علیهم أجمعین - از تركه میت برداشته نمی شود؛ چون اینها از احتراماتی نیست که

ص: 28

1- اشکالی در تقدیم تجهیز بر حق غرماء و حق الرهانه نیست، و اقرب تقدم حق الجنایه است، گرچه خالی از اشکال نیست.

2- بلکه قدر متعارف به حسب شئون میت از تمام چیزهایی که میت محتاج به آن است و از مؤنه تجهیز است.

3- در صورتی که مخالف احترام و شئون میت نباشد و اگر موردی باشد که موجب هتك میت شود پس آنچه مربوط به دفن است، مراعات آن از اصل مال میت باید بشود.

ترکش موجب ذلت و حقارت میت بشود، بلکه موجب حقارت بازماندگان او خواهد بود.

مسأله - اگر میت ترکه ای نداشت که صرف تجهیزش بشود، و متبرّعی هم یافت نشود، پس از بیت المال مسلمین، اگر از خراج اراضی مفتوحة العنوه و از زکاتِ عنوانِ سهمِ سبیل الله (1) یافت شود، تجهیز می شود. و بر سایر مکلفین لازم نیست بذل؛ ولو بر اولاد میت، مگر کفن زوجه و مملوک که بر زوج و مالک است.

مسأله - آنچه واجب است از امور میت بر نوع مکلفین کفایه، اخذ اجرت برای آنها حرام است؛ چه واجب تعبدی باشد از قبیل نماز بر جنازه خواندن و غسل دادن، و چه واجب توصلی (2) از قبیل استقبال نمودن میت را در حال احتضار و حمل جنازه و حنوط نمودن و کفن کردن و قبر کندن و دفن نمودن. بلی، اگر ولیّ میت خصوصیت زایده بر قدر واجب را امر نماید؛ نظیر حفر قبر زیاده بر قدر واجب یا حمل جنازه را به کیفیت خاصه، پس اجرت گرفتن برای آن خصوصیات زایده اشکالی ندارد، لکن از ترکه صرف نخواهد شد مگر به اذن کبار ورثه از سهم خودشان. و اگر در امور واجبه متبرّعی یافت نشود و اجبار مکلفین هم ممکن نباشد، پس در واجبات غیر تعبدی، دادن اجرت جایز است و از اصل ترکه محسوب می شود علی الاقوی؛ اگرچه بر گیرنده حرام خواهد بود (3)، بلکه همچنین است اگر مکلف امتناع بنماید از تغسیلی که واجب تعبدی است مگر به اجرت (4).

سوم از آن مصارف، اگر ترکه زیاد آمد از دو مصرف سابق: دیونی است که بر ذمه

ص: 29

-
- 1- گذشت اشکال در سبیل الله، و وجوب تجهیز از بیت المال نیز ثابت نیست.
 - 2- حرمت اخذ اجرت بر واجبات توصلیه ثابت نیست و بر واجبات کفائیه ولو تعبدیه نیز محل اشکال است، لکن احتیاط در آن ترك نشود و در اول نیز احتیاط خوب است.
 - 3- بلکه حرام نخواهد بود مطلقاً، چنانچه گذشت.
 - 4- احوط آن است که اجرت را بر نفس واجب قرار ندهند، بلکه بر مقدمات آن قرار دهند.

میت است، از قبیل خمس و زکات و مندور(1) و محلول علیّه و معهود علیّه که متعلق به ذمه میت باشد، و از قبیل کفارات و دیات و حج و سایر واجبات مالی، و از قبیل دیونی که بر ذمه میت باشد ولو دین مستوعب باشد؛ اگرچه در تقدیم تجهیز بر دین مستوعب اشکال است(2) و احتیاط به اذن گرفتن از دین ترک نشود.

چهارم از آن مصارف، اگر ترکه زیاد آمد از سه مصرف سابق: وصیت های میت است که از ثلث مابقی ترکه بعد از سه مصرف سابق خارج می شود. و اگر وصیت به زیاده از ثلث مابقی ترکه نموده، پس در اخراج آن مقدار زاید، موقوف است به اذن و اجازه ورثه؛ چه قبل از موت مورث اجازه بنماید یا بعد الموت.

مسأله - اگر وصیت نمود به سه امر واجب مالی؛ از قبیل خمس و زکات و ردّ مظالم و کفارات و حج، و واجب بدنی؛ از قبیل صلاة و صوم، و مستحبات؛ از قبیل زیارت و قرآن خواندن و اطعام نمودن، و وصیت نکرده باشد که از خصوص ثلث بدهند، پس واجب مالی را از اصل مال می دهند؛ اعم از این که تصریح کرده باشد به وجوب اینها به این که بگوید: صد تومان خمس واجب بدهید، یا تصریح نکند و بگوید: صد تومان خمس بدهید، و ندانیم که وجوبی است یا احتیاطی یا استحبابی؛ چون ظاهر از کلام او اشتغال ذمه اش می باشد، بلی اگر معلوم باشد که مستحبی است از ثلث داده می شود.

مسأله - اگر وصیت کرده باشد که این سه امر را از خصوص ثلث بدهند و غرضش آن باشد که زیاده از ثلث، صرف در این سه مصرف نشود، پس در این

ص: 30

1- نذر و حلف و عهد بر اعطاء، از قبیل دین بر ذمه نیست علی الاقوی، و بر نتیجه محل اشکال است صحت آن، لکن نذر بر اعطاء و حلف و عهد بر آن، از واجبات مالیه است و از صلب مال اخراج می شود.

2- هیچ اشکالی نیست در تقدیم تجهیز بر دین مطلقاً.

فرض واجبات مالی را (1) از ثلث می دهند. و اگر زیاده بر ثلث باشد از اصل می دهند و بعد از اخراج واجبات مالی بقیه از ثلث ترکه میت - اگر چیزی از ثلث باقی باشد - صرف در واجب بدنی می شود. و اگر واجب بدنی زیاده بر ثلث باشد از اصل داده نمی شود، ولو میت ولد ذکور هم نداشته باشد، مثل آن که وصیت به مستحبات از اصل داده نمی شود بلکه اگر بعد از اخراج این دو، بقیه از ثلث را اگر چیزی زیاد بیاید صرف در مستحباتی که وصیت نموده خواهد شد؛ ولو در حین وصیت ذکرأ مقدم باشد بر واجب مالی و بدنی. و به همین ترتیب است اگر به دو امر از این سه امر وصیت کرده باشد.

مسأله - اگر وصیت به هر سه امر کرده باشد و غرضش (2) آن است که ثلث ترکه را در این سه مصرف بالسویه صرف کنند، و غرضش هم این نباشد که زیاده از ثلث صرف در این سه مصرف نشود، پس در صورت وفا و عدم مزاحمت اشکالی ندارد. و در صورت مزاحمت و عدم وفا، ثلث ترکه را بین هر سه بالسویه قسمت می نمایند. و اگر ثلث از ثلث، کفایت به واجبات مالی ننماید بقیه را از اصل ترکه می دهند، به خلاف واجب بدنی و متبرع بها، و چون اخراج وصیت بعد از دیون میت است، پس در این مسأله و امثال آن از صور وصیت به مقداری از کسور تسعه به جهت دین و غیر دین و مزاحمت با تمام دین، تعیین مقدار وصیت به این قسم است (3) که ملاحظه شود آنچه

ص: 31

-
- 1- واجبات چه مالی و چه غیر مالی بر تبرعات مقدم می باشند، لکن مالی بر غیر مالی تقدم ندارد و باید توزیع شود بین آنها. و در صورت نقصان ثلث نقیصه مالی را از اصل تتمیم کنند و غیر مالی ملغی می شود. و توزیع در صورتی است که بعضی از وصایا مقدم بر بعض نباشد و الا به مقدم باید عمل شود ثم المقدم. و در صورت نرسیدن ثلث، واجب مالی را از اصل می دهند و غیر مالی ملغی است.
 - 2- مجرد غرض موجب لزوم توزیع نمی شود، بلکه باید انشاء وصیت کند به این که ثلث بالسویه مصرف شود، تا لازم شود توزیع بالسویه.
 - 3- محتاج به محاسبه است.

وصیت نموده برای خصوص دین چه مقدار از کسور تسعه است بالاضافه به جمیع ترکه، و به مقدار کسر مشاع تحت آن بالاضافه به مقدار زاید بر آن مقدار زاید افزوده شود از مساوی دین، و از آن زاید با آنچه بر آن افزوده شده موصی به اخراج شود. پس در فرض مسأله هرگاه ترکه میت ده تومان باشد و دین او شش تومان و موصی به، ثلث ترکه که در این سه مصرف مرقوم صرف شود بالسویه، پس اولاً شش تومان که مساوی دین است موضوع شود، و زیاده بر دین که چهار تومان است پنج قران که ثمن او و کسر مشاع تحت تسعی است که برای دین معین نموده از مساوی دین برداشته می شود و بر مقدار زاید افزوده می شود، و از چهار تومان و نیم ثلث خارج می شود و به ضم نمودن ثلث ثلث را که پنج قران باشد به پنج تومان و نیم بقیه ترکه مساوی می شود باتمام دین، الباقی از ثلث که ده قران باشد، صرف می شود در دو مصرف دیگر بالسویه.

و هرگاه در همین فرض مرقوم وصیت بنماید که ثلث را صرف در دین و در واجبات بدنیه نماید بالسویه، پس زاید بر دین، چهار تومان است و هشت قران که خمس او، و کسر مشاع تحت سدسی است که برای دین معین نموده بر چهار تومان افزوده می شود، و از چهار تومان و هشت قران ثلث خارج می شود، و به ضم نمودن نصف ثلث که هشت قران باشد به پنج تومان و دو قران بقیه ترکه مساوی می شود باتمام دین، الباقی از ثلث که هشت قران باشد، صرف می شود در واجبات بدنیه.

مسأله - هرگاه وصیت نمود به چند امری که واجب بدنی است، یا به چند امر مستحب و ثلثش وفا نکند، پس اگر چند وصیت باشد، ابتدا می شود بالاول فالاول. و اگر يك وصیت باشد به چند امر، پس اگر آن امور قابل تبعض باشند، بالسویه قسمت می شود در صورتی که اجرتشان مساوی باشد، و بالنسبه قسمت می شود در صورتی که اجرتشان تفاوت داشته باشد؛ چنانچه هرگاه ترکه میت وفا نکند به واجبات مالی

باید ترکه را بین دینان بالنسبه تقسیط نمود.

مسأله - هرگاه واجب مالی و بدنی هر دو بر ذمه میت باشد و بدون وصیت از دنیا برود، پس واجب مالی از اصل ترکه داده می شود و از آن جمله است حَجَّةُ الاسلام. و اما واجب بدنی از ترکه داده نمی شود، بلکه اگر ولی دارد او باید به عمل آورد بشخصه او بنایبه آنچه از نماز و روزه ای که از او فوت شده باشد لعذر، بلکه مطلقاً علی الاحوط. (1)

مسأله - بدان که موصی می تواند وصیت بنماید به چیزی که باعث حرمان بعضی از ورثه بشود از ارث کلاً أم بعضاً، مثل آن که وصیت بنماید به اعیان منقوله که اعیان غیر منقوله به جهت وارثش بماند، و حال آن که این وصیت موجب حرمان زوجه است کلاً أم بعضاً، یا آن که ثلث خود را در اعیان حبه قرار دهد که موجب حرمان ولد اکبر بشود از حبه. و اما وصی، پس در وصیت مطلقه؛ نمی تواند اخراج ثلث را از خصوص منقولات یا از اعیان حبه بنماید، بلکه باید بالنسبه توزیع نماید. و همچنین دین و مؤنه تجهیز را علی الاحوط.

مسأله - متولی از برای اخراج این مصارف چهارگانه که گفته شد، اگر وصی مطلق داشته باشد، او خواهد بود، و همچنین اگر وصی در امور معینه داشته باشد، نسبت به آن امور. و اما در غیر آن امور و همچنین در موردی که ابداً وصی نداشته باشد، متولی اخراج ورثه (2) خواهند بود، بر فرض حضور و کبر و رشدشان. و اگر همه ورثه صغیر یا سفیه یا غایب باشند، این امور راجع خواهد بود به حاکم شرع و مأذون از قبل او، و اگر ممکن نباشد راجع خواهد بود به عدول المؤمنین. و اگر بعضی از ورثه کبیر و رشید و حاضر بوده باشند و بعضی دیگر صغیر یا سفیه یا غایب بوده باشند، به کبیر و رشید و حاضر، و ولی صغیر و سفیه و غایب امر راجع خواهد بود.

ص: 33

1- ترك نشود.

2- احتیاط در آن است که در قسم اول و چهارم به اذن حاکم یا وکیل او باشد.

پنجم از آن مصارف: حیوة پدر است که حق پسری است که وقت موت پدر، پسری بزرگ تر از آن نباشد. و اگر میت دو پسر داشته باشد از دو عیال به يك سن، اعیان حیوه را بین آن دو پسر باید بالسویه قسمت نمود.

مسأله - مراد به حیوه که از مال پدر باید مجاناً به اکبر ذکور از اولاد داده شود، چهار چیز است: لباس مستعمل پدر است هر قدر که باشد، نه آنچه دوخته لکن هنوز پوشیده (1) یا به عنوان تجارت و کاسبی کردن پوشیده باشد، و قرآن است و انگشتر و شمشیر، و در صورت تعدد این سه، (2) هر کدام انتسابش به میت بیشتر باشد آن را حیوه می برد، و با تساوی در نسبت احتیاط به صلح و تراضی ترك نشود. و بعضی از علمای اعلام، از حیوه شمرده اند کتب هر چه باشد و سلاح و رحل و راحله میت را، و در صورت تعدد این سه، حکم انگشتر را خواهد داشت و احتیاط به مراعات فرمایش این بعض ترك نشود. و اگر عین حیوه یا بعضی از آنها در ترکه نباشد، قیمت آنها حیوه داده نمی شود.

مسأله - معتبر است (3) در حیوه بردن پسر بزرگ، آن که حیوه بعضی از ترکه میت باشد نه آن که ترکه منحصر باشد به عین حیوه، علی الاحوط. و اما بلوغ پسر و انفصالش حیثاً در حین موت پدر شرط نیست علی الاقوی، بلکه حیوة حمل را جدا می گذارند مثل ارثش تا حین انفصال. و اما در اشتراط عقل و رشد پسر تأمل است (4) و طریق احتیاط واضح است.

ص: 34

-
- 1- اگر برای پوشیدن دوخته باشد، از حیوه است.
 - 2- ظاهر آن است که با تعدد نیز حیوه محسوب است، در صورتی که مستعمل بالفعل یا مهبیای برای استعمال باشد. و در کتب و سلاح و رحل و راحله احتیاط به تصالح خیلی مطلوب است؛ گرچه حیوه نبودن آنها اقوا است.
 - 3- اقوا عدم اعتبار است.
 - 4- اقوا عدم اشتراط است.

مسأله - هرگاه تجهیز میت و دین او مزاحمت داشته باشد با اصل حبوه بردن؛ به آن که غیر حبوه به جهت تجهیزش کفایت نکند و یا دینش مستغرق باشد مثلاً، پس تجهیز و اداء دینش مقدم است بر حبوه بردن. بلی پسر بزرگ می تواند تجهیز و اداء دیون پدرش را از مال خود مجاناً بنماید و حبوه اش را هم ببرد. و اگر تجهیز و دیون میت مزاحمت با حبوه ندارد، از حبوه چیزی کسر داده نمی شود؛ اگرچه احوط (1) آن است که اکبر ذکور بالنسبه از حبوه هم سهم بدهد.

مسأله - هرگاه وصیت بنماید به عینی از اعیان ترکه؛ چه آن عین حبوه باشد یا غیر حبوه یا هر دو، پس اگر متعلق وصیت به مقدار ثلث از ترکه باشد یا کمتر، باید به وصیت عمل نمود، مقدم بر حبوه در صورت مزاحمت، و در عوض حبوه چیزی به پسر بزرگ داده نمی شود. و اگر متعلق وصیت زیادتر از ثلث است، پس در صورت عدم مزاحمت با حبوه در آن مقدار زاید، اجازه همه ورثه لازم است و پسر بزرگ هم حبوه را می برد، و در صورت مزاحمت با حبوه در مازاد از ثلث، نسبت به حبوه اجازه پسر بزرگ لازم است و در مازاد، نسبت به غیر حبوه اجازه همه ورثه لازم است. و تشخیص مقدار زیاده از هر يك معلوم است، مثل آن که میت وصیت بنماید به انگشتر و به منزلش، و قیمت این دو به اندازه نصف از ترکه باشد، پس مجموع متعلق وصیت سه سدس ترکه است، باید يك ثلث از انگشتر را پسر بزرگ اجازه بنماید و يك ثلث از منزل را همه ورثه، و اما نسبت به دو ثلث از انگشتر و از منزل که مطابق با ثلث از ترکه میت است وصیتش مُمضی است و هکذا.

مسأله - هرگاه وصیت نماید میت به مقدار معلومی، مثل آن که بگوید: صد تومان مخارج تعزیه داری من بنماید، یا به مقدار مشاعی، مثل نصف یا ثلث یا ربع مال مرا خرج خودم بکنید، در این دو فرض وصیت فی الجمله مزاحم با حبوه خواهد بود،

ص: 35

پس اگر آن مقدار به اندازهٔ ثلث یا کمتر از ثلث ترکه است باید به وصیت عمل بشود و از حبوةٔ پسر بزرگ به همان اندازه کسر داده می شود؛ اگر ثلث است، ثلث و اگر ربع است، ربع و هكذا. و اگر آن مقدار زیاده بر ثلث ترکه است، مثل آن که وصیت به صد تومان کرده و تمام دارایی میت دویست تومان است یا آن که وصیت به نصف ترکهٔ خود کرده باشد، پس به اندازهٔ ثلث از حبوه و غیر حبوه به وصیت عمل می شود و در مازاد، نسبت به حبوه از پسر بزرگ باید اجازه گرفت و نسبت به غیر حبوه از همهٔ ورثه.

ششم از آن مصارف، بعد از اخراج مصارف سابقه: ارث است؛ چنانچه مفصلاً ذکر خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

اما مقتضی آن دو امر است: اول نسبت، دوم سبب.

اما انساب میت سه طبقه هستند مرتب: اول: خصوص ابویین و اولاد؛ چه بلاواسطه و چه مع الواسطه، به تقدیم الاقرب فالاقرب. دوم: جد و جدّه (1) و اخوه و اخوات و اولاد اخوه و اخوات؛ چه بلاواسطه و چه مع الواسطه به تقدیم الاقرب فالاقرب. سوم: عمومه (2) و عمّات و خنوله و خالات و اولاد آنها (3) ایضاً به تقدیم الاقرب فالاقرب؛ چه بلاواسطه و چه مع الواسطه.

و اما اسباب، چهار مرتبه دارند: اول: زوجیت. دوم: ولاء عتق. سوم: ولاء ضمان جریره. چهارم: ولاء امامت، که این اسباب هم به غیر زوجیت مرتبند. و اما زوجیت پس با جمیع طبقات انساب و مراتب اسباب به غیر ولاء امامت ارث می برند و شراکت

ص: 37

1- هر چه بالا رود.

2- هر چه بالا رود، و همین طور در عمّات و خنوله و خالات.

3- به شرط آن که صدق کند قرابت به آنها، عرفاً.

دارند. و اما با ولاء امامت زوجه شراکت دارد. و اما زوج تمام را وارث است در

صورت انحصار وارث به او و حضرت امام زمان ارواح العالمین له الفداء. پس معلوم شد که شش مرتبه از وراثت مُرتبند که با وجود يك نفر از مرتبه مقدم مراتب مؤخره ارث نخواهند برد؛ سه مرتبه از انسابند و سه مرتبه از اسباب. و اما يك مرتبه دیگر از اسباب که مرتبه زوجیت باشد، تفصیلش گفته شد که زوجه با همه شش مرتبه شراکت می کند، و اما زوج پس با پنج مرتبه شراکت می کند و اما با مرتبه ششم که امامت باشد،

شراکت ندارد.

موانع ارث

و اما موانع ارث بر دو نوعند: بعضی مانعند از اصل ارث، و بعضی مانعند از بعض ارث:

نوع اول: در اموری که مانعند از اصل ارث

و آنها ده امرند:

اول: کفر است که اگر میت مسلمان باشد یا مرتد؛ چه فطری و چه ملی، وارث او منحصر خواهد بود به مسلم، ولو ضامن جریره باشد، و ابدأ کافر وارث او نخواهد بود، لکن با ملاحظه طبقات و مراتب مرتبه؛ چنانچه ترتیبش گفته شد. و اگر در هیچ طبقه و مرتبه وارث مسلمانی نداشته باشد به غیر زوج و حضرت امام - ارواح العالمین له الفداء - تمام ترکه حق زوج خواهد بود منفرداً. و اگر وارث مسلم منحصر باشد به زوجه و حضرت امام علیه السلام پس ربع از ترکه از آنچه میراث می برد حق زوجه است و بقیه حق امام زمان علیه السلام. و اگر زوج یا زوجه مسلم هم ندارد، وارث منحصر خواهد بود به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. و اگر میت کافر اصلی بوده باشد، پس اگر وارث مسلمی دارد؛ ولو ضامن جریره، او وارث خواهد بود منفرداً در غیر زوجه، و اما در زوجه پس او ابدأ وارث بالانفراد نخواهد بود، بلکه بر فرض انحصار به زوجه، او

ص: 38

ربع می برد و بقیه حق امام علیه السلام خواهد بود. و اگر وارث مسلمی در هیچ طبقه و مرتبه ندارد حتی زوجه، ارثش به وارث کافر می رسد، و اگر وارث کافر هم ندارد تمام ترکه اش مال امام زمان علیه السلام خواهد بود.

مسأله - بدان که هرگاه احدی از ابوبین یا اجداد یا جدات طفل(1) در حال انعقاد نطفه آن طفل یا حال ولادتش حیات داشته باشد و مسلم یا مسلمه باشند، آن طفل محکوم به اسلام خواهد بود تبعاً و وارث خواهد بود ولو بعد از حکم به اسلام آن، احد الابوبین یا جدوده مرتد شوند. و در صورتی که شرعاً حکم شد به اسلام طفل هرگاه بعد از کبارت و بلوغ، امتناع از اسلام بنماید، آن وقت مرتد فطری خواهد بود. و هرگاه در حال انعقاد نطفه یا حال ولادت هیچ يك از ابوبینش مسلمان نباشند، ولكن خود آن طفل بعد از بلوغ اظهار اسلام بنماید و بعد از اظهار اسلام کافر بشود، آن وقت مرتد ملی خواهد بود. و اگر در حال انعقاد نطفه یا حال ولادت هیچ يك از اصولش مسلمان نباشد و بعد از بلوغ خود آن طفل هم اظهار اسلام ننماید آن وقت کافر اصلی خواهد بود.

دوم از موانع، قتل است به غیر حق: که اگر وارث مورث خود را ظلماً و عمداً به قتل برساند مباشرةً او تسبیحاً به قسمی که قتل منتسب به او بشود؛ ولو به آن که وارث در حق مورث شهادت(2) ناحقّی بدهد که موجب قتل او بشود، آن وقت وارث از آن مورث ارث نمی برد. و اگر قتل مباشرةً او تسبیحاً به حق بوده مطلقاً ارث می برد. و اگر قتل به خطا و جهالت یا شبه عمد بوده باشد آن وقت قاتل از خصوص دیه ارث نمی برد، و اما از سایر ترکه ارث می برد، و دیه را باید به سایر ورثه داد به تقدیم الاقرب

ص: 39

-
- 1- در جده تأمل است، و در جد نیز با حیات والد کافر تأمل است؛ گرچه خالی از وجه نیست تبعیت در جد مطلقاً.
 - 2- این نحو تسبیح گرچه موجب ضمان شود لکن موجب محرومیت نمی شود، ولی مثل انداختن در محل درندگان یا خوراندن غذای مسموم و سایر قتل های تسبیحی با صدق قاتل عرفاً، موجب محرومیت می شود.

فالقرب. و فرقی نیست در مانعیتِ قتل بین آن که قاتل متعدد باشد یا متحد، و بر فرض تعدّد، همه قاتلین وارث باشند یا بعضی دون بعضی. و ایضاً فرقی نیست در عمد بین قتل مباشرهً أو تسبیباً(1)، و اگر میت به غیر قاتل وارثی نداشته باشد، وارث آن مقتول امام علیه السلام خواهد بود. و در عمدِ صبی و مجنون خلاف(2) است که آیا در حکمِ عمد است یا خطا.

مسأله - بدان که دیه، در حکمِ ترکۀ میت خواهد بود از هر جهت حتی آن که اگر میت دینی داشته باشد یا وصیت به ثلث کرده باشد، از دیه نیز دین و ثلث جدا خواهد شد؛ اعم از آن که دیه عوض از قصاص باشد یا در قتل خطا و شبه عمد، یا آن که به عنوان صلح با قاتل و تراضی چیزی گرفته بشود که او آزید از دیه باشد یا انقص یا مساوی. و ایضاً معاوضه به جنس دیه باشد یا به غیر جنس دیه. و بدان که از دیه، همه وارثینِ فعلی میت ارث می برند؛ چه نسبی و چه سببی، غیر قاتل و غیر اخوه و اخواتِ اُمّی و در سایر مَنْ يَتَقَرَّبُ بِالْأُمَّمِ از قبیل خنوله و جدوده اُمّی اشکال است(3)، پس احتیاط ترک نشود.

سوم از موانع، رقیّت است: چه در مورث و چه در وارث، پس هرگاه مورث رقی باشد ترکۀ او از مال مولای او خواهد بود، و هرگاه وارث رقی باشد، پس اگر میت وارث آزادی داشته باشد از یکی از طبقات ارحام، ارث به او می دهند ولو دور باشد و به وارثِ رقی، ارث نمی دهند؛ ولو پسرش باشد. و در غیر ارحام مثل زوجیت و معتق و ضامن جریره اشکال است(4)، و احتیاط ترک نشود.

و اگر وارث حرّی در هیچ مرتبه ای از مراتب انساب و اسباب نداشته باشد، ولكن

ص: 40

1- به نحوی که گذشت نه مطلقاً.

2- ظاهر آن است که در حکم خطا است.

3- گرچه اقوا الحاق آنها است به اخوه و اخوات، لکن احتیاط بسیار مطلوب است.

4- اقوا آن است که به آزاد بودن یکی از آنها او ارث می برد.

وارث رقی از ارحام دارد و ترکه میت هم وفا به ثمن او می کند، از ترکه میت باید او را بخرند و آزاد نمایند؛ چه متحد و چه متعدد به تقدیم الاقرب فالاقرب، و اما در غیر ارحام محل اشکال است (1). و علی ای حال، بعد از خریدن و آزاد نمودن بقیه ترکه را به وارثیت به او می دهند و مولای آن وارث رقی نمی تواند امتناع نماید از فروختن، یا طلب نماید زیاده بر ثمن المثل را. و اگر وارث رقی هم در هیچ طبقه و مرتبه ندارد، وارث او حضرت امام زمان علیه السلام خواهد بود.

و اگر وارث رقی يك نفر است و ترکه وفا به ثمن او نمی کند به هر مقدار که وفا می است بخرند (2)؛ ولو بعض از آن يك عبد باشد و اگر وارث رقی متعددند و ترکه وفا به ثمن همه آنها نباشد، پس مقدم بدانند (3) خریدن تمام بعض از ورثه را بر خریدن بعض از تمام ورثه، و در تعیین آن بعض محتمل است رجوع شود به قرعه.

و فرقی نیست در آنچه گفته شد بین آن که مورث یا وارث، مملوک خالص باشد یا مدبر یا أم ولد یا مکاتبی که اداء ننموده باشد چیزی از مال الکتابه را.

مسأله - هرگاه شخص حرّی متقرّب شود به میت به توسط عبدی، یا غیر قاتل متقرّب شود به میت به توسط قاتل، یا مسلمی متقرّب شود به میت به توسط کافری، او وارث خواهد بود؛ اگر وارث بی مانعی اقرب از او به میت نباشد.

مسأله - هرگاه وارث قریب که رقی یا کافر بود بعد از فوت مورث آزاد و مسلمان بشود، پس اگر وارث بعید غیر حضرت امام زمان - سلام الله علیه - بوده باشد و متحد (4) بوده باشد و یا متعدد باشد و لکن حریت و اسلام وارث قریب بعد از قسمت جمیع

ص: 41

-
- 1- ظاهراً غیر ارحام نباید خریده شود.
 - 2- بلکه نخرند، و وارث در این صورت امام - علیه الصلاة والسلام - است.
 - 3- بعید نیست در این صورت نیز وارث امام علیه السلام باشد.
 - 4- در غیر زوجه، ولی اگر وارث منحصر به زوجه باشد و قبل از تقسیم مال بین او و امام علیه السلام نایب او، کافر مسلم شود ارث مال زوجه و تازه مسلمان است و امام علیه السلام ارث نمی برد.

ترکه بوده باشد، آن رَقّ یا کافر، وارث نخواهد بود. و اگر وارثِ بعید امام زمان علیه السلام بوده و حریت و اسلام وارث، قبل از انتقال ترکه(1) باشد به بیت المال، اشکالی نیست که ترکه حق آن وارث خواهد بود. و اگر وارثِ بعید متعدد بوده و این حریت و اسلام وارث قریب قبل از قسمت بوده باشد آن وقت وارث قریب وارث خواهد بود بالانفراد اگر مقدم باشد بر سایر ورثه در طبقه و درجه، و بالمشارکه، اگر مساوی باشد فی الدرجه و الطبقة فی جمیع التركة اگر ابدأً قسمتی نشده، و فی البعض الباقي(2) اگر بعضی قسمت شده دون بعض دیگر؛ اگر چه احتیاط به صلح در آن مقدار قسمت شده سزاوار نیست که ترك شود.

مسأله - هرگاه بعضی وارث، مثل نصفِ آن مثلاً، آزاد است و نصف دیگر او رَقّ، به مقدار آنچه آزاد است ارث می برد.

چهارم از موانع، حمل است: که حمل ارث نمی برد مگر با انفصالش حیّاً؛ ولو آن که وقتِ موتِ مورث زنده باشد، ولیکن از برای او نصیب دو پسر جدا می کنند احتیاطاً.

پنجم از موانع، تولد اولاد است از زنا؛ که بین آن طفل و بین ابویین و منتسبین به ابویین توارثی نیست اگر از ابویین هر دو زنا باشد، و اگر از احدهما زنا باشد دون دیگری، آن وقت بین آن طفل و بین زانی و منتسبین به زانی توارثی نخواهد بود. و اما بین آن طفل و بین اولادش و زوج یا زوجه اش و بین احد الابویین که از او زنا نباشد، توارث خواهد بود.

مسأله - بدان که هرگاه طفل متولد از وطی به شبهه بشود، بین آن طفل و اولادش و بین آن شخص مشتبه و اقاریش؛ چه پدر و مادر، هر دو یا احدهما، توارث خواهد بود. و همچنین اگر ولد از وطی به حرام حاصل شده باشد - از قبیل ولد الحیض، و موطوءة الأمّ در رمضان و امثال اینها - بین او و بین ابویین و منتسبین به آنها توارث خواهد بود؛

ص: 42

1- بعد از انتقال نیز همین حکم را دارد.

2- احوط تصالح است؛ در قسمت شده و نشده.

چون در این موارد وطی حرام است، نه آن که زوجه از زوجیت خارج شده باشد و اجنبیه بوده باشد. و هکذا در کسانی که به مذهب آنها وطی و نکاح غیر مشروع را مشروع می دانند یا نکاح محرمات را جایز می دانند، مثل مجوس اگر به وطی ایشان از روی نکاح فاسدشان نسبی حاصل شود، پس به آن نسب فاسد توارث خواهد بود؛ چنانچه به نسب صحیح توارث می باشد، لکن به شرط آن که به طریقه و شریعت خود حلال نموده باشند مقاربت را، نه آن که به مذهب خود زنا کرده باشند.

ششم از موانع، لعان است: که بین فرزندی که به سبب انکار او لعان واقع شده و بین پدر و اقارب پدر توارثی نخواهد بود. و اما بین آن فرزند و بین مادر و اقارب مادر، توارث ثابت است و اگر بعضی از اقارب ابوینی باشند و بعضی اُمی تنها، همه بالسویه ارث می برند ذکوراً و اناثاً؛ چون انتساب اُمی به لعان باطل شد و همه به انتساب اُمی ارث می برند.

مسأله - اگر پدر بعد از لعان اعتراف نماید به فرزندی آن طفل، پس آن طفل ارث می برد از آن پدر، نه از اقارب پدر و نه آن پدر و اقاربش از آن ولد؛ چنانچه در جمیع موارد ثبوت نسب به اقرار، ثبوت در حق مقرر است نه در حق مقررله و نه در حق اقارب و انسباب این دو، مگر (1) آن که آن مقررله و آن انسباب هم تصدیق بنمایند پدر را.

مسأله - چنانچه نسب به اقرار (2) ثابت می شود، همچنین به استفاضه و به فراش هم ثابت می شود، آن وقت بین آن ولد و بین والد و والده و انسبابشان توارث خواهد بود.

هفتم از موانع: هرگاه زوج در حال مرض عقد نماید زنی را و قبل از دخول، زوج به همان مرض از دنیا برود، آن وقت آن زوجه از زوج خود ارث نمی برد و استحقاق مهریه هم اصلاً ندارد. و هرگاه زوج از آن مرض خوب بشود بعد از دنیا برود، و یا

ص: 43

1- با اقرار ولد و اقارب نیز هیچ يك ارث نمی برند، بلکه ارث بردن منحصر است به فرزند از پدر و اقرار دیگران را در این باب، اثری نیست.

2- فی الجمله.

خوب نشود و لکن به مرضی غیر آن مرض از دنیا برود، یا به حرق و غرق و هدم از دنیا برود، یا زوج صحیح بود که عقد نمود یا مریض بود، لکن بعد المقاربه از دنیا برود، آن وقت زوجه از آن زوج ارث می برد، چنانچه هرگاه زوجه مریضه باشد و او را عقد نماید، پس هر يك مقدم از دنیا برود آن دیگری از او ارث می برد، مطلقاً.

هشتم از موانع ارث: آن است که دو نفر یا زیاده که بین آنها توارث باشد به يك آن بمیرند که معلوم باشد تقارن موتشان، مطلقاً بین آنها وراثتی نخواهد بود، بلکه ارث هر يك به وارث حیّ او می رسد؛ اعم از آن که موتشان حتف الانف باشد یا به قتل باشد یا به سم یا به گزنده یا به سوختن یا به عفونت هوا و به بخاری و زغالی شدن یا از بلندی افتادن یا بنایی به سرشان خراب شدن یا به سیل و به غرق شدن و امثال اینها. و ایضاً اعم از آن که احدهما به سببی بمیرد و دیگری به سبب دیگر یا هر دو به يك سبب بمیرند.

مسأله - هرگاه دو نفر یا زیاده که بینشان توارث باشد به یکی از اسباب سابقه بمیرند و معلوم نباشد موتشان مقدم و مؤخر بوده یا مقارن بوده یا معلوم باشد که به يك آن نبوده بلکه تقدم و تأخر داشته، اما معلوم نباشد مقدم کدام بوده و مؤخر کدام، پس هرگاه علم به تاریخ فوت احدهما المعین بوده باشد در این صورت حکم می شود به تأخر فوت مجهول التاریخ و وراثت او از معلوم التاریخ، دون عکس؛ چه در غرق و مهدوم علیه و چه در غیر این دو. و ایضاً اعم از آن که یکی به سببی مرده باشد و دیگری به سبب دیگر یا هر دو به يك سبب مرده باشند. و هرگاه در فرض مسأله، علم به تاریخ فوت احدهما المعین هم نباشد، پس در غرق و مهدوم علیه حکم می شود به توارث و در غیر این دو محتمل است (1) رجوع به قرعه و احوط تصالح و تراضی است.

ص: 44

1- و محتمل است که حکم غرق و مهدوم علیه را داشته باشد و این احتمال اقوا است در صورتی که تقدم و تأخر و مقارنه مجهول باشد؛ چنانچه در غرق و مهدوم علیه نیز چنین است. و اما در صورتی که تقدم یکی بر دیگری معلوم باشد لکن معلوم نباشد کدام يك مقدم است، اقوا قرعه است؛ چه در غرق و مهدوم علیه و چه در غیر آنها. و این حکم و حکم متقدم جاری است در جایی که بدون سبب هم فوت شده باشد و به اجل طبیعی باشد، لکن احتیاط در این موارد خصوصاً در فرض اخیر بسیار مطلوب است.

و بدان که در حکم غرقی است غرق شدن در آب مضاف و در مایعات و فرورفتن در گل و بالوعه و نحو اینها. و در حکم مهدومٌ علیه است انهدام کوه و انکسار شاخهٔ درخت و وقوع خیمه و خانهٔ مویی بر سر انسان.

مسأله - کیفیت وراثت از دو طرف، به این نحوه است که فرض می شود حیات هر يك بعد از فوت دیگری و از ترکه حال الفوت آن دیگری به او ارث می دهند، لکن از غیر آن مالی که از دیگری ارث برده و اما در خصوص آن مالی که از دیگری ارث برده توارثی نیست، و ارث هر يك را به ارث حیّ او می دهند. مثلاً پدر و پسری در زیر هوار تلف شده اند و معلوم است (1) موتشان مقارن یکدیگر نبوده و علم به تاریخ فوت احدهما المعین هم نیست که در این صورت قطعاً بینشان توارث خواهد بود، و ترکهٔ پدر هزار تومان بوده و ترکهٔ پسر ششصد تومان، و ارث پدر مهدومٌ علیه منحصر بود به همین پسر و يك دختر، و ارث پسر مهدومٌ علیه منحصر بود به همین پدر و يك پسر، پس از هزار تومان ترکهٔ شخص پدر ششصد و شصت و شش تومان و خرده ای حق پسری است که ارث پسر مهدومٌ علیه است، و سیصد و سی و سه تومان و سه قران و خرده ای حق يك دختری است که پدر و برادرش مهدومٌ علیه شده اند، و از ششصد تومان ترکهٔ شخص پسری که مهدومٌ علیه است، پانصد تومان حق پسر اوست و صد تومان حق دختری که ارث پدر است.

مسأله - شرط است در وراثت از طرفین دو امر: اول: عدم حاجب و مانع از برای هر يك از ارث بردن از دیگری به هیچ نحوی از انحاء موانع سابقه و لاحق. دوم: مال داشتن هر دو. و اگر یکی از این دو شرط مفقود شود از هر دو، بین این دو وراثتی

ص: 45

1- در صورتی که معلوم باشد عدم مقارنت و متقدم و متأخر مجهول باشد و علم به تاریخ نباشد، اقوا جریان قرعه است؛ چنانچه گذشت، پس باید فرض شود عدم علم به مقارنت نیز.

نخواهد بود، و اگر مفقود شود از یکی دون دیگری؛ به این که یکی مالدار بود دون دیگری با عدم مانع، یا یکی مانع دار بود دون دیگری، ارث مالدار و مانع دار را به دیگری می دهند، دون عکس.

نهم از موانع، وجود مرتبه مقدم از وراثت است: که با وجود آن بدون مانع، مرتبه مؤخره ارث نمی برند؛ چون از برای وراثت شش مرتبه است مرتب: اول: ابویین و اولاد و این نزلوا. دوم: جد و جده و این علوا و اخوه و اخوات و اولاد آنها و این نزلوا. سوم: عمو و عمه و خالو و خاله و این علوا و اولادشان و این نزلوا(1). چهارم: ولاء عتق. پنجم: ولاء ضمان جریره. ششم: ولاء امامت. و اما زوج و زوجه با جمیع مراتب ششگانه ارث می برند به غیر زوج که با ولاء امامت شریک نخواهد گردید، بلکه با انحصار وارث از طبقات انساب و اسباب به زوج و حضرت امام زمان - ارواح العالمین له الفداء - تمام ترکه را زوج ارث می برد؛ به تفصیلی که سابقاً ذکر شد و ان شاء الله تعالی بعد هم ذکر خواهد شد.

دهم از موانع، وجود درجه مقدم است از هر صنفی: که با وجود آن، درجه مؤخره از همان صنف ارث نمی برد، ولیکن این درجه مقدمه از صنفی، مانع درجات مؤخره از صنف دیگر نیستند. و ما ذکر می کنیم درجات این طبقات مذکوره را در ضمن چند مسأله:

مسأله 1 - از برای طبقه اولی که مقدمند بر جمیع طبقات وراثت، دو صنف است: صنف اول، یک درجه است که ابویین میت باشد و این صنف درجاتی ندارد.

صنف دوم، اولاد میت اند و از برای آنها درجاتی است مرتب، مثلاً اولاد بلاواسطه، درجه مقدمند که با وجود یک نفر از آنها، اولاد به واسطه ارث نمی برند. و همچنین اولاد به یک واسطه مقدمند بر اولاد به دو واسطه و هكذا. پس معلوم شد که با وجود ابویین میت، اولاد به ده واسطه ارث می برند به شرط نبودن اولادی اقرب از آنها درجتاً.

ص: 46

1- با صدق عرفی قرابت؛ چنانچه گذشت.

مسأله 2 - از برای طبقه دوم نیز دو صنف است:

صنف اول: جد و جدۀ میت است و این علو، و از برای آنها درجاتی است مرتبه، مثلاً جدودۀ بلاواسطه میت مقدمند بر جدودۀ ابویین میت. و با نبودن جدودۀ بلاواسطه، جدودۀ ابویین میت مقدمند بر جدودۀ میت و هكذا.

صنف دوم: اخوه و اخوات میت است و اولاد آنها و این نزلوا، و از برای آنها نیز درجاتی است مرتب. مثلاً اخوه و اخوات ابویین میت درجه اش مقدم است بر اخوه و اخوات ابی، پس با وجود يك نفر از اخوه و اخوات ابویین، اخوه و اخوات ابی فقط ارث نمی برد. و اما از اخوه و اخوات اُمی فقط مقدم نیستند، یعنی اخوه و اخوات اُمی

فقط هم با اخوه و اخوات ابویین ارث می برند و هم با اخوه و اخوات ابی فقط با نبودن ابویین. و همچنین مطلق اخوه و اخوات چه ابویین یا ابی فقط یا اُمی فقط، درجه شان مقدم است بر اولاد اخوه و اولاد اخوات، پس با وجود يك نفر اخوه و اخوات ولو ابی فقط باشد یا اُمی فقط، اولاد اخوه و اولاد اخوات ولو ابویین باشد ارث نمی برند. و همچنین اولاد بلاواسطه اخوه و اخوات ابویین درجه اش مقدم است بر اولاد بلاواسطه اخوه و اخوات ابی تنها، و اما بر اولاد بلاواسطه اخوه و اخوات اُمی فقط، مقدم نیستند. پس با وجود يك نفر از اولاد اخوه و اخوات ابویین ولو اناث از اناث باشد، اولاد اخوه و اخوات ابی فقط، ارث نمی برند ولو ذکور از ذکور باشند.

و اما اولاد اخوه و اخوات اُمی فقط، هم با اولاد اخوه و اخوات ابویین ارث می برد و هم با اولاد اخوه و اخوات ابی فقط. و همچنین اولاد بلاواسطه اخوه و اخوات میت ولو اناث از اناث ابی فقط یا اُمی فقط، درجه شان مقدم است بر اولاد به يك واسطه ولو ذکور از ذکور از اخوه ابویین باشد و هكذا.

و معلوم شد که با وجود يك نفر از جدودۀ بلاواسطه، جدودۀ به واسطه ارث نمی برد. و اما اولاد اخوه ولو به ده واسطه ارث می برند به شرط آن که احدی از درجات مقدمه از همین صنف اخوه و اولادشان، یافت نشود. و همچنین معلوم شد که

با وجود يك نفر از اخوة ميت ولو ابی فقط یا اُمّی فقط باشد، درجات مؤخره از همین صنفِ اخوه و اولادشان ارث نمی برند. و اما درجات مؤخره از صنفِ جدوده ارث می برند، به شرط عدم وجود درجه مقدمه از همین صنفِ جدوده.

مسأله 3 - از برای طبقه سوم يك صنف است و از برای همین يك صنف درجاتی است که با وجود درجه مقدم، درجه مؤخر ارث نمی برند، مثلاً عم و عمه ابوینی نسبت به عم و عمه ابی فقط مقدمند، نه نسبت به عم و عمه اُمّی فقط، که آنها، هم با ابوینی ارث می برند و هم با ابی فقط. و همچنین خال و خاله ابوینی نسبت به خال و خاله ابی فقط درجه مقدمند دون اُمّی فقط، که اُمّی فقط هم با خال و خاله ابوینی ارث می برد و هم با خال و خاله ابی فقط. بلی با بودن خال و خاله ابوینی، عم و عمه ابی فقط ارث می برند، به شرط نبودن عم و عمه ابوینی. و همچنین با بودن عم و عمه ابوینی، خال و خاله ابی فقط ارث می برند، به شرط نبودن خال و خاله ابوینی، و از این جهت عم و عمه با خال و خاله هم دو صنف می باشند.

و هكذا درجه عم و عمه و خال و خاله، مطلقاً مقدم است بر درجه اولاد آنها. پس اگر ميت يك عمه ابی و یا اُمّی فقط داشته باشد یا يك خاله ابی یا اُمّی فقط داشته باشد و يك پسر عمو و پسر خالوی ابوینی، تمام ارث به عمه یا به خاله می رسد و به پسر عمو و پسر خالو ابداً ارث داده نمی شود.

و همچنین درجه اولاد بلا واسطه عمومه و خئوله، مطلقاً مقدم است بر درجه اولاد به يك واسطه عمومه و خئوله. مثل آن که ميت يك پسر خاله دارد و يك نواده عمومه، تمام ارث به پسر خاله می رسد و به نواده عمو ابداً ارث داده نمی شود.

و هكذا درجه عم و عمه و خال و خاله ميت و اولاد اینها مطلقاً مقدم است بر درجه عم و عمه و خال و خاله ابوینی ميت. پس اگر ميت نبیره خاله دارد و عموی پدر، تمام ارث به نبیره خاله می رسد و به عموی پدر ميت، ارث داده نمی شود. و همچنین درجه عمو و عمه و خالو و خاله ابوینی ميت مطلقاً مقدم است بر درجه عمو و عمه و

خالو و خاله جد و جدۀ میت و هکذا.

مسأله 4 - بدان که این قاعده کلیه در همه جا مطرد است، مگر در صورتی که وارث در طبقه سوم منحصر باشد به عموی ابی فقط؛ چه متحد و چه متعدد، که ابداً نه عموی ابوینی دارد و نه عموی اُمی و نه عمه مطلقاً و نه خال و خاله مطلقاً، و از درجه بعد هم ابن عم ابوینی دارد؛ چه متحد و چه متعدد، و چه اولاد عم ابی فقط یا اُمی فقط هم باشد یا نباشد، و چه اولاد خال و خاله هم مطلقاً باشد یا نباشد، و چه بنت عم ابوینی هم باشد یا نباشد. در این صورت ابن عم ابوینی چه متحد و چه متعدد، به جای عم ابی فقط یا اُمی ارث می برد و عم ابی فقط ارث نمی برد اصلاً. و همچنین اولاد عم ابی فقط یا اُمی فقط و اولاد خال و خاله مطلقاً و دختران عمو و عمه ابوینی ارث نمی برند. و فرقی نیست در این حکم بین آن که احد الزوجین هم باشند یا نه. بلی اگر با عم ابی، عمه ابی هم باشد یا خال و خاله هم مطلقاً باشد، به ابن عم ابوینی ارث داده نمی شود؛ اگر چه احتیاط به صلح اولی است؛ چنانچه در صورتی که عمه ابی فقط باشد با ابن عم ابوینی، احتیاط به صلح مطلوب است و این مسأله به اجماع از تحت قاعده کلیه خارج شده.

پس معلوم شد که اگر عموی ابوینی یا اُمی فقط باشد مطلقاً، یا خال و خاله باشد مطلقاً، یا عموی ابی فقط باشد با عمه یا با خال و خاله، اولاد عمو و عمه و اولاد خالو و خاله مطلقاً محروم از ارث خواهند بود.

نوع دوم: در اموری که مانعند از بعضی ارث نه از کل

و آنها هشت امرند:

اول: منع نمودن قتلِ خطا و شبه عمد قاتل را از ارث بردن از خصوص دیه، و اما از سایر ترکه میت ارث می برد؛ چنانچه گفته شد.

دوم: منع نمودن پسری که اکبر از او نیست، چه اولاد ذکورش منحصر به او باشد یا اکبر ذکور باشد، باقی ورثه را از ارث بردن از خصوص حبوه؛ چنانکه گفته شد.

ص: 49

سوم: منع نمودن اولاد مطلقاً؛ چه ذکور و چه اناث و چه بلاواسطه و چه مع الواسطه و چه متحد و چه متعدد، احد الزوجین را از ارث بردن نصیب اعلی که نصف و ربع باشد.

چهارم: منع نمودن مطلق وارث؛ چه وارث نسبی یا وارث سببی و چه ذکور یا اناث و چه متحد یا متعدد، احد الزوجین را از ارث بردن مازاد بر فریضه شان که عبارت از نصف یا ربع یا ثمن باشد؛ هر چند وارث فریضه بر باشد و ترکۀ میت از فریضه زیاده بوده باشد، مثل آن که وارث میت منحصر باشد به احد الزوجین و بنت واحده، پس ثلث زیاده از سهم زوج و بنت واحده و سه ثمن زیاده از سهم زوج و بنت واحده به بنت رد می شود نه به زوج و زوجه. بلی در صورتی که وارث منحصر باشد به زوج و حضرت امام زمان علیه السلام پس نصف دیگر به خود زوج رد می شود، به خلاف آن که وارث منحصر باشد به زوج و حضرت امام علیه السلام پس ربع به زوج داده می شود و سه ربع دیگر حق آن بزرگوار - ارواح العالمین له الفداء - می باشد.

پنجم: منع نمودن نقص ترکه از سهام مفروضه، بنت واحده یا اخت واحده ابوینی یا ابی را از فریضه اش که نصف ترکه بوده باشد. و منع نمودن بنات متعدده و اخوات متعدده ابوینی یا ابی را از فریضه شان که دو ثلث ترکه بوده باشد، مثل آن که وارث میت بنت واحده یا بنات متعدده است و ابوین و زوج، یا آن که وارث میت اخت واحده یا

اخوات متعدده ابوينی يا ابی است و اخ واحد اُمّی و زوج، پس نقص نیم سدس در فرض اول، و نقص يك سدس و نیم در فرض دوم، و نقص يك سدس در فرض سوم، و نقص دو سدس در فرض چهارم، به سهم بنت واحده و بنات متعدده و اخت واحده و اخوات متعدده ابوينی يا ابی وارد می شود؛ چون نقص ترکه از سهام مفروضه نمی شود، مگر به دخول یکی از این چهار صنف مرقوم در وراثت فعلی میت، آن وقت نقص بر سهم یکی از این چهار صنف وارد می شود دون سهام باقی وراثت.

ششم: منع نمودن اخت ابوينی يا ابی مطلق، اخوة اُمّی را، و همچنین منع نمودن اخوات متعدده ابوينی يا ابی، اخ يا اخت متحد اُمّی را از آن که رد بشود به آنها زياده بر فريضة شان، که سدس يا ثلث ترکه بوده باشد.

هفتم: منع نمودن مطلق اولاد و إن نزلوا، ابوين را از بردن مازاد بر سدس فريضة، نه رداً. پس اگر وارث میت منحصر باشد به احد الابوين أو كليهما و بنت واحده يا منحصر باشد به احد الابوين و بنات متعدده، پس ثلث زياد آمده در صورت اول رد می شود به احد الابوين و بنت واحده ارباعاً، و سدس زياد آمده در صورت دوم و سوم رد می شود اخماساً.

هشتم: منع نمودن اخوه و اخوات است، نه اولاد اخوه و اخوات، مادر را از آن که زياده بر سدس بيرد فريضة و رداً، به چند شرط:

اول: آن که این اخوه لااقل دو برادر باشند يا چهار خواهر يا يك برادر و دو خواهر. دوم: آن که این اخوة حاجبين در دنيا باشند حياً، حين وفات مورث نه این که در حمل باشند يا مرده باشند.

سوم: آن که این اخوة حاجبين با میت ابوينی باشند، يا ابی فقط.

چهارم: آن که پدر میت حيات داشته باشد حين موت مورث.

پنجم: آن که در اخوة حاجبين و در پدر مانعی نباشد از ارث بردن؛ از قبيل كفر و رقیت و تولد اخوة حاجبين از زنا و قاتليت پدر مورث را، و هرگاه اخوة حاجبين قاتل مورث باشند، اشكال است، پس ترك احتياط نشود.

ششم: اشتراط مغايرت بين حاجب و محجوب؛ چنانچه در وطي به شبهه و در نکاح مجوس تصوير می شود، و الله العالم.

در سهام و فرائض مقررہ در قرآن مجید

و آنها شش امر است:

اول: نصف ترکه است: و آن سهم سه طایفه از وراثت است: اول: سهم زوج است با اولاد غیر ممنوع از ارث نداشتن زوجه مطلقاً؛ چه بلاواسطه و چه مع الواسطه، و چه از همین زوج یا از زوج دیگر، چه متحد و چه متعدد، چه ذکور و چه اناث. دوم: سهم بنت واحده است که با او اولاد دیگر بلاواسطه غیر ممنوع از ارث برای میت نباشد، نه ذکور و نه اناث. سوم: سهم اخت واحده است که ابوینی باشد یا ابی تنها، به شرط آن که

با او اخوة دیگر ابوینی یا ابی غیر ممنوع من الارث نباشد؛ چه ذکور چه اناث که اگر با بنت واحده، ذکوری باشد، ارث برادر و خواهر بالقرابه خواهد بود، للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى. و اگر با او اخت یا اخوات دیگر باشد فرضشان ثلثین است، نه نصف.

دوم از فرائض، رُبْع ترکه است: و آن سهم دو طایفه است: اول: سهم زوج است با بودن اولاد غیر ممنوع الارث از برای زوجه؛ چه ذکور و چه اناث و چه بلاواسطه یا به واسطه، چه از این زوج یا از زوج دیگر. دوم: سهم زوجه است با نبودن اولاد غیر ممنوع از ارث از برای زوج؛ چه ذکور و چه اناث، و چه بلاواسطه یا به واسطه، و چه از این زوجه یا از زوجه دیگر، و چه زوجه متحد باشد یا متعدد.

ص: 53

سوم از فرائض، ثمن ترکه است: و آن سهم زوجه است در صورت بودن ولد غیر ممنوع من الارث از برای زوج؛ چه بلاواسطه و چه مع الواسطه، و چه زوجه متحده باشد یا متعدده. و بر فرض تعدد، ربع یا ثمن را بین خود بالسویه قسمت می کنند، پس هرگاه میت هشت زوجه دائمه داشته باشد ربع یا ثمن را بین آنها به هشت قسمت منقسم می کنند مثل آن که زوج مریض چهار زوجه دائمه مدخوله خود را مطلقه به طلاق رجعی یا به طلاق بائن نموده باشد و در همان حال مرض، چهار زوجه دیگر به عقد دوام تزویج بنماید و مقاربت هم بکند و تا یک سال بعد الطلاق به همان مرض از دنیا برود، آن وقت ربع یا ثمن را آن هشت زوجه بین خود بالسویه قسمت می کنند، به شرط آن که زوجات مطلقات خودشان خواهش طلاق نکرده باشند و تا حین موت زوج هم عیال دیگری نشده باشند.

چهارم از فرائض، ثلثین ترکه است: و آن سهم دو طایفه است:

اول: سهم بنتین است فصاعداً، با عدم اولاد ذکور غیر ممنوع الارث از برای میت. دوم: سهم اختین فصاعداً که ابوینی باشند یا ابی تنها، به شرط آن که با آنها اخ غیر ممنوع الارث ابوینی اگر آنها ابوینی باشند، یا ابی اگر آنها ابی باشند، نباشد، و الاً همه بالقرباه ارث می برند.

پنجم از فرائض، ثلث ترکه است: و آن نیز سهم دو طایفه است: اول: سهم مادر است به دو شرط: یکی آن که میت اولاد نداشته باشد؛ چه ذکور و چه اناث، و چه مع الواسطه یا بلاواسطه؛ چون اولاد مانع می شود مادر را از مازاد بر سدس ترکه، لکن فرضاً نه ردأً به شرط آن که آن اولاد ممنوع الارث نباشند. دیگر آن که میت اخوة متعدده نداشته باشد؛ چون اخوة متعدده نیز مانع می شوند مادر را از مازاد بر سدس فرضاً و ردأً به شروطی که در سابق ذکر شد. دوم: سهم اخوه و اخوات متعدده اُمی است؛ اعم از آن که مذکر باشند یا مؤنث یا مختلف، که این ثلث را مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند.

ششم از فرائض، سدس ترکه است: و آن سهم سه طایفه است: اول: سهم پدر است با وجودِ اولادِ غیرِ ممنوعِ الارث از برای میت مطلقاً. دوم: سهم مادر است با وجودِ حاجبِ از ثلث که اولاد و اخوه باشد؛ چنانچه آنفاً ذکر شده. سوم: سهم يك نفر اخوه اُمّی میت است؛ چه ذکور و چه اناث، به شرط آن که با او اخوه اُمّی دیگری نباشد؛ ایضاً چه ذکور و چه اناث، و الاّ ثلث می برند.

تنبيه: معلوم شد که سهام و فرائض مقرر در قرآن مجید از کسور تسعه، نصف است و ثلث است و رُبع است و سدس است و ثمن، و اما خمس و سبع و تسع و عشر از فرائض مقرر نیست، و اگر احیاناً اینها داده شود یا بالقرايه است یا بالرد. و ایضاً معلوم شد که وراثتی که صاحب سهام و فریضه اند ده صنفند:

اول: پدر، و فریضه او با وجود اولاد داشتن میت، سدس از ترکه است. و گاهی زیاده بر سدس داده می شود به پدر ردأ، و اگر میت اولاد نداشته باشد پدر وارث بالقرايه خواهد بود.

دوم: مادر، و فریضه او با عدم حاجب از اولاد و اخوه به شرایط سابقه، ثلث از ترکه است و با وجود حاجب، سدس از ترکه. و گاهی زیاده بر ثلث یا بر سدس به مادر داده می شود ردأ.

سوم: بنت واحده، که اولاد بلاواسطه میت منحصر به او باشد و فریضه او نصف از ترکه است.

چهارم: دو بنت و زیاده، که با آنها ذکوری نباشد و فریضه آنها دو ثلث از ترکه است.

پنجم: اخت واحده ابوینی یا ابی، که با او اخ یا اختی از صنف خودش نباشد، و همچنین جد یا جده ابی هم نباشد، و فریضه او نصف از ترکه است.

ششم: دو اخت و زیاده که ابوینی باشند یا ابی و با آنها اخ ابوینی یا ابی نباشد و همچنین جد ابی هم نباشد، و فریضه آنها دو ثلث از ترکه است. و گاهی به بنت واحده

و به بنات متعدده و به اخت واحده و به اخوات متعدده ابوينی يا ابي، علاوه بر نصف و علاوه بر دو ثلث داده می شود، و گاهی کمتر از نصف و ثلثين داده می شود.

هفتم: اخ يا اختِ متحدِ اُمّی که با او اخ يا اختِ اُمّی ديگری و همچنين جد و جدۀ اُمّی نباشد، و فريضة او سدس از ترکه است.

هشتم: اخوة متعدده اُمّی؛ چه ذکور باشند همه، يا اناث يا مختلف، و فريضة آنها ثلث از ترکه است و هرگاه با اخوة اُمّی، اخوه و اخوات ابوينی يا ابي هم نباشد بقيۀ از ترکه بعد از اخراج سهم احد الزوجين، يا جميع ترکه حق آنها خواهد بود، و مطلقاً بين خود بالسويه قسمت می کنند بر فرض تعدّدشان. و هرگاه جدوده اُمّی هم باشند، باز هم مطلقاً بالسويه حق می برند.

نهم: زوج، و فريضة او با عدم اولادی از برای زوجه؛ چه بلاواسطه يا مع الواسطه، نصف از ترکه است، و با وجود چنين اولادی از برای زوجه فريضة زوج ربع از ترکه است و گاهی زوج جميع ترکه را می برد فرضاً و ردّاً، در صورت انحصار وارث به او و به حضرت امام زمان ارواح العالمين له الفداء.

دهم: زوجه، و فريضة او با عدم اولادی از برای زوج ربع از ترکه است و با وجود اولاد ثمن از ترکه؛ چه اولاد بلاواسطه باشد يا مع الواسطه. و بر فرض تعدد، زوجات اين ربع يا ثمن را بين خود بالسويه قسمت می کنند.

و بدان که غير اين ده صنف از باقی وراثت، يا بعضی از اين ده صنف در غير موارد مرقومه، وارث بالقرايه می باشند. بلی هرگاه جد و جدۀ اُمّی كليهما يا احدهما با منتسبين از طرف پدر بوده باشند - از قبيل اخوه و اخوات ابوينی يا ابي و از قبيل جد و جدۀ ابي - حقشان ثلث از مجموع ترکه است؛ هرچند موجب نقص فريضة وارث بالفرض بشود، مثل آن که وارث ميت زوج است و جد يا جدۀ اُمّی و اخت ابوينی، پس زوج نصف از ترکه را می برد و جدوده اُمّی چه متحد و چه متعدد، ثلث ترکه را، و اختِ واحده ابوينی با آن که فريضة اش نصف است، سدس باقیمانده از ترکه

را می برد، مع ذلك ارث جدوده بالقرايه است نه بالفرض.

مسأله - بدان که هرگاه در طبقه دوم، اخوه یا اخوات ابوینی با اخوه و اخوات ابی فقط جمع شوند، پس منتسبین به اب فقط، ارث نمی برند. و اما منتسب به أم فقط، هم با منتسب به اب فقط ارث می برد و هم با منتسب به ابوین. و هرگاه مطلق منتسب به ابوین یا به اب فقط جمع شوند با مطلق منتسب به أم فقط، پس اگر منتسبین به أم جدوده أمی باشند بدون اخوه أمی، حقیقتاً ثلث از مجموع ترکه است؛ چه ذکور و چه اناث و چه مختلف، و ایضاً چه متحد یا متعدد و چه بلاواسطه یا به واسطه؛ چه احد الزوجین هم باشند یا نباشند. و در صورت تعدد، مطلقاً بالسویه قسمت می کنند.

و اگر منتسبین به أم، اخوه أمی باشند بدون جدوده أمی، با اتحاد حقیقتاً سدس از مجموع ترکه است، و با تعدد ثلث از مجموع ترکه، مطلقاً چه ذکور و چه اناث و چه مختلف. و این ثلث را مطلقاً بالسویه قسمت می کنند و اگر منتسبین به أم، هم جدوده أمی است و هم اخوه أمی، پس حقیقتاً ثلث از مجموع ترکه است، و مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند. و بقیه از ترکه که با نبودن احد الزوجین دو ثلث از مجموع ترکه یا پنج سدس آن است، و با بودن زوج يك سدس از ترکه یا يك ثلث آن است، و با بودن زوجه دو سدس و نیم از ترکه یا سه سدس و نیم آن است، حق منتسبین به ابوین یا به اب است، و بر فرض تعدد و اختلاف در ذکوریت و انوئیت، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله - بدان که در طبقه سوم، هرگاه عمو و عمه ابوینی با ابی فقط جمع شوند، ابی فقط ارث نمی برد. و اما أمی فقط با ابوینی و با ابی فقط ارث می برد. و همچنین است در خال و خاله؛ چنانچه هرگاه عم و عمه ابی با خال و خاله ابوینی جمع شود، همه ارث می برند. و همچنین است عکس آن، پس هرگاه منتسبین به اب جمع بشوند با منتسبین به أم، يك ثلث از مجموع ترکه میت حق منتسبین به أم می باشد؛ اعم از آن که

متحد باشند یا متعدد، و ایضاً اعم از آن که احد الزوجین هم باشند یا نباشند، و ایضاً اعم

از آن که خال و خاله میت باشند یا اولادشان یا آن که عم و عمه و خال و خاله مادر میت باشند یا اولادشان.

بلی، اگر در اقارب منتسبین اُمّی، بعضی ابوینی یا ابی باشند و بعضی اُمّی فقط، مثل آن که میت خنوله ابوینی هم دارد و خنوله اُمّی هم دارد، پس خنوله اُمّی، با اتحاد سدس از ثلث مجموع ترکه را می برد، و با تعدد ثلث از ثلث را و پنج سدس دیگر از ثلث یا دو ثلث دیگر از ثلث حق خنوله ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد و منتسبین به اُمّ میت مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر از مجموع ترکه بر فرض نبودن احد الزوجین و سدس از مجموع ترکه بر فرض بودن زوج و دو سدس و نیم از مجموع ترکه بر فرض بودن زوجه، حق منتسبین به پدر میت است؛ اعم از آن که متحد باشند یا متعدد، و ایضاً اعم از آن که عمومۀ میت باشند یا اولادشان، یا آن که عمومۀ و خنوله پدر میت باشند یا اولادشان. بلی اگر در میان منتسبین به پدر میت، بعضی ابوینی یا ابی باشند و بعضی اُمّی فقط، مثل آن که میت عمومۀ ابوینی هم دارد و عمومۀ اُمّی فقط هم دارد، پس عمومۀ اُمّی با اتحاد سدس از ثلثین یا از بقیه را می برد، و با تعدد ثلث از ثلثین یا از بقیه را. و این ثلث را مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ اگرچه احتیاط⁽¹⁾ با فرض تعدد و اختلاف در ذکوریت و انوئیت، صلح و تراضی است. الحاصل: پنج سدس دیگر از ثلثین مجموع ترکه یا بقیه، یا دو ثلث دیگر از ثلثین یا بقیه، حق منتسبین به ابوین یا به اب است؛ چه متحد و چه متعدد. و بر فرض تعدد و اختلاف در ذکوریت و انوئیت، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى می باشد.

مسأله - معلوم شد که هرگاه میت از طبقۀ سوم منتسبین به اب داشته باشد با منتسبین به اُمّ، تمام ترکه حق آنها خواهد بود، اگر احد الزوجین نباشند و الاّ بقیه از ترکه حق آنها خواهد بود. و توضیح این به مثال آن است که: اگر میت عمو و عمه ای دارد ابوینی، و عمو و عمه ای دارد اُمّی فقط، و خالو و خاله ای دارد ابوینی، و خالو و خاله ای

ص: 58

1- این احتیاط بسیار مطلوب است.

دارد اُمّی فقط، و زوجه ای هم دارد و ترکه آن میت هم سی و شش تومان است، پس ربع آن که نه تومان بوده باشد حق زوجه اوست؛ چه متحد باشد یا متعدد، که بالسویه قسمت می کنند، و ثلث آن که دوازده تومان باشد حق چهار نفر منتسبین به اُمّ میت است که باز ثلث آن به خالو و خاله اُمّی داده می شود به هر یک دو تومان، و دو ثلث آن به خالو و خاله ابوینی داده می شود به هر یک چهار تومان، بقیه که پانزده تومان باشد حق چهار نفر منتسبین به اب میت است، باز ثلث آن به عمو و عمه اُمّی داده می شود به هر یک دو تومان و نیم؛ اگرچه احتیاط به صلح و تراضی عمو به غایت مطلوب است، و دو ثلث آن که ده تومان باشد به عمو و عمه ابوینی داده می شود، للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى.

و اگر در همین فرض عمومۀ اُمّی و خثولۀ اُمّی یک نفر باشند، پس یک ربع از مجموع ترکه که نه تومان باشد، حق زوجه است و یک سدس از ثلث مجموع ترکه که دو تومان باشد، حق آن یک نفر خثولۀ اُمّی است، و بقیۀ ثلث که ده تومان باشد حق خثولۀ ابوینی یا ابی است، الباقی پانزده تومان؛ باز سدس آن که دو تومان و نیم باشد حق یک نفر عمومۀ اُمّی است و بقیه که دوازده تومان و نیم باشد، حق عمومۀ ابوینی است؛ چه متحد و چه متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف، للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى.

مسأله - بدان که وراثت فعلی میت، یا همه وارث بالفرض می باشند یا همه وارث بالقرايه، یا بعضی وارث بالفرض و بعضی وارث بالقرايه.

قسم اول: آن که همه وراثت فعلی میت وارث بالفرض باشند و این سه صورت دارد:

صورت اول: آن که ترکه میت به قدر سهام باشد بدون زیاده و نقیصه، پس ترکه را بین ورثه، کما فرض الله قسمت می نمایند، مثل آن که وارث در طبقۀ اولی منحصر باشد به ابوین و بنات متعدده، یا در طبقۀ ثانیه وارث منحصر باشد به اخت واحده ابوینی یا ابی و زوج، یا به اخوات متعدده ابوینی یا ابی و اخوة متعدده اُمّی.

صورت دوم: آن که ترکه از سهام زیادتر باشد، پس زیاده را به صاحبان فروض رد

می کنند اگر مانعی از رد نداشته باشند، و به درجات و طبقات بعد زیاده داده نمی شود؛ چون از ضروریات مذهب شیعه است که ارث به عصبه میت داده نمی شود، پس هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد به بنت واحده و أم یا به بنات متعدده و أم، پس ثلث زاید یا سدس زاید ارباعاً یا اخصاً به همه رد می شود. بلی به چهار طایفه از صاحبان فروض، زیاده رد نمی شود: اول: به زوجه مطلقاً. دوم: به زوج، مگر در صورت انحصار وارث از ارحام و انساب به او و به حضرت امام علیه السلام که نصف زاید در این فرض به زوج رد می شود. سوم: به مادر با وجود اخوة متعدده ابوینی یا ابی برای میت به شرایطی که سابقاً گفته شد.

چهارم: به اخوة اُمی مطلقاً در صورت بودن احدی از جدوده ابی یا از اخوة ابوینی یا ابی. پس هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد به زوج و به بنت واحده، ربع زاید به زوج بر نمی گردد. یا آن که وارث او منحصر باشد به بنت و زوجه، پس يك ربع و نیم زاید به زوجه بر نمی گردد، بلکه در هر دو صورت زاید به بنت بر می گردد. و همچنین هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد به ابوین و بنت و از برای میت اخوة متعدده ابوینی یا ابی باشد، پس سدس زاید به أم بر نمی گردد، بلکه بر می گردد به بنت و به والد میت ارباعاً. و همچنین هرگاه کسی بمیرد و وارث او منحصر باشد به اخت واحده اُمی و اخت واحده ابوینی، پس ثلث زاید به اخت اُمی بر نمی گردد، بلکه بر می گردد به اخت ابوینی.

صورت سوم: آن که تركه میت از سهام کمتر بوده باشد، و این نمی شود مگر به دخول بنت و بنتین فصاعداً، یا به دخول اخت و اختین فصاعداً که ابوینی باشند یا ابی فقط در میان ورثه فعلی فریضه بر، پس نقص بر همین چهار طایفه وارد می شود نه بر سایر ورثه. پس هرگاه وارث فعلی میت منحصر باشد به زوج و ابوین و بنت یا بنات متعدده، پس نقص نیم سدس با وجود بنت واحده، و نقص يك ربع با وجود بنات متعدده، بر بنت و بنتین است نه بر زوج و ابوین. و همچنین اگر وارث فعلی میت

منحصر باشد به زوج و به اخوة متعدده اُمّی و به اخت واحده یا اخوات متعدده ابوینی، پس نقص دو سدس با وجود اخت واحده ابوینی، و نقص سه سدس با وجود اخوات متعدده ابوینی، بر اخت و اخوات ابوینی است نه بر زوج و بر اخوة متعدده اُمّی.

قسم دوم: آن که همه وراثت فعلی میت وارث بالقرباه باشند نه بالفرض. و آنها در طبقه اول، اولاد است به شرط وجود ذکور چه مع الاناث یا بدون اناث، و پدر است به شرط عدم اولاد مطلقاً. و در طبقه دوم، جدوده است مطلقاً، و اخوة ابوینی یا ابی است به شرط وجود ذکوری در آنها. و در طبقه سوم، تمام اصناف و درجات ارباب آن طبقه است از عمومه و عمات و خنوله و خالات و اولادشان که تمام ارباب این طبقه بالقرباه ارث می برند. اگرچه در سابق گفته شد که هرگاه میت از طبقه دوم جدوده اُمّی دارد با منتسبین ابی، یا در طبقه سوم، هم منتسبین به پدر دارد و هم منتسبین به مادر، پس جدوده اُمّی و خنوله که منتسبین به مادر میت اند مطلقاً ثلث می برند؛ چه با اتحاد یا با تعدد، هرچند موجب نقص فریضه بعضی از صاحبان فروض بشود در طبقه دوم، لکن این بالقرباه است نه بالفرض.

قسم سوم: آن که وراثت فعلی میت بعضی وارث بالفرض هستند و بعضی وارث بالقرباه، پس صاحب فرض فریضه خود را می برد و بقیه حق وارث بالقرباه است. مثل آن که در طبقه اول ابوین است با اولاد ذکور و اناث، پس ابوین هر يك سدس می برند بالفرض، و دو ثلث دیگر، مال اولاد است بالقرباه. یا آن که در همان طبقه اول وارث پدر و مادر است بدون اولاد، پس مادر با وجود حاجب سدس می برد و با عدم حاجب ثلث می برد بالفرض و بقیه مال پدر است بالقرباه؛ چون گفتیم اگر میت اولاد ندارد مادر بالفرض می برد و پدر بالقرباه. یا در طبقه دوم اخت یا اخوات ابوینی است با جدوده اُمّی یا اخوة اُمّی است با جدوده ابی، پس اخت و اخوات ابوینی در فرض اول و اخوة اُمّی در فرض دوم بالفرض می برند، و جدوده ابی با جدوده اُمّی بالقرباه. یا آن که در همین طبقه دوم اخوة اُمّی است با اخوة ابوینی که در میان اخوة ابوینی ذکور باشد، پس اخوة اُمّی بالفرض می برد و اخوة ابوینی بالقرباه. و هکذا بعضی امثله دیگر.

در کیفیت ارث بردن طبقه اول از وارثین میت است

و آنها سه صنفند: اول: پدر بلاواسطه. دوم: مادر بلاواسطه. سوم: اولاد و این نزلوا؛ چه بلاواسطه او مع الواسطه به تقدیم الاقرب فالاقرب، و چه ذکور یا اناث یا مختلف. و زوج یا زوجه با هر يك از این اصناف ارث می برند.

و اما کیفیت تقسیم نمودن ترکه را به ارباب این طبقه، به این قسم است که یا در حین موت مورث، يك صنف از این سه صنف موجودند، یا دو صنف، و یا سه صنف. و این هفت صورت می شود و در هر يك از این هفت صورت، یا احد الزوجین هم هستند یا نه. و ذکر می شود احکام این چهارده صورت در ضمن ده مسأله:

مسأله 1 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به احد الابوین، پس تمام ترکه حق او خواهد بود؛ چه پدر باشد یا مادر.

مسأله 2 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به اولاد، پس در اولاد بلاواسطه با اتحاد تمام ترکه حق او خواهد بود، و با تعدد و اتحاد در ذکوریت و انوئیت ایضاً تمام ترکه حق آنها خواهد بود که بالسویه قسمت کنند، و با اختلاف للذکر مثل حَظُّ الْأُنثَيْنِ می باشد. و اما اولاد به يك واسطه پس با نبودن مطلق اولاد بلاواسطه وارثند، و ارث

مَنْ يَتَقَرَّبُونَ بِهِ رَأْسَهُ بِرَأْسِهِ، يَعْنِي فَرَضَ مِي كَنِيمَ حَيَاتِ آن وَسَائِطِ رَا حِينِ مَوْتِ مَوْرَثِ وَ تَرَكَهَ بَيْنَ أَنهَآ قِسْمَتِ مِي شُود، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ، وَ بَعْدَ قِسْمَتِ هَرِ يَكِ از وَسَائِطِ بَيْنِ اَوْلَادِش قِسْمَتِ مِي شُود، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ. مِثْلًا هَرِگَاهِ كَسِي بِمِيرِدِ وَ وَارْثِ فَعْلِي اَوْ مَنحَصِرِ بَاشِدِ بَهَ پَنجِ پَسِرِ وَ پَنجِ دَخْتَرِ از يَكِ دَخْتَرِ، وَ بَهَ يَكِ پَسِرِ وَ يَكِ دَخْتَرِ از يَكِ پَسِرِ، وَ تَرَكَهُ اَوْ مَنحَصِرِ اسْتِ بَهَ نُهْ تُوْمَانِ. پَسِ سَهْ تُوْمَانِ حَقِّ دَهْ نُوهْ دَخْتَرِي اسْتِ، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى، هَرِ پَسِرِي چَهَارِ قِرَانِ وَ هَرِ دَخْتَرِي دُو قِرَانِ، وَ شَشِ تُوْمَانِ دِيگَرِ حَقِّ دُو نُوهْ پَسِرِي اسْتِ؛ لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى، بَهَ پَسِرِ چَهَارِ تُوْمَانِ وَ بَهَ دَخْتَرِ دُو تُوْمَانِ.

وَ هَمچِينِ اسْتِ حَكْمِ دَرِ اَوْلَادِ بَهَ دُو وَسَائِطِ كِهَ وَارْثِيَتِ أَنهَآ دَرِ صَوْرَتِ نَبُودِنِ اَوْلَادِ بِلَا وَسَائِطِ وَ اَوْلَادِ بَهَ يَكِ وَسَائِطِ اسْتِ. وَ بَايِدِ اَوْلَادِ فَرَضِ نَمُودِ حَيَاتِ آن اَوْلَادِهَآيِ بِلَا وَسَائِطِ رَا وَ تَرَكَهَ رَا بَيْنِ اُولَادِش لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى قِسْمَتِ نَمُودِ، وَ بَعْدَ فَرَضِ شُودِ حَيَاتِ اَوْلَادِ بَهَ يَكِ وَسَائِطِ وَ قِسْمَتِ هَرِ يَكِ از اَوْلَادِ بِلَا وَسَائِطِ رَا بَهَ اَوْلَادِ اَوْ لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى قِسْمَتِ نَمُودِ، وَ بَعْدَ قِسْمَتِ هَرِ يَكِ از وَسَائِطِ دَوْمِ رَا بَيْنِ اَوْلَادِش لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى قِسْمَتِ نَمُودِ، وَ اَمَا بَهَ سَايِرِ وِرْثَهْ آن وَسَائِطِي كِهَ فَرَضِ حَيَاتِشَانِ مِي شُودِ قِسْمَتِي دَاَدَهْ نَمِي شُودِ؛ از قَبِيلِ اَحَدِ الْاَبُوَيْنِ وَ اَحَدِ الزَّوْجِيْنَ شَانِ.

مسأله 3 - آن كه وارث فعلى آن منحصر است به پدر و مادر، پس اگر مادر حاجب ندارد - از اخوة ابوينى يا ابى ميت - ثلث تركه حق اوست، و دو ثلث حق پدر. و اگر حاجب دارد سدس تركه حق اوست و پنج سدس ديگر حق پدر. و شرايط حجب اخوة ميت مادر را از ثلث، در آخر فصل دوم ذكر شد.

مسأله 4 - آن كه وارث فعلى آن منحصر است به احد الابوين و اولاد، پس اگر اولاد منحصر باشد به يك دختر، يا به اولاد از يك دختر، يا به اولاد اولاد از يك دختر، سه ربع از تركه حق دختر يا اولاد يك دختر است. و بر فرض تعدد و اختلاف آنها، للذكر ضعف الأنثى؛ و ربع فرضاً و يك ربع رداً، باقى حق احد الابوين است؛ سدس فرضاً و نيم سدس رداً. و اگر اولاد دو دختر يا زياده باشد، يا اولاد اولاد از دو دختر يا از زياده

باشد، چهار خمس از ترکه حق بنات متعدده یا اولاد آنها می باشد، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى فرضاً و ردّاً، و يك خمس ترکه حق احد الابوين است، ايضاً فرضاً و ردّاً. و اگر اولاد ذكور، یا اولاد ذكور و اناث، یا اولاد اولاد از ذكور یا از ذكور و اناث باشند، پنج سدس از ترکه حق اولاد یا اولاد اولاد می باشد بالقرايه، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى و يك سدس ترکه حق احد الابوين است بالفرض.

مسأله 5 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به پدر و مادر و اولاد، پس این دو فرض دارد: فرض اول: آن که اولاد منحصر باشد به يك دختر یا به اولاد از يك دختر و مادر حاجبی از رد نداشته باشد؛ سه خمس ترکه حق يك دختر یا اولاد يك دختر است فرضاً و ردّاً، و دو خمس دیگر حق پدر و مادر است بالمناصفه، ايضاً فرضاً و ردّاً. و اگر در همین فرض مادر حاجبی از رد داشته باشد، پس سدس ترکه حق مادر است و پنج سدس دیگر بین پدر و بنت واحده ارباعاً قسمت می شود فرضاً و ردّاً. فرض دوم: آن که اولاد اناث متعدده باشند، یا ذكور باشد چه متحد باشد یا متعدد، یا ذكور و اناث باشند، یا اولاد اولاد از بنات متعدده یا از ذكور یا از ذكور و اناث باشند، پس دو سدس ترکه حق پدر و مادر است بالمناصفه، و بقیه حق اولاد یا اولاد اولاد است. و چنانچه سابقاً گفته شد باید اولاد و اولاد اولاد قسمت نمایند، و بر فرض تعدد و اختلاف، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى می باشد؛ چه در اولاد و چه در اولاد اولاد.

مسأله 6 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به احد الابوين و احد الزوجين، پس احد الزوجين نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و بقیه حق احد الابوين است؛ در پدر بالقرايه و در مادر بالفرض و الرد.

مسأله 7 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به اولاد و احد الزوجين، پس احد الزوجين نصیب ادنی را می برند از ربع و ثمن، و باقی حق اولاد است، چه بلاواسطه یا مع الواسطه و چه متحد یا متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى، و اولاد به واسطه، ارث مَنْ يَتَقَرَّبُونَ بِهِ را می برند؛ چنانچه گفته شد.

مسأله 8 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به پدر و مادر و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برد از نصف و ربع، و مادر با عدم حاجب ثلث مجموع ترکه را، و با وجود حاجب سدس آن را می برد بالفرض، و بقیه ترکه حق پدر است بالقرابه، نه بالفرض.

مسأله 9 - آن که وارث فعلی آن منحصر است به احد الابوین و اولاد و احد الزوجین، و ترکه میت هم چهل و هشت تومان است و این سه فرض دارد:

فرض اول: آن که اولاد بلاواسطه يك دختر است، یا اولاد به واسطه از يك دخترند با نبودن اولاد بلاواسطه، پس حق احد الزوجین نصیب ادنی می باشد از ربع و ثمن، و بقیه ترکه بین احد الابوین و بین آن يك دختر، یا اولاد يك دختر، ارباعاً قسمت می شود؛ يك ربع از بقیه حق احد الابوین است فرضاً و ردأً، و سه ربع حق دختر یا اولاد اوست، ایضاً فرضاً و ردأً.

فرض دوم: آن که اولاد بلاواسطه چند دخترند، یا اولاد به واسطه از چند دخترند، پس اگر وارث زوج است، ربع چهل و هشت تومان که دوازده تومان باشد حق اوست، و سدس او که هشت تومان باشد حق احد الابوین است، و باقی که بیست و هشت تومان باشد حق بنات متعدده یا اولاد آنها می باشد، اگرچه حق آنها دو ثلث ترکه است که سی و دو تومان باشد، لکن سابقاً گفته شد که اگر ترکه از سهام مفروضه نقص حاصل نماید، نقص بر بنت و بنات و اخت و اخوات وارد می شود. و اگر وارث زوجه است، پس ثمن چهل و هشت تومان حق زوجه است، و چهل و دو تومان دیگر بین احد الابوین و بنات متعدده، یا اولاد آنها اخماساً قسمت می شود؛ هشت تومان و چهار قران به احد الابوین داده می شود فرضاً و ردأً، و سی و سه تومان و شش قران به بنات متعدده داده می شود، ایضاً فرضاً و ردأً.

فرض سوم: آن که اولاد بلاواسطه ذکور است؛ چه متحد یا متعدد، یا ذکور و اناث است، یا اولاد از ذکور یا اولاد از ذکور و اناث است، پس حق احد الزوجین نصیب

ادنی است از ربع و ثمن مجموع ترکه، و سدس ترکه حق احد الابوین است، و بقیه حق اولاد است و بر فرض تعدد و اختلاف، للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى؛ چه در اولاد بلاواسطه یا در اولاد به واسطه.

مسأله 10 - آن که وارث فعلی آن پدر است و مادر و اولاد و احد الزوجین، و ترکه میت نیز چهل و هشت تومان است مثلاً، پس این نیز سه فرض دارد:

فرض اول: آن که اولاد بلاواسطه یک دختر است یا اولاد به واسطه از یک دختر است، پس اگر وارث زوج است حق او ربع ترکه است که دوازده تومان باشد، و حق ابوین دو سدس از ترکه است که شانزده تومان باشد، الباقی: بیست تومان حق بنت واحده یا اولاد او می باشد؛ اگرچه حق بنت واحده یا اولاد آن نصف مجموع ترکه است که بیست و چهار تومان باشد، لکن به جهت نقص ترکه از سهام مفروضه، نقص بر بنت واحده و اولاد او وارد می شود. و اگر وارث زوجه است، حق او ثمن از مجموع ترکه است که شش تومان باشد، الباقی: چهل و دو تومان، پس اگر مادر مانع از رد نداشته باشد این بقیه بین ابوین و بنت واحده اخصاً قسمت می شود؛ به هر یک از ابوین هشت تومان و چهار قران داده می شود و به بنت واحده یا اولاد او بیست و پنج تومان و دو قران. و اگر مادر مانع از رد داشته باشد هشت تومان که سدس ترکه است به او داده می شود و بقیه که سی و چهار تومان باشد بین پدر و بنت واحده ارباعاً قسمت می شود؛ هشت تومان و پنج قران به پدر داده می شود فرضاً و رداً، و بیست و پنج تومان و پنج قران به بنت واحده یا به اولاد او داده می شود، ایضاً فرضاً و رداً.

فرض دوم: آن که اولاد بلاواسطه چند دخترند، یا اولاد به واسطه از چند دخترند، پس حق احد الزوجین نصیب ادنی است از ربع و ثمن ترکه، و حق ابوین دو سدس از مجموع ترکه است و بقیه حق بنات متعدده یا اولاد آنها می باشد. اگرچه حق بنات متعدده یا اولاد آنها، دو ثلث ترکه است که سی و دو تومان باشد، لکن به جهت نقص ترکه از سهام مفروضه، نقص دوازده تومان در صورت وارث بودن زوج و نقص

شش تومان در صورت وارث بودن زوجه، بر بنات متعدده وارد می شود نه بر سایر صاحبان فروض.

فرض سوم: آن که اولاد بلاواسطه ذکورند؛ چه متحد و چه متعدد، یا ذکور و اناثند، یا اولاد به واسطه از ذکورند یا از ذکور و اناثند. پس حق احد الزوجین نصیب ادنی است از ربع و ثمن، و حق ابویین دو سدس از مجموع ترکه است و بقیه حق اولاد یا اولاد اولاد است و بر فرض اختلاف، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى؛ چه در اولاد بلاواسطه یا در اولاد به واسطه.

ص: 68

در کیفیت ارث بردن طبقه دوم از وارثین میت است

و آنها چهار صنفند: اول: برادر و خواهر ابوینی یا ابی فقط و اولادشان و إن نزلوا، به تقدیم الاقرب فالاقرب. دوم: جد و جدۀ ابی و إن علوا، ایضاً به تقدیم الاقرب فالاقرب. سوم: برادر و خواهر اُمی فقط و اولادشان و إن نزلوا، ایضاً به تقدیم الاقرب فالاقرب. چهارم: جد و جدۀ اُمی و إن علوا، ایضاً به تقدیم الاقرب فالاقرب. و زوج یا زوجه با هر یک از این اصناف ارث می برند.

و اما کیفیت تقسیم نمودن ترکه را به ارباب این طبقه، به این قسم است که: یا در حین موت مورث یک صنف از این چهار صنف موجودند، یا دو صنف، یا سه صنف، یا چهار صنف، و این پانزده صورت دارد. و علی ایّ حال یا احد الزوجین با هر یک از صور پانزده گانه هستند، یا نیستند. و ذکر می شود احکام این صور در ضمن دو قسم:

قسم اول: آن که احد الزوجین با یکی از این پانزده صورت نباشد و ذکر می شود احکام آن در ضمن پانزده مسأله:

مسأله 1 - آن که وارث فعلی در طبقه دوم منحصر است به اخوة ابوینی یا ابی فقط با نبودن ابوینی، پس با اتحاد تمام ترکه حق اوست، و با تعدد و اتحاد در ذکوریت و

انوثیت ایضاً تمام ترکه از آن آنها می باشد که بالسویه قسمت می کنند، و با اختلاف در آن، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 2 - آن که وارث فعلی منحصر است به جد و جدۀ ابی، پس اگر یکی از این دو باشد تمام ترکه حق او خواهد بود، و اگر جد و جدۀ ابی هر دو باشند، ترکه را بین این دو باید قسمت نمود، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 3 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة اُمّی، پس با اتحاد تمام ترکه حق او خواهد بود، و با تعدد تمام ترکه را باید بین خود بالسویه قسمت نمایند مطلقاً؛ چه همه ذکور باشند یا اناث یا مختلف.

مسأله 4 - آن که وارث فعلی منحصر است به جد و جدۀ اُمّی، پس اگر یکی از این دو باشد، تمام ترکه حق او خواهد بود، و اگر جد و جدۀ اُمّی هر دو باشند، تمام ترکه بین این دو بالسویه قسمت می شود.

مسأله 5 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و به جدودۀ ابی، پس اگر هر دو صنف متحد باشند در ذکوریت و انوثیت بین خود بالسویه قسمت می کنند، و اگر مختلف باشند، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى. حاصل: جد ابی، حکم اخ ابی را دارد و جدۀ ابی، حکم اخت ابی را.

مسأله 6 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوینی یا ابی با نبودن ابوینی، و به اخوة اُمّی، پس اگر اخوة اُمّی متحد است سدس مجموع ترکه حق او خواهد بود چه ذکور باشند یا اناث. و اگر متعدد است ثلث ترکه، و مطلقاً این ثلث را بین خود بالسویه قسمت می کنند؛ سواءً كانوا ذکوراً أم اناثاً أم مختلفین، و پنج سدس دیگر یا چهار سدس دیگر حق اخوة ابوینی یا ابی است؛ چه متحد باشند یا متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 7 - آن که وارث منحصر است به اخوة ابوینی یا ابی و به جدودۀ اُمّی، پس ثلث مجموع ترکه حق جدودۀ اُمّی است؛ چه یکی از این دو باشند یا هر دو باشند که

بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر از مجموع ترکه حق اخوة ابوینی یا ابی است؛ چه متحد (1) باشند یا متعدد و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 8 - آن که وارث فعلی منحصر است به جدوده ابی و به اخوة اُمّی، پس اگر اخوة اُمّی متحد باشد، سدس مجموع ترکه حق اوست؛ چه ذکور باشد و چه اناث. و اگر متعدد باشد ثلث ترکه حق اوست، و مطلقاً این ثلث را بین خود بالسویه قسمت می کنند؛ ولو بعضی ذکور باشند و بعضی اناث، و پنج سدس دیگر یا چهار سدس دیگر، حق جدوده ابی است؛ چه یکی باشد یا هر دو، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 9 - آن که وارث فعلی منحصر باشد به جدوده ابی و جدوده اُمّی، پس ثلث ترکه حق جدوده اُمّی است؛ چه متحد باشد یا متعدد، که این ثلث را بین خود بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق جدوده ابی است؛ چه یکی باشد یا هر دو، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 10 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة اُمّی و جدوده اُمّی، پس تمام ترکه را بین خود مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ چه از هر صنفی متحد باشد یا متعدد، و چه مختلف باشند در ذکوریت و انوئیت یا متفق.

مسأله 11 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوینی یا ابی، با نبودن اخوة ابوینی، و جدوده ابی و اخوة اُمّی، پس سدس ترکه با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق اخوة اُمّی است که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ ولو با اختلاف در ذکوریت و انوئیت، و پنج سدس دیگر یا چهار سدس دیگر، حق اخوة ابوینی یا ابی و جدوده ابی است که با اتحاد در ذکوریت و انوئیت بالسویه قسمت می کنند، و با اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

ص: 71

1- در صورتی که اخت واحده باشد و جدوده اُمّی، جدوده ثلث می برند و اخت نصف می برد فرضاً، و در سدس اشکال است که رد به هر دو می شود یا به اخت، و احتیاط ترك نشود؛ گرچه ترجیح با آن است که در متن ذکر شده.

مسأله 12 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی و جدوده ابی و جدوده اُمی، پس ثلث ترکه حق جدوده اُمی است؛ چه یکی باشند یا هر دو که بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق اخوة ابوينی یا ابی و جدوده ابی است، و با اختلاف در ذکوریت و انوثیت للذکر ضِعْفُ الأُنثی که جد به مثل برادر می برد و جده به مثل خواهر.

مسأله 13 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی و اخوة اُمی و جدوده اُمی، پس حق اخوة اُمی و جدوده اُمی، ثلث ترکه است که مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند، که اگر جد و جدۀ اُمی دارد و یک خواهر و برادر اُمی، این ثلث چهار قسمت متساوی می شود بین این چهار نفر، و دو ثلث دیگر از ترکه حق اخوة ابوينی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 14 - آن که وارث فعلی منحصر است به جدوده ابی و اخوة اُمی و جدوده اُمی، پس ثلث ترکه حق اخوة اُمی و جدوده اُمی است که مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق جدوده ابی است؛ چه متحد و چه متعدد للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 15 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و جدوده ابی و اخوة اُمی و جدوده اُمی، و ترکه میت هم چهل و هشت تومان است، پس ثلث آن که شانزده تومان باشد حق اخوة اُمی و جدوده اُمی است که مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر که سی و دو تومان باشد حق اخوة ابوينی یا اخوة ابی و جدوده ابی است، للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

قسم دوم: آن که احد الزوجین با یکی از این صور پانزده گانه بوده باشد و حکم این قسم هم ذکر می شود در ضمن ده مسأله:

مسأله 1 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و بقیه حق اخوة ابوينی یا ابی است؛ چه متحد باشند یا متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى. و همچنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث فعلی به جدوده ابی و احد الزوجین، که جد ابی به منزله اخ ابی است و جدۀ ابی به منزله اخت ابی.

مسأله 2 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة اُمّی و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و بقیه حق اخوة اُمّی است، چه متحده و چه متعدده، و مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند. و همچنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث فعلی به جدوده اُمّی و احد الزوجین که جدوده اُمّی به منزله اخوة اُمّی است.

مسأله 3 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و اخوة اُمّی، و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند و اخوة اُمّی با فرض اتحاد سدس از مجموع ترکه را، و با فرض تعدد ثلث آن را، و مطلقاً بین خود این ثلث را بالسویه قسمت می کنند، و بقیه حق اخوة ابوينی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى. و همچنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث فعلی به جدوده ابی و اخوة اُمّی و احد الزوجین، که جد ابی به منزله اخ ابی است و جدۀ ابی به منزله اخت ابی.

مسأله 4 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی و جدوده اُمّی و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و ثلث مجموع ترکه حق جدوده اُمّی است که بر فرض تعدد بالسویه قسمت می کنند، و بقیه حق اخوة ابوينی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى. و همچنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث به جدوده ابی و جدوده اُمّی و احد الزوجین.

مسأله 5 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و اخوة أمی و جدودة أمی و احد الزوجین، پس حق احد الزوجین نصیب اعلی می باشد از نصف و ربع، و ثلث مجموع ترکه حق اخوة أمی و جدودة أمی است که مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند، و بقیه حق اخوة ابوينی یا ابی است، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضعف الأنثی. و همچنین است حکم بعینه در صورت انحصار وارث به جدودة ابی و اخوة أمی و جدودة أمی و احد الزوجین؛ چون جدودة ابی حکم اخوة ابی را دارد، جد حکم اخ را و جده حکم اخت را.

مسأله 6 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و جدودة ابی و احد الزوجین. پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و بقیه حق اخوة ابوينی یا ابی و جدودة ابی است و بر فرض اختلاف در ذکوریت و انوئیت للذکر ضعف الأنثی.

مسأله 7 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة أمی و جدودة أمی و احد الزوجین، پس حق احد الزوجین نصیب اعلی است از نصف و ربع، و بقیه حق اخوة أمی و جدودة أمی است که مطلقاً بالسویه قسمت می کنند.

مسأله 8 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و جدودة ابی و اخوة أمی و احد الزوجین. پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و سدس مجموع ترکه حق اخوة أمی است با اتحاد آن، و ثلث آن با تعدد که مطلقاً این ثلث را بالسویه قسمت می کنند، و بقیه حق جدودة ابی و اخوة ابوينی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد و با اختلاف للذکر ضعف الأنثی.

مسأله 9 - آن که وارث فعلی منحصر است به اخوة ابوينی یا ابی، و جدودة ابی و جدودة أمی و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و ثلث مجموع ترکه حق جدودة أمی است؛ چه متحد و چه متعدد که بالسویه قسمت

می کنند، و بقیه حق اخوة ابوینی یا ابی و جدوده ابی است که با اتحاد در ذکوریت و انوثیت بالسویه قسمت می کنند و با اختلاف در آن، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 10 - آن که وارث فعلی، تمام پنج صنف می باشند؛ اخوة ابوینی یا ابی، و جدوده ابی و اخوة اُمّی و جدوده اُمّی و احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع. و ثلث مجموع ترکه حق اخوة اُمّی و جدوده اُمّی است که این ثلث را مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند که جد و جدّه اُمّی و خواهر و برادر اُمّی همه به قدر یکدیگر می برند، و بقیه حق اخوة ابی و جدوده ابی است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى، که جد ابی مقدار اخ ابی می برد و جدّه ابی مقدار اخت ابی.

و لابد است در این مقام از تنبیه بر چهار قاعده:

قاعده اول: بدان که حکم اولاد اخوه بعین حکم اولاد اولاد است، پس چنانچه با وجود اولاد بلاواسطه ولو یک نفر اناث باشد، اولاد به واسطه ارث نمی برند. همچنین با وجود اخوه ولو اناث باشد و ابی فقط یا اُمّی فقط باشد، اولاد اخوه و لو ابوینی باشند ارث نمی برند. و ایضاً چنانچه در اولاد به واسطه ارث مَنْ يَتَقَرَّبُونَ بِهِ را می برند،

همچنین در اولاد اخوه هم ارث مَنْ يَتَقَرَّبُونَ بِهِ را می برند و این پنج فرض دارد:

فرض اول: آن که اولاد از یک نفر اخوة اُمّی باشد، مطلقاً سدس ترکه را می برند فرضاً⁽¹⁾؛ و لو ده نفر باشند و مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت، و بالسویه قسمت می کنند.

فرض دوم: آن که اولاد از دو اخوة اُمّی یا زیاده باشند، پس به همه ثلث ترکه را می دهند فرضاً، و باید اولاً فرض نمود حیات آن وسائط را و این ثلث را بین آنها بالسویه قسمت نمود ولو مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت، و بعد قسمت هر یک را بین اولادش ایضاً بالسویه قسمت نمود ولو مختلف باشند در ذکوریت و انوثیت.

ص: 75

1- و بقیه را ردّاً در صورت انحصار وارث، و ماتن در همه فروض حکم فرض را فقط ذکر نموده و حکم رد نیز معلوم است.

فرض سوم: آن که اولاد از يك اخت ابوينی باشد یا از اخت ابی فقط، با نبودن اولادی مطلقاً از اخوة ابوينی، پس نصف ترکه را می برند (1).

فرضاً.

فرض چهارم: آن که اولاد از دو اخت یا زیاده باشند، که این دو اخت ابوينی باشند یا ابی فقط با نبودن ابوينی، پس دو ثلث ترکه را می برند فرضاً و باید فرض نمود اولاً حیات آن اخوات را و این دو ثلث را بین آنها بالسویه قسمت نمود، بعد قسمت هر يك را بین اولادش قسمت نمود، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

فرض پنجم: آن که اولاد از اخوة ذکور ابوينی یا ابی باشند، یا از اخوة ذکور و اناث ابوينی یا ابی باشند، باید اولاً فرض نمود حیات آن وسائط را و بین آنها بالسویه قسمت نمود اگر متحد باشند در ذکوریت و انوئیت، و للذکر مثلُ حَظِّ الْأُنْثَى قسمت نمود اگر مختلف باشند، و بعد قسمت هر يك را بین اولادش ایضاً للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى قسمت نمود. و همچنین است حکم در اولاد اخوه به دو واسطه، که باید اولاً فرض نمود حیات وسائط اولی را و بین آنها قسمت نمود، و بعد قسمت هر يك را بین اولادش قسمت نمود و هکذا در اولاد اخوه به سه واسطه یا به زیاده.

و بدان که در تمام درجات بعد با بودن اولاد اخوة ابوينی، اولاد اخوة ابی فقط که در همان درجه باشد نه در درجه مقدم، ارث نمی برند. و قسمت در اولاد اخوه - چه به يك واسطه باشد یا به دو واسطه یا به سه واسطه یا به زیاده در حالی که متفاوت باشند در ذکوریت و انوئیت - تابع خود اخوه است، پس اگر اولاد - چه بلاواسطه یا به يك واسطه و زیادتر - اولاد از اخوة اُمّی میت باشند که واسطه اول اخوة اُمّی باشد مطلقاً

بالسویه قسمت می کنند. و اگر اولاد از اخوة ابوينی یا ابی میت باشند که واسطه اول ابوينی یا ابی باشد بالتفاوت قسمت می کنند. و توضیح این قاعده به مثال آن است که وارث فعلی میت منحصر است به هشت نفر اولاد اخوه، به این طریق که يك پسر و يك دختر برادر ابی دارد، و يك پسر و يك دختر خواهر ابی، و يك پسر و يك دختر

ص: 76

1- و للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى باختلاف.

برادر اُمّی، و یک پسر و یک دختر خواهر اُمّی، و ترکه او هم منحصر باشد به هشتاد و یک تومان مثلاً. پس ثلث آن که بیست و هفت تومان باشد حق چهار نفر برادرزاده و خواهرزاده اُمّی است که بین خود بالسویه قسمت می کنند، به هر کدامی شش تومان و هفت قران و نیم می رسد؛ چون وسائط دو نفرند و اولاد هر یک هم دو نفر و ذکور و اناث هم در اخوة اُمّی متساوی است، الباقی: پنجاه و چهار تومان، باز ثلث آن که هجده تومان باشد حق پسر و دختر خواهر اُمّی است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى، به پسر دوازده تومان به دختر شش تومان، الباقی: سی و شش تومان، حق پسر و دختر برادر اُمّی است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى، به پسر بیست و چهار تومان، به دختر دوازده تومان.

قاعده دوم: بدان که جدوده اعلی بعین حکم اخوه و اولاد اخوه را دارند؛ چنانچه با وجود یک نفر اخوه ولو اُمّی فقط، اولاد اخوه ولو ابوینی باشند ارث نمی برند. و همچنین با وجود یک نفر از جدوده اربعه بلاواسطه ولو جدّه اُمّی باشد، یک نفر از جدوده به واسطه ارث نمی برد ولو جد اعلای اُمّی باشد. و اما جد اعلی، با اخوه ارث می برد به شرط نبودن جد ادنی، چنانچه اولاد اخوه به واسطه با جد ادنی ارث می برد، به شرط نبودن خود اخوه؛ چون اخوه و اجداد دو صنفند، و گفتیم که اقرب از هر صنفی مانع است ابعداً از صنف خود را، نه ابعداً از صنف دیگری را. و هرگاه جد یا جدّه اُمّی - احدهما او کلاهما - جمع شوند با جد یا جدّه اُمّی - احدهما او کلاهما - پس از برای جدوده اُمّی مطلقاً ثلث ترکه است، که بالسویه قسمت کنند چه متحد باشد و چه متعدد، و از برای جدوده اُمّی دو ثلث از ترکه است ایضاً چه متحد و چه متعدد که للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى قسمت کنند. و اگر با اینها احد الزوجین هم باشد، پس از برای او نصیب اعلی هست از نصف و ربع، و حق جدوده اُمّی ثلث از مجموع ترکه است چه متحد و چه متعدد، و بقیه حق جدوده اُمّی و بر فرض تعددشان للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

و توضیح این قاعده ایضاً به مثال آن است که هرگاه وارث فعلی میت منحصر باشد

به اجداد ثمانیه؛ به این که میت ابوین پدر پدر دارد و ابوین مادر پدر و ابوین مادر دارد و ابوین مادر، و ترکۀ میت هم همان هشتاد و یک تومان است، پس ثلث آن که بیست و هفت تومان باشد حق چهار نفر جدودۀ اُمّی است که بالسویه مرد و زن قسمت می کنند، به هر یک شش تومان و هفت قران و نیم می رسد؛ چون جدودۀ اُمّی به منزله کلاله اُمّی می باشند، الباقی: پنجاه و چهار تومان، باز ثلث آن که هجده تومان

باشد حق ابوین مادر پدر میت است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى، که به مادرِ مادرِ پدرِ میت شش تومان داده می شود و به پدرِ مادرِ پدرِ میت دوازده تومان، الباقی: سی و شش تومان حق ابوین پدر پدر میت است، باز ثلث آن که دوازده تومان باشد حق مادر پدر پدر میت است و دو ثلث آن که بیست و چهار تومان باشد حق پدر پدر پدر میت است. و سه احتمال دیگر هم در مسأله می رود:

احتمال اول: آن که دو ثلث از ترکۀ بین چهار نفر جدودۀ اَبی چنانچه گفته شد قسمت می شود بدون تفاوت، ولكن يك ثلث بين چهار نفر جدودۀ اُمّی تثلیث می شود؛ به آن که ثلث از ثلث به ابوین مادر مادر داده می شود بالسویه به هر یک چهار تومان و نیم، و دو ثلث از يك ثلث به ابوین پدر مادر داده می شود، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى؛ به مادر پدر مادر شش تومان و به پدر پدر مادر دوازده تومان، چنانچه از برزهی نقل شده.

احتمال دوم: آن که يك ثلث ترکۀ به چهار نفر جدودۀ اُمّی داده می شود به آن که ثلث از ثلث به ابوین مادر مادر داده می شود بالسویه؛ به هر یک چهار تومان و نیم. و دو ثلث از يك ثلث به ابوین پدر مادر داده می شود بالسویه به هر یک نه تومان، الباقی: پنجاه و چهار تومان، باز ثلث این دو ثلث به ابوین مادر پدر میت داده می شود، ایضاً بالسویه به هر یک نه تومان، الباقی: سی و شش تومان بین ابوین پدر پدر قسمت می شود، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى به مادر پدر پدر دوازده تومان و به پدر پدر پدر بیست و چهار تومان. و این احتمال مختار معین الدین مصری است.

احتمال سوم: آن که يك ثلث تركه به چهار نفر جدوده اُمی بالسويه قسمت می شود به هر يك شش تومان و هفت قران و نیم، الباقی: پنجاه و چهار تومان و آن بین چهار نفر جدوده ابي للذکر مثل حظ الأنثيين قسمت می شود، به هر يك از پدر پدر میت و پدر مادر پدر میت هجده تومان، و به هر يك از مادر پدر پدر میت و مادر مادر پدر میت نه تومان. و در «نجاه العباد» می فرماید: این احتمال سوم خالی از وجه نیست. و احتیاط (1) در تقسیم بین اجداد ثمانیه صلح و تراضی است.

قاعده سوم: بدان که هرگاه وارث فعلی میت شانزده نفر باشند؛ هشت نفر اولاد اخوه که در ضمن قاعده اول گفته شد و هشت نفر اجداد ثمانیه که در ضمن قاعده دوم ذکر شد و تركه او همان هشتاد و يك تومان است، پس کیفیت تقسیم تركه را بین این شانزده نفر به این قسم است که ثلث تركه که بیست و هفت تومان باشد حق هشت نفر منتسبین به مادر میت است که چهار سدس از این يك ثلث حق چهار جد و جدۀ اُمی است که بالسويه قسمت می کنند به هر يك چهار تومان و نیم می رسد، و دو سدس دیگر حق چهار نفر اولاد اخ و اخت اُمی است به هر يك دو تومان و دو قران و نیم می رسد، الباقی: پنجاه و چهار تومان، باز ثلث آن که هجده تومان باشد حق ابوين مادر پدر میت است، للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى که به مادر مادر پدر میت شش تومان می رسد و به پدر مادر پدر میت دوازده تومان، الباقی: سی و شش تومان، باز ثلث آن که دوازده تومان باشد حق مادر پدر پدر میت است و پسر و دختر خواهر میت، که نصف آن حق مادر پدر پدر میت است، و نصف دیگر آن حق پسر و دختر خواهر ابي میت است، للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى، الباقی: بیست و چهار تومان، نصف آن حق پدر پدر پدر میت است و نصف دیگر آن حق پسر و دختر برادر ابي میت است، للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى.

قاعده چهارم: هرگاه وارث فعلی میت، همان شانزده نفر باشند که سابقاً گفته شد و به علاوه زوج میت هم هست و تركه میت نیز همان هشتاد و يك تومان است، پس

ص: 79

1- ترك نشود، و در دو مسأله بعد نسبت به اجداد ثمانیه نیز.

نصف آن حق زوج است، الباقی: چهل تومان و پنج قران، و ثلث جمیع ترکه که بیست و هفت تومان باشد حق هشت نفر منتسبین به مادر میت است که چهار سدس آن حق چهار نفر جد و جدۀ اُمّی است بالسویه و به هر يك چهار تومان و نیم می رسد، و دو سدس دیگر حق چهار نفر اولاد اخ و اخت اُمّی است بالسویه به هر يك دو تومان و دو قران و نیم می رسد، الباقی: سیزده تومان و نیم، باز ثلث آن که چهار تومان و نیم باشد

حق ابوین مادرِ پدرِ میت است، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى، که به مادرِ مادرِ پدرِ میت پانزده قران می رسد، و به پدرِ مادرِ پدرِ میت سه تومان. الباقی از ترکه که نه تومان باشد، باز ثلث آن که سه تومان باشد حق مادرِ پدرِ پدرِ میت، و پسر و دختر خواهر میت است که پانزده قران حق مادرِ پدرِ پدرِ میت است و پانزده قران حق پسر و دختر خواهر ابی است، لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى، الباقی: شش تومان، سه تومان حق پدرِ پدرِ پدرِ میت است و سه تومان حق پسر و دختر برادر ابی میت لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى.

در کیفیت ارث بردن طبقه سوم از وارثین میت است

و آنها نیز چهار صنفند:

اول: عمو و عمه ابوینی یا ابی فقط با نبودن ابوینی و اولادشان؛ چه عمو و عمه و اولاد بلاواسطه باشند یا مع الواسطه، به تقدیم الاقرب فالاقرب.

دوم: عمو و عمه اُمّی و اولادشان؛ چه عمو و عمه اُمّی و اولاد بلاواسطه باشند یا مع الواسطه، به تقدیم الاقرب فالاقرب.

سوم: خال و خاله ابوینی یا ابی فقط با نبودن ابوینی و اولادشان؛ چه خال و خاله و اولاد بلاواسطه باشند یا مع الواسطه، به تقدیم الاقرب فالاقرب.

چهارم: خال و خاله اُمّی و اولادشان؛ چه خال و خاله و اولاد بلاواسطه باشند یا مع الواسطه، به تقدیم الاقرب فالاقرب.

و احد الزوجین با هر يك از اصناف این طبقه نیز ارث می برند.

و اما کیفیت تقسیم ترکه را به ارباب این طبقه به این قسم است که یا در حین موت مورث، يك صنف از این چهار صنف موجودند یا دو صنف یا سه صنف یا چهار صنف. و این هم نیز پانزده صورت دارد که چهار صورت آن با فرض انحصار وارث است در يك صنف از چهار صنف، و شش صورت آن با فرض انحصار وارث است

در دو صنف از چهار صنف، و چهار صورت آن با فرض انحصار وارث است در سه صنف از چهار صنف، و يك صورت آن با فرض وجود هر چهار صنفند و این صور پانزده گانه نیز بر دو قسم است:

قسم اول: آن که احد الزوجین با یکی از این اصناف نباشد و این قسم ذکر می شود در ضمن پانزده مسأله:

مسأله 1 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه ابوینی یا ابی تنها، با نبودن ابوینی، پس تمام ترکه حق آنها خواهد بود؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 2 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه اُمّی، ایضاً تمام ترکه حق او می باشد؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد و اختلاف در ذکوریت و انوئیت محل اشکال است که آیا به تساوی قسمت می شود یا للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى، پس احتیاط (1) به صلح و تراضی ترك نشود؛ اگر چه مشهور بلکه نقل اجماع شده در حکم به تساوی و آن اقوا است.

مسأله 3 - آن که وارث فعلی منحصر است به خنوله ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، ایضاً تمام ترکه حق او می باشد؛ چه متحد و چه متعدد و مطلقاً بالسویه قسمت می نمایند ولو مختلف باشند در ذکوریت و انوئیت.

مسأله 4 - آن که وارث فعلی منحصر است به خنوله اُمّی، تمام ترکه حق آنها می باشد؛ چه متحد و چه متعدد، و مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می نمایند.

مسأله 5 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و به عمومه اُمّی، پس اگر عمومه اُمّی متحد است، سدس ترکه حق او می باشد، و اگر متعدد است ثلث ترکه، و مطلقاً این ثلث را بین خود بالسویه قسمت می کنند ولو با

ص: 82

1- این احتیاط ترك نشود در این مورد و در مسائل آتیة نظیر آن.

اختلاف در ذکوریت و انوئیت، و قبلاً گفته شد که احتیاط به صلح و تراضی است، و پنج سدس دیگر یا دو ثلث دیگر حق عم و عمه ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 6 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و به خئوله ابوینی یا ابی در صورت نبودن ابوینی، پس ثلث ترکه حق خئوله است؛ چه متحد و چه متعدد، و مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند؛ ولو با اختلاف در ذکوریت و انوئیت، و دو ثلث دیگر حق عم و عمه ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 7 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و خئوله اُمّی، پس ثلث ترکه حق خئوله اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق عمومه ابوینی یا ابی است، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

مسأله 8 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه اُمّی و به خئوله ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، پس ثلث ترکه حق خئوله است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق عمومه اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ ولو با اختلاف در ذکوریت و انوئیت علی الاقوی، و احتیاط به صلح و تراضی گذشت.

مسأله 9 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه اُمّی و به خئوله اُمّی، پس ثلث ترکه حق خئوله اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر حق عمومه اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و احتیاط به صلح و تراضی گذشت.

مسأله 10 - آن که وارث فعلی منحصر است به خئوله ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی،

و به خنولهٔ اُمّی، پس با اتحاد خنولهٔ اُمّی سدس ترکه حق او خواهد بود، و با تعدد ثلث ترکه، و مطلقاً بین خود بالسویه قسمت می کنند، و بقیه حق خنولهٔ ابوینی یا ابی است با نبودن ابوینی؛ چه متحد و چه متعدد، و مطلقاً بالسویه قسمت می کنند.

مسأله 11 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ ابوینی یا ابی، در صورت نبودن ابوینی، و به عمومۀ اُمّی و به خنولهٔ ابوینی یا ابی، در صورت نبودن ابوینی، پس ثلث ترکه حق خنولهٔ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند. و سدس از دو ثلث باقی با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق عمومۀ اُمّی است، و در صورت تعدد و اختلاف اقوا آن است که بالسویه قسمت می کنند، و احتیاط به صلح و تراضی گذشت، و بقیۀ از دو ثلث حق عمومۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و در صورت تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى.

مسأله 12 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و به عمومۀ اُمّی و به خنولهٔ اُمّی. پس ثلث ترکه حق خنولهٔ اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، و مطلقاً بالسویه قسمت می کنند. و سدس از ثلثین با اتحاد، و ثلث آن با تعدد، حق عمومۀ اُمّی است که در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ ولو با اختلاف در ذکوریت و انوئیت، اگرچه احتیاط به صلح در صورت اختلاف گذشت، و بقیۀ از ثلثین حق عمومۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد باشند یا مختلف، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنثَى.

مسأله 13 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ ابوینی یا ابی، بر فرض نبودن ابوینی، و به خنولهٔ ابوینی یا ابی، بر فرض نبودن ابوینی، و به خنولهٔ اُمّی، پس ثلث ترکه حق خنولهٔ ابوینی یا ابی و خنولهٔ اُمّی است که باز سدس از این ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خنولهٔ اُمّی است که بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیۀ از ثلث حق خنولهٔ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث از ترکه حق عمومۀ ابوینی یا ابی است؛ چه

متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُثْنِي.

مسأله 14 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه اُمّی و به خنوله ابوینی یا ابی، بر فرض نبودن ابوینی، و به خنوله اُمّی، پس ثلث ترکه حق خنوله است که سدس از ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خنوله اُمّی است، که بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیه از ثلث حق خنوله ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و دو ثلث دیگر از ترکه حق عمومه اُمّی است؛ چه متحد و چه متعدد، که بر فرض تعدد و اختلاف بالسویه قسمت می کنند، اگرچه احتیاط به صلح گذشت.

مسأله 15 - آن که وارث فعلی منحصر است به تمام چهار صنف از مرتبه سوم ارحام؛ که میت عمومه ابوینی یا ابی دارد و عمومه اُمّی هم دارد و خنوله ابوینی یا ابی هم دارد و خنوله اُمّی هم دارد، پس ثلث ترکه حق خنوله است که سدس از ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خنوله اُمّی است که در صورت تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیه از ثلث حق خنوله ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و سدس از دو ثلث باقی با اتحاد و ثلث از دو ثلث با تعدد حق عمومه اُمّی است، که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ اگرچه احتیاط به صلح و تراضی گذشت، و بقیه از دو ثلث ترکه حق عمومه ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، که با فرض تعدد این دو ثلث را بین خود للذکر ضِعْفُ الأُثْنِي قسمت می کنند.

قسم دوم که احد الزوجین با یکی از این اصناف باشد. و این قسم هم ذکر می شود در ضمن پانزده مسأله:

مسأله 1 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومه ابوینی یا ابی، با نبودن ابوینی، و به احد الزوجین. پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع، و بقیه حق عمومه ابوینی یا ابی است، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُثْنِي.

مسأله 2 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومهٔ اُمّی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و بقیه حق عمومهٔ اُمّی است و مطلقاً با تعدد بالسویه قسمت می کنند؛ اگرچه در صورت اختلاف در ذکوریت و انوئیت، احتیاط(1) به صلح و تراضی به غایت مطلوب است.

مسأله 3 - آن که وارث فعلی منحصر است به خنولهٔ ابوینی یا ابی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند و بقیه حق خنولهٔ ابوینی یا ابی است، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند.

مسأله 4 - آن که وارث فعلی منحصر است به خنولهٔ اُمّی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و بقیه حق خنولهٔ اُمّی است که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند.

مسأله 5 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومهٔ ابوینی یا ابی و به عمومهٔ اُمّی و به احد الزوجین پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و عمومهٔ اُمّی با اتحاد سدس بقیه را می برد و با تعدد ثلث بقیه را، و مطلقاً بالسویه قسمت می کنند؛ اگرچه در صورت اختلاف احتیاط به صلح و تراضی مطلوب است، و بقیه حق عمومهٔ ابوینی یا ابی است *لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى*.

مسأله 6 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومهٔ ابوینی یا ابی و به خنولهٔ ابوینی یا ابی و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و ثلث مجموع ترکه حق خنولهٔ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیه از ترکه حق عمومهٔ ابوینی یا ابی است، و بر فرض تعدد و اختلاف *لِلذَّكَرِ ضِعْفُ الْأُنْثَى*.

مسأله 7 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومهٔ ابوینی یا ابی و به خنولهٔ اُمّی و

ص: 86

1- گذشت که ترك نشود، و هكذا در نظائر آن.

به احد الزوجين، پس احد الزوجين نصيب اعلى را می برند، و ثلث از تمام تركه حق خنوله اُمی است؛ چه متحد و چه متعدد، و مطلقاً بالسويه قسمت می کنند. و بقیه حق عمومۀ ابوينی یا ابي است؛ چه متحد و چه متعدد و با اختلاف للذكر ضِعْفُ الأُنثى.

مسأله 8 - آن که وارث فعلى منحصر است به عمومۀ اُمی و به خنوله ابوينی یا ابي و به احد الزوجين، پس احد الزوجين نصيب اعلى را می برند و ثلث از مجموع تركه حق خنوله است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسويه قسمت می کنند. و بقیه حق عمومۀ اُمی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسويه قسمت می کنند؛ اگرچه با تعدد و اختلاف احتیاط به صلح و تراضی مطلوب است.

مسأله 9 - آن که وارث فعلى منحصر است به عمومۀ اُمی و به خنوله اُمی و به احد الزوجين، پس احد الزوجين نصيب اعلى را می برند، و ثلث از تمام تركه حق خنوله اُمی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسويه قسمت می کنند، و بقیه حق عمومۀ اُمی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسويه قسمت می کنند، اگرچه با اختلاف احتیاط به صلح مطلوب است.

مسأله 10 - آن که وارث فعلى منحصر است به خنوله ابوينی یا ابي و به خنوله اُمی و به احد الزوجين، پس احد الزوجين نصيب اعلى را می برند، و سدس از بقیه با اتحاد و ثلث بقیه با تعدد حق خنوله اُمی است که با تعدد مطلقاً بالسويه قسمت می کنند. و بقیه از تركه حق خنوله ابوينی یا ابي است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسويه قسمت می کنند.

مسأله 11 - آن که وارث فعلى منحصر است به عمومۀ ابوينی یا ابي و به عمومۀ اُمی و به خنوله ابوينی یا ابي و به احد الزوجين، پس احد الزوجين نصيب اعلى را می برند، و ثلث از جميع تركه حق خنوله ابوينی یا ابي است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسويه قسمت می کنند، و سدس از بقیه با اتحاد و ثلث بقیه با تعدد حق عمومۀ

أُمِّي است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، اگرچه در صورت اختلاف، احتیاط به صلح و تراضی مطلوب است. و بقیه حق عمومۀ ابوینی یا ابی است، و با تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 12 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ ابوینی یا ابی و به عمومۀ اُمِّي و به خنولۀ اُمِّي و به احد الزوجین. پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند. و ثلث مجموع ترکه حق خنولۀ اُمِّي است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و سدس از بقیه با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق عمومۀ اُمِّي است که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، اگرچه احتیاط به صلح مطلوب است، و بقیۀ از ترکه حق عمومۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 13 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ ابوینی یا ابی و به خنولۀ ابوینی یا ابی و به خنولۀ اُمِّي و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند و ثلث از مجموع ترکه حق خنولۀ ابوینی یا ابی و خنولۀ اُمِّي است، که سدس این ثلث با اتحاد و ثلث از ثلث با تعدد حق خنولۀ اُمِّي است، که با تعدد مطلقاً بالسویه

قسمت می کنند. و بقیۀ از ثلث حق خنولۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند. و بقیۀ ترکه حق عمومۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الأُنثی.

مسأله 14 - آن که وارث فعلی منحصر است به عمومۀ اُمِّي و به خنولۀ ابوینی یا ابی و به خنولۀ اُمِّي و به احد الزوجین، پس احد الزوجین نصیب اعلی را می برند، و ثلث مجموع ترکه حق خنولۀ ابوینی یا ابی و خنولۀ اُمِّي است، که باز سدس از ثلث با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق خنولۀ اُمِّي است، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیۀ از ثلث حق خنولۀ ابوینی یا ابی است؛ چه متحد و چه متعدد، و با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، و بقیۀ از ترکه حق عمومۀ اُمِّي است؛ چه متحد باشند یا متعدد، و بر

فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می شود، اگرچه احتیاط در صورت اختلاف به صلح و تراضی به غایت مطلوب است.

مسأله 15 - آن که وارث فعلی عمومه ابوینی یا ابی است و عمومه اُمی و خنوله ابوینی یا ابی و خنوله اُمی و احد الزوجین، و ترکه میت هم هفتاد و دو تومان است. پس حق احد الزوجین نصیب اعلی است از نصف و ربع، الباقی: پنجاه و چهار تومان یا سی و شش تومان، و ثلث از جمیع ترکه که بیست و چهار تومان باشد حق مطلق خنوله است، که باز سدس از آن که چهار تومان باشد با اتحاد یا ثلث آن که هشت تومان باشد با تعدد حق خنوله اُمی است، و بقیه ثلث که بیست تومان یا شانزده تومان باشد حق خنوله ابوینی یا ابی است؛ چه متحد باشند یا متعدد، که بر فرض تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، الباقی: سی تومان یا دوازده تومان، باز سدس آن با اتحاد و ثلث آن با تعدد حق عمومه اُمی است که با تعدد مطلقاً بالسویه قسمت می کنند، اگرچه احتیاط به صلح و تراضی گذشت، و بقیه آن حق عمومه ابوینی یا ابی است؛ چه متحد باشند یا متعدد، و بر فرض تعدد و اختلاف للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

و لابد است در مقام از تنبیه بر چهار قاعده:

قاعده اول: بدان که حکم اولاد اصناف طبقه سوم، حکم اولاد اولاد و اولاد اخوه است از چند جهت:

اولاً: چنانچه در طبقه اول با وجود اولاد بلاواسطه ولو اناث باشد، اولاد به واسطه ولو ذکور از ذکور باشد ارث نمی برد. و هکذا در طبقه دوم با وجود اخوه ولو اخت اُمی باشد، اولاد اخوه ولو پسر برادر ابوینی باشد ارث نمی برد، همچنین در طبقه سوم با وجود یک نفر از عمومه و خنوله میت ولو خاله اُمی باشد، اولاد عمومه و اولاد خنوله مطلقاً ارث نمی برند ولو پسر عم ابوینی باشد، ولذا گفته شد که طبقه سوم یک صنف می باشند، و مثل طبقه اول و طبقه دوم دو صنف نیستند. بلی در ابن عم ابوینی و عم ابی گفته شد که ابن عم ابوینی مقدم است در وراثت، بر عم ابی به

شرایطی که در مانع دهم از موانع ارث گفته شد، فراجع.

ثانیاً: چنانچه در طبقه اول و دوم، اولاد اولاد و اولاد اخوه و اخوات ارث من یتقرَّبون به را می برند، همچنین در طبقه سوم، اولاد عمومه و اولاد خنوله ارث من یتقرَّبون به را می برند.

ثالثاً: چنانچه در طبقه دوم، منتسبین به امّ میت - مثل اخوه امّی و اولادشان و مثل جد و جدّه امّی ذکور و اناشان - حق الارث بالسویه می برند به خلاف منتسبین به اب میت که ذکور دو مقابل انثا ارث می برند - مثل اخوه و اخوات ابوینی یا ابی و مثل جدوده ابی - همچنین در طبقه سوم منتسبین به امّ میت - مثل خال و خاله چه ابوینی یا ابی یا امّی و اولادشان - با تعدد مطلقاً بالسویه ارث می برند ولو مختلف باشند در

ذکوریت و انوئیت، و اما منتسبین به پدر میت - مثل عمو و عمه ابوینی یا ابی - للدّکر ضعف الأئتی ارث می برند. بلی در عمومه امّی خلاف است که با تعدد و اختلاف بالسویه ارث می برند یا بالتفاوت چنانچه سابقاً اشاره شد.

رابعاً: چنانچه در طبقه دوم با بودن اخوه ابوینی، اخوه ابی ارث نمی برد و با بودن اولاد اخوه ابوینی، اولاد اخوه ابی ارث نمی برد، همچنین در طبقه سوم با بودن عمومه ابوینی، عمومه ابی ارث نمی برند و با بودن خنوله ابوینی، خنوله ابی ارث نمی برد. و همچنین با بودن اولاد عمومه ابوینی، اولاد عمومه ابی ارث نمی برند، و با بودن اولاد خنوله ابوینی، اولاد خنوله ابی ارث نمی برند و اما با بودن اولاد عمومه ابوینی، اولاد خنوله ابی ارث می برند به شرط نبودن اولاد خنوله ابوینی. و همچنین با بودن اولاد خنوله ابوینی، اولاد عمومه ابی ارث می برند، به شرط نبودن اولاد عمومه ابوینی، چنانچه در شخص عمومه و خنوله گفته شد، و از این جهت می توان گفت عمومه و خنوله، مثل طبقه اول و طبقه دوم دو صنفند.

مسأله - هرگاه وارث فعلی منحصر باشد به زوجه و به شانزده نفر اولاد عمومه و خنوله، به این طریق که یک پسر و دختری دارد از عم ابوینی یا ابی، و یک پسر و

دختری دارد از عمهٔ ابوینی یا ابی، و یک پسر و دختری دارد از عم اُمّی، و یک پسر و دختری دارد از عمهٔ اُمّی، و هکذا یک پسر و دختری دارد از خال ابوینی یا ابی، و یک پسر و دختری دارد از خالهٔ ابوینی یا ابی، و یک پسر و یک دختری دارد از خال اُمّی، و یک پسر و دختری دارد از خالهٔ اُمّی، و ترکهٔ میت هفتاد و دو تومان می باشد، پس هجده تومان که ربع ترکه است حق زوجه است و بر فرض تعدد زوجات بالسویه قسمت می کنند، و بیست و چهار تومان که ثلث ترکه است حق هشت نفر اولاد خنوله است؛ باز ثلث آن که هشت تومان باشد حق چهار نفر اولاد خال و خالهٔ اُمّی است که بالسویه قسمت می کنند به هر کدام دو تومان می رسد، و شانزده تومان که دو ثلث از ثلث ترکه است حق چهار نفر اولاد خنولهٔ ابوینی یا ابی است که ایضاً بالسویه قسمت می کنند به هر کدام چهار تومان می رسد، الباقی: سی تومان، باز ثلث آن حق چهار نفر اولاد عمومهٔ اُمّی است که بالسویه قسمت می نمایند به هر کدام بیست و پنج قران می رسد؛ اگرچه احتیاط به صلح (1) مطلوب است، الباقی: بیست تومان، ثلث آن حق دو نفر اولاد عمهٔ ابوینی است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى و دو ثلث آن حق دو نفر اولاد عموی ابوینی است، ایضاً للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى.

قاعدهٔ دوم: گفته شد که اولاد عمومه و خنوله، ارث من یتقرَّبون به را می برند، و لابد است از برای توضیح این امر از ذکر دو مسأله:

مسأله 1 - از برای ارث اولاد خنولهٔ اُمّی، مثل خود خنولهٔ اُمّی، چند قسم تصویر می شود:

اول: آن که تمام ترکه حق او می باشد و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد خنولهٔ اُمّی، پس اگر همهٔ آن اولاد بر فرض تعدد از یک خال یا از یک خاله باشند، همهٔ ترکه حق آنها می باشد و باید مطلقاً بین خود بالسویه قسمت نمایند، و اگر از خنولهٔ متعدده باشند، باید اولاً ترکه را بین خود خنوله بالسویه قسمت نمود و بعد قسمت هر

ص: 91

1- گذشت که ترك نشود و هکذا در نظایر آن.

يك را به اولادش داد، و بر فرض تعدد اولاد، بايد بين آنها هم مطلقاً بالسويه قسمت نمود؛ اعم از آن كه همه ذكور باشند يا همه اناث يا مختلف.

دوم: آن كه نصف تركه يا سه ربع تركه حق آنها مي باشد و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد خنوله اُمِّي و به احد الزوجين و كيفيت قسمت اين نصف يا سه ربع، چنان است كه در قسم اول گفته شد.

سوم: آن كه ثلث تركه حق آنها مي باشد و آن در صورت انحصار وارث نسبي است به اولاد خنوله اُمِّي، و به اولاد مطلق عمومه؛ اعم از آن كه اولاد عمومه ابويني باشند يا ابي يا اُمِّي، و ايضاً اعم از آن كه عمومه يا خنوله و اولاد متحد باشند يا متعدد، و ايضاً اعم از آن كه با آنها احد الزوجين هم باشد يا نباشد. و كيفيت قسمت اين ثلث چنان است كه گفته شد.

چهارم: آن كه سدس تركه بر فرض اتحاد اصولشان، و ثلث تركه بر فرض تعدد اصولشان حق آنها مي باشد، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد خنوله اُمِّي و به اولاد خنوله ابويني يا ابي. و كيفيت قسمت اين سدس يا اين ثلث چنان است كه گفته شد.

پنجم: آن كه سدس از نصف تركه يا از سه ربع تركه بر فرض اتحاد اصولشان و ثلث از نصف يا از سه ربع تركه بر فرض تعدد اصولشان حق آنها مي باشد، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد خنوله اُمِّي و به اولاد خنوله ابويني يا ابي و به احد الزوجين. و كيفيت قسمت اين سدس يا ثلث از نصف، يا از سه ربع تركه، چنان است كه گفته شد.

ششم: آن كه سدس از ثلث تركه بر فرض اتحاد اصول و ثلث از ثلث تركه بر فرض تعدد اصولشان حق آنها مي باشد، و آن در صورتی است كه وارث اولاد خنوله اُمِّي باشد و اولاد خنوله ابويني يا ابي، و اولاد مطلق عمومه؛ اعم از آن كه احد الزوجين هم باشند يا نباشند. و كيفيت قسمت آن سدس از ثلث يا ثلث از ثلث چنان است كه گفته شد.

و مخفی نماناد که در ضمن این مسأله کیفیت و اقسام ارث خود خنوله اُمی هم معلوم شد، بلکه کیفیت و اقسام ارث خنوله ابوینی یا ابی و اولادشان نیز معلوم شد.

مسأله 2 - از برای ارث اولاد عمومه اُمی، مثل خود عمومه اُمی، نیز چند قسم تصویر می شود:

اول: آن که تمام ترکه حق آنها می باشد، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومه اُمی، پس اگر آن اولاد بر فرض تعدد همه از يك عم یا از يك عمه اُمی باشند، همه ترکه را مطلقاً بین خود بالسویه قسمت نمایند علی الاقوی، و در صورت اختلاف در ذکوریت و انوئیت احتیاط به صلح و تراضی مطلوب است. و اگر اولاد از عمومه اُمی متعدده باشند، باید اولاً ترکه را بین اصولشان بالسویه قسمت نمود و بعد

قسمت هر يك را بین اولادش بر فرض تعدد ایضاً مطلقاً بالسویه قسمت نمایند، و بر فرض اختلاف اولاد احتیاط به صلح گذشت، مثل خود اصول.

دوم: آن که نصف ترکه یا سه ربع ترکه حق آنها خواهد بود، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومه اُمی و به احد الزوجین. و کیفیت قسمت این نصف یا سه ربع چنان است که در قسم اول گفته شد.

سوم: آن که دو ثلث ترکه حق آنها می باشد، و آن در صورت انحصار وارث نسبی است به اولاد عمومه اُمی و به اولاد مطلق خنوله؛ اعم از آن که ابوینی باشند یا ابی یا اُمی. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

چهارم: آن که سدس ترکه یا دو سدس و نیم ترکه حق آنها خواهد بود، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومه اُمی و به اولاد مطلق خنوله و به احد الزوجین. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

پنجم: آن که سدس ترکه بر فرض اتحاد اصول، و ثلث آن بر فرض تعدد اصول حق آنها می باشد، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومه اُمی و به اولاد عمومه ابوینی یا ابی. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

ششم: آن که سدس از نصف یا از سه ربع ترکه بر فرض اتحاد اصول، و ثلث از نصف یا از سه ربع ترکه بر فرض تعدد اصول حق آنها خواهد بود، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومه اُمّی و به اولاد عمومه ابوینی یا ابی و به احد الزوجین. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

هفتم: آن که سدس از ثلثین ترکه بر فرض اتحاد اصول، و ثلث از ثلثین ترکه بر فرض تعدد اصول حق آنها خواهد بود، و آن در صورت انحصار وارث است به اولاد عمومه اُمّی و به اولاد عمومه ابوینی و به اولاد مطلق خنوله. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

هشتم: آن که سدس از يك سدس یا از دو سدس و نیم ترکه بر فرض اتحاد اصول، و ثلث از سدس یا از دو سدس و نیم بر فرض تعدد اصول حق آنها می باشد، و آن در صورتی است که وارث میت اولاد عمومه اُمّی و اولاد عمومه ابوینی یا ابی و اولاد مطلق خنوله و احد الزوجین باشد. و کیفیت قسمت چنان است که گفته شد.

و مخفی نماند که در ضمن این مسأله کیفیت و اقسام ارث خود عمومه اُمّی هم معلوم شد، بلکه کیفیت و اقسام ارث عمومه ابوینی یا ابی و اولادشان نیز معلوم می شود.

قاعده سوم: بدان که با وجود عمومه و خنوله میت و اولادشان تا حدی که صدق اسم نسب و رحمت بنماید عرفاً ولو يك نفر باشند، عمومه و خنوله ابوین میت و اولادشان وارث نخواهند بود. بلی اگر ابدأً عمومه و خنوله خود میت و اولادشان نباشد، عمومه و خنوله ابوین میت ارث می برند، و اگر آنها هم نباشند اولادشان ارث می برند به تقدیم الاقرب فالاقرب. و با نبودن عمومه و خنوله ابوین میت و اولادشان، عمومه و خنوله جد و جده میت و اولادشان ارث می برند، ایضاً به تقدیم الاقرب فالاقرب.

و توضیح این قاعده به مثال آن است که هرگاه وارث فعلی میت منحصر باشد از

طبقه سوم به شانزده نفر عمومه و خئوله ابوبین میت؛ به این طریق که وارث عمو و عمه و خالو و خاله ابوبینی یا ابی پدر میت هست و عمو و عمه و خالو و خاله اُمی پدر میت، و عمو و عمه و خالو و خاله ابوبینی مادر میت، و عمو و عمه و خالو و خاله اُمی مادر میت، و زوجه ای، و ترکه میت هم هفتاد و دو تومان است، پس ربع آن که هجده تومان باشد حق زوجه است، الباقی: پنجاه و چهار تومان، و ثلث ترکه که بیست و چهار تومان باشد حق هشت نفر منتسبین به مادر میت است، که باز ثلث آن که هشت تومان باشد حق عمو و عمه و خالو و خاله اُمی مادر میت است، که باز ثلث این هشت تومان حق خالو و خاله اُمی مادر میت است که بالسویه قسمت می کنند به هر کدام سیزده قران و خرده ای می رسد، و دو ثلث هشت تومان حق عمو و عمه اُمی مادر میت است که ایضاً بالسویه قسمت می کنند به هر کدام بیست و شش قران و خرده ای می رسد، اگر چه احتیاط به صلح (1) و تراضی به غایت مطلوب است، و دو ثلث دیگر بیست و چهار تومان حق عمو و عمه و خالو و خاله ابوبینی مادر میت است که باز ثلث آن که پنج تومان و سه قران و خرده ای باشد حق خالو و خاله ابوبینی مادر میت است و علی الاقوی بالسویه قسمت می کنند به هر کدام بیست و شش قران و خرده ای می رسد، و دو ثلث دیگر که ده تومان و شش قران و خرده ای باشد حق عمو و عمه ابوبینی مادر میت است که ایضاً بالسویه قسمت می کنند و احتیاط به صلح مطلوب است، الباقی از ترکه: سی تومان حق هشت نفر منتسبین به پدر میت است که باز ثلث از این، که ده تومان باشد حق عمو و عمه و خالو و خاله اُمی پدر میت است، باز ثلث این ده تومان حق خال و خاله اُمی پدر میت است بالسویه قسمت می کنند و احتیاط به صلح مطلوب است؛ به هر کدام شانزده قران و خرده ای می رسد، و دو ثلث دیگر ده تومان حق عمو و عمه اُمی پدر میت است که ایضاً بالسویه قسمت می کنند با

مطلوبیت

ص: 95

1- ترك نشود و هكذا نظایر در آن.

احتیاط به صلح؛ به هر کدام سه تومان و سه قران و خرده ای می رسد، الباقی از ترکه که بیست تومان باشد حق عمو و عمه و خالو و خاله ابوینی پدر میت است، باز ثلث آن که شش تومان و شش قران و خرده ای باشد حق خالو و خاله پدر میت است که بالسویه قسمت می کنند، با مطلوبیت احتیاط به صلح، به هر کدام سه تومان و سه قران و خرده ای می رسد، و دو ثلث دیگر بیست تومان حق عمو و عمه ابوینی پدر میت است، للذکر ضِعْفُ الْأُنْثَى که چهار تومان و چهار قران و خرده ای به عمه ابوینی پدر میت می رسد و هشت تومان و هشت قران و خرده ای به عموی ابوینی پدر میت می رسد.

قاعده چهارم: هرگاه از برای کسی دو سبب فعلی از اسباب ارث یا زیادتر جمع شود، پس به همه اسباب ارث می برد؛ اعم از آن که آن دو سبب یا زیاده، نسبی باشند یا سببی یا مختلف.

اما نسبی: پس در طبقه اولی در صنف ابوین اجتماع سببین تصویر نمی شود. و اما در صنف اولاد تصویر می شود لکن در اولاد به واسطه، و در آنها هم زیاده بر دو سبب تصویر نمی شود که جمع شود، مثل آن که کسی هم نواده پسر می است و هم نواده دختری او، پس به هر دو سبب ارث می برد. و در طبقه دوم در هر دو صنف تصویر می شود، لکن در صنف اجداد زیاده بر دو سبب تصویر نمی شود که جمع شود، مثل آن که کسی هم جد یا جدۀ پدری میت است و هم جد یا جدۀ مادری میت، پس به هر دو سبب ارث می برد. و اما در صنف اولاد اخوه در نواده اخوه تا چهار سبب هم ممکن است جمع شود، مثل آن که کسی هم نواده برادر ابوینی میت است و هم نواده خواهر ابوینی میت و هم نواده برادر اُمّی میت و هم نواده خواهر اُمّی میت، پس به هر چهار سبب ارث می برد. و در طبقه سوم که یک صنفند، اجتماع تا هشت سبب ممکن می باشد، مثل آن که هم نواده عموی ابوینی میت است و هم نواده عمه ابوینی و هم نواده عموی اُمّی و هم نواده عمه اُمّی و هم نواده خالوی ابوینی و هم نواده

خاله ابوینی و هم نواده خالوی اُمّی و هم نواده خاله اُمّی، پس به هر هشت سبب ارث می برد.

و اما سببی: به سبب اجتماع دو سبب می شود که یکی از این دو لابد زوجیت است. و اجتماع زیاده بر دو سبب تصویر نمی شود، مثل آن که کسی هم احد الزوجین میت است و هم مولای معتق یا هم ضامن جریره، پس به هر دو سبب ارث می برد.

و اما مختلف: که يك سبب ارث بردن نسب باشد و دیگری سبب، و لابد نسب از طبقه سوم خواهد بود و لابد سبب هم زوجیت خواهد بود؛ چون از اسباب غیر زوجیت با نسب جمع نمی شود، و هکذا از انساب هم غیر از طبقه سوم با زوجیت جمع نمی شود. الحاصل: به تمام اسباب ارث داده می شود به شرط آن که در آن اسباب مانعی از موانع ارث نباشد و هرگاه بعضی از اسباب مانع بعضی از اسباب دیگر بشود، پس به آن سبب ممنوع ارث داده نمی شود، مثل برادری که پسر عم میت هم باشد، به برادری ارث می برد نه به پسرعمی. و مثل آن که کسی هم عموی میت است و هم پسرخالوی او پس به سبب عمو بودن ارث می برد و به سبب پسرخالو بودن ارث نمی برد.

و مخفی نماند که ارث بردن به اسباب متعدده با تعدد وارث تصویر می شود نه با اتحاد آن؛ چون با اتحاد همه ترکه حق او خواهد بود، و معنای ارث بردن به دو سبب مثلاً این است که اگر زید بمیرد و وارث فعلی او منحصر است به دو نواده از دو پسر: یکی عمرو نام دیگر بکر نام، لکن عمرو نواده دختریش هم هست، پس ترکه زید پنج قسمت می شود؛ سه خُمس به عمرو داده می شود و دو خُمس به بکر. و هکذا در طبقه دوم، مثل آن که وارث زید منحصر است به دو نواده برادر ابی: یکی عمرو نام و یکی خالد نام، لکن مادر عمرو خواهر اُمّی زید هم بوده، پس ترکه زید شش قسمت

می شود سه سلس و نیم به عمرو داده می شود و دو سلس و نیم به بکر. و همچنین در طبقه سوم، مثل آن که وارث زید منحصر است به دو پسر عم ابی: یکی عمرو و دیگر بکر، لکن عمرو پسر خاله زید هم هست، پس ترکه زید سه قسمت می شود، دو قسمت به عمرو داده می شود و یک قسمت به بکر. و همچنین هرگاه وارث زید منحصر باشد به دو دختر عمو، لکن یک دختر عمش زوجه زید هم هست، پس ترکه زید چهار قسمت می شود، دو قسمت و نیم به دختر عمی که زوجه اش هست داده می شود و یک قسمت و نیم به آن دختر عم دیگر. و قس علی هذا صورتی را که سه سبب از اسباب ارث یا زیاده جمع بشود.

در کیفیت توارث به اسباب است

بدان که اسبابی که موجب ارث می شوند چهار امر است: اول: زوجیت. دوم: ولاء عتق. سوم: ولاء ضمان جریره. چهارم: ولاء به امامت، و در این فصل چهار عنوان است:

عنوان اول: در کیفیت ارث بردن به سبب زوجیت است

بدان که زوج و زوجه هیچ وقت تمام ترکه را ارث نمی برند بلکه همه وقت شریک می باشند با طبقات انساب و مراتب اسباب، الا در صورتی که وارث میت منحصر باشد به زوج، پس تمام ترکه را او ارث می برد نصف را فرضاً و نصف را رداً. و اما با انحصار وارث به زوجه پس ربع ترکه حق اوست و باقی متعلق است به حضرت حجت عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بدان که شرط است در توارث به زوجیت علاوه بر شرایط عامه سابقه، سه امر:

اول: آن که زوجه، معقوده به عقد دوام باشد؛ چون در معقوده به عقد انقطاع از هیچ طرف توارثی نخواهد بود. و بعضی از علما قائل شده اند به توارث در

صورت اشتراط آن(1) از هر دو جانب یا از يك جانب پس بر حسب شرط ارث داده می شود.

دوم: آن که در حین موت زوجیت باقی باشد حقیقتاً یا حکماً، مثل آن که معتدّه به طلاق رجعی باشد، پس در عدّه طلاق بائن توارثی نخواهد بود؛ چنانچه در مطلقه به طلاق رجعی بعد از انقضاء زمان عدّه، توارثی نیست. بلی هرگاه زوج مریض زوجه خود را مطلقه نماید به طلاق رجعی یا به طلاق بائن و زوج به همان مرض حین الطلاق از دنیا برود؛ ولو تا يك سال بعد الطلاق باشد و خود زوجه هم خواهش طلاق نکرده باشد و عیال دیگری هم نشده باشد، آن وقت آن زوجه از زوج خود ارث می برد ولو زوجه صغیره یا یائسه یا غیر مدخوله باشد، نه زوج از زوجه اگر فرض شود موت زوجه قبل از زوج، پس ممکن است از زوج ربع یا ثمن را هشت نفر از زوجات یا زیاده ارث ببرند.

سوم: شرط است در توارث به زوجیت آن که اگر زوج در مرض موت زوجه ای را عقد نموده، دخول کرده باشد و الاّ بینشان توارثی نخواهد بود، بلکه مهر هم از برای این زوجه نخواهد بود اصلاً.

مسأله - بدان که از سابق معلوم شد که اگر زوجه بمیرد و در حین موت اولادی غیر ممنوع من الارث از او نمانده باشد، حق زوج نصف ترکه است و اگر اولاد غیر ممنوع من الارث از او مانده باشد، حق زوج ربع از ترکه است. و اگر زوج بمیرد و در حین موت اولاد غیر ممنوع من الارث از او نمانده باشند، حق زوج ربع ترکه است و اگر اولاد غیر ممنوع من الارث از او مانده باشد حق زوج ثمن از ترکه است. و فرقی نیست در آنچه گفته شد بین آن که زوجه متحده باشد یا متعدده، ولو هشت نفر زوجه باشد یا زیاده؛ چنانچه در طلاق حال المرض و در عقد انقطاع با شرط ارث تصویر

ص: 100

1- مسأله در غایت اشکال است، پس احتیاط در عدم اشتراط است. و در صورت اشتراط، احتیاط به صلح ترك نشود.

می شود، با فرض بقاء مدت زوجیت انقطاعیه حین الموت و صحت شرط توارث. و ایضاً فرقی نیست در اولاد آن که بلاواسطه باشد یا مع الواسطه، و ایضاً چه اولاد از زوج یا از زوجات موجوده باشد یا از غیر موجوده، و ایضاً چه اولاد از دائمه باشد یا از منقطعیه یا از مملوکه، و این ربع یا ثمن را زوجات بر فرض تعدد بین خود بالسویه قسمت می کنند.

مسأله - بدان که زوج از جمیع ترکه میت ارث می برد؛ چه از منقولات نظیر حیوانات و امتعه و البسه و مطالبات و اثاثیه و مأکولات و چه از غیر منقولات نظیر اراضی و ابنیه و غیر اینها. و اما زوجه از منقولات مطلقاً ارث می برد و از اراضی ابداً ارث نمی برد نه عیناً و نه قیمتاً؛ اعم از آن که زمین بیاض باشد یا مشغول باشد به زرع و شجر و بناء و غیر اینها؛ اگرچه احوط با زوجه ذات الولد تصالح و تراضی است، و اما از آلات و ابنیه مثبتیه - مثل چوب و نی و خشت و در و اُرسی و پنجره و درختی که کاشته شده و امثال اینها از اعیان به کار گذاشته شده - پس از عین اینها ارث نمی برد ولیکن از قیمت این اعیان موجوده حین فوت الزوج ارث می برد. پس اگر قیمت سوقیه آن اعیان از حین فوت تا حین قسمت زیاد شود، از آن زیاده هم زوجه ارث می برد؛ چنانچه اگر کسر نماید، بر زوجه محسوب خواهد شد. و اما هرگاه بین فوت زوج و بین قسمت آن اعیان نمایی بنماید، از آن نماند زوجه ارث نمی برد، چنانچه هرگاه نقص عینی بنماید یا تلف بشود سایر ورثه باید کسر را تن بدهند(1). پس معلوم شد که مدار در اعیانی که زوجه از قیمت آنها ارث می برد، اعیان موجوده حین موت الزوج است نه نمائات حادثه، و مدار در قیمت این اعیان قیمت یوم الدفع است نه قیمت حین الموت، اگرچه احوط در تفاوت قیمتین تصالح و تراضی است.

و بدان که زوجه حق انتفاع و تصرف در آن اعیان بدون رضایت سایر ورثه ندارد، و سایر ورثه نیز احوط آن است که معامله معاوضه بنمایند و تا قیمت را دفع نمایند به

ص: 101

1- اگر تقصیر نکنند و پس از مطالبه اهمال در اداء نمایند، ضمان به عهده آنها نیست.

زوجه تصرفی در آن اعیان ننمایند(1). و در بودن قیمت بر سبیل استحقاق یا رخصت برای ورثه اشکال است(2)، باید مراعات احتیاط شود، و اما برای زوجه قطعاً بر وجه ترخیص نیست، بلکه بر وجه استحقاق است. و کیفیت قیمت نمودن این اعیان مثبت به این نحو است که مقوم قیمت می کند این اعیان مثبت را با حق بقاء در این زمین مجاناً و بلاعوض تا زمانی که اهل عرف آن اعیان را در آن زمین باقی می بینند، و از آن قیمت زوجه ارث می برد؛ مثلاً درخت و چوب و خشت جدا شده روی زمین افتاده قیمتش بیست تومان است، و درخت و چوب و خشتی که بر سر پا باشد مجاناً و بلاعوض تا به خودی خود خراب شود بدون آن که مالک اجاره زمین بدهد به جهت بقاء این اعیان در آن زمین، قیمتش چهل تومان است مثلاً، پس زوجه از قیمت ثانی، ربع یا ثمن می برد نه از قیمت اعیان با فرض جدا بودنشان. و هرگاه در حین موت زوج اعیان به کار رفته در منزل خراب شده بود یا درخت قطع شده بود یا میوه بر درخت موجود بود یا زراعت کاشته شده بود ولو هنوز بذر باشد، پس اینها و امثال اینها داخل در منقولاتند و زوجه از عین اینها ارث می برد.

عنوان دوم: در کیفیت ارث بردن به ولاء عتق است

بدان که هر گاه کسی مملوک خود را آزاد نماید، پس آن مولای معتق وارث آن مملوک عتیق خود خواهد بود. و شرط است در وارث بودن مولای معتق چند امر:

اول: آن که عتق تبرّعی باشد نه به جهت نذر و کفاره و امثال اینها.

دوم: آن که مانعی از موانع ده گانه ارث نباشد، نظیر وجود وارث اقرب از معتق مثل طبقات ثلاثه ارحام.

سوم: آن که معتق حین العتق تبرّعی از جریره مملوک ننموده باشد.

پس با وجود این شرایط وارث آن مملوک آزاد شده، آن شخص آزاد کننده خواهد

ص: 102

1- بلکه عدم جواز خالی از وجه نیست.

2- اقوا آن است که بر سبیل رخصت نیست و می تواند قبول نکند اعیان را و باید قیمت به او بدهند.

بود؛ چه معتق یا مملوك ذكور باشند یا اناث، و هرگاه تبری از ضمان جریره آن مملوك بعد العتق باشد احتیاط به صلح با ضامن جریره ترك نشود. و اگر ضامن جریره نباشد با زوج صلح نمایند و اگر زوج هم نباشد با حاکم شرع. و اگر معتق متعدد باشند، هر يك وارثند نسبت به حصه خود. و اگر احد الزوجین هم باشند نصیب اعلی را می برند از نصف و ربع.

مسأله - هرگاه در حین موت مملوك آزاد شده، آزاد کننده مرده باشد(1)، پس اگر آزاد کننده زن بوده ظاهر آن است که ولاء برای عصبه آن زن است نه برای اولاد آن زن. و اگر مرد بوده، وارث آن مملوك پدر و اولاد ذكور او خواهند بود به تقدیم الاقرب فالاقرب. و اگر پدر و اولاد ذكور ندارد، وارث آن مملوك جد و اخ ای یا ابویی آن معتق و اولاد اخوه خواهد بود، به تقدیم الاقرب فالاقرب. و با نبودن اینها وارث آن مملوك اعمام ابویی یا ای آن معتق خواهد بود. و هرگاه عتق کننده و وارث او همه مرده باشند ظاهر این است که مولای مولای معتق وارث خواهد بود. و اگر آن هم نباشد قرابت مولای مولای به تفصیلی که گذشت.

عنوان سوم: در کیفیت ارث بردن ولاء ضامن جریره

و مراد از ضامن جریره آن است که کسی ضامن بشود که هر جریره و جنایاتی که از دیگری صادر شود و دیه داشته باشد دیه او را بدهد و ارث او را هم ببرد. و این ضمانت گاهی از دو طرف می شود و گاهی از يك طرف و هر دو قسم صحیح است. و شرط است در وارث بودن ضامن جریره چند امر:

اول: آن که آن ضامن جریره مانعی از موانع ده گانه ارث نداشته باشد، نظیر وجود وارثی اقرب از ضامن جریره، مثل وجود طبقات ثلاثه از ارحام، و وجود مولای معتق.

دوم: آن که عقد مشتمل بر ایجاب و قبول واقع بسازند و شرط نیست در آن لفظ

ص: 103

1- این مسأله محتاج به تأمل است و محل حاجت هم نیست.

مخصوصی، بلکه کفایت می کند در آن هر لفظی که دلالت کند بر این معنی، و باید موجب و قابل بالغ و عاقل و قاصد باشند.

سوم: حرّیت ضامن(1) و مضمون^۲ عنه، که اگر عبدی ضمانت بنماید یا حرّی

ضمانت عبدی بنماید، ضمانتش باطل خواهد بود.

چهارم: آن که مضمون^۲ عنه در حال عقد ضمانت مثل حال موت، وارث اقربی نداشته باشد از طبقات ثلاثه^۳ ارحام و از مولای معتق. بلی احد الزوجین با ضامن جریره وارثند و نصیب اعلی را هم می برند از نصف و ربع.

و این سه شرط اخیری شرایط محقق موضوعند نه شرط وارثیت. و بدان که ولای ضامن جریره مورث نخواهد بود چنانچه ولاء عتق مورث می شود.

عنوان چهارم: در ارث به ولاء امامت است

که هرگاه کسی بمیرد و وارثی از طبقات ثلاثه^۳ ارحام نداشته باشد و همچنین مولای معتق و ضامن جریره و احد الزوجین هم نداشته باشد، وارث او حضرت امام زمان - صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف - خواهد بود؛ چون ایشان وارث من لا وارث له می باشد. بلی با انحصار وارث به زوجه پس او ربع می برد، و بقیه حق آن بزرگوار - ارواح العالمین له الفداء - می باشد. و در زمان غیبت آن بزرگوار باید به نواب آن حضرت که علمای اعلام و فقهای کرامند برسند و به هر مصرفی که مجتهد صلاح بداند برسانند.

ص: 104

1- با اذن مولی خالی از تأمل نیست.

در بیان چهار مسأله است

مسأله 1 - حمل وارث است اگر منفصل شود حياً، و ظاهر عدم اشتراط استقرار حیات اوست بعد الانفصال، و ایضاً عدم اشتراط حیات حمل است نزد موت مورث.

مسأله 2 - بین ولد الزنا و بین پدر او که زانی بوده باشد و مادر او که زانیه بوده باشد و اقارب آنها نه محرمیت است و نه توارث؛ یعنی نه ولد الزنا از آنها ارث می برد و نه آنها از ولد الزنا ارث می برند، بلکه وارث ولد الزنا احد الزوجین و اولاد او می باشند، و اگر آنها هم نباشند وارث او حضرت امام زمان(1) - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می باشد، چنانچه وارث پدر و مادر و اقارب آنها سایر ورّاثشان می باشند. و اما بین ولد شبهه و بین پدر مشتبّه یا مادر مشتبّه یا هر دو، اگر هر دو مشتبّه باشند و اقارب آن شخص مشتبّه توارث خواهد بود، چنانچه محرمیت هم خواهد بود.

مسأله 3 - اگر بعضی از ورّاث فعلی میت خنثی باشند؛ یعنی هم علامت مردی داشته باشند که ذکر باشد و هم علامت زنی که فرج باشد، پس اگر خنثی غیر مشکل

ص: 105

1- با نبودن ولاء عتق و ضمان جریره.

است؛ یعنی می توان به یکی از مرجّحات فهمید که مرد است یا زن، بر طبق آن مرجّح حکم می شود؛ چه مرجّحات منصوصه باشد یا غیر منصوصه به شرط آن که مفید اطمینان باشد و مرجّحات منصوصه زیاد است:

اول: بول کردن از احد المنفذین دائماً أو غالباً (1) که اگر بول نمود از ذکر میراث ذکور می برد، و اگر بول نمود از فرج میراث اناث می برد.

دوم: سبق بول از احد المنفذین دائماً أو غالباً، بر فرضی که از هر دو بول کند.

سوم: انقطاع (2) بول از احد المنفذین بعد از دیگری دائماً أو غالباً، که اگر از ذکر سبق بول شد یا آخر بول از ذکر منقطع شد - بر فرضی که در ابتداء از هر دو مبادرت نماید - مرد است، و اگر از فرج بول سبقت می گیرد یا آخر از او منقطع می شود، زن است.

چهارم: به شمردن استخوان های دو پهلو، پس اگر مختلف (3) بود مرد است و اگر متفق بود زن است.

و اما مرجّحات غیر منصوصه از قبیل اِنبات لَحیه و رؤیت خون و غیر اینها، پس اگر مفید علم یا اطمینان باشد، حکم می شود بر طبق آن، و اگر علائم منصوصه نباشد و علائم غیر منصوصه هم مفید علم یا اطمینان نباشد، پس آن خنثی مشکل است. و اقوا آن است که حکم شود در آن، به این که نصف از نصیب مرد به او داده شود و نصف از نصیب زن. و هرگاه کسی هیچ ندارد، نه فرج و نه ذکر، به آن که بولش از منفذ دیگری خارج می شود یا از دبرش، پس با عدم تمکن از اختبار، اقرب عمل به قرعه است و در صورت تمکن از اختبار، احوط صلح و تراضی است و تمکن از اختبار به این است

ص: 106

1- به طوری که دیگری نادر کالمعدوم باشد و الا محل اشکال است، و همین طور در سبق و انقطاع.

2- این علامت در صورت فقدان علامت دوم است؛ یعنی اول اعتبار به سبق است و اگر نبود اعتبار به تأخّر انقطاع است؛ اگرچه علامت بودن تأخّر انقطاع مشکل است و احتیاط ترك نشود.

3- به این معنی که پهلوی راست، اضلاعش بیشتر بود از چپ.

که (1) اگر وقت بول نمودن پای دیوار بولش به دیوار بخورد مرد است و الأ زن است.

مسأله 4 - هرگاه کسی دو سر داشته باشد در يك سينه يا دو سر و دو سينه داشته باشد در يك كمر، پس اگر در خواب باشد و يك سرش را بيدار کنند، آن سر ديگرش هم بيدار شود، ميراث يك نفر را می برد، و اگر آن سر ديگر بيدار نشود ميراث دو نفر را می برد. واللّٰه العالم بحقائق الامور.

ص: 107

1- این اختبار معتبر نیست و عمل به فرعه اقوا است. والحمد لله أولاً وآخراً وظاهراً وباطناً.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

